

کشف اسرار

نوشته آیت الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله اجمعين و لعنة الله على

اعدائهم الى يوم الدين

در این روزها که آتش فتنه جهانرا فرا گرفته و دود تاریک آن بچشم تمام جهانیان رفته و تمام ملل عالم بفکر آنند که خود و کشور خود را از این دریای بی پایان آتش بکناری کشانند و از این فتنه جنگ مرگبار بیکسو شوند و از روی ضرورت و ناچارى کشورهای اسلامى نیز با سختى و بدبختیهاى مواجه شدند و در زیانهای این جنگ جهانگیر شرکت کردند گرچه از سود های آن بهره ندارند خوب بود افراد این کشور نیز بفکر سعادت خود و برادران خود باشند و یکدل و یک آواز در چاره جوئى این سیاه روزیها بکوشند یا دست کم از فتنه گریها و فساد انگیزى ها در این موقع تاریک خوددارى کنند و خودشان بید بختى خود کمک نکنند مع الاسف میبینیم که در این روزها بیخردانى چند پیدا شده که با تمام قوا نیروهای خود را صرف در فساد انگیزى و فتنه جوئى و تفرق کلمه و برهم زدن اساس جمعیت میکنند امروز که دنیای آتش خیز بناچارى دست خود را طرف دین و روحانیت دراز کرده و خواهد کرد و از نیروهای معنوى استفاده مىکند بعضى از نویسندگان ماحمله بدین و دینداری و روحانیت را بر خود لازم دانسته بدون آنکه خودشان نیز مقصودى جز فتنه انگیزى داشته باشند با قلمهای تشکین خود اورا قی را سیاه کرده بین توده بخش کرده اند غافل از آنکه سست کردن مردم را امروز بدین و دینداری و روحانیت از بزرگترین جنایات است که برای فتنای کشورهای اسلامى هیچ چیز بیش از آن کمک کارى نمیکند مانیز که بناداشتیم هیچگاه در پیرامون این مسائل نگردیم چون حق کشى های فراوانى در این کتاب و کتابچه ها دیدیم بناچار راه خطاها و بیدادگریهای آنها را مختصرى روشن کردیم تا خوانندگان گرامى سرچشمه فساد و بدبختى کشور و ملت را ببینند از کجاست شاید کسانى پیدا شوند در فکر چاره برآیند و بخوبى بدانند قلمهائى که بر ضد روحانیت بکار میروند کمک کارى بناپاوه کردن کشور و اساس استقلال آنست ، خوانندگان گرامى راجع بروحانیت و حکومت را که در قسمت های اخیر این کتابست درست بخوانند و باینطرفى کامل در میزان عقل بسنجند تا مطلب روشن شود

يك خواهش مشروع از خوانندگان محترم

بطوریکه میدانیم بسیار شود که نویسندگی و سخنرانی بوسیله کلمات شیرین با نمک پیش مردمان ساده لوح خوش باور و گاهی هم نزد اشخاصی کنجکاو با دلیل منطقی و برهان عقلی اشتباه میشود چه بسا نفوس ساده عوام گول گفتارهای شیرین با مزه يك سخنران ماهر و کلمات قشنگ فریبنده يك مقاله نویس زبردست را خورده با آن روح خوش باوری از حقیقت و غریزه انسانی خود بکسره چشم پوشی کند و سخن را هر چه بیرون از حقیقت باشد بمجرد عبارتهای لطیف و مثالهای شیرین بیدلیل و منطق باور کند و از اینراه زیانهای بسیار ببرد از اینجهت شیخ الرئیس فیلسوف بزرگ اسلامی گفته کسانی که چیز را بیدلیل باور میکنند از طبیعت انسانیت بیرون رفته اند از اینرو ما از خوانندگان محترم تقاضا داریم که مقالات بازر و زیور عصر را کنار گذاشته و ناسزاها و هرزه گوئیهای اینمقالات را بیکسو انداخته و با حس کنجکاوی که خدا بانسان داده بگفتار هر دو طرف نظر کنند و از هیچيك يك سخن گرچه كوچك باشد بیدلیل درست قبول نکنند تا گفتار حق از باطل جدا شود و دروغ پردازیها آفتابی گردد تقاضای دیگر آنست که از نظر غرض آلوده و دوستی و دشمنی بر کنار شوند و بادیده انصاف حقیق با کمال کنجکاوی گفتار هر دو را بنگرد زیرا که نظر غرض آلوده انسان را از راه حقیقت بیرون میبرد و دوستی و دشمنی پرده بروی حقایق میکشد و چون از گفتار این نویسندگان معلوم شود که خدا و قرآن را قبول دارند و از حکم خرد نیز سرپیچ نیستند و پیش چیز دیگر خاضع نمیشوند هائیز با آنها از روی حکم خرد و آیات قرآن وارد بحث میشوند و حل شبهاتشانرا از روی این دواصل مسلم بین هر دو مینمائیم تا پس از این ثابت و روشن کنیم که اگر قرآن و خدا را باور داشتند ناچار باید برای همیشه پیش احادیث هم خاضع باشند و ما بخوانندگان محترم وعده میدهیم که مو به مو جرفهای آنانرا ثابت کنیم از حکم عقل و قرآن بیرون و جز نقصان خرد یافته انگیزی چیز دیگر در این میان نیست

بسم الله الرحمن الرحيم
ریشه این گفتارها از کجاست ؟

محمد بن عبدالوهاب (۱) در سال ۱۱۱۶ در عونیه نجد متولد شده و در دمشق
بتحصيل پرداخت و از علماء حنبلی آراء ابن تیمیه متوفی در سال (۷۲۸) و ابن قیم
الجوزیه شاگرد او متوفی در سال (۷۵۱) را آموخت و آراء آنها را پذیرفت مسلک
و هایت از اینجا شروع میشود ابن عبدالوهاب ببغداد و بصره مسافرت کرد و مذهب حنبلی
را تکمیل کرد و برگشت و محمد بن سعود را که بر قبائل (عتوب و عنزه) امارت
داشت بمسلک خود دعوت کرد او نیز قبول کرد و این مسلک را شعار حکومت خود
کرد و برای نشر آن باشهرهای مجاور خود پیکارها کرد و مرکز حکومت خود را
(درعیه) قرارداد ریاضی ها از دعوت او سرپیچیدند و دهام بن دواس امیر ریاض با
ابن سعود سالها پیکار کرد تا عاقبت مغلوب شد و حکومت ریاض با ابن سعود شد
پس از ابن سعود پسرش عبدالعزیز بن سعود با امارت رسید او نیز برای نشر مسلک
و هایتها کوششها و جنگها کرد یکدفعه بمکه حمله کرد و یکمرتبه بعراق و در سال
(۱۲۱۵) یا (۱۲۱۶) پانزده هزار وهابی بشهر کربلا ریختند و قتل و غارت پرداختند
و خزینه و حرم سید الشهداء حسین بن علی را غارت کردند و هر چه در آنجا از جواهر
و نفایس بود بردند و چون این خبر منتشر شد فتحعلیشاه صد هزار لشکر فراهم کرد و
سلیمان پاشا والی بغداد نیز لشکری جرار برانگیخت که با آنها در صحرای نجد رزم
کنند لکن در ایران جنگ روسیه پیش آمد و در عراق فتنه کردها برپا شد این بود
شعه از ریشه مسلک و هایتها اینک بعضی از نویسندگان برای خود نمائی و اظهار روشن
فکری از افکار جاهلان ابن تیمیه پیروی کردند اینها با دعای خود متنور الفکرند و
میخواهند از زیر بار تقلید بیرون روند و چنین پنداشتند که از زیر بار تقلید بیرون رفتن
از فرمان قرآن و اسلام سرپیچیدن و بزرگان دین ناسزا گفتن است غافل از آنکه
ما میدانیم که اینها از وحشیهای نجد و شترچرانهای ریاض که از رسوایترین ملل جهان

واز وحشی ترین عائله بشری هستند پیروی و تقلید کردند و از زیر خراجات شاه و خدا گریخته بارکش غول بیابان نجد شدند

سبب اصلی
اشکالات اینان
اینها چون باشکالات وهابیه که دست بدست نزد چند تن
بیخرد گزیده بر خورده اند و خود قوه علم و تمیز نداشتند
که بجواب آن پردازند چنانچه در آئیه نزدیکي بایه دانش
و خرد آنها را روی دائره ریخته تا آنانکه از هویت اینها بیخبرند درست وزن
آنانرا بدست بیاورند و نیز نخواستند زیر بار عالمی دانشمند روند و جواب این
اشکالات بیخردانه را دریافت کنند ناچار شدند از تقلید کورکورانه وهابیه که
گروهی شترچران عاری از دانش و تمدنند و چون پیروی مستی صحرانشین سیاه
بیخرد را بخود نخریدند و نخواستند تنگ تقلید وحشیهای نجد را بدوش خود
بکشند و حس شهرت و خود خواهی نیز کمک کرده باز بردستی خاصی این نظریه
را بخودشان نسبت داده و خود را در آن مبتکر و پیشقدم قلمداد کردند و مستی
حرفهای عامیانه که از فتنه جوئی برخاسته بایک مشت فحش و ناسزا تحویل توده
دادند غافل از آنکه عین این گفته ها یا مثل آن و صدها مسائل دیگر از اول ظهور
اسلام تا کنون شایع بین علماء بوده و جوابهای آنها تا اندازه که قابل اعتنا بوده
داده اند عبدالعزیز بن سعود که ذکر آنها کردیم اشکالات خود را که اینها از آن یا
مثل آن گرفته اند در یک رساله جمع آوری کرده برای شیخ بزرگوار شیخ جعفر متوفی
در سال ۱۲۲۸ فرستاده شیخ نیز جواب اشکالات را که اصلش از ابن تیمیه بوده در
رساله منهج الرشاد که در سال ۱۳۴۳ در نجف بطبع رسیده بتفصیل داده و اینها چندان
مسائل علمی شایان تقدیری نیست که صرف وقت در آن سزاوار باشد

یک اشتباه
مضحک بی اساس
این ماجراجویان عقب افتادن خودشانرا از ملل دنیا و باز
ماندن از تمدن امروزه اروپا را عقیده بدین و پیشوایان
آن حساب میکنند و افسار گسیختگی و ترك مراسم دینی

را اسباب تعالی و تمدن می‌شمارند با صرف نظر از آنکه در اروپا که اینها آرزوی
آنرا می‌برند تمدن بمعنی خود حقیقت ندارد و مانمی‌خواهیم وارد این مبحث شویم
که از مورد بحث ما خارج است تا روشن شود که کلمه توحش با اروپا نزدیکتر است
از تمدن ولی مطلعین میدانند که اروپا نیز از دین و مراسم دینی و احترام از حضرت
عیسی مسیح و مادرش مریم بیرون نیست تا جائیکه عیسی را که بنده مقرب خدا
است پسر خدا خوانند و قرآن آنها را در عالم رسوا کرده ماهمه دیدیم که در روزنامه
های ایران نقل از روزنامه‌های اروپا مراسم دعای بزرگان اروپا را منتشر کردند
و مطلعین می‌گویند بزرگان فعلی انگلستان و امریکا در هر صبحگاه به مراسم دعا قیام می
کنند همان دعائی که نویسندگان افسار گسیخته ما از روی استهزاء و توهین بآن نظر میکنند
سالمائی بس طولانی است که عقیده و هایت که بعضی
نویسندگان ماجراجوی ما از آن امروز تقدیس میکنند و
و همه اصلاحات و درستی‌ها را از آن میدانند در صحرای
نجد و مملکت حجاز شایع شده و کوششها در پیشرفت این مراسم کردند بطوریکه
جمیع مراسم مذهبی و تشریفات دینی را کنار گذاشته حتی پیغمبر را پس از رحلت
از چوب دستی کمتر دانستند و مانند دیدیم قدمهای بلندی در راه تعالی و تمدن برداشته
باشند تا آنکه از دربار سعودی مستشاری استخدام کنیم برای ترك خرافات بگفته
اینان تا مملکت ما نیز بتمدن آن مملکت که مراسم دینداری را ترك کردند برسد و در
این قافله جلو دار تمدن باشد اکنون باید فهمید اشتباه کاری این ماجراجویان و
غلط اندازی این آشوب طلبان را اینان گمان کردند که اسلام که در نیم قرن نیمی
از جهان را گرفت و در سیزده قرن روپستی گذاشت از دینداری ملت و قیام به مراسم
آئین است بایک مراجعه باحوال زمامداران و سرداران و نظامیان و دینداران دوره
اول اسلام و تماشای احوال امروز ما مطالب خوب روشن میشود و حیلله گریها بخوبی
معلوم میگردد زمامداران آنروز اسلام کسانی بودند که در سر تا سر مملکت خود

حدود الهی را اجرا میکردند دست دزد را میبردند و آشوب طلبان و فتنه انگیزان را گردن میزدند از اجانب و کفار دوری میجوستند و احترام میکردند حتی در لباس و خوراک و مرکوب از آنها تقلید نمیکردند و شباهت بآنانرا حرام میدانستند در آثار ملی و شعار مذهبی مستقل بودند و بایگانگان مودت و مراودت نداشتند آنها کسانی بودند که بواسطه ربوده شدن يك خلخال از پای زن یهودی که تحت الحمايه آنها بود میگفتند اگر مسلم از این غم ببرد بجا است سرداران اسلامی در آن زمان بواسطه آنکه پیغمبر اسلام از پوشش حریر نهی فرموده بود در یکی از دربارهای سلطنتی روی فرش حریر نشستند قوه روحانیت در آنها بطوری قوی بود که سردار بزرگ اسلامی یکشت زهر کشنده خورد با عقیده آنکه خدای اسلام و قرآن او را نگاهداری می کند در مقابل دشمن دین و همانطور هم شد نظامیان اسلام شصت نفرشان بشصت هزار لشکر رومی حمله کرده و آنها را درهم شکستند و چند هزار آنها هفتصد هزار رومی را از پا در آوردند و عده معدودی ایرانرا مسخر نمودند اینها اثر نیروهای دینی و علاقه مندیهای بدین بود نه برای این بود که دین و مراسم آنرا خوار می شمردند شما چه چیزتان شباهت بآنها دارد ؟ آنها با عقیده بآنکه در کشتن و کشته شدن سعادتست و شهیدان در زندگی ابدی نزد پروردگار عالم در ناز و نعمت هستند آنهمه فتوحات را کردند جمله کلام آنکه آنها از دینداری و ایمان بغیب و علاقمندی بروحانیت آنهمه نصیب بردند و مادر همه این قدمها عقب ماندیم و خواهیم ماند

عوام فریب آفرین بر شما طرارهای یار که اول با اظهار علاقمندی
کیست ؟ بدین حقیقی و عبارات جالب توجه توده را متوجه خود
میکنید و در آخر کلام پس از چند صفحه یکسره میگوئید
دین عبارت از راهنمایی عقلست و عقل ماهر چه فهمید همان دینست اگر عقل شما
وماهر چه فهمید همان دینست پس چرا از دین اسلام و قرآن خدا و پیغمبر اسلام
اسم میبرید شما عوام فریبی را بیدلیل بزرگان اسلام نسبت میدهید و خود در

چند صفحه کتاب چندین موضع آن عوام فریبی میکنند شما اول دم از دین میزنید و برای اسلام دلسوزی میکنید و سنگ قرآن و اسلام را بسینه میزنید و خود را در ردیف دینداران و هواخواهان قرآن قرار میدهید و در چند صفحه بعد با کمال جرئت و جسارت میگوئید قانون هزار سال پیش درد امروز را دوا نمیکند برای آنکه قانون ثبت و گمرک را ندارد ما پس از این خواهیم روشن کرد که خدای محمد ص که قانون گذار است تکلیف گمرک و ثبت و هر جزئی از جزئیات احتیاج بشر را برای همه دوره ها معین کرده شما چه میدانید قانون اسلام چیست ما که شمارا بهتر از هر کس میشناسیم و سوابق شمارا خوب میدانیم شما چه میدانید قوانین اسلام کجا است کسیکه دست کم یکبار قرآن نخوانده است که با صراحت لهجه بگوید در قرآن اسم جبرئیل نیست و اینکه جبرئیل وحی آورده در قرآن نیست با او چه بگوئیم و ما پس از این ذکر از این مطلب پیش میاوریم تا خیانتکاری معلوم شود

نکته اصلی اینان و هر يك از صاحبان آراء باطله و گفتارهای ناهنجار **حمله به علماء اسلام** چون میدانند که تنها کسیکه میتواند پشت آنها را در جامعه باز کند و دروغ پردازی آنها را روی دایره بریزد ملاحا هستند و دیگر مردم یا تخصص در این میدان ندارند یا اگر هم اطلاعی کم و بیش داشته باشند وظیفه خود را جلو گیری از افسار گسیختگی ها نمیدانند تنها چیزی را که برای پیشرفت مقاصد مسموم خود مقدم بر هر چیز بر خود لازم میدانند آنستکه با هر وسیله شده است بیاوه سرانی و دروغ پردازی و تهمت و افترا بعلما هادست توده را از آنها کوتاه کنند و آنها را پیش مردم خوار و کوچک کنند و از نفوذ روحانی آنها با هر جانفشانی هست بکاهند تا میدان تاخت و تاز برای آنها باز شود و با کمال آزادی و دلگرمی بتوانند با جان و ناموس و مال یکمشت بیچاره ستم دیده بازی کنند و گرنه بشهادت تواریخ معتبره از بعد از رحلت پیغمبر اسلام تا امروز تنها کسیکه دین مردم را نگاه داشته و جلو گیری از بیاوه سرانی افسار گسیختگان کرده علما و ملاحا بودند و دیگران یا وظیفه

این کارها را نداشتند یا خود را وظیفه دار نمیدانستند

چرا رضا خان در این بیست سال که بدست دوره اختناق ایران و دین با علماء بد بود؟
 بشمار میرفت همه دیدید و دیدیم که بالاتر هدف رضا خان علماء بودند و آنقدر که او با آنها بد بود با دیگران نبوده چون میدانست اگر کلوی اینها را با سختی فشار دهد و زبان آنها را در هر گوشه باز و سر نیزه نبندد تنها کسی که با مقاصد مسموم او طرفیت کند و با رویه هائی که میخواست بر خلاف نفع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند مخالفت نماید آنها هستند و زمامداران آنروز یا نوکرهای خاص او بودند و با مقاصد او همراه بودند و یا ضعیف النفس و ترسو بودند و بایک هو از میدان در میرفتند او با مرحوم مدرس روزگاری گذراند و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمیتوان او را قانع کرد نه با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطق از او حال علمای دیگر را سنجید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه های اربابهای خود فهمید با همه فشارها و شکنجه ها و اهانتها که بخصوص مالاها در آن روزهای اختناق ایران توجه پیدا کرد بنوبه خود چند مرتبه برای دفع فساد هائی که آنها خصوصی از منابع صحیح اطلاع داشتند قیام و نهضت کردند از اصفهان و تبریز و مشهد ولی مستی مردم که قوه اجراء مقاصد مدبرانه علماء هستند اقدامات آنها را عقیم کرد مالاها از همان روزهای اول تصدی رضا خان را بر خلاف مصالح کشور تشخیص دادند و نتوانستند عمومی و وقتی نشد نشد مخفیانه و خصوصی فساد های خانمانسوز او را بمردم گوشزد کردند ولی تبلیغات آندسته بتوسط روزنامه های آنروز که تنگ ایران بودند و امروز نیز بعضی از آنها باز میگردانند آنها را از نظر مردم ساقط کردند تا آنجا که آنها را سوار اتومبیل نمیکردند و هر عیبی اتومبیل میکرد از قدم آخوند میدانستند من خود دیدم که در بین راه بنزین تمام شد شوغر گفت از نجوست این آخوند است من چون سید بودم مورد اعتراض نشدم بیچاره مالاها ساقط شدند و میدان برای بازیگران عصر طلایی باز

شد و سیاه روزیهای دیدید که صفحه تاریخ شمارا تاريك و ننگین کرد و هنوز تا سالهای طولانی دیگر جبران بردار نیست اینست پاداش آن ملت که افسار گسیختگی را سرافرازی میداند و تخلف از دین و مراسم دین میکند رضاخان رفت دوره تاريك ديكتاتوری سپری شد گمان میرفت که ملت درد خود را فهمیده و از بیست سال فشار ها و دست درازیها بجان و مال و ناموسشان عبرت میگیرند و بقیه معدودی از ورشکسته های عصر طلامی را خود آنها بسزای خود میسرسانند و طرفداران ترك آئین و مراسم آنها پایمال میکنند ولی باز خواهند و روزگار سیاه خود را فراموش کردند ملت چون بحقوق حق خود قیام نکرد ماجراجوها فرصت بدست آوردند تا از مالاها تجاوز کردند و یکسره بآدین و دینداری طرف شدند و محکومات قرآنی را پایمال اغراض مسمومه کردند تا بادل گرم بتوانند صفحه مملکت را میدان اجراء نیات فاسده خود کنند و دوباره آن سیاه بختیها و روزگارهای تلخ را عودت دهند ما اگر بخواهیم اینسخن را طولانی کنیم از مقصود اصلی خود که رد سخنان بیپوده و هایه است باز میمانیم . ما اکنون بمطلب میردازیم و يك يك جواب گفته های آنها را که نیمخورده و هایه و امثال آنها است میدهیم تا حال این دروغ پردازها و خیانت کلر بهاروشن شود آنگاه جزای این فساء انگیزانرا از دولت و ملت غیور ایران میخواهیم و در موقع سرکوبی آنها معرفی يك يك را در عهده خود میدانیم

گفتار اول - توحید

سؤال اول آیا حاجت خواستن از پیغمبر و امام و شفا خواستن از تربت و سجده کردن بر آن و ساختن این گنبد ها و بارگاه ها شرك است یا نه اگر هست بگوئید و اگر نیست خواهشمند است اول معنای شرك را بیان کنید تا ببینیم آن شر کیست اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده با اینکارها چه فرق دارد

جواب پرسش اول :

این پرسش تقسیم شود بچند بخش

۱. حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرکست یا نه
 ۲. شفا خواستن از تربت شرکست یا نه
 ۳. سجده کردن بترت شرکست یا نه
 ۴. ساختن این گنبد و بارگاهها شرکست یا نه
 ۵. اگر اینها شرک نیست پس شرکیکه اینهمه اسلام و قرآن با آن جنگیده چیست و معنی شرک کدامست تا فرق بین این کارها و شرک را بدانیم
- هایک سؤال دیگر برایشها میافزایم و آن اینست آیا احترام و تعظیم از قبور شرکست یا نه

یک مقدمه برای روشن کردن مقصود چون جواب از این سؤالات گرو فهم معنای شرک و اقسام آن و آراء و عقاید اعراب و غیر اعراب است تا ظهور اسلام تا واضح شود قرآن و اسلام با چه آراء و عقایدی جنگیده ناچار ما تا اندازه ای وارد این مبحث میشویم و خوانندگان اگر بیشتر از این تفصیل خواستند باید بکتاب ملل و نحل و توارینخ و سیر رجوع کنند (۱)

بیان شرک یکی از معانی شرک آنست که از برای عالم دو مبدء است یکی نور و آن یزدانست و یکی ظلمت و آن اهرمن است و مجوس آنها اجمالا و مجوس اصلی یزدانرا قدیم میدانستند و اهرمن را حادث و خیرات و خوبیها را یزدان نسبت میدادند و شرور و بدیها را از اهرمن میدانستند از اینجهت در سبب پیدایش خود اهرمن خلاف داشتند و از این طوایف است کیومرثیه که اهرمن را از فکر بدنور که یزدانست حادث میدانند و زروانیه و زردشتیه که هر یک آراء عجیب داشتند

بیان مذهب ثنویه :

۱- ملل و نحل شهرستانی و دائرة المعارف فرید و جدی و مروج الذهب مسعودی و بیان الادیان ابوالعالی در این ابواب رجوع شود

اینان دواصل قدیم ازلی قائل شدند که هر دو در قدیم و ازلیت مساوی هستند و در جوهر و طبع و فعل و ممکن و حیز و اجساد و ابدان و ارواح مخالفند و از اینهاست مانویه که در زمان شاپور بن اردشیر ظاهر شد و بهرام بن هرمز او را کشت اینها بعد از عیسی ظاهر شدند و عالم را مخلوق دواصل قدیم ازلی عالم قوی حساس دانستند و آن دورا در نفس و صورت و فعل و تدبیر متضاد و در حیز متحدی دانستند عقیده داشتند که جوهر نور نیکو و فاضل و خوشبو و خوش صورت و صاحب نفس خیر خواه و حکیم و نافعست و افعال او خیر و صلاح و سرور و نظام و حیز او جهت فوق است و ظلمت در جمله این امور با آن جدا و مختلفست و از برای هر يك از نور و ظلمت پنج جنس است چهار بدن و يك روح بدنهای نور آتش و نور و باد و آب است و روح نسیم است که در این ابدان متحرك است و بدنهای ظلمت حریق و ظلمت و سموم و ضباب است و روح آن دخان است که در این ابدان متحركست و آراء و عقاید غریبه دیگر داشتند که باید که آن نمیدادیم

مزدك در زمان قباد پدران و شیروان ظاهر شد و قباد را
 بیان مزدك و
 آراء مزدك
 بدین خود دعوت کرد او نیز قبول کرد و انوشیروان او را
 کشت اینها نیز آراء عجیبی داشتند از آنجمله آنست که دو
 اصل قدیم قائل بودند و لذا او نقل است که میگفت خدای من در عالم بالا بر کرسی
 نشسته مانند نشستن خسرو در عالم پائین و در پیشگاه او چهار قوه است قوه تمیز و
 فهم و حفظ و سرور چنانچه در پیشگاه خسرو چهار شخص است مؤبدان و هر بداکبر
 و اسپهبد و رامشگر و این چهار با هفت چیز تدبیر امر عالم میکنند سالار و پیشکار و بالون
 و بروان و کاردان و دستور و کودک و این هفت دور میزنند در دوازده روحانی خواننده
 و دهنده و ستاننده و برنده و خورنده و دونده و خیزنده و کشنده و زننده و کننده و
 آینده و شونده میگفتند هر انسانی که در او این چهار و هفت و دوازده جمع شود
 در عالم پائین ربانی شود و تکلیف از او برداشته شود و بین اینها طوائف دیگری بوده

از قبیل دیسانیه و مرقونیه و کینویه و اصحاب تناسخ که ذکر مذاهب هر يك بطول
انجام طوائف مجوس آتشکده ها بر پا کردند اول آتشکده که بنام فریدون
بنام در طوس پس از آن بنوبت در بخارا و سجستان و در مشرق چین و در فارس
آتشکده هایی بنام داشت و اینها قبل از بروز زردشت بود و نیز در نیشابور و غیر آن
آتشکده هایی بنام داشت

بیان عقاید اهل اینها در مقابل ارباب دیانات و پیغمبران بودند و اعتمادشان
اهواء و نحل بقطرت و عقل و ذهن صافی خود بوده يك طایفه از اینها
دهرین هستند که جز بمحسوسات بچیز دیگر عقل آنها آنها را
هدایت نکرده و يك طایفه دیگر اصل مبدأ و معاد را قبول داشتند ولی باقی را بعقل
خود عمل میکردند چنانچه بعضی نویسندگان امروزه نیز تقلید از این طایفه میکنند
و بگمان خود این فکر تازه ایست که بمغزی ادراک آنها آمده غافل از آنکه این
فکر پوسیده چند هزار ساله است که پیغمبران اساس آنرا برچیدند

بیان عقاید و آراء اینها طایفه از مجوس بودند که جمع بین تثلیث نصاری
حر نانیون و شرك ثنویه کردند و پنج اصل قائل شدند دوتاحی و فاعل
که باری و نفس است و یکی منفعل که هیولی است و دوتا
غیر فاعل و غیر منفعل که آن دهر و خلاه است اینها نیز آراء عجیبه دارند که از ذکر
آن صرف نظر کردیم

معنی دیگر شرك و یکی دیگر از معانی آن شرك در عبادت است و آن عبارت
بیان طوائفی از از آنست که عبادت بیشتر از يك خدا شود و پرستش خدایانی
مشرکین با صورت خدایانی شود و ما پس از این معنی عبادت را بیان
میکنیم بیشتر طوائف مشرکین این نحو شرك دارند از اینها دو طایفه بزرگ است
که یکی را اصحاب هیاکل گویند و دیگری اصحاب اشخاص

آراء اصحاب هياكل

اینها عقیده داشتند که ما را نمیرسد که عبادت و پرستش
خدای بزرگ کنیم و ما محتاجیم در عبادت و پرستش بیک
متوسطی که عبادت آن کنیم و بواسطه عبادت آن تقرب

به خدای بزرگ جوئیم پس قائل شدند با ارواح مجرد که آنها را مدبر عالم دانستند
و چون خواستند عبادت آنها را کنند دیدند آنها را یعنی ارواح را نیز نمیتوانند و
خود را محتاج دیدند که عبادت کنند از موجودی که او را ببینند پس متوجه شدند
به هياكل یعنی ستارگان سیاره و هر يك از روحانیین را متعلق بیکي از ستارگان
دانستند و هياكل را ابدان ارواح دانستند و نسبت ارواح را با ابدان مثل نسبت
نفوس انسانی با ابدان انسانی دانستند و ستارگان را زنده بزندگی ارواح دانستند
و گفتند تقرب با ابدان تقرب با ارواح است و پرستش ستارگان پرستش ارواح آنها
است که ما را به خدای بزرگ نزدیک کنند پس از برای هفت ستاره سیاره تشریفاتی
قائل شدند و تعیین کردند اولاً خانه ها و منازل آنها و اسماء آنها را و ثانیاً مطالع و
مغارب آنها را ثالثاً اتصالات آنها را بترتیب طبایع آنها و اشکال موافقه و مخالفه
آنها و رابعاً تقسیم روز و شب و ساعات را بر آنها و خامساً تقدیر صورتهای و اشخاص
و اقالیم و شهرها را بر آنها پس دعاها و عزائم و ختوماتی درست کردند و بصورت
هر يك از سیارات انگشتی ساختند و در روز و ساعت مخصوص بآن سیاره دست
کردند و لباسهای خاص به او را پوشیدند و بخوراتی تبخیر کردند و عبادت هر يك
را در وقت خود کردند و حاجات خود را از آنها خواستند هر يك از سیارات را برای
حاجت مخصوصی تعیین کردند و ستارگان را آله و ارباب و خدایان دانستند و خدای
بزرگ را رب الارباب و اله الا اله و خدای خدایان گفتند و بعضی از آنها خورشید
را خدای خدایان دانستند و سحر و کهنات و تنجیم و عزائم و خواتیم از علوم
آنها است

آراء اصحاب اشخاص

اینها میگفتند که روحانیین که خدایان ماهستند و سائلها نزد خدای بزرگ هستند دیده نمیشوند و نمیتوانیم با آنها سخن گوئیم و مخاطبه نمائیم پس تقرب با آنها حاصل نشود مگر بستارگان و لکن از برای ستارگان نیز طلوع و غروب است و ماه همیشه نمیتوانیم آنها را بینیم و با آنها مخاطبه کنیم پس تقرب با آنها نیز میسر نشود پس ناچار شدند از ساختن صورتهائی بر مثال هیاکل سبعة سیاره و اصنام و بتھائی درست کردند و عبادت و پرستش بتها کردند که بتها آنها را بهیاکل نزدیک و مقرب کنند و هیاکل آنها را بروحانیین نزدیک کنند و روحانیین که خدایان کوچکند آنها را بخدای بزرگ نزدیک کنند و هر بتی که در جوهر از فلزی بود که مناسب یکی از آن ستارگان بود پس بستایس و پرستش آن بتها مشغول شدند که آنها شفیع پیش خدا شوند و آنها مراعات میکردند ساعت و دقیقه و درجه و اتصالات و اضافات نجومیه را و آنها در قضاء حاجتهای خود دخیل میدانستند و خلقت اشیاء پست و مودی را بخدانسبت نمیدادند و میگفتند خدا بزرگتر است از آنکه خلقت این چیزها را کند خلقت اینها را از اتصالات کواکب و امتزاجات عناصر حسب اتفاق میدانستند و در اینجا آراء و عقاید بسیاری است که ذکر نکردیم

آراء عرب در
زمان جاهلیت

آراء عرب در زمان جاهلیت تا ظهور اسلام بسیار است يك طایفه از آنها دهریه بودند که طبع را محیی و دهر را مفسی میدانستند و موت و حیوة را ترکیب و تحلیل عناصر و جامع را طبع و مهلك را دهر میگفتند و یک طایفه از آنها خدا و ابتداء خلقت را قبول داشتند ولی منکر معاد و بعث رسل بودند و یک طایفه خدا و معاد را تا اندازه قبول داشتند ولی پیغمبران را منکر بودند و عبادت بتها میکردند و شبهات آنها یکی در اطراف بعث رسل بود و یکی در اطراف بعث اجساد پس از موت و از اشعار آنهاست

اترك لفة الصبيان يوماً
لما وعدوه من أبين و خمر

ریشه آراء عرب در اوائل سلطنت شاپور ذوالاكتاف عمرو بن لحي بزرگ
و چگونگی
پیدایش آن
طایفه خود در مکه شد و استیلا بر خانه کعبه پیدا کرد و
مسافرت بشامات کرد در شهر بقاء قومی را دید که عبادت
اصنام میکنند از آنها چگونگی حال را پرسید آراء خود را باو گفتند خوشش آمد و
از آنها بتی طلب کرد هبل را باو دادند و او این سوقات را از شام بمکه آورد و در
کعبه وضع کرد و مردم را بعبادت و پرستش آن دعوت کرد تا پرستش بت در مکه
شایع شد و هر طایفه از اعراب برای خود بتی ساختند و آنرا پرستیدند و وسائل و
شفعاء پیش خدای بزرگ قراردادند و حاجات خود را از آنها خواستند

اسماء طوائف
عرب و بتهای
آنها
اسماء بتهای آنها از این قرار است و د و سواع و یغوث و
یعوق و نسر و لات و عزی و منات و هبل و اساف و نائله و د
راطایفه کلب میپرستیدند و آن در دومة الجندل بود و سواع
از هذیل بود و یغوث از مذحج و قبائل یمن و نسر از ذی کلاع و یعوق از طایفه همدان
ولات از بنی ثقیف و عزی از قریش و بنی کنانه و قومی از بنی سلیم و منات از اوس و
خزرج و غسان و هبل که بت بزرگ بود بر پشت بام کعبه نصب کرده بودند و اساف
و نائله را نیز عمرو بن لحي بر صفا و مروه نهاد و از برای بنی ملکان از کنانه بتی بود
که آنرا سعد میگفتند

و از اعراب طوائف دیگری بودند که معتقدات دیگر داشتند جمعی یهودی
و جمعی نصرانی و طایفه از صائبه و قومی مالئکه را میپرستیدند و طایفه جن را
میپرستیدند و آنها را دختران خدا میدانستند

آراء و عقاید
نصاری
پس از آنکه عیسی با سمان برده شد حواریین و دیگران
درباره او اختلافاتی کردند و عمده اختلافات آنها در دو امر
بود یکی در کیفیت نزول عیسی و اتصال او بمادرش بود

دیگر در کیفیت صعودش و اتصالش بملائکه در کیفیت نزول عیسی حرفها و عقایدی است و در باب تجسد کلمه خرافاتی درین ملت مسیح شایع شد که ذکر آنها لزومی ندارد آنها از برای خدایتعالی اقامیم ثلثه قائل شدند و خدا را در جوهر يك و در اقنوم سه دانستند و اقنوم سریانی است و بمعنی اصل است بذات خدا با اقنوم وجود آب میگفتند و با اقنوم علم این و با اقنوم حيوۃ روح القدس میگفتند و عقیده داشتند که علم تجسد پیدا کرده و عیسی این وحید خداست یعنی پسر یگانه او است پس نصاری بهفتاد و دو فرقه متفرق شدند و عمده آنها سه فرقه است ملکائیه که عقیده داشتند مسیح ناسوت کلی است و قدیم و ازلی است و مریم خدای ازلی را زائید و مسیح را پسر خدا و غیر مخلوق و از جنس پدرش میدانستند و يك طایفه نسطوریه میباشند آنها اقامیم ثلثه را نه زائد بر ذات و نه متحد با آن میدانستند و بعضی از اینها اقامیم ثلثه را خدا میدانستند و بعضی عیسی را اله و انسان میگفتند و لاهوت را باناسوت متحد میدانستند و يك طایفه یعقوبیه است آنها اقامیم ثلثه را همانطورها قائل شدند لکن میگفتند لاهوت منقلب شد بناسوت پس خدا مسیح شد و مسیح همان خدا است متجسد شده بین آنها عقائد غریبی است که ما ترك کردیم این بود مجمعی از آراء و عقائد بشر از عرب و غیر عرب تا زمان ظهور اسلام

مبارزه اسلام و در اینجا مانعونهائی از آیات کریمه قرآنرا یاد میکنیم
قرآن باکی بوده با نشانی سوره و آیه سپس بیان میکنیم فرق ما بین این
مراسم و آداب که شیعیان بلکه همه مسلمانان بلکه همه
متدینین بدین بلکه همه عقلاء عالم چه پیرو آئینی باشند یا نباشند بجا میاورند با
آنچه قرآن و اسلام با آن مبارزه کرده تا بیخردی و جهالت یا ماجر اجومی و غرض
رانی این انجام گسیخته ها در جامعه معلوم شود و همه بدانند دروغ پرداز و خیانتکار
بمات و مملکت کیست و حکمیت را با وجدان پاك و فطرت سلیم ایرانیان پارسی
زبان که این اوراق بنفع دین و آئین و وطن آنها نوشته شده و اگذار میکنیم و پس

از آشکار شدن حق جزای آنرا که آئین مقدس آنها را دستخوش ناسزا و بیهوده
 سرانی کرده و از هیچ چیز بمقدسات مذهبی آنها فروگذار ننمودند باهمت مردانه
 جوانان غیور دیندار و اگذار میکنم تا آتش این فتنه که از آتشکده‌های فارس و پیروان
 زردشت و مزدك برخاسته خاموش شود و اگر سستی کنند خواهیم دید که مشتی
 از این زباله‌ها دامن بآتش آتشکده مجوسان زده شمارا دعوت بآئین گبران کنند
 ما خوب مرکز این آراء مسمومه را میدانیم و مرام آنها را خوب دقت کردیم و ریشه
 پندار این طراران را بدست آوردیم و دیر زمانی است که دانستیم این بیهوده‌ها در
 مقابل احساسات چهارصد ملیون دیندار از مغز كوچك بی خرد کی ترشح کرده و در
 موقع خود و آتیه نزدیکی رسوائی‌های آنانرا روی دایره میریزیم تا دولت و ملت
 از افکار آنها آگاه شود

نمونه از آیات چون بیشتر ایرانیان و اعراب و هندیان در آن وقت بت پرست
 ردّ دهریین بودند و دهریین و طبعیین کمتر بودند آیات قرآن نیز در
 مبارزه با دهریین کمتر وارد شده و بیشتر با بت پرستها
 طرفیت کرده باین وصف آیاتی در ردّ آنان وارد شده که ما بنمونه از آن اکتفاء
 میکنیم چنانچه راجع بهربك از این طوائف مشرکین که ذکر شد نمونه‌هایی از
 آیات قرآنی میآوریم هر کس بیشتر بخواند باید بخود قرآن کریم رجوع کند
 سورة جائیه (آیه ۲۳) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَمَا
 يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ گفتند جز این
 زندگانی دنیا خبری نیست که میمیریم و زنده میشویم و هلاک کننده ما دهر است و
 اینها بدون دانش با گمان خود این را هرا میپمودند این آیه رد یکطایفه از عرب
 است که در زمان جاهلیت همین عقیده را داشتند رجوع شود بآراء اعراب در زمان
 جاهلیت آیاتی که مردمرا ارجاع بفطرت خود نموده و امر بتفکر کرده بعضی از
 آنها نیز در ردّ این طایفه است

نمونه از آیات رد آیات بسیاری در قرآن وارد است که بطور کلی رد مشرکین آنان که دو خدا قائل بودند عالم نموده سوره انبیاء (آیه ۲۲) **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (آیه ۲۱) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ** اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای تعالی باشد همانا فاسد شوند آیا غیر از خدا خدایانی اخذ کردند بگو یا ورید دلیل خود را و سوره توحید و آیات آخر سوره حشر و بسیاری از آیات دیگر باین مضمون است و در این آیات که تنزیه و تقدیس کرده خدای عالم را از آن اوصاف که میگفتند رد بر مذهب تنویه و مزدکیه است رجوع شود بآراء آنها و همانطور آیاتی که در ابطال مشرکین است اینها را شامل است

نمونه از آیات رد آیات بسیاری که از شرك در عبادت و شرك بطور کلی اسم ستاره پرستان برده و ابطال آن کرده اینها را نیز شامل است و در خصوص اینها نیز آیاتی است نمونه آن سوره انعام (آیه ۷۶) **قَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي قَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۷) قَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي قَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأَنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۸) قَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ**

ابراهیم با برهان غروب که از خواص ممکن است ستاره پرستان و ماه و خورشید پرستان را محکوم کرد و قرآن برهان ابراهیم را برای ابطال مشرکین عرب نقل نموده فرموده: چون شب شد ابراهیم کوکبی را دید گفت آیا این خدای من است چون غروب کرد گفت خدا غروب ندارد پس این خدا نیست و همینطور ماه و خورشید را از خدائی انداخت و توحید خدای عالم را بقوم خود تعلیم کرد

نمونه از آیات چون مشرکین عرب چنانچه دانستیم بیشتر بت پرست بودند
 و عبادت و پرستش اصنام و بتان میکردند آیات قرآن بیشتر
 رد بت پرستان با اینها سروکار دارد و غالباً ابطال مذاهب آنان کند و در

بسیاری از سوره های قرآن توبیخ آنان نماید بیانیهای مختلفه

سوره یونس (آیه ۱۹) **وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ
 وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ
 وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**

و عبادت و پرستش میکنند غیر خدا چیزهایی را که نفع و ضرر بآنها نمیرساند
 و میگویند اینها که ما پرستش میکنیم شفیعهای ما هستند پیش خدا بآنها بگو شما
 آگاه میکنید خدا را بخدایانی که از آنها در آسمان و زمین سراغ ندارد بزرگتر
 و پاکتر است خدا از شریکها و خدایانی که با او قرار میدهند

سوره انبیاء (آیه ۳۷) **وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ يَتَّخِذُونَكَ إِلهًا هُزُوا
 أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرُونَ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ**

کافران چون ترا میبینند استهزاء و مسخره میکنند میگویند این همانست
 که بدی خدایان شمارا میگوید آنها از یاد خدا کافرنند

و در همین سوره (آیه ۴۴) فرماید

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ

و قضایای ابراهیم در همین سوره است که بتها را شکست و با آنها احتجاج

کرد و در همین سوره (آیه ۹۸) گوید

أَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ

(۹۹) **لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ**

آیاتیکه از بت‌های
عرب نام برده
گفته شد که طوایف عرب هر يك برای خود بتی ساخته و به
پرستش و عبادت آن پرداخته بودند و نام آن بت‌ها و طایفه
هارا یاد کردیم اینك آیاتی می‌آوریم که بصراحت لهجه بت‌ها

را نام برده

سوره نوح (آیه ۲۱) وَمَكْرُؤًا مَّكَرًا كَبِيرًا (۴۴) وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ
الِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا [۴۴] وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا
سوره نجم (۱۹) أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخَرَىٰ

نمونه آیاتیکه در
سوره مائده (آیه ۷۷) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
بَارَةٌ نَصَارَى آمده ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ

کافر شدند آنها بتیکه خدا را یکی از سه تا میدانستند یعنی

(اب و ابن و روح القدس) قابل بودند و حال آنکه خدا جز یکی نیست

سوره نساء (آیه ۱۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الَّتِيهَا
إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَ إِلهٍ خَيْرًا
لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ

سوره مائده (آیه ۱۹) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ

کافر شدند آنها که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است

سوره توبه (آیه ۳۰) وَقَالَتِ الْيَهُودُ دُعَاؤُ بَنِي اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ بْنُ اللَّهِ
آیه‌های بسیاری نیز در این باب هست که از ذکر آنها خودداری کردم برای اختصار
دست آویز ماجرا
جویان
ماجرای جویان بیخورد یاندانسته و از روی جهالت و یادانسته
و از روی عوام فریبی یکی از آیات قرآنرا سروت‌ه افکنده
برخ دینداران میکشند و از روی آن میخواهند دروغ

پردازی خود را رفو کند اینک ما خود آیه را با جلو و دنبالش میآوریم تا مشت خیاانتکار خوب باز شود و روشن شود که این آیه نیز همان دنباله ابطال آراء بت پرستان و نصاری است

سورة زمر (آیه ۲) اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ [۱] اَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ [۲] وَ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى الْاِلَهِ الَّذِیْ اِنْ اَشَاءَ یَحْكُمْ بَيْنَهُمْ فِیْمَا هُمْ فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ [۳] اِنْ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ [۴] لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اَنْ یَّتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفٰی مِمَّا یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ سُبْحٰنَهُ هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ [۵] ذٰلِکُمْ اِلٰهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاَنْتَی تَصْرَفُوْنَ

یعنی ما فرو فرستادیم بسوی تو کتاب را با درستی پس عبادت و پرستش خدا کن و دین را برای او خالص کن که دین برای خدا خالص است آنهایی که جز خدا اولیائی گرفتند و گویند ما عبادت نمیکنیم اینهارا مگر آنکه ما را بخدا نزدیک و مقرب کنند خدای عالم حکم میکند بین آنها با آن آراء مختلفه همانا خدا هدایت نمیکند دروغ پردازان کافر را اگر خدا میخواست پسری برای خود بگیرد اختیار میکرد از مخلوق خود هر چه میخواست پاکست خدا و اوست خدای یکتای قهار پس از دو آیه که خلق سموات و ارض و خلق انسانرا گوشزد میکند میگوید این خدای شما است مملکت مال او است خدائی جزا و نیست پس کجا رو میآورید اکنون این آیات و ترجمه آنها را خوانندگان از پیش نظر بگذرانند و آراء عرب جاهلیت را که عبادت و پرستش خدا میکردند تا آنها را بخدای بزرگ نزدیک و مقرب کنند و آراء نصاری را که مسیح را گاهی پسر خدا و گاهی خود خدا میدانستند در تحت نظر قرار دهند تا مطلب خوب روشن شود که این آیات نیز در تعقیب آیات است که رد مشرکین که خدایانی میپرستیدند و نصاری که برای خدا پسر تراشیدند میکنند

فرق میان عبادت اینک که روشن شد که مبارزه قرآن و اسلام با چه عقاید و پندارهای باطلی بوده با قائلین بهخدایان و بت پرستیها و تواضع

ستاره پرستیها و صدها پندارهای ناهنجار از این قبیل بوده

چنانچه در يك سورة كوچك جمله مطلب را بكفار گوشزد کرده در سورة كافران که میفرماید قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ تا آنکه فرماید لَكُمْ دِينَكُمْ وَلِيَ دِينِ بکفار مکه بگوای کافران من عبادت نمیکنم آنچه شما عبادت میکنید و شما هم که عبادت نمیکنید آنچه من عبادت میکنم یعنی نه من حاضریم که بت پرستی را اختیار کنم و نه شما خدا پرست میشوید پس شما باین خود و من باین خود هستم تاخدای عالم جزای هر يك را دهد

باید ما در اینجا فرق میان عبادت و تواضع را روشن کنیم تا معلوم شود یکی از آن دو کفر و شرک است و قرآن و اسلام با آن جنگیده و دیگری از ایمان و خوبیها است و قرآن و اسلام با آن اهر کرده

خوانندگان گرامی همه پارسی زبان و بسیاری از آنها بالقت عربی نیز آشنا هستند عبادت از عبودیت است یعنی اظهار بندگی کردن و آن پیارسی پرستش است و پرستش در پارسی و عبادت در عربی عبارت از آنست که کسی را بعنوان اینکه او خدا است ستایش کنند چه بعنوان خدائی بزرگ یا خدائی کوچک باشد چنانچه مشرکین چنین بودند و عقاید و آراء آنها واضح شد و تواضع که در پارسی فروتنی است غیر آنست چنانچه از مراجعه بموارد استعمال این دو لغت در پارسی و عربی مطلب روشن و واضح شود شما و همه عقلای عالم در شب و روز کم و بیش با چند تن از دوستان و بزرگان و محترمین در خیابانها و برزنها برخورد میکنید و احترامات لایقه و اظهار کوچکی و تواضع و فروتنی در خور هر کس را بجامی آورید نه شما عابد او شدید و پرستش او کردید و نه او معبود و پرستیده شما شد تواضع و فروتنی را عقلاء و دانشمندان هر ملت و مملکت یکی از بزرگترین کمالات انسانی میدانند که

هر گس بیشتر بآن متصف باشد مورد ستایش آنها بیشتر است در عین حال که از عبادت غیر خدا و پرستش دیگر موجودات نکوهش کنند در تمام ملل دنیا برای پیشوایان دین و دنیا مراسم احترامات معموله برقرار است و تمام عاقله بشری کم و بیش با احترام و تواضع و فروتنی از بزرگی دینی یا دنیائی قائلند پس باید گفت همه بشر کافرنند و مشرک و تالفت تواضع و احترام را از قاموس عالم محو نکنند و تا همه مردم در موقع ملاقات با یکدیگر مثل حیوانات بی اعتنائی نکنند از شرک خارج نمیشوند و بتوحید نمیرسند آیا و هایشها و پیروان آنها که در ایران معدودی بی ارج هستند خود در وقت برخورد با همکیشان خود بطور سلوک میکنند هیچ تواضع و احترام نمیکند و چون حیوانات ملاقات با یکدیگر را برگذار میکنند یا احترامات لایقه و مرسومات انسانی را معمول میدارند در این صورت آیا عبادت از بشری مثل خود کردند و پرستش غیر خدا نمودند و مشرک شدند یا نه اگر بنا چاری بگویند عبادت غیر از فروتنی و تواضعست فرق را بیان کنند تا رسوائی و خیات واضح شود

گواه از قرآن بزرگترین مظاهر تواضع و بالاترین مراسم خضوع سجده
در باره این سخن است که ما برای غیر خدا جایز نمیدانیم بواسطه نهی الهی در شریعت اسلام همین سجده که از هر احترامی برتر و بالاتر است اگر بعنوان عبادت و پرستش نشد شرک نیست بلکه گاهی اطاعت امر خدا است و واجبست در قرآن کریم مکرر در مکرر سجده ملائکه را بآدم گوشزد فرموده که يك نمونه از آنها یاد میکنیم

سوره بقره آیه (۳۲) وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا ابْلٰسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ

چون گفتیم بملائکه که سجده کنید برای آدم همه سجده کردند جز ابلیس که ابا کرد و سرکشی نمود و او از کافران بود اینان که میگویند تواضع برای غیر خدا شرکست باید در این قضیه طرفدار ابلیس شوند و همه ملائکه را کافر و مشرک بدانند

جز ابلیس را و خدا را در این امر بخطا دانند و نکوهش کنند که چرا ملائکه را بشرك دعوت کرده و از ابلیس که موحد و متقی بود نکوهش نموده شاید گفته شود که سجده ملائکه از آدم بامر خدا بود و شرك نبود و احترامات شما بامر خدا نیست شرکست پاسخ این گفتار آنست که اولاً اگر سجده ملائکه بعنوان خدائی و پرستش آدم بود شرك بوده گرچه خدا بآن امر کند و خدا نیز ممکن نیست چنین امر کند زیرا که این دعوت بشركست و مخالف عقلست و اگر بعنوان پرستش نباشد شرك نیست گرچه خدا نفرموده باشد و ثانیاً تواضع و احترام از دانشمندان و بزرگان محتاج بامر کردن نیست بلکه خود عقل که راهنمای انسانست باینطور چیزها پی میبرد از این جهت هیچکس از عقلا دیندار دنیا برای احترامات مرسومه منتظر امر خدا نشدند آری اگر خدا از یکطور تواضعی نهی کرد باید اطاعت کرد گرچه شرك نباشد چنانچه ما سجده بغیر خدا را بعنوان احترام نیز جایز ندانیم و اگر کسی برای بزرگی سجده کرد بعنوان احترام او را گناهکار شماریم و از طاعت خدا بیرون دانیم گرچه او را مشرك و کافر ندانیم و ثالثاً ما که از مؤمنین و پیغمبران و امامان که مثل اعلای ایمان و کمال انسانیتند احترام و تواضع میکنیم بامر خدا است چنانچه در سورة مائده آیه (۵۹) وارد است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ

ذلت که بالاترین مراتب تواضع و فروتنی است اوصاف کسانی است که خدا آنها را دوست میدارد و آنها خدا را دوست میدارند آنها کسانی هستند که برای مؤمنین و هم کیشان خود در نهایت فروتن و متواضعند و با اجانب و کفار با کمال عزت نفس و بزرگواری رفتار کنند

سواء دیگری اکنون آیه از قرآن کریم و گفته خدای عالم نشان میدهد
از گفته خدا که راه سخن بکلی بسته شود و راه پس و پیش برای پاوه

سرایان نباشد.

سوره یوسف آیه (۱۰۱) وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا

این آیه درباره ملاقات یعقوب و اولادش از یوسف وارد شده میگوید و بالا برد پدر و مادر خود را بروی تخت و افتادند بروی زمین و سجده کردند برای یوسف و او گفت ای پدر این تعبیر خوابی است که پیش از این دیدم خدا او را دوست قرار داد اکنون یاباید یعقوب پیغمبر و اولاد او را مشرک بدانیم و خدا را که مشرکی را پیغمبری برگزید برخلاف دانیم و نکوهش کنیم یا سجده کردن را احترام متعارف در آن زمان بدانیم که خدا از آن نهی نکرده بوده تا پاکان را بیایندی و ناپاکی یاد نکرده باشیم و در آیات بسیار از تکبر که ضد تواضع است نهی شدید وارد شده چون (آیه ۳۹) سوره بنی اسرائیل وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا وَ (آیه ۱۷) از سوره لقمان وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ در ضمن بیان حکمتهای لقمانی که میفرماید یا بنی لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ای پسر من شرک بخدا نیاور که شرک ظلم بزرگی است میگوید روی خود را از روی تکبر از مردم بر مگردان و روی زمین با تکبر راه مرو که خدا متکبران فخریه کن را دوست ندارد

اگر تواضع و فروتنی شرک بود لقمان حکیم در این وصیت راه خطایموده و متنافی و متناقض سخن گفته بود

یک حکمیت	اکنون حکمیت و داوری را از خوانندگان محترم تقاضا داریم
از خوانندگان	که کدام یک را اختیار کنیم خطا کاری خدا را که دعوت بسجده آدم کرده و مشرکان را که ملائکه اند مطیع خوانده و ابلیس را که از زیر بار سجود که شرک است شانه تهی کرده تو بیخ و تکفیر کرده و از قرب

خود دور کرده و یعقوب مشرک را پیغمبری برگزیده و مشرکان را که از مؤمنین تواضع کنند دوست خود شمرده ثابت بدانیم و نیز قائل بشرک ملائکه و پیغمبران و تمام عقاید عالم شویم و فقط در بین جمیع موجودات ابلیس را موحد بدانیم که فقط بخدا سجده کرده و سراغ نداریم از کسی دیگر تواضع و احترام کرده باشد

یا گفته ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و یکمشت سیاه نجدی عاری از هر دانش و معرفت و علم و تقوی را که مستی بیخرد مقاله نگار از آنها تقلید کرده قبول نکنیم و آنها را بر خطا دانیم

اینک ما برای تمام شدن کلام هر يك از سخنان بی پایه و هابیه و پیروان آنها را میآوریم و پاسخ آن میپردازیم

پرسش اول	پرسش اول این بود که (حاجت خواستن از پیغمبر و امام شرکست یا نه)
و پاسخ آن	گمان میکنم خوانندگان پس از فهمیدن معنای شرک خود این سخنان را جواب دهند و محتاج بطول کلام نباشند ولی ما باز از جواب آن خودداری نمیکنیم تا حق گوئی از یاهو سرامی خوب ممتاز و جدا شود

گوئیم اگر حاجت از پیغمبر و امام و هر کس غیر خدا باشد بعنوان خدائی بخواهیم و او را مستقل در بر آوردن حاجت بدانیم شرک است چنانچه عقل و قرآن بر آن گواهاست و اگر باین عنوان نباشد شرک نیست چنانچه نظام تمام دنیا بر قضای حاجت از یکدیگر است و پایه تمدن جهان بر روی تعاون از یکدیگر برپاست

کارهای خدائی	شاید گفته شود هر خواستن حاجتی شرک نیست بلکه خواستن حاجتهائی که از طاقت بشری خارج است شرک است
کدام است	

و عبارت دیگر کارهای خدائی از غیر خدا خواستن کفر و شرک است

جواب این گفتار آنست که اول باید کار خدائی را از کارهای غیر خدائی جدا کنیم تا معلوم شود هر کار عادی غیر خدائی نیست و هر کار غیر عادی خدائی نیست پس گوئیم کار خدائی بحسب برهان و وجدان عبارت از کارهایی است که فاعل بی دخالت غیر خود و بدون استمداد از قوه دیگر انجام دهد و عبارت دیگر کار خدائی آنست که کننده آن در کردن آن مستقل تام بیحاجت بغير باشد و کارهای غیر خدائی نه اینچنانست مثلا خدای عالم که خلق کند یا روزی دهد یا مرض و صحت دهد کارهای او بی استمداد از قوه دیگر است و هیچکس را در کارهای او دخالتی کلی یا جزئی نیست و قدرت و قوه او عاریت و مکتسب از غیر نیست و غیر خدا اگر کاری کند چه عادی و آسان و چه غیر عادی و مشکل قوه او از خود او نیست و با قدرت خود آن کار را انجام ندهد پس اگر کسی کار را هر چه کوچک باشد از غیر خدا هر کس باشد بعنوان اینکه او خدا است بخواهد مشرکست بحکم خرد و قرآن و اگر کسی از دیگری چیزی بخواهد بعنوان اینکه خداوند عالم باو این قوه را مرحمت کرده و او بنده محتاج بخدا است و در این عمل نیز مستقل نیست نه این کار خدائی است و نه این حاجت خواستن شرک است

شاید گفته شود که مطلق کارهای غیر عادی با هر عنوانی باشد گواه از صحت قرآن در این مقصود از کسی خواستن شرک است در جواب این پندار گوئیم علاوه بر آنکه دلیلی بر این معنی نیست و عقل برخلاف آن حکم فرماست و جز انکار بیدلیل و ماجراجویی گواهی ندارید از گفتار قرآن گواه روشن بر گفتار ما است

سوره نمل (آیه ۳۸) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۹) قَالَ عَفَرْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا أُنِيبُ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۴۰) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا

اُنِكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَرُدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَاَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي
یعنی سلیمان گفت ای جماعت کدامیک از شما تخت بلقیس را پیش من میآورید
پیش از آنکه ببینند پیش من در حال اسلام یکی از عفریتان جن گفت من پیش از آنکه
از جای خود برخیزی حاضر میکنم تخت او را و من بر این کار قوت و امانت دارم گفت
آنکس که علمی از کتاب نزد او بود من پیش از آنکه چشمش بهم بخورد تخت بلقیس
را میآورم پس چون سلیمان تخت را پیش خود برقرار دید گفت این از فضل خدای منست
اکنون از خوانندگان سؤال میشود که تخت بلقیس را از چندین منزل طولانی
قبل از چشم بهم خوردن حاضر کردن امری است برخلاف عادت یا امری است عادی
اگر برخلاف عادت است و بقول اینان کاری است خدائی سلیمان که بگفته خدا از
پیغمبرانست و مورد ستایش خدا است این کار فوق العاده را از کسانی که در محضرش
بودند بموجب آیه ۳۸ خواست و این حاجتی بود که پیغمبر عظیم الشان از عفریتان
و دیگران خواست و آصف برخیا این حاجت را روا کرد اکنون یا سلیمان را مشرک
بدانید و خدا را که چنین مشرکی را پیغمبری برگزیده نکوهش کنید و بر خطا بدانید
یا خواستن اینطور راه و رغبه عادی را شرک ندانید و گفتار مثنوی هرزه گرد یاوه سرا
را هیچ و بوج شمارید

خدای عالم با تشریفاتی شایان و تقدیرانی نمایان حکایات
عجیب عیسی بن مریم را در قرآن یاد میکند و کارهای بالاتر
از قدرت انسانی را با و نسبت میدهد و روا میدارد اینجایک

۳ واه دیگری

از گفته خدا

نمونه از آنها را ذکر میکنیم تا مشت تبه کاران باز شود

سورة آل عمران (آیه ۴۸) وَ عَلَّمَهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْانْجِيلَ
وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ
الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَآيَةٌ لَّا أَتُكْمَلُ وَالْأَبْرَصَ

وَإِخْلِي الْقَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

میگوید در شأن عیسی من از جانب خدای شما بانسانه آمدم من میآفرینم از برای شما از گل صورت مرغی و باو میدهم پس مرغ میشود باذن خدا و کور مادر زاد و برص را شفا میدهم و مردگان را زنده میکنم باذن خدا و شما را خبر میدهم بآنچه میخورید و ذخیره میکنید در خانه های خود

اینها که عیسی گفت کارهای غیر عادی و بگفته اینان خدائی است و درخواست بنی اسرائیل از او شرك و كفر است اینك باید عیسی را با این گفته ها مدعی خدائی بدانیم و خواننده شرك بشناسیم و بنی اسرائیل را که شفای خواستند مشرك بخوانیم و خدا را که مثل این شخص مدعی خدائی و مشرك تراش را پیغمبری برگزیده بر خطا بدانیم تا گفته مشتی سیاه بادی و وحشیان بیابانی درست شود گوهر جا که خواهد خراب شود

و در اینجا گواه های دیگری از گفته قرآنست که از آنها صرف نظر کردیم
از مردمان
حاجت خواستن
شرك نیست
شاید گفته شود که از مردگان حاجت خواستن شرك است
و چون پیغمبر و امام مرد جمادی بیش نیست و از او نفع و ضرری حاصل نشود

جواب این بنده آنست که اولاً معنی شرك و كفر را در اختیار مان گذاشتند تا هر چه را خواستیم بپندار خود شرك خوانیم پس از آنکه معلوم شد که شرك چیزی از غیر خدای عالم خواستنست بعنوان اینکه او خدا است و اگر جز این شد شرك نیست، مرده و زنده در این معنی فرق نکند گرچه از سنگ و کلوخ حاجت کسی طلبد مشرك نشود هر چند کار او باطلی کرده باشد و ثانیاً ما از ارواح مقدسه انبیاء و ائمه که خداوند بآنها قدرت مرحمت نموده استمداد میکنیم و بپراهن قطعیه و ادله عقلیه محکمه در فلسفه اعلی ثابت و مقرر است که روح بعد از خلاصی از بدن که از آن تعبیر بموت شود باقی است و احاطه ارواح کامله پس از موت باین عالم

بیشتر و بالاتر است و فساد بر روح را فلاسفه محال میدانند

و این مسئله از مسلمات مسائل فلسفه است که از روزی که فلسفه پیدا شده پیش دانشمندان و اعظم از فلاسفه قبل از اسلام و بعد از اسلام ثابت بوده و جمیع ملل از یهود و نصاری و مسلمین این مطلب را از واضحیات و ضروریات دین خود می‌شمارند بلکه بقای روح و احاطه آن پیش فلاسفه روحی و الهی اروپا نیز مسلم و واضح است و چون این مختصر را گنجایش آن نیست که در یک چنین مسئله دنیاله داری که نوشتن یک کتاب لازم دارد وارد بحث و بررسی شویم بنقل آراء (۱) بعضی از فلاسفه بزرگ که رأیشان مورد اعتماد است اکتفاء می‌کنیم و کسیکه خود را اهل برهان میدانند بکتابهای آنان رجوع کند تا صحت مطلب را دریابد

آراء فلاسفه پیش از اسلام

رأی ثالیس ملطی فلاسفه قبل از اسلام گرجه بسیاری از قدماء آنها کلمات مرموزی دارند که متأخرین برای حل آن احتمالاتی دادند ولی در کلمات بسیاری از آنها مسئله بقای نفس و روحانی بودن آن که ملازم بابقاء است بتصریح مذکور است ثالیس ملطی که یکی از حکماء سبعة است که اساطین فلسفه اند پس از آنکه میگوید خدا عنصری ابداع کرد که در آن صور جمیع موجودات و معلومات است میگوید این عنصر یک صفو دارد و یک کدر آنچه از صفو آن پیدا شد جسم است و آنچه از کدر او است جرم است و جرم فانی میشود و جسم فانی نمیشود جرم کثیف و ظاهر است و جسم لطیف و باطن و در نشاء دیگر جسم ظاهر است و جرم زائل است و بر معلوم است از اوصافی که برای جسم میگوید مقصودش از جسم که باطنست و لطیف و باقیست جسم مثالی است که در عالم برزخ است او عقول و انفس را مشتاق بعوالمی دیگر میداند و میگوید بقاء در نشاء دیگر است (۲)

۱- بمل و نعل شهرستانی و کتاب اسفار رجوع شود

۲- بمل و نعل شهرستانی و کتاب نفس اسفار در این آراء رجوع شود

رای انکسیمایس در کلمات مرموزه این فیلسوف بزرگ نیز شواهد و
فیلسوف ملطی صراحتی است بر بقای نفس حتی نفوس خبیثه شریره می
 گوید تمام آثار حیوانی از عالم عقل است و ثبات و بقاء اینجا بقدری است که از نور عقلی
 در آنست و فساد که بر این عالم وارد شود برای جزء اسفل ثقیل آنست چون این
 اجزاء قشر است و قشر را میاندازند و میگویند این عالم جسمانی کثافات او بسیار است
 و هر کس بآن چسبید بعالم علوی نرسد و هر کس از آن اعراض کرد بالا میرود به
 عالمی که بسیار لطیف است و سرورش دائمی است .

رای انبذقلس این فیلسوف بزرگ در زمان داود نبی بوده و حکمت
فیلسوف بزرگ را از او و لقمان حکیم اتخاذ کرده و آراء او روشنتراست
 از آنها که ذکر شد او تمام اختلافات و تضاد را از عالم ماده میداند و ائتلاف و محبت
 را از روحانیات میداند او میگفت هر نفس سافلی قشر نفس عالی است نفس نامیه
 قشر نفس بهیمیه است و آن قشر نفس ناطقه است و آن قشر عقل است و بواسطه لباب
 نفس بعالم خود برگردد و نفوس جزئی از اجزاء نفس کلیه است و نفس جزئی از عالم
 اعلی آمده و بآنجا بر میگردد .

رای فیثاغورث این فیلسوف در زمان سلیمان بود و حکمت را از او
حکیم اخذ کرده و آراء او جمله بر رمز است و آراء الهی را بصورت
 ریاضی بنانهاده او میگوید انسان بحکم فطرت واقعست در مقابل همه عوالم و انسان
 عالم صغیر است و عالم انسان کبیر است و نفس قبل از اتصال ببدن ابداع شده است از
 تالیفات عددیه اولیه پس اگر تهذیب خلق بر تناسب فطرت کرد و از مناسبت خارجیه
 مجرد پیدا کرد متصل میشود بعالم اصلی خود و منحرف میشود در سلك عوالم غیبیه
 بر هیئتی جمیل تر و کاملتر از اول و خرنیوس و زنیون از فلاسفه بودند و تابع رای
 فیثاغورث بودند مگر در بعضی امور آنها گفتند نفس اگر طاهر و پاکیزه از هر زشتی
 باشد میرود بعالم اعلی بمسکنی که مناسب او است .

سقراط فیلسوف عظیم الشأن الهی حکمترا از فیثاغورث و
 رای سقراط
 فیلسوف بزرگ
 ارسالادوس آموخت او از حکمت و فنون آن بالهیات و
 اخلاقیات پرداخت و بزهد و ریاضت نفس و تهذیب اخلاق

مشغول شد و اعراض از دنیا کرد و در کوهی و غاری باعترال پرداخت و مردمرا از
 بتان و شرک بخدا نهی کرد نامردم سلطان را بقتل او مجبور کردند و او را مسموم
 کردند چنانچه معروف است قصدا و در باب الهیات و علم ماقبل الطبیعه و مابعد الطبیعه
 آراء متقن خوب دارد

سقراط در باب نفوس انسانی میگفت قبل از ابدان موجود بودند بنحوی از
 انحاء وجود و اتصال نفوس با ابدان برای استکمال بود و ابدان قالبها و آلات نفوس
 است پس باطل میشود ابدان و بر میگردد نفوس بعالم کلی خود سقراط پیادشاهی که
 او را کشت گشت سقراط در حبی است و پادشاه قدرت ندارد مگر بر شکستن حب
 و چون حبرا شکست آب بدریا بر میگردد

رای افلاطن الهی
 فیلسوف عظیم
 این فیلسوف بزرگ از اساطین بزرگ حکمت الهی است
 و معروف بتوحید و حکمت است و در زمان اردشیر بن دارا
 متولد شد و پیش سقراط حکمت آموخت و چون سقراط مسموم شد و مرد جانشین
 او شد و از استادان او نیز طبعاً و استوار است و او در باب الهیات آراء متین محکم دارد که
 شیخ شهاب الدین حکیم اشراقی و صدر المثالین فیلسوف شهر اسلامی بعضی از آنها
 را مبرهن و مدلل کرده اند مثل قول بمثل افلاطونیه و مثل معلقه از گفته های این
 فیلسوف است که نفوس در عالم دیگر بودند و مبتهج بعالم خود و آنچه در آن بود
 از بهجت و سرور بودند پس از آن عالم نازل شدند در این عالم تاجزیمیات و چیزهای
 که در ذات آنها نبود بواسطه آلات استفاده کنند پس پره های آنها ساقط شد و در
 اینجا پرهائی تحصیل کردند و بعالم خود پرواز کردند

رای ارسطاطالیس ارسطو بن نيقوماخوس از اهل اسطاجرا از بزرگان فلاسفه
فیلسوف بزرگ جهان بشمار میرود و تعلیمات منطقی و قواعد علم میزان که
پایه علمها است همین زحمتهای گرانبهای این مرد بزرگ است و از این سبب که
بنیان تعالیم منطقیه کرد بمعلم اول مشهور شد و شیخ الرئيس اعجوبه روزگار در
پیش تعالیم این بزرگ مرد زانو زمین زده و زمین ادب بوسیده و بگفته شیخ الرئيس
تا کنون بقواعد منطقیه که ارسطو بنانهاده احدی را یارای اشکال نیوده و آراء متین
او دستخوش نقض و ابرام نشده گو که دکارت فرانسوی بیندار خود و بعض نویسندگان
محترم ما انقلابی در منطق کرده ولی کسانی که از روی دانش و بینش وارد این میدان
شوند میدانند پایه معلومات دکارت در اینباب و در الهیات بیچه اندازه سست و بیچه
کانه است فسوسا که ما از اروپائیان چنان وحشت کردیم که یکسره خود را باخته
و علومی که خود در او تخصص داریم و اروپائیان تا هزار سال دیگر نیز باور نرسند به سستی
تلقی میکنیم کسی که منطق الشفا و حکمة الاشراق و حکمت متعالیه صدرای شیرازی
دارد بمنطق و حکمت اروپائیان که باز در کلاس تهیه است چه احتیاج دارد اینها
گمان کرده اند که اگر مملکتی در سیر طبیعی پیشرفت کرد در سیر حکمت الهی نیز
پیش قدم است و این از اشتباهات بزرگ ما است و یکی از تبه کاریهای نویسندگان
مشرق اسلامی باید دانست

ارسطو درباره بقاء نفس میگوید نفوس انسانی پس از آنکه در قوه علم و عمل
کامل شد آیت خدائی شود و شبیه باو گردد و بکمال خود واصل گردد و این تشبه
بقدر طاقت او است و یا بحسب استعداد و یا بحسب اجتهاد و چون از این بدن مفارقت
کرد متصل بروحانین و ملائکه مقربین گردد و التذاذات و ابتهاجات برای او کامل
شود و در نفوس خبیثه بضد این گفته است و در اینجا حکماء و فلاسفه بزرگ دیگر
مثل اسکندر و غیر آن هست که ما ذکر آنها را لازم ندیدیم اکنون بذکر کلام بعضی
از فلاسفه اسلام می پردازیم

همه میدانید که مسلمین یکسره از فلاسفه و غیر آنها روح را پس از مرگ باقی میدانند و برای روح فساد و زوالی قائل نیستند لکن ما برای نمونه اسم چند تن از بزرگان فلاسفه اسلام را میبریم

آراء فلاسفه اسلام

رای شیخ الرئیس شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از اهل بخاری فیلسوف کبیر است پدرش بلخی بوده زندگانی او و چگونگی تحصیل و تألیفاتش مشحون از عجایبی است که عقل را حیران میکند کتاب قانون را در شانزده سالگی تصنیف کرده است چنانچه نقل شده و میگوید در سن بیست و چهار سالگی که رسیدم فکر کردم که در جهان علمی نیست که من ندانم گویند الهیات و طبیعیات شفا را هر روزی پنجاه ورق تصنیف کرد بی مراجعه بهیچ کتابی این فیلسوف که تصنیفات او مقام او را در عالم ثابت میکند راجع بفساد نشدن نفس بفساد بدن و محال بودن فساد نفس در بیشتر کتبش سخن میگوید و با برهان ثابت میکند در اشارات قریب باین معنی میگوید چون نفس ناطقه که موضوع صور معقوله است قائم و منطبع در جسم نیست بلکه جسم آلات او است پس اگر بموت ممکن نشد جسم آلات او شود ضرر بحال او ندارد بلکه او باقی است با استفاده از جواهر باقیه و نیز گوید چون نفس ناطقه استفاده کرد ملکه اتصال بعقل فعال را ضرر نمیرساند با فقدان آلات زیرا که او تعقل بذات خود میکند نه بآلات و در کتب دیگرش نیز سخن بدین مثابه رانده و برهان بر این مقاله آورده

رای شیخ شهاب الدین شیخ مقتول ابو الفتوح بحیی بن حبش معروف بشهاب الدین حکیم بزرگ اشراقی سهروردی صاحب کتب نفیسه و مصنفات عزیزه و محیی حکمت و طریقه افلاطون از جمله تصنیفاتش حکمة الاشراق است که مقام ارجمند او را در فلسفه عالیه ذوقیه اشراقیه ثابت میکند و بمقام خلوت و تجرد و صفای باطن

موصوف بوده است

این حکیم اشراقی در احوال نفوس بعد از موت و طبقات آنها تفصیل بسیار (۱) داده و برای هر طبقه حکمی معین کرده درباره نفوس کامله گوید انوار اسپیدی یعنی نفوس مجرد و وقتی که حاصل شود برای آنها ملکه اتصال بعالم نور محض و فاسد شود جسد آنها مجذوب شوند به نبوع حیوة و خلاص شوند از اینجا بسوی عالم نور محض و قدسی شوند بعد تفصیلاتی در این باب میدهد و درباره متوسطین گوید و اهل سعادت از متوسطین و اهل زهد تخلص پیدا میکنند بعالم مثل معلقه

رای صدر المتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی بزرگترین فلاسفه الهی و مؤسس فیلسوف شهر اسلامی قواعد الهیه و مجدد حکمت ما بعد الطبیعه او اول کسی است که عباد و معاد را بر یک اصل بزرگ خلل ناپذیر بنانهاد و اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی کرد و خلل های شیخ الرئيس را در علم الهی روشن کرد و شریعت مطهره و حکمت الهیه را با هم ایتر داد ما با بررسی کامل دیدیم هر کس درباره او چیزی گفته از قصور خود و نرسیدن بمطالب بلند پایه او است آری خود سرانه وارد مطالبی شدن که پایه های او بر اصولی بس بسیار و متفرق است موجب سوء ظن با ساطین دین و حکمت شود تا آنجا که طعن های صدر را که با شاعره و معتزله است از روی جهالت بمقصود او حمل بر حمله دین و مشایخ آئین کنند

این فیلسوف عظیم الشأن درباره بقاء نفس و حالات ما بعد الموت شرح های طولانی دارد که باید بکتاب او مراجعه شود صدر المتألهین هم معاد روحانی قائل است و هم معاد جسمانی درباره معاد روحانی گوید (۲) چون نفوس ما کامل شود و قوت گیرد و علاقه آن بدن تمام شود و رجوع بذات حقیقی خود کند و رجوع بمبدع خود نماید از برای او بهجت و سعادت است که ممکن نیست توصیف شود یا

۱- حکمة الاشراق

۲- اسفار اربعه

مقایسه بلذات حسیه گردد و نیز در همین فصل گوید وجود جسمانی مصاحب موت و غفلت و هجران و فوت است و هر چه تعلق بماده بیشتر باشد حضور و ادراک ناقصتر است حتی اینکه ادراک ما خود را در وقت مفارقت از بدن شدید تر است و بیشتر مردم بواسطه استغراق در ابدان مادی و انتقال آنها خود را فراموش کردند و استشعار ذات خود نکنند اینست آراء فلاسفه قبل از اسلام چون آراء فلاسفه اروپا در نظر بسیاری از خوانندگان با اهمیت تلقی میشود برخی از آراء آنها را مختصراً ذکر میکنیم

رای دکارت روحیون از فلاسفه اروپا از چند قرن پیش از این بمشکر روان فیلسوف فرانسوی شناسی افتادند در اول امر فلاسفه آنها چون یونانیین با روی برهان اثبات خلود روح و بقاء آنرا نمودند تا امروز که از روی تجارب حسیه و خوارق عادات محسوسه بقاء روح و تصرف آنرا در این عالم ثابت و محسوس میدانند دکارت فقط روح عاقله قائل بود و در اطراف چگونگی امتزاج روح و جسم اهتمام داشت اخص صفات روح را فکر و اخص صفات جسم را امتداد میدانست و این دو را بکلی از هم ممتاز میدانست

از گفتار او است که چون روح چیزی است و جسد چیز دیگر پس تصور ندارد که روح تابع جسد شود در حال او و مصیر او بنا بر این جسد فانی شود و روح باقی بماند اشخاصیکه تبعیت از دکارت کردند بسیارند گرچه در خصوص امتزاج روح عقلانی و جسم با او مخالفت کردند و اثبات واسطه نمودند با همه مقام شامخی که دکارت در فلسفه پیش اروپائیان دارد مسئله خلود روح را گویند از حد خیال و تفکر بحد حقیقت و وجود نیاورد تا آنکه علماء روحی عصر جدید وجود روح و تمیز آنرا با جسم و بقاء آنرا بعد از مرگ از روی علم احضار ارواح اثبات کردند و الان در اروپا و آمریکا این رای بقبول تلقی شده حتی آنها که در مادیت پافشاری داشتند روحی شدند و از طرفداران جدی بقاء روح شدند و قضایای عجیبه در باره ارواح معروف و منتشر است و از علماء بزرگ آنها منقولست

فرید و جدی صاحب دائرة المعارف که خود از معتقدان علم تنویم و احضار ارواح است اسم چهل و هفت نفر از رجال علمی انگلیس و فرانسه و آمریکا و آلمان و ایتالیا را میبرد که آنها اعتقاد باین حکایات خارق عادت داشتند و میگویند ما در صدد استقصاء طرفداران و معتقدان این امر نبودیم والا عدد آنها هزاران نفر است و کسیکه بخواهد حکایات عجیب اینهارا ببیند بکتابهاییکه در این باب نوشته شده رجوع کند و قضایائی که فلاسفه اروپا نقل کردند ببینند تا زنده بودن روح را باور کند اینها شمه از آراء فیلسوفان قدیم و جدید یونانی و غیر آن اسلامی و غیر اسلامی است گواه از قرآن بر آنکه زنده بودن روح پس از مردن از امور مسلمه پیش زنده بودن روح جمیع دینداران و عقلا و فلاسفه بلکه تناسخیه است لکن ما در اینجا گواهائی از قرآن خدا برای روشن کردن این مقصود میآوریم تا جای شبهه برای کسی باقی نماند

سورة زمر (آیه ۴۳) اَللّٰهُ يَتَوَفّٰى الْاَنفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِىْ لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا فِىْ مِمْسِكِ الْتِىْ قَضٰى عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْاٰخِرٰى اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّاَقْوِمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ

خدا است آنکه روحها را وقت مردن و خواب رفتن میگیرد پس نگاه میدارد روح آنها که بر آنها مردن تقدیر شده و میفرستد روحهای دیگر را تا زمان مردن آنها معلوم شد روح تمام مردگان را خدا در عالمی که مخصوص بآنهاست نگاه میدارد سورة مؤمنون (آیه ۱۰۱) حَتّٰى اِذَا جَآءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجُونِیْ ۚ عَلٰی اَعْمَلٍ صٰلِحًا فِیْمَا تَرَكْتُ کَلَّا اِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَآئِهِمْ بَرَزَخُ اِلٰی یَوْمٍ یَّبْعَثُوْنَ

چون مردن رسید یکی از آنها را گوید خدایا مرا بدنیا برگردان تا عمل خوب کنم هرگز این کار نشود این کلمه ایست که میگوید و از پشت سر آنها عالم

برزخ است تار و ز قیامت

سوره بقره (آیه ۱۴۹) وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمُوتُ بَلْ
أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ سوره آل عمران آیه (۱۶۳) وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمُوتَانَا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ گمان نکنید کسانی که در
راه خدا کشته شدند مرد گانند بلکه آنها زنده هستند و پیش خدا روزی میخورند
سوره مؤمن آیه (۴۸) وَحَاقَّ بِالِإِثْرِ عَوْنُ سُوءِ الْعَذَابِ (۴۹) النَّارُ
يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ
بقره نوبان عذاب بدی نازل شد آنها را بر آتش عرضه میدارند هر صبح و شام
و روز قیامت امر شود که داخل کنید فرعونیان را در شدیدترین عذاب

سوره ممتحنه (آیه ۱۳) قَدْ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ كَذِبًا يُكَفِّرُ عَنْ أَصْحَابِ
الْقُبُورِ مَا يُوسُفُ بَدَنُ أَزْوَاجِ قَبُورِ أَزْوَاجِ كَفَّارٍ شَعْرَةً اسْت

حکمت از خوانندگان خوانند گرامی پاریسی زبان ها و جوانان روشنفکر
این اوراق با خبر از اکتشافات روحیه امر و زه فلاسفه اروپای اکتشاف
واخترع و بیروان رأی تازه تنویم مقناطیسی (منیاتیسم) و مطلعین از آراء فلاسفه
بزرگ قرون گذشته قبل از اسلام و بعد از اسلام و دانشمندان با خبر از تاریخ ملل و
نحل و آراء دینداران جهان در قرون گذشته و حاضر حکمت کنند که ما دست از
آراء هزاران دانشمند و فلاسفه بزرگ و ادله قطعیة عقلیه و حسیه آنها برداریم و
آراء پیمبران و بیروان آنها را که ملیون ملیون دیندارانند پایمال کنیم و آیات کریمه
قرآن خدا را که بصراحت لهجه زندگی ابدی ارواح را اعلان کرده پشت پا زنیم
و رأی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب که یکمشت سیاه روی نجدی و سیاه بخت
ایرانی که خرد و عقل خود را باخته و افسار گسیخته نمیدانند چه میکنند از آنها
تقلید کور کورانه کرده اند قبول کنیم یا آنکه ابن تیمیه و چند تن بیروان لجام پاره

اورا که در جامعه دنیای عالم بی ارزش ترین هلهای جهانند از راه علم و خرد و دین داری گمراه و بیرون بدانیم و از حقوق مدنی و دینی خارج کنیم خدمت بدین اینها میگویند ما اگر بخواهیم راستی بدین خدمتی کنیم چاره جز آن نیست که اول این دروغها بازباله های هزارساله را از جلو برداریم تا راه روشن شود

تا اینجا خوب معلوم شد که دروغ پرداز و عوام فریب و خیانت کار کیست مقصود این قلمهای خونین مسموم از خدمت بدین آنست که ما خدمتگذاران بدین و آئین چندین هزار ملیون جمعیت و بزرگان دین و آئین و فداکاران و شهیدان در راه خدا را که بحکم قطعی فلاسفه تمام دوره های جهان و صراحت قرآن خدا زنده و جاویدانند و پیش خدا در نعمت و عزتند و خدای عالم با کمال عظمت از آنها یاد بود کرده جماد و پوسیده بدانیم و با آنها با حقارت و کوچکی رفتار کنیم و آنها را در پس پرده فراموشی اندازیم و روح فداکاری و شهامت و شجاعت را در فداکاران جمعیت خفه کنیم و عقیده بگفتارهای صریح قرآن را که مطابق نظام کون و زندگی فردی و اجتماعی است زبانه های هزارساله بدانیم و از آنها بدروغ و زبانه تعبیر کنیم تا بدین و آئین خدمت کرده باشیم آو خ از خیره سری تو ای آدمیزاده

پرسش دیگر و جواب آن یکی دیگر از پرسشهای اینان آنست که (شفا خواستن از تربت شرکست یا نه)

جواب این سخن یاد در نظر گرفتن معنی شرک معلوم شود زیرا چنانچه دانستید شرک عبارت از آنست که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم بعنوان اینکه او خدا است یا حاجت از کسی خواهیم بعنوان اینکه او مستقل در تأثیر است و خداست چنانچه طوایف مشرکین چنین بودند رجوع بآراء آنها کنید پس اگر کسی از تربت یا هر چه شفا خواهد بعنوان اینکه او خداست یا شریک خدا است یا دستگامی در مقابل خدا دارد و مستقل در تأثیر است یا صاحب آن قبر خدا است شرکست بلکه

دیوانگی و جنون است و اگر با این عقیده باشد که خدای قادر بر هر چیز در این يك مشت خاك بواسطه قدردانی از يك فداکار که در راه دین او تمام هستی خود را از دست داد شفا قرار داده هیچ شرکی و کفری لازم نمیآید

يك گواه از قرآن اگر گفته شود مطلق شفا خواستن از چیزی شرك است با هر خدا عنوانی باشد گوئیم بناب گفته شما خدا نیز دعوت بشرك کرده

در سوره نحل (آیه ۷۱) يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ

شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

در باره زنبور عسل می فرماید خارج میشود از بدن آن شربتی بارنگهای گوناگون که در آن شفا میباشد برای مردم و در این آیتی است برای متفکران اینکه اگر ما از عسل شفا طلب کنیم برای اینکه خدا در آن شفا قرار داده ما مشرك می شویم و خدای عالم که پیمبران را برای نشر توحید فرستاده خود راه شرك باز کرده بروی آنها و آنانرا دعوت بشرك میکند آیا آنکه شفا خواستن جز توسل و توجه بخدا نیست و ماجراجویان بیخرد آنرا پیش خود تفسیر کرده تا دینداران را بخرافات نسبت دهند .

عوام فریبی و اینجا يك طراری عجیبی بیاد نویسندگان ماجراجو افتاده
طراری میگویند (شما میگوئید تربت امام شفای هر درد و امان از هر بلائی است پس بگوئید تمام بیمارستانها و داروخانه ها و دانشکده های طب و داروسازی را برچینند) جواب این مغالطه آنست که بناب گفته شما اگر قرآن راست میگوید خوبست هر کس يك خيك عسل در منزل گذارد و از شر طیب و دارو رها شود و خوبست اگر در عسل شفا هست در تمام بیمارستانها و دانشکده های طب و داروسازی بسته شود این بیهوده سرائی و یاره گوئی برای آنست که مورد استعمال این داروی الهی را شما نمیدانید تمام داروهای الهی و توسلات بامور غیبی وقتی

است که طبیعت و اسباب طبیعی که همه از کارخانه خدائی هستند و اعمال قدرت حق تعالی هستند از کار بایستند و راه چاره جوئی از اسباب ظاهریه کوتاه شود و معالجه اطباء و داروهای آنها بی فایده شود آنگاه خدا يك راه امیدی بروی بندگان خود باز کرده که یکسره از خدا و اسباب غیبی مأیوس نشوند و دل بطبیعت و آثار طبیعت یکسره نبندند و از خدای عالم و آفریدگار خود غافل نشوند آنگاه این شفا جوئی گاهی مورد قبول شود با شرایطی که در برداشتن تربت و استعمال آن بکار رود و الا اینطور نیست که خدای عالم با این آیه شریفه بخواهد جریان طبیعت را فلج کند و سنت محکمه طبیعت را بهم زند و آنگاه هیچ منافاتی مابین بکار بستن اسباب طبیعت و رفتن پیش اطباء و کارمندان این جریان محکم طبیعت نیست با توسل بخدای عالم و طبیعت زیرا که جریان طبیعت نیز از مظاهر قدرت حق تعالی است و خداست که بهر داروئی خاصیتی داده مگر آناری که در داروی داروخانه ها می بینیم از خود آنهاست این آثار است که خدای قادر عالم باین داروها داده اکنون اگر خدا پرستی بقوه توحیدی که دارد بگوید همان اثری را که خدا بداروها داده بعد از مأیوس شدن از کارخانه طبیعت خدای طبیعت بمشتی خاك که خون مظلوم فداکاری در راه خدا بروی آن ریخته شده داده تا چشم آرزوی مردم را تادم مرك از خود نبرد و اگر خواست با آن داروی الهی شفا دهد و اگر نخواست مریض بایك دل پر محبت از خدای خود و يك چشم امیدوار بآینده جهان پیشگاه مقدس او رود (این شرکست یا عین توحید و خدا شناسی است) شما میگوئید این بهتر است بادل بستن بطبیعت و چشم پوشیدن از آثار غیبی الهی و مأیوس شدن از قدرت و رحمت غیر متناهی آفریدگار

يك علاج	اطباء بزرگ قدیم از قبیل شیخ الرئيس (۱) ابوعلی سینا
روحانی	عقیده مند بودند بیکطور معالجات روحی که گاهی آن
	معالجات از علایم طبیعی بهتر کار انجام میداده این نظریه را دانشمندان و دکتوران

بزرگ اروپائی تأیید کردند حتی از آنها نقل شده که اگر مریضی چندین مرتبه بگوید
 من خوب شدم این در خوب شدن مریض کمک میکند و اگر عقیده مند بخوب شدن
 خود کاملاً بشود چه بسا که همین اعتقاد روحی او را خوب کند اساس این عقیده
 قوت تأثیر روح است در بدن و تابع بودن بدن است از نفس چنانچه بعضی فلاسفه (۱)
 بزرگ را رأی چنینست که صحت و مرض هر دو از روحست این نظریه فرضاً که
 تأیید نشده باشد ولی نظریه اول که علاج روحی از روی تقویت روح مریضست در
 اروپای امروز تأیید شده و مقام بزرگی را حائز است کسیکه آشنا باشد بآراء عصر
 جدید تنویم مقناطیسی میداند که عقاید درباره روح و تأثیرات آن در این عالم تا چه
 اندازه است یکی از دانشمندان راست گفتار میگفت من در بیمارستان شهرری برای
 معالجه رفته بودم گاهی سرکشی به بیماران میکردم و بآنها دعا مینمودم دکتر بزرگ
 آنجا که اروپائی بود و با ما هم کیش نبود مخصوصاً مرا بر سرکشی بیماران و ادار
 میکرد و میگفت شما کار خود را انجام دهید و ما کار خود را از این سخن اطباء قدیم
 و جدید چنین نتیجه میگیریم که فرضاً دینداری هم در جهان نباشد علاقه روحی و
 امیدواری نفس و دل بستگی باینکه شفای من در فلان چیز است سبب شفای طبیعی
 و کمک بجهازات طبیعت میکند و بکسره دل را از روحانیات بریدن و با اسباب
 طبیعی سروکار داشتن و مردم را از معنویات منصرف کردن خیانت بنوع انسانی و کمک
 کاری بجهازات مرگست

خاک پای زندگان اینجا گواهی از گفته های قرآن خدا می آوریم برای آنکه
 زندگی بخش است همه بدانند خدای عالم بمشتی خاک که زنده بر او عبور کرده
 باشد آثار حیوانی میدهد

سوره طه (آیه ۹۶) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ

يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا

بعد از آنکه خدای عالم قصه گوساله ساختن سامری را وزنده شدن و صدا کردن آنرا در (آیه ۹۰) از همین سوره نقل میکند میرسد بآیه ۹۶ که موسی گفت بسامری چطور اینکار بزرگ یعنی زنده کردن گوساله را انجام دادی گفت من چیزی ندیدم که اینها ندیدند من قبضه خاکی از زیر پای رسول یعنی جبرئیل برداشتم و به گوساله پاشیدم تا زنده شد این اثریست که خدا بمشتی خاك از گذشتن يك زنده داده و کسی را نرسد که بگوید خدارا قدرت بر این امر نیست که خاك مرده را منشا زندگانی کند

اکنون اگر بخاکی که خون زندگان ابدی بروی آن ریخته اثری دهد این از قدرت او دور نیست البته با عقیده بخدای قادر بر هر چیز هیچ اشکال ندارد که بی اثری را دارای اثر کند یا اثر داری را از اثر خود بپندارد چنانچه بگفته قرآن از آتش نمرودی اثر را گرفت

در سوره انبیاء (آیه ۶۹) میگوید قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ ما خدائی را مدیر این کارخانه بزرگ جهان میدانیم که تمام ذرات وجود خاضع در پیشگاه او هستند همانطور که بایك اراده نافذ آتش سوزان را از اثر می اندازد بایك اراده نافذ بخاك شهیدی اثر قرار میدهد

اینك اگر میزان نادرست بودن امری نارسا بودن آنست با عقلها و شما خوب است بگوئید آتش سرد شدن وزنده شدن مردگان و سخن گفتن مورچه و آنچه از این قبیل در قرآن خدا وارد است از قرآن خارج کنند تا پندار ناشایست شما مشتی بیخورد بخورد مردمان ساده لوح بیچاره رود و مقاصد مسمومه خود را بادل گرم بتوانید بجامعه تحمیل کنید و اگر با قرآن و قدرت بی پایان خدای عالم حرفی دارید ما تا آخر امر حاضریم در بحث عاقلانه با موازین خردمندان و لی نه با این حرفهای

کودکانه رسوا که دنیای خردو علم بر گوینده و شنونده و پاسخ دهنده ریشخند زنند
و ما حکم ضرورت گرفتار آن شدیم

ک نظری این ماجراجویان يك دستاویز دیگر پیدا کردند و بدون آنکه
بجز پیغمبران سروه را بسنجند ناگزیر بآب زدند و یکسره معجزه را
رسدند و آیه شریفه قرآنرا که میفرماید (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي تَعَاوَلًا ضَرًّا)
بیمطالع و برانداز صحیح برخ دینداران کشیدند و دلیل مضحک رسوائی هم باز
آوردند (که اگر معجزه درست بود پیغمبر این مکتوم را که کور بود شفا دهد و
امیر المؤمنین عقیل را شفا دهد

ما قبل از ورود در پاسخ این گفتاریک پرسش از عقل میکنیم که آیا پیغمبری
بی معجزه صورت میگیرد مقصود از معجزه نشانه ایست که بواسطه آن ما پی ببریم
که حرفهای این شخص مدعی پیغمبری از مغز بشری خود نیست و گفتار او پندارهای
از پیش خود نیست و آنچه میگوید گفته های خداست که آفریدگار ما و جهانیان است
و موافقت و اطاعت آن لازم است بحکم عقل و مخالفت آن موجب زیانهای دوجهان
است عقل فطری خداداد هر کس حکم میکند که قبول کردن هر دعوائی بیدلیل
و پرهان روانیست و کسیکه بیدلیل چیز را قبول کند از فطرت انسانیت خارجست
مثلا یکی آمده میگوید من از جانب خدای عالم آمدم و پیامهایی دارم که همه باید
آنها را بر سمیت شناخته و عملی کنید و از جان و مال خود در راه اجراء این مقاصد دریغ
نکنید و سرمایه حیات و زندگی خود را بر ایگان فدای آن کنید و هر کس مخالفت
آن کند باید او را نابود کنید و آشیانه او را درهم و برهم کنید جوانهای نورس رشید
شما باید برای اجرای این احکام آسمانی خدائی در پیش گلاوله های توپ و تفنگ و
در مقابل سرنیزه های دشمن من و گفتار من سینه سپر کنند و شما با میل و رغبت و
روی گشاده باید از این عملیات و کردار استقبال کنید میگوئید از او پرسیم شما با چه
دلیل و منطق میگوئی من از خدای شما پیام آوردم و این گفته های خدای جهان است

و این گفتار گفتار آسمانی الهی است و اگر بر سیدیم و او گفت این حرفها برهان و دلیل نمیخواهد باید خود بخود قبول کنید و در مقابل آن جان نثاری کنید آیا عقل ما میگوید از او قبول کنید یا بیدلیل قانع نمیشوید

گواههایی از اینها گویی قرآن کریم را ندیدند و ببخود لاف از دینداری گفته های قرآن میزنند و خود را بقرآن میچسبانند یادیده و برای فریب عوام از گفته های قرآن که باصراحت لهجه خلاف رأی آنان میگوید شانه خالی میکنند غافل از آنکه ممکنست کسی مشقت آنها را در جامعه باز کند و پیش کس و ناکس کار بر سوانی کشدا کنون چند گواه از گفتار قرآن میآوریم تا معلوم شود پیغمبران با اعجاز و خارق عادات دعوی خود را بتوده القاء کردند و هیچکس در هیچ عصری زیر بار اطاعت پیغمبری بیپوده نرفته و از جاده عقل قدم بیرون ننهاده

سوره قصص آیه (۳۱) **وَإِنَّا لَأَلْقَيْنَاكَ فَلَامَ رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدَبِّرَآ وَلَمْ يَعْصِ بِمُوسَىٰ أَقْبَلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ [۳۲] أَسَلَّكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوِّهِ وَأَضْمَمْتَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَٰلِكَ بُرْهَانُنَا مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ**

خطاب شد بموسی که عصای خود را بیفکن چون دید آنرا بجولان درآمد چون تیره ماری فرار کرد خطاب شد بر گرد تو ایمنی دست خود را در گریبان کن تا نورانی و درخشنده شود و دست خود را بر سینه خود نه تا ترست فرو ریزد و این دو یعنی عصا وید بیضاء نشانه پروردگار تواند بسوی فرعون و فرعونیان اینک یا باید گفت اینها کارهای عادی است و معجزه نیست و یا باید گفت این پیشنهاد لغو بیجائی بود که خدا بموسی کرده با آنکه نبوت معجزه نمیخواسته تا آنکه پندار مثنی هرزه گرد درست شود

و در باره عیسی سوره آل عمران (آیه ۴۳) که سابق ذکر شد گردید

أَلَيْ قَدْ جِئْتَكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَلَيْ أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَآيَةٌ الْآلَاءِ وَالْآيَرِصِ وَأَخْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عیسی میگوید من بانسانه از خدا نزد شما آمدم نشانه من آنست که صورت مرغ گلی را مرغ جاندار میکنم و کور مادرزاد را چشم میدهم و مرد گنرا ازنده میکنم خوبست بگوئید مرده زنده کردن و زندگی بمرغ گلی دادن معجزه نیست یا عیسی خود سرانه بکاریموده اقدام کرده تابگویند فکر شما تکان خورده و شماروشن فکر شدید راستی معلومات شماها همینقدر است یا فشارهای غمگری در میدان زندگانی مادی اعصاب شمارا لغزش داده رویه سخن را از دست دادید و باین روز سیاه تنگین تنفر آمیز خود را نشانید

قرآن کریم خود در چند جا معجزه بودن خود را بتمام بشر در تمام دوره ها اعلان کرده است و عجز جمیع بشر را بلکه تمام جن و انس را از آوردن بمثل خود ابلاغ کرده امر و زملت اسلام همین نشانه خدا را در دست دارند و بتمام عائله بشری از روی کمال اطمینان اعلان میکنند که این نشانه پیغمبری نور پاک محمد است هر کس از دنیای پر آشوب علم و دانش مثل او را آورد ما تسلیم او میشویم و از گفته های خود بر میگیریم

در سورة بنی اسرائیل (آیه ۹۰) گوید قُلْ لِّیْنَ اِجْتَمَعَتِ الْاَنْسُ وَالْجِنُّ اَنْ یَاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَاَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا در سورة هود (آیه ۱۶) اَمْ یَقُولُوْنَ اِفْتَرَاهُ قُلْ فَاْتُوْا بِعِشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِیَاتٍ وَاَدْعُوْا مَنْ اِسْتَطَاعْتُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ [۱۷] فَاِنْ لَمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَکُمْ فَاعْلَمُوْا اَنْمَّا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ

اینها میگویند قرآنرا بخدا بسته و این از خود او است بگو شما هم ده سوره از پیش خود بیاورید و هر کس را میتوانید بیاری بخوانید اگر راست میگوئید

و اگر قبول اینسخن نکردند بدانید که این نشانه ایست که با علم خدا نازل شده پس
خوبست نویسندگان این اوراق تنکین این آیات را از قرآن بردارند تا گفته های
آنها راست شود

جواب گفتار اکنون خوب روشن میشود که آیه قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا اَلْحَقُّ
ما جرای جویان نفعاً و لا ضرراً نمیخواهد خود را از معجزات که آیت نبوت
و راستگویی اوست بر کنار کند بلکه میخواهد یکی از آیات توحید و قدرتهای
آفریننده عالم را گوشزد جهانیان کند که هیچکس مالک مستقل هیچکار نیست و
کسی بخودی خود بی مددهای غیبی الهی از عهده چیزی بر نمی آید و بی پشتیبانی
خدای عالم پیمبران نیز که مثل اعلای انسانند در این عالم کاری انجام نخواهند داد
و نتوانند مالک نفع و ضرری بود و اگر بگفته شما میخواهد بگوید که من مالک نفع
و ضرر خود بهیچوجه نیستم باید او را جمادی هم فرض نکنیم در صورتی که مغز بشر
را چنان تکانی داده که تأقیامت آثارش باقی است زیرا جماد هم قوه تعاسک که برای
او نفع دارد واجد است همه میدانیم که انسان هر که باشد و هر چه باشد بیک معنی
بخود میتواند نفع رساند بکارهای خوب و کردارهای نیکو و افکار درست و آراء
محکم و میتواند بخود زیان رساند بکردار ناشایست و رفتار زشت و پندارهای نازیبا
و آراء فاسد شما میگوئید پیغمبر اسلام را خدا امر کرده که بگوید من هیچکار نمی
توانم بکنم نه کاری خوب و آراء رزین محکم و نه مقابل آنرا دارم و یک چنین
دروغ و کزافه را که بچه های نارس بلکه دیوانگان نیز باور نمیکنند در محضر جمعیت
بگویند و بعالم ابلاغ کند یا آنکه مراد آنست که زیانها و سودهایی که عالمیان میبرند
با تقدیرات الهی است و یکدست قادر توانائی پشت این پرده است که مالک سود و
زیانها با استقلال و استحقاق او است موسی اگر عصای خود را ازدها کند و دیدیضا بعالم
نمایش دهد آثار قدرت خود او نیست و عیسی اگر مردگان را زنده کند و کور را شفا
دهد از توانائی خود او نیست و حضرت محمد (ص) اگر بحکم آیه شریفه

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ماه را دو نیمه کند با قدرت بینهایت خدائی کرده و با قدرت خود ارنیست همه بشری هستند که راه وحی الهی بروی آنها باز است و با اذن خدا و قدرت خداداده کارهای بزرگ فوق طاقت بشری کنند

و اینکه میگوید چرا این ام مکتوم و عقیل را شفا ندادند و چون چنین نشد پس معجزه دروغ است حرفی است که اطفال خردسال نیز باید بآن بخندند و دین داران خردمند باید از آن گریه کنند خنده آنها بستنی کلام و گریه آنها باینکه روزگار تا چه پایه رسید که چنین اشخاصی با آمین خدائی بازی میکنند اکنون از کودکان کلاس اول سوال کنید که از نشدن يك قضیه يك مطالب کلی استفاده میشود مثلاً اگر بکنفر رفت پیش طبیب برای علاج باید بگوئیم طب دروغ است والا اگر راست بود خوب بود فلان شخص هم رفته باشد پیش طبیب و خوب است بگوئیم مریضخانه ها و بیمارستانها در عالم دروغ است زیرا اگر راست بود خوب بود فلان مریض که در خیابان افتاده رفته باشد مریضخانه این بیخردان گمان کردند که اگر معجزه درست باشد باید پیغمبر و امام دور محله ها و برزنها بگردند و بگویند معجزه میکنیم کرامت میکنیم مثل اینکه دوره کردها میگوبند آب حوض میکشیم فرش میتکانیم اف بر این منطق و برهان معجزه آیت و نشانه نبوت است و کرامت نشانه امامت و آشنائی با خداست نه بازیچه و ملعبه است و گاهی اگر خدای عالم بخواهد برای توجه دادن مردم را بیک عالمی و رای عالم دنیا و طبیعت يك خرق عادتى بوسیله پیغمبری یا امامی کند باید تمام کارها را درهم و برهم کند و تمام چرخهای عالم طبیعت را فلج کند و نظام زندگانی عائله بشر را برهم زند و همه چیز را بواسطه معجزه و خرق عادت انجام دهد و الا شما اجم میکنید و قدرت خدا را بکسره منکر میشوید پس خدائیکه با قدرت کامل خود این آسمان و زمین را خلق کرده چرا روزی بشر را بی زحمت خود آنها خلق نمیکند تا بشر از این زحمت فراوان تهیه زندگانی راحت شود حالا که اینطور است خوبست بگوئیم اصلاً آسمان و زمین را

هم او خلق نکرده زیرا اگر کرده بود خوب بود این کار هم که من میگویم بطور غیر عادی انجام دهد آنوقت خدا باز یقه آراء ما و شما است نه خدای بزرگ عالم

يك نظری
بغیب گوئی
این ماجرا جویان يك دست و پای دیگری کردند در مقابل
دینداران میگویند قرآن در چنانجا میگوید خود پیغمبر

غیب نمیداند پس چرا دینداران غیب گوئی پیغمبر بلکه امام نسبت میدهند
شاید جواب این عوام فریبی از گفته های سابق معلوم شود لکن اینجا نیز
باید بهتر راه اشتباه کاری آنها را باز کرد تا رسوائی بیشتر شود

دینداران نمیگویند که پیغمبر یا امام از پیش خود بی تعلیمات خدائی غیب
میگویند آنها هم بشری هستند که اگر راه تعلیمات عالم غیب بآنها بسته شود از
غیب بی خبرند و این آیات شریفه که میگوید پیغمبر بشری است که غیب نمیگوید
همین معنی را گوشزد میکند و گرنه ما گواه داریم از قرآن خدا که با تعلیم خدائی
پیغمبران بلکه غیر آنها غیب گوئی میکردند و از امور پنهان و گذشته و آینده خبر میدادند
گواه های قرآنی در قرآن برای غیب گوئی عمومی پیغمبران و غیب گوئی
خصوصی بعضی از آنها آیاتی نازل شده است که ما بعضی از آنها را از نظر خوانندگان
میکند انیم تا مطلب را خوب دریابند و غرض رانان و یاده سرایان را خوب بشناسند

سوره جن (آیه ۲۶) **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَنِّي غَيْبِي أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا**

یعنی خدا عالم بغیب است مطلع نمیکند بر غیب احدی را مگر آنها را که
برای پیغمبری برگزیده که راهی برای آنها باز کند که مطلع شوند بر پیشینیان و
کسانی که پس از آنها می آیند یعنی از گذشته و آینده آنها را خبر دهد کند

سوره آل عمران در دنباله (آیه ۴۳) که معجزات عیسی را میگوید
وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ مَا تَدْعُوهُمْ فِي يَوْمٍ يُنصَرُونَ فِي ذَلِكَ لَا يَتَخَذُونَ مِثْلَ شَيْءٍ مِّنْ دُونِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ
و آگاه میکنم شما را بآنچه میخورید و در خانه خود ذخیره میکنید و در

این نشانه ایست از برای شما و معجزه ایست اگر مؤمن هستید

سوره تحریم (آیه ۳) وَإِذَا سَأَلَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنَ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَايَ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ

پیغمبر در پنهانی ببعض زنهای خود مطلبی را فرمود آن زن در خفیه برای کسی دیگر اظهار کرد خداوند پیغمبر خبر داد که آن زن سر تور افاش کرد پیغمبر از او مؤاخذه کرد او گفت که تو را خبر دار کرد پیغمبر گفت خدای دانا بمن خبر داد بلکه در قرآن برای مریم مادر عیسی غیب گوئی ثابت کرده است که پس از این ذکر آنرا میکنیم اینک میگوئید این قبیل آیات را از قرآن برداریم تا پندارهای شما درست شود یا بخطای خود اعتراف میکنید تا خلاف برداشته شود

گواه از گفته
فلاسفه جهان
این گفتار مختصر و اوراق معدود را جای آن نیست که در
اینگونه مسائل که پایه اش بر فلسفه اعلای الهی و طبیعی گذاشته
شده سخنرانی شود و تحقیق چگونگی خارق عادات و اسرار آیات و ریشه حقیقی غیب
گوئی ها گفته شود تا مسئله به تحلیل علمی و تحقیق فلسفی روشن و واضح گردد از این
جهت ما بگفته چند نفر از معتبرین فلاسفه و بزرگان علم الروح قدیم و جدید شرقی
و عربی اکتفاء میکنیم و هر کس بخواهد آراء آنها را و براهین عقلیه فلسفیه یا حسیه
طبیعیه را بطور کافی ببیند رجوع بکتاب قدیم و جدید که در این باب نوشته شده
کند تا پایه علم و اطلاع نویسنده های این اوراق تنگین و ماجر اجوئی و غرض رانی
آنان معلوم شود و اگر رسوائی در جهان راست باشد مثل اعلاء او را بشناسید اینک
گفته های پر قیمت فلاسفه بزرگ جهان

رای شیخ المرئیس
فیلسوف بزرگ
رئیس فلاسفه اسلام ابوعلی بن سینا که شهرتش و پایه علمش
بالاتر از آنست که محتاج بشرح باشد در نمط دهم از کتاب

اشارات که از کتب متقنه معتبره او است چنین گوید اگر بتو خبر رسید از عارفی که از غیب سخنی گفت و درست بود تصدیق کن او را و بر تو مشکل نباشد ایمان باو زیرا که برای این امر در جاده های طبیعت اسبابی است معلوم پس از آن در شانزده فصل بیان این رأی را با اقامه برهان کرده و در یکی از تنبیها ت گوید چون اشتغالات حس کم شد بعید نیست که از برای نفس ناگهان فرصتهائی حاصل شود که از شغل تخیل خلاص شود و بجانب قدس پرواز کند پس از نقشهای عالم غیب در آن نقشه هائی حاصل آید و اینها در حال خواب و در حال مرض هم حاصل شود پس از آن گوید پس اگر نفس بحسب جوهر قوی شد که احاطه باطراف متجاذبه کند بعید نیست که این فرصت در حال بیداری برای او دست دهد پس از آن اقسامی ذکر میکند شیخ الرئيس در باب کرامات و معجزات نیز بیاناتی دارد که يك جمله آنرا ذکر میکنیم میگوید اگر بتو خبر رسید از عارفی که بقوت خود طاقت دارد که کاری کند یا حرکتی بچیزی دهد یا خود حرکتی کند که از طاقت دیگران خارج است تلقی بانکار مکن که اگر جاده های طبیعت را به پیمائی راهی بر آن پیدا میکنی

رای شیخ شهاب الدین این حکیم بزرگ اشراقی که جمع بین فلسفه و ریاضات فیلسوف بزرگ اشراقی نفسانیه کرده و از علماء بزرگ روح بشمار میرود در مقاله پنجم از کتاب حکمة الاشراق میگوید انسان وقتی که کم شد شواغل حواس ظاهره اش گاهی تخلص پیدا میکند از شغل تخیل پس اطلاع پیدا میکند بر امور غیبیه پس از آن وارد میشود در بیان این دعوی بوجه برهانی و در چندی بعد میگوید و آنچه که کاملین از غیب میگیرند و آنچه انبیاء و اولیاء و غیر آنها میگیرند گاهی بطور نوشته هائی است و گاهی بشنیدن صوتی است که بسا لذیذ باشد آن صوت و بسا هولناک باشد و گاهی مشاهده میکنند صورت موجودی را و گاهی صورت جمیل انسانی می بینند که بانهایت خوبی با آنها مخاطبه میکند و از غیب بآنها خبر میدهد و این حکیم نورانی درباره کرامات و معجزات چنین میگوید برای اخوان تجرید یعنی کسانی که کامل

شدند در علم و عمل و ریاضات نفسانیه مقام خامی است که در آن مقام قدرت دارند
بر موجود کردن موجوداتی که بنفس خود قائم باشند بهر صورتیکه آنها اراده کنند
و نیز در فصلی چنین گوید بدانکه چون اشراقات عالم علوی بر نفوس پیوسته
تایید ماده عالم مطیع او شود و در عالم اعلای او مستجاب شود و نوری که افاضه
شود از عالم اعلی بر بعض نفوس اکسیر قدرت و علمست و بواسطه آن عالم مطیع او
او شود و نفوس مجرده بواسطه آن نور قدرت بر خلق کردن پیدا کنند

رای صدر المتالهین این فیلسوف بزرگ اسلامی و حکیم عظیم الهی که افق
فیلسوف شهیر اسلامی شرق را بنور حکمت قرآن روشن کرد در تعلیقه بر حکمت
الاشراق چنین میگوید بایه معجزات و کرامات بر سه چیز بنا نهاده شده که همه در
پیغمبر جمع است اول خاصیتی است در نفس که اجسام پیش او خاضع شوند و مواد
عنصریه مطیع او گردند که صورتی را بگیرد و دیگر صورت موجود کند و این امری
است ممکن و آنگاه وارد برهان بر این مطلب میشود پس میگوید خاصیت دوم قوه
ایست در نفس که قوه نظر به است و آن چنانست که يك صفائی نفس پیدا میکند که
بواسطه آن شدید شود اتصال آن بعقل فعال تا اینکه افاضه شود بر آن علوم عقلیه و
آنگاه وارد بیان آن میشود و اقسام آنرا بیان میکند پس میگوید خاصیت سوم آنست
که قوه متخیله قوت پیدا کند و بعالم غیب مثالی در پیداری متصل شود و آنگاه وارد
اقسام اتصال بعالم غیب و کیفیت آن میشود بکلامی طولانی

رای فلاسفه روحی (مینیاتیزم) یا (نوم مغناطیسی) تکان بزرگی بجهان داده
اروپا نفسهای آخر مادیین بشماره افتاده در آئینه نزدیکی علم پرده

از روی کار بکلی بر میدارد و عالم ارواح و زندگان جاوید آنها و آثار غریبه آنها را از
قبیل عدم حساسیت خفتگان مغناطیسی و غیب گوئیهای آنها و صدها اسرار شکفت
آمیز را بر روی دایره ریخته اساس مادیّت را برای همیشه از جهان بر میچیند قدمهای بزرگی
عالم امروز برای آشکار کردن اسرار نهان جهان برداشته خوارق عادات معجزات

کرامات اطلاع بمغیبات که در نظر مادیین جزء افسانه‌ها بشمار میرفت. در جهان علم امروز نزدیک بوضاحت و فردای علم آنرا از بدیهیات میکند چیزهایی را که امروز علماء روح اروپا بدان با کمال وجد و سرافرازی بخود می‌بالند اموری است که در هزار و سیصد سال قبل از این پیغمبر اسلام و امامان شیعیان با صراحت لهجه بی‌تردید و شبهه بجهان اعلان کردند در روزیکه تاریکی سرتاسر عالم و بخصوص جزیره العرب را فرا گرفته بود و از اینگونه سخنان در جهان آنروز سابقه نداشت فردای علم که تکان دیگری جهان بخود دهد حقایق دقیق‌تری که قرآن گوشزد جامعه کرده خواهد بشر راه باور پیدا کرد ما ملت قرآن تسبیح و نطق همه ذرات عالم جمادات نباتات حیوانات را بجهان امروز اعلان میکنیم و منتظریم قدم دوم را علم بردارد و جهان به خود تکان دیگری دهد تا پرده از روی این حقیقت برداشته شود دیر روز ما می‌گفتیم خدا علم غیب را بر سولان خود نصیب میکند و بالهام غیبی برگزیدگان خود را بمغیبات آگاه میکند امروز شما در جریان طبیعت آنرا یافتید و چیزی را که پیغمبران بیواسطه های طبیعی و اسباب ظاهری در مییافتند و خدا بواسطه وحی و الهام بآنها میرساند از غیب گوئیدها شما يك كوره راه ضعیفی بر آن پیدا کردید از روی اسباب طبیعت و همین یکی از فرقه‌های میان معجزه و غیر آنست که صاحبان معجزه و کرامت کارهائی بدون وسائل طبیعی انجام میدهند که دیگران یا اصلاً نمیتوانند بکنند یا بی وسیله و آلات طبیعی نمیتوانند انجام دهند شما با هواپیما اگر روزی دوماه راه بروید سلیمان بن داود با همه بساط که داشت دوماه راه را بی وسیله های ظاهری میرفت

کلام فرید و جدی در کتاب دائرة المعارف و بسیاری از کتب دیگر که برای همین دائرة المعارف موضوع بالخصوص نوشته شده معلوم است از حکایات بسیار عجیبی که یکی از آنها غیبگویی است بتوسط (تتویم مغناطیسی) خواب کردن فرید و جدی پس از آنکه چیزهای عجیبی نقل میکند میگوید تمام این مشاهدات و مایونها از امثال آن در کتب طب نوشته شده و این اختصاص ندارد بر بی حس شدن شخص

خواب شده بلکه امور دیگر مهمه نیز هست مثل غیب گوئی ها و دیدن چیزهای دور و واقف شدن با سرار نزدیکان و دوران از چیزهایی که انسان ممکن نیست قبول کند اگر نبود محقق و ثابت بودن آنها بواسطه مشاهدات حسیه بسیار و تواتر نقلهای علمی که شك در آنها خوب نیست و از چیزهایی که در دائرة المعارف نقل میکند آنست که (لویس) که یکی از خواب کنندگان معروفست يك زن را در حضور جمعی خواب کرد و باو گفت برو بمنزلت بین اهل منزل چه میکنند زن خواب گفت رفتم دو نفر آنجا مشغول کارهای خانه هستند (لویس) باو گفت دست بیدن یکی از آنها بگذار در این هنگام زن خواب خندید و گفت یکی از آنها دست گذاشتم چنانچه امر کردی آنها خیلی ترسیدند (لویس) از حاضرین پرسید کسی منزل این زن را میداند یکی از آنها اظهار اطلاع کرد از آنها خواهش کرد که بروند منزل آن زن بینند قضیه درست است یا نه رفتند دیدند اهل منزل در ترس و هول هستند از سبب سؤال کردند گفتند در مطبخ يك هيكلی دیدند حرکت می کند و دست گذاشت بکسی که در آنجا بود از این قبیل قضایا در کتابهای این فن بسیار است و امروز ملل غربی و فلاسفه روحی بزرگ آنها این قضیه را جزء واضحات می شمارند

داوری از خوانندگان شما خوانندگان محترم چه داوری میکنید ما از گفته های صریح قرآن درباره معجزات و غیب گوئی ها و از گفتار فلاسفه بزرگ جهان با برهان های منطقی آنان و از آراء فلاسفه اروپائی عصر حاضر و تجربیات آنها و از نقل ملیونها ملیون جمعیت مسلمین و نصاری و یهود معجزات انبیاء خود را بطریق تواتر و تسلیم دست برداریم و آیات قرآن را پشت سر اندازیم و گفته بزرگان جهان و پیراهین روشن آنانرا زیر پا گذاریم و از مثنوی کودک بیخرد خیابان گرد پیروی کنیم یا گفته های باغرض آمیخته اینان را بسوء نیت تلقی کرده ریشه کن کردن جرئومه های فساد را که موجب تشمت و حدت اسلامی و اخوت قرآنی و همکاری ملی و وطنی است بر خود فرض شماریم و با پنجه انتقام مردانه گلاوی این بیخردان را فشار

دهیم تا عاده اینگونه یاوه سرائی ها نکنند و دست ناپاک خود را بگفته های خدا و پیغمبران و اولیاء او دراز نکنند و روح و حذت و احساسات ملی و نهاجمعیت را خفه نکنند
ریشه انکار معجزه میرزا ابوالفضل گلپایگانی صاحب کتاب فرامد که آنرا برای
ونکته اصلی آن ترویج مذهب باب و بهاء نوشته منکر معجزه شده و کلام
 این یاوه سرایان بی کم و کاست و استدلالشان از آن کتاب است و نکته انکار کردن
 ابوالفضل گلپایگانی کرامات و معجزات را این بود که چون دست باب و بهاء از آن
 کوتاه بود و آنها مردمی بودند که از اشخاص عادی هم کمتر بودند چنانچه کتاب آنها
 و کلمات آنها که در دست است و مباحثه باب با نظام العلماء تبریزی که در تواریخ
 محفوظ است (۱) مطلب را روشن کند از اینجهت جاره ندیدند مگر آنکه معجزات
 را یکسره انکار کنند تا کسی از آنها مطالبه معجزه نکند این مقاله نگاران که خود
 را از زیر بار تقلید میخواستند خارج کنند از این جهت بزرگان آئین و اولیاء دین
 هر چه بقلمشان میآید مینویسند گاهی از این تسمیه و وحشیهای نجد تقلید میکنند
 و گاهی از باینها و ابوالفضل گلپایگانی بهائی پیروی میکنند هر کس میخواهد بفراشد
 میرزا ابوالفضل بهائی و کتاب منهج الرشاد که در رد و هابیه نوشته شده یا کتابهای
 دیگر که کم و بیش یاوه های اینهارا نوشتند رجوع کند تا مطلب را خوب دریابد و
 ریشه و پایه سخنان اینهارا پیدا کند آنگاه قدر و ارج این سخنان و نویسندگان آن
 در جامعه معلوم شود

پیش دیگر و جواب یکی از پرسشها این است که (سجده کردن به تربت
 آن شرکست یا نه)

جواب این سخن تا حال معلوم شده و محتاج باعاده و طول نیست از این جهت بحاصله
 کوتاهی اکتفا می کنیم

بعد از آنکه معنی شرك و عبادت را دانستید می گوئیم اگر کسی سجده بتربت

یا خاک دیگر و یا هر چه بکند بعنوان اینکه آن یا صاحب آن خدا است و پرستش
 عبادت قبر یا صاحب قبر کند مشرک و کافر است ولی اگر بخاک قبر یا غیر قبر سجده
 برای خدا کند و امر خدا را اطاعت کند مشرک که نیست هیچ عین توحید و خدا پرستیست
 اکنون شما از صد ملیون جمعیت شیعه و بیش از ده ملیون پارسی زبان ایرانی
 شیعه باز پرس کنید که سجده به تربت کربلا برای چه میکنید آیا حسین بن علی را
 خدا می دانید یا پسر خدا میدانید یا دستگاه او را مقابل دستگاه خدا میدانید و او
 را مستقل در تأثیر می دانید او را عبادت میکنید و او را می پرستید اگر بچه های نارس
 و زنهای عوام شیعه اثنی عشری جواب مثبت بشما دادند و در تمام جمعیت شیعه یکی
 پیدا شد که چنین دعوائی کرد ما دست از گفته های خود بر میداریم و یکسره بقول
 شما استعفا می دهیم و اگر چنانچه خود شما هم که مدتها هم کیش باشیعیان بودید
 و در جمعیت شیعه بزرگ شدید تصدیق دارید که سجده کردن شیعه به تربت حسینی
 سجده برای خدا است همانطور که تمام مسلمین سجده بر خاک میکنند بی کم و کاست
 منتهی آنکه اینها ثواب سجده به تربت را بیشتر می دانند سجده را برای خدا میکنند
 و از خدا مزد میخواهند آنوقت باید کلام خودتان را پس بگیرد و از این تهمت که
 بجامعه شیعه پیروی سنیان و وهابیان زدید و خود را در محکمه عدل و انصاف و شرف
 و انسانیت محکوم و رسوا کردید توبه کنید خداوند باز گشت توبه کاران را قبول
 می کند و راه توبه آنستکه بایک قلم روشن خطای خود را توسط روزنامه ها یا کتبی
 جداگانه اعلان کنید تا ما شمارا با آزادی عقیده و روشنی فکر بشناسیم. آزاد مرد
 آنستکه چون خطای خود را دید از پافشاری خودداری کند و ما آن شخصیت را به
 روشن فکری معین می کنیم که از لجاج و فساد دوری کند و از گفته خود اگر باطل
 بود برگردد

شریعت سنگالچی بگفته خود او برای تعقیب بعضی از اهل منبر لجاج کرد و
 بر سر حرفی که معتقد نبود تا آخر عمر پافشاری کرد و یادگارهای ننگین بجای خود

گذاشت که دانشمندان (نه دیگران) خوب می دانند و مشت او در جامعه علمی و دینی باز است ما اینطور اشخاص را با آزادی فکر و شخصیت درست نمی شناسیم و در پیشگاه محکمه انسانیت و حریت محکوم می دانیم

گواه از قرآن شاید بگوئید سجده کردن بتربت هر طور باشد شرك است بر گفته خود جواب این سخن آنست اولاً پس از آنکه معنی شرك پیش همه دانشمندان جهان معلومست و چیزی نیست که از پیش خود توان تراشید و همه می دانید که سجده بر هر چیز برای پیروی از فرمان خدای عالم شرك نیست بلکه توحید و اطاعت است این اشکال را پیش کسی پایه و قدری نیست و ثانیاً بگفته شما باید تمام مسلمین جهان مشرك باشند زیرا که همه آنان برای خدا سجده برخاک و سنگ و چوب و بسیاری از آنان سجده بر فرش و معدن و چیزهای دیگر را جائز می دانند ابوحنیفه امام بزرگ سنیان سجده بر قاذورات را جایز می داند پس تمام مسلمانان جز آنها که هیچ نماز نخواندند و کرد این عبادت نکردیدند باید مشرك باشند و فقط بی نمازان خدا پرست باشند و ثالثاً در آیات بسیاری از قرآن خدا مردم را امر بسجده کرده

از آن جمله سوره حج (آیه ۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

یعنی ای کسانی که ایمان آوردید رکوع و سجده کنید و عبادت خدا نمائید و کار خوب کنید شاید رستگار شوید

بنابگفته شما خداوند مؤمنین را امر کرده که از ایمان بیرون روید و مشرك شوید تا برستگاری رسید حالا باید بعقل کی خندید و رابعاً ما بیشتر آیاتی که حکایت می کرد فرمان خدا را بملائکه برای سجده بآدم و آیه که باصراحت ایهجه میگفت یعقوب و اولادش بیوسف سجده کردند ذکر کردیم بگفته شما تمام ملائکه و یعقوب و اولادش بلکه تمام انبیاء و اولیاء مشرکند زیرا همه با امر خدا بیک چیزی

از اجزاء این عالم از خاک و سنگ و چوب سجده کردند پس خوبست کلمه توحید را
از دین عالم برداریم و یکسره قلم شرک بر جریده عمل جهانیان کشیم تا حمله شما
بر میان درست شود و پیروان علی و اولادش در زمرة مشرکان در آیند
دروغ پردازی و ما همه میدانیم که شما میدانید که سجده بر تربت حسین
عوام فریبی پرستی و شرک نیست پس اگر شما بگفته خود مردکار
هستید و در صدد اصلاح و چاره جوئی هستید و راست میگوئید که برای دین و اصلاح
جامعه کوشش میکنید قدمی بالاتر از این نبوده که برای اصلاح کشور و صلاح ملت
بردارید يك چنین امر ساده که برای خدا مردم بخاک یا سنگ یا تربت سجده میکنند
مورد حمله و اعتراض قرار دادید و از آن همه فجایع که بخلاف صلاح کشور و آئین در
مرکز مملکت و محل بخش کالای صلاح و فساد هر روز دارد واقع میشود و موجهای
اوراق روزنامه ها بتمام کشور بخش میکند ساکت هستید بلکه دامن باتش میزنید
شما یکتا پرست خدا خواه دشمن شرک در مقابل آن کتاب تنگین با آن اسم شرم
آور که گوئی بالغت جن نوشته شده و آمیغ و آخشیج ها و صدها کلمات وحشی
دور از فهم را برخ مردم کشیده و زردشت مجوس مشرک آتش پرست را که آتشکده
های ایرانرا تجدید کرد و حالا هم پیروان او آتش پرستند مرد پاك خدا پرست
خوانده چه شد که هیچ قدی علم نکرده و یاوه های او را جواب نگفتید شما که
بگفته خود برای خیر مایه و نفع مردم می کوشید تا بندهای گزانی که مردم ندانسته بدست
و پای خود بسته اند پاره کنید و میگوئید هیچ نظری جز دل سوزی و حق پرستی در
در کار نیست چه شد که پیروی از بیپوده های پلیدی میکنید که میگوید خدا هیچ
تکلیف مردم را معین نکرده و ملیونها جمعیت شهوت پرست آدم خوار را با ابزار
نوبین و چرخهای هولناك آدم کشی و آلات سهمناك مرگ بار بجان هم ریخته و
برای آنها هیچ تکلیفی معین نکرده و راه سعادت بشر و خیر و شر آنها را نگفته و قانون
عدلی در میان آنها نگذاشته آوخی از این آدمیزاده که خدای جهان را که تمام

کارهایش بر اساس عدل و داد است به زشتکاری و هوسناکی نسبت داده و کارهایی
 باو نسبت داده که از هیچ خیانتکاری صادر نمیشود تفو بر تو ای آدمیزاده

رئیس يك کارخانه که پنجاه نفر عماله دارد و يك اداره که سی نفر کارمند دارد
 و يك خانه که پنجشش نفر عائله دارد دستور زندگانی کارگری وقت کار و مقدار آن
 را میدهد و هر کس را برای کاری خود تعیین میکند و قانون برای آنها میگذارد خدای
 شما این گروه گروه جمعیت افسار گسیخته را بهم ریخته و یکدیگر آمیخته و این
 همه معالک پناور را با گروه گروه شهوت پرست ریاست طلب خونخوار آدم کش
 خلق کرده و قانون برای آنها ننهاد هر کس هر کاری میخواهد بکند و بگفته شما
 هر کس اینجا خوشتر است آن جهان خوشتر است آفرین بر این هوش سرشار شما
 که چنین خدائی بمردم معرفی میکنید دانشمندان جهان ببینند مادی گری بهتر است
 یا چنین خدائی قائل شدن

ای خدادوست که میگوئی خدا با ما است اگر راست میگوئی چرا پیروی
 از آراء چنین دیوانه ابلهی میکنی که مشروبات مسکره و دود تاریک افیون مغز
 ناپاک او را افسرده کرده و چرا عوام فریبی میکنی و بنام خدا و قرآن میخواهی دسته
 بندی کنی پس آنحرف آخر را که اگر بشما مجال دادند خواهید گفت از اول بگوئید
 پرشش دیگر و دیگر از گفته اینان آنست که (ساختن این گنبد و بارگاهها
 جواب آن شرکست یانه)

جواب این سؤال نیز از گفته های سابق که میزان شرک را تعیین کردیم بخوبی روشن
 و واضح شد که اگر ساختن گنبد و بارگاه برای بت پرستی و امام پرستی و پیغمبر
 پرستی باشد همانطور که بت پرستها میکردند شك نیست که شرکست و کسانی که
 در آنجا برای پرستش و عبادت پیغمبر یا امام یا امامزاده میروند مشرک و کافرند ولی
 اگر برای احترام آنها باشد یا برای استراحت اشخاصی که آنجا میآیند باشد یا برای
 عبادت خدا در آنجا باشد شرک که نیست هیچ عین خدا پرستی و فرمانبرداری از

خداست شما می دانید که در هر سال چند صد هزار جمعیت شیعه زیارت میکنند قبر پیغمبر و امام و امامزاده و مؤمن را ما شما و همه عالم اجازه دادیم که از بزرگ و کوچک مردوزن شهری و صحرا نشین شیعه اثنی عشری (ما ضامن طوائف دیگر شیعه نیستیم) برسید و آنها را با هر طوریکه میخواهید استنطاق کنید اگر آنها یا یکی از آنها گفتند که ما برای پرستیدن و عبادت کردن امام و پیغمبر بمدینه یا کربلا میرویم و ما آنها را خدا یا خدای زمین میدانیم ما گفته های خود را پس میگیریم و از راه تعلیمات استاد شما وارد دین میشویم و اگر چنانچه خود شما و همه خوانندگان ایرانی پارسی زبان که شیعه پاک امامانند مطلب را غیر از این میبینند و میدانند ما باشما چه بگوئیم آنوقت حق داریم که بگوئیم شما خواستید عوام فریبی کنید یا در میان همسران خود اسم و رسمی پیدا کنید شما دیدید هر کاری بکنید یا هر حقه بزنید دیگران کردند و زدند خودتان هم کله ابتکار و هوش از خود تراشی نداشتید پیش خود گفتید این حرفها سروصدایش در ایران کمتر است ممکنست بخورد مردم داد که از هوش سرشار خود ما است و این فکر تازه ایست که بیاد ما تنها افتاده بنا کردید بمیدان داری کردن که کسی جوابی از این اشکالات بزرگ ندارد اگر جوابی هست بیایید و بگوئید گمان نمیکردید یکی پیدا شود ریشه و پایه سخنان شما را بجامعه نشان دهد که اینها را از کتاب پاره های زمانهای سابق جفت بهم کردید پاره از آنها را از وهابیه و پاره از آنها را از بهائیه و پاره از آنها را که فحش و بدگویی بزرگان دینست از روزنامه ملا نصرالدین قفقاز و مانند آن در دیدید منتهی در آن روزنامه بدگویی و بی آبرویی را باشیوه خوش مزه دلربائی نوشته از شما آن مزه را هم ندارد ریشه گفته های ارباب بیمزه گوی امیغ و اخشیج تراش شما را پیدا کردیم گروهی از اهل اهواء و نحل بودند که در مقابل همه دیانات بودند آنها میگفتند خدا و معاد هست دیگر چیز دیگری از شرایع و حدود و احکام نیست اینها با اینکه این پیروده را از اصحاب اهواء و نحل اخذ کردند و با آن دسته زردشت هم مخالف

بوده باین وصف طرفدار زردشت هم هستند و این از بیخردی آنها است که خودشان هم نمیدانند چه میگویند و چه میکنند اگر زردشتی هستند این چه مسلکی است و اگر نیستند با او آراء او چه کار دارند

سواء گفته ما اینطور از امور گرچه گواهی و شاهی لازم ندارد همینکه خدا از قرآن و قرآن از آنهاهی نکرد کفایت میکند در روا بودن و مانع نداشتن از این جهت هیچکس برای ساختمان خانه خود و طرح ریزی عمارت و و پارک خود نرفته ببیند چه دستوری در قرآن رسیده و قرآن هم در این باب دستوری نداده بمجرد آنکه در دین از ساختمان جلو گیری نشده هر کس میتواند برای خود با هر نقشی که بخواهد ساختمانی درست کند باین وصف در این موضوع سفارش فرموده و ما آیه را بانسانی آن ذکر میکنیم تا راه گفتگو بسته شود

سوره حج (آیه ۳۳) وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
یعنی کسیکه شعارهای خدائی را که عبادت است احترام کند از پر هیز کاری قلب او است دل نورانی پاکیزه که خدا را بزرگ میشمارد شعار خدائیرا بزرگ میشمارد و بزرگترین تعظیم شعار الهی آنست که جایگاه او با عظمت و دستگاه باشد و محل عبادت خدا مورد رغبت و اردین و جلب قلوب آنها باشد در این محلهای محترم همه میدانیم و میدانید که در هر روزی صدها هزار مسلم پاك بعبادت خدا و مدح و ستایش او و نماز و نیاز بدرگاه مقدس او اشتغال دارند چه بهتر از اینکه برای تعظیم عبادت خدا و شعار الهی يك قبة عالی مقام سر بلندی و یا مسجد با عظمت و جلالی بنا شود که مردم بوارد شدن آن میل کنند و بزرگان عالم که عادی ب ورود بارگاههای با ابهت و عظمت هستند نیز با مردم در عبادت و نماز شرکت کنند و این هیچ مربوط بشرك نیست

و در سوره نور (آیه ۳۶) میگوید فِي يَتُوبِ أذنَ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكِّرَ فِيهَا اسْمُهُ يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

پس از آنکه آیه نور را بیان میکند میفرماید آن قندیل در خانه‌هایی است که خدا اذن داده آنها را مرتفع کنند و ذکر شود در آنها اسم خدا و تسبیح شود خدا در آنها هر صبح و شام شك نیست که در این خانه‌ها صبح و شب تسبیح و تهلیل خدا شود و واردین بذكر خدا در آن اشتغال دارند و خدا اجازه داده است که این خانه‌ها مرتفع و عالی‌قدر باشند و با عظمت و شکوه بنانهاده شوند و همه میدانند که شکوه و عظمت ظاهری در قلب چه آثاری دارد يك منزل باشکوه و عظمت يك مملکت با عظمت بینندگان را در مقابل صاحب آن خاضع و فروتن میکند گرچه عظمت اسلام و قرآن و بزرگی بزرگان اسلام بقانونهای راست و درست و معارف و حقایق بلند پایه آنها و تربیتها و تعلیمهای خردمندانه آنهاست که کفیل سعادت ابدی و نورانیت همیشه‌گی هستند و عهده دار زندگی این جهان و آن جهان میباشند لکن چون چشمهای تنگ ظاهرین ما از عظمت‌های صوری یادگارهایی بقلب تحویل میدهد و از عظمت بنیان عظمت صاحب آنرا در مییابد اسلام تعظیم خانه‌هایی که در آن عبادت میشود و عظمت شعار دینی را مهم شمرده و جزو دستورات قرآنی قرار داده تا در مقابل دنیای اروپا که سرتاسر زور و زور ظاهر است گو که از فضایل انسانی دست تپی باشند اسلام نیز عرض اندام کند از این جهت بناهایی که مسلمین و اسلام با کمال شکوه و عظمت تحویل دنیا داده چشم غریبه‌ها را خیره کرده و دنیای پر شکوه اروپا را بخود جلب کرده هر کس میخواهد شمه از آنرا رجوع بکتاب (تمدن اسلام) کند تا عظمت بناهای اسلامی را که در ممالك متفرقه دنیا بیادگار گذاشته بفهمد

گنبد و بارگاه را این بیخبران ماجراجو پنداشتند که گنبد و بارگاه ساختن تنها ما ساختیم برای بزرگان دین از اختصاصات شیعه است از این جهت ما را مورد حمله قرار دادند باینکه این پنداری است نادرست و گمانی است باطل تمام ملل اسلامی و تمام فرقه‌های دیندار این بناها و گنبدهای باشکوه و عظمت را دارند پس باید تمام مسلمین از شیعه و سنی و تمام فرقه‌های دیندار را مشرك خواند

و توحید را مخصوص نمود بگروهی شترجران بیخرد از تمدن دور و مشتی هرزه گرد
خیابانی که بتقلید و پیروی آنها برخاستند کم و بیش در هر سالی صد هزار ایرانی
بمملکت عراق و حجاز میروند همه دیدند که قبر محترم پیغمبر اسلام در وسط
مملکت سنیان با گنبد و بارگاه و ضریح و تشریفات آبرومندانه دیگر برپا است و سالی
کم و بیش سی هزار گروه مصری و هندی و یمنی و عراقی و ایرانی و افغانی و دیگر ممالک
اسلامی که بیشتر آنها سنی هستند و شیعیان کمی از بسیارند بزیارت قبر پیغمبر میروند
و با همان آداب که شیعیان احترام از آن و قبور ائمه دین میکنند آنها نیز رفتار میکنند
و همینطور در مملکت عراق قبه بزرگ با عظمت شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را در بغداد
همه دیدند و احترامات سنیان را نسبت بآنها دیده یا شنیده اند پس باید گفت تمام
ملل اسلامی از هر گروه و مذهب کافر و مشرک و بت پرستند و اینها که ساخته اند بت
پرستی است و بتخانه است تاییه و ده مشتی زیاله درست شود گوهر خرابی پیدا شود
از همه اینها گذشتیم خانه کعبه جز چهار دیوار سنگی و حجر الاسود جز يك سنگ سیاه
و صفا و مروه جز دو کوه كوچك نیستند چه شد که در هر سالی کم و بیش صد هزار جمعیت
مسلمین دور آن سنگها طواف میکنند و آن سنگ سیاه را میبوسند و استلام میکنند
و بین صفا و مروه سرو پای برهنه میدوند و سعی میکنند و هیچکس بواسطه این اعمال
خانه پرست و سنگ و کوه پرست نشد و همه آنرا عبادت خدا میدانند آیا مسلمانان
خدا را در آن خانه و پیرامون آن سنگها و کوهها پیدا میکنند یا آنکه چون خدا
گفته اطاعت او است و عین توحید است پس خوبست کار را یکبارہ کنید و بگوئید
خانه کعبه را هم باید خراب کرد و با خدا بی وسیله خانه و سنگ سیاه و کوه پیوست
راستی من روزی که کتاب توحید در عبادت سنگلجی را خواندم رسیدم به
آنجا که می گوید چون انگشتر عقیق در دست کردن شرك است آنرا بیرون آورده
در راه حج بدور انداختم بمغز تهی از ادراک او خندیدم که این مرد پس مکه می رود
چکند و دور آن سنگها چرا می گردد معلوم میشود آنها را خدا می داند یا خدا را

در آنخانه وسنك سراغ دارد اگر بگویند ان اطاعت فرمان خدا است اینها همه نیز اطاعت فرمان خداست و گرنه هیچکس نه سنك سیاه بی قیمتی را می پرستد و نه از انگشت یاقوت و عقیق حاجت می طلبد

دست آویز مهر که يك دست آویز مضحك این مهر که گیرها آنست که در اختیار گیران وارد شده که چهار انگشت قبر ما را از زمین بلند کنید

می گوید این چهار انگشت بلند کردن و آب پاشیدن هم برای آن است که مساوی زمین شود

جواب این گفته اموری است

۱- این همه جوش و خروش شما و یخه پاره کردن و مهر که گرفتن برای اینست که چرا مردم امر امام را که گفته چهار انگشت قبر بلند باشد اطاعت نکردند خوب اگر شما همه مسلمان پاك دینداری هستید که برای يك امر امام سینه چاك می زنید چرا برای اینهمه معصیتها که در مرکز شیعه طهران می شود هیچ کلمه ای نمی گوئید خوب بود يك کلمه هم از کشف حجاب ننکین مجلسهای رقص استغیر های شنا دخترها و پسرهای جوان شرب مسکرات معاملات ربوی بانگها و شرکتهای بنویسید اینها که علاوه بر اخبار قرآن هم حکم خود را درباره آنها کرده پس معلوم میشود منظور دیگری در کار است علاوه بطوریکه از رویه و اخلاق شما در قم و تهران اطلاع داریم دینداری شما را بنوشتن این اوراق و ادار نکرد

۲- بنا بود شما باخبار یکسره اعتنا نکنید و دور همه آنها قلم بگیرید ما پس از این باشما در اینباب سخن طولانی داریم (چه شد که حالا سنك اخبار را بسینه میزنید شاید آنها که این گنبد ها را درست کردند مثل شما باخبار کار نداشته اند از روی دستور قرآن و برای شعار دینی این بنا را ساخته اند

۳- مگر مخالفت امر امام اسباب شرك میشود فرضاً که ما مخالفت کردیم پس چرا مشرك باشیم و کافر شویم ما هم مثل معصیت کاران دیگر

۴- فرضاً که ساختن خود قبر کراهت داشته باشد چه ربط دارد بساختن گنبد و مسجد های اطراف و صحن و رواق همه میدانیم صحن و رواق و مسجد و گنبد و ضریح هیچکدام قبر نیست چنانکه اگر یکی بشما بگوید دست روی قبر پیغمبر بگذار و فلان دعا را بخوان شما هرگز دست بدیوار صحن یا زمین رواق یا روی گنبد نمیگذارید پس بلند کردن قبر چهار انگشت با ساختمانهای اطراف و بلند کردن گنبد هیچ بهم مربوط نیست اگر بگوئید من اینطور میفهمم که نباید هیچ ساخته شود میگوئیم ما اینطور نفهمیدیم و مقلد شما هم نیستیم علاوه شما از کجا میفهمید از این اخبار که نمیتوان فهمید راه دیگری هم که ندارید

۵- اکنون که همه جوش و جلالی شما برگشت بفهم این حکم از اخبار راه فهمیدن حکم از اخبار و قرآن باین ساده نیست که مثل شما دخالت در آن کند این تخصص فنی لازم دارد پنجاه سال زحمت میخواهد عیناً دخالت شما در اجتهاد مثل دخالت حمای و سلمان است در میکانیکی برق یا سورچی و مکاری است در علم الاجتماع و مینیا تیزم و همه اشتباه شما از همینجا پیدا شده که گمان کردید صحتی که مدتی شغل شما بود با فن اجتهاد تناسب دارد و با اصطلاح (شما هم اهل بخیه هستید)

۶- روایتی (۱) از طریق سنی و شیعه در ترغیب بتعمیر و ساختمان قبور امامان وارد شده که یکی از آنها را اینجا مینگاریم تا معلوم شود اینها مثل بهائی ها يك جمله را ذکر میکنند و یکی دیگر که بخلاف گفته آنها است صرف نظر میکنند تا واضح شود که عوام فریب کیست

شیخ طوسی بسند خود از ابی عامر و اعظ اهل حجاز نقل میکند که گفت رفتم پیش حضرت صادق (ع) گفتم پاداش کسی که زیارت کند امیر المؤمنین را و بسازد قبر او را چیست گفت ای ابو عامر روایت کرد پدرم از جدش حسین بن علی که پیغمبر فرمود پدرم که تو وارد زمین عراق میشوی و در آنجا مدفون میشوی گفت ای پیغمبر

خدا چیست پاداش کسیکه زیارت کند قبرهای ماهارا و بسازد آنها را و تجدید عهد کند با آنها فرمود ای ابوالحسن خدا قرارداد قبر تو و اولاد تو را بقعه از بقعه های بهشت و صحنی از صحن های آنجا و خداوند قرارداد دل نجبا و برگزیده های خلق خود را که میل کنند بسوی شما و برای شما آزار و خواری کشند پس قبرهای شما را تعمیر کنند و زیارت شما زیاد بیایند برای تقرب بخدا و دوستی پیغمبر خدا این جماعت مخصوص بشفاعت منند و وارد شوند پیش من نزد حوض و اینها زیارت کنندگان منند فردا در بهشت یا علی کسیکه تعمیر کند قبرهای شما را و زیارت آنها بیاید مثل آنستکه همراهی کرده با سلیمان بن داود در بناء بیت المقدس و کسیکه زیارت کند قبرهای شما را ثواب هفتاد حج غیر از حجة الاسلام میبرد و از گناهان پاک میشود مثل روزیکه مادر او را زائیده بشارت باد تو را و بشارت ده دوستان خود را باین نعمت که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بقلب هیچکس خطور نکرده لکن زبانهائی از مردم سرزنش میکنند زیارت کنندگان قبرهای شما را بواسطه زیارت کردن آنها همانطور که سرزنش میشود زن زنا کار بزنا کردن آنها اشرار امت من هستند خداوند شفاعت مرا نصیب آنها نمیکند و بحوض آنها وارد نمیکند) این حدیث طولانی را ذکر کردیم برای دو نکته یکی آنکه جمع مابین این روایت و امثال آن باروایتی که وصیت کردند چهار انگشت بلند کنند قبر را آنست که اولاد را اول امر که میخواهند قبر بسازند خوبست چهار انگشت بلند کنند ولی در تعمیرهای بعدی هر طوری مناسب دیدند مانع ندارد و ثانیاً بقعه و صحن ساختن بحسب این روایت مانع ندارد و بهیچوجه مربوط بساختن قبر نیست بلکه ثواب ساختن بیت المقدس را دارد نکته دیگر آنکه در این حدیث از اشخاصی که باین دستگاه و زیارت سرزنش میکنند زبانه تعبیر کرده زیرا عبارت حدیث این است (وَلَٰكِنْ حُثَالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعِيرُونَ زُورًا قُبُورَ كَافِرٍ) و حثاله در لغت زبانه از جو و گندم است یعنی پوستهاییکه بدرد نمیخورد و آنها را باید دور ریخت عیناً

تعبیری که این نویسنده باره گوازی این اساس کرده که اول باید زبانه های هزار ساله را از جلو برداریم پیغمبر اسلام از خود او و امثال او کرده که اینها که این اساس را زبانه میگویند خود زبانه هستند که بادم جاروب باید آنها را از سر راه مسلمانان برداشت و اما آن روایت که اشاره بآن کرده که علی گفت هر قبری را دیدی که از زمین بلند است او را مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی آنرا محو کن نویسنده اشتباه کرده در فهم آن زیرا که عبارت خبر اینست (وَلَا قَبْرًا مَّشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ) آنها قبرهای کرده ماهی میساختند و این مکروه بوده و تسویه قبر یعنی صاف بودن روی آن مقابل کرده ماهی مانع نداشته پس تسویه مقابل تسنیم است والا باید بگوید محو نه سوخته و این نویسنده تقصیر ندارد زیرا عربی فهم نیست اینرا هم از کتابهای دیگر دزدیده علاوه آنکه در آن زمان بقیه از بت پرستیها باقی بوده آنها بطوری که اهل تاریخ میگویند صورتهائی و تمثالیهائی روی قبرها می گذاشتند و آنها را می پرستیدند بنا بر این فرضاً اگر تسویه بمعنی خراب کردن باشد آنطور قبرها بوده بمناسبت صورت که در همین روایت است زیرا که در همان وقت که این فرمان شده قبور مسلمین در حجاز و عراق بوده و امر بخرابی آنها نکرده پیغمبر اسلام از اول امر در بقعه و حجره مدفون شد ابوبکر و عمر نیز در همان بقعه مدفون شدند پس خوب بود اول حجره را خراب کنند تا اشکال شما بر آنها وارد نشود

مابیش از این در اطراف این مطلب سخن نمیگوئیم و خوانندگان محترم هر چه باید بفهمند تا اینجا فهمیدند

فقرات زیارت یکی از چیزهایی که اینها برخ دینداران میکشند زیارت جامعه کبیره
جامعه کبیره است میگویند شما میخوانید مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَّ بِكُمْ
وَهُنَّ قَصْدُهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْفَيْثُ
این شرك نیست پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود (من نمیدانم این شخص چه

معنی برای این فقرات ساده تراشیده از پیش خود تا شرك از آن پیدا شده خوب بود
اول میگفت معنی این عبارات چیست تا معلوم میشد از کجای آن شرك در آمده ها
پیش بیان کردیم که شرك یاد خدا قائل شدن یا عبادت و خدا کردن یا عبادت بتی
و ستاره بعنوان آنکه آن خدا یا صورت خدا است کردن یا حاجت خواستن باین
عنوانست اکنون ببینیم این عبارت ها کدام يك از این معانی شرك را میپردازد تا
ما زیارت جامعه را کنار گذاریم پس گوئیم معنی فقره اول (من اراد الله بدء بكم)
يك امر عادی ساده ایست و آن آنست که کسی که بخواهد خدا را بشناسد یا اطاعت و
عبادت خدا را بکند اول باید پیش شما بیاید تعلیمات دینی و ترتیب عبادت را یاد
گیرد از پیش خود بی دستورات خدائی که پیغمبر اسلام بشما تعلیم کرده نباید قیام
بعبادت کند تشریفات عبادت خدا و بر ناهمه نماز و روزه و حج و دیگر چیزها پیش شما
است شما میگوئید ما از پیش خود هر طور خواستیم عبادت خدا را بتراشیم نماز را
ده رکعت خواندیم مانع ندارد از هر چیز خواستیم در ماه رمضان امساك کنیم کردیم
فرق نمیکند و اگر تعلیمات دین و تشریفات دینداری را اول پیش کسی برویم یاد
بگیریم شرك میشود مثلا اگر بشما گفتند اگر اراده صحت دارید باید اول پیش طیب
بروید از این عبارت چه می فهمید جز این است که میفهمید اگر صحت خواستید باید
از طیب اول دستور بگیرید شما چرا این کلام ساده را پیش خود معنی میکنید تا آنکه
مطلب را مثل حاکم شهر و دربان فرس کنید یا مثل شاه و وزیر گمان کنید آنوقت افتراء
و دروغ بیندید که می گوئید (اگر کسی بحاکم شهر کار داشته باشد اول باید
دربان را ببینید) کی میگوید شما با کی مذاکره کردید و جواب و سؤال نمودید که
او بشما چنین گفته باشد از شیرین کاری ها و طراری های شما در این اوراق آنست
که جوابهای بی خردانه از پیش خود بدینداران میبندید و از آن دفاع میکنید کی
اینهارا گفته معلوم نیست ما می گوئیم اگر کسی بخواهد خدا را بشناسد باندازه
استعداد خود و احکام او را بفهمد و تشریفات عبادت او را یاد بگیرد باید پیش عالمی

برود که از پیغمبر اسلام این تعلیمات را بی واسطه یا بواسطه گرفته شما اینرا شرك میدانید و ما را در این سخن بر باطل میدانید پس خوبست اول راه را باز کنید که هر کس باید خود سرانه هر کاری میخواید بکند چنانچه از باب خنك باف شما باصراحت لهجه چنین می گوید

مخواه گفتار ما سورة حج (آیه ۲۲) وَ اِذْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ
از قرآن خدا رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

یعنی اعلان کن مردم برای حج کردن که بیایند پیش تو ای ابراهیم با پای پیاده و سواره از راههای دور و دراز شما می گوئید حاجیان پیش ابراهیم اگر بروند مشرك می شوند پس خدای عالم در این دعوت مردم را بشرك خوانده و امر کرده ابراهیم مردم را در عبادت خدا که حج است اول پیش خود بخواند و این شركست ولی ما میگوئیم تکلیف مردم در آن روز که دعوت خدا را میخواستند اجابت کنند این بود که اول پیش ابراهیم بروند که پیغمبر عصرشان بود و آداب و تشریفات حج را یاد بگیرند آنگاه حج کنند پس کسیکه در آن روز خدا را میخواست یعنی میخواست عبادت کند یا معرفت باو پیدا کند باید اول پیش ابراهیم برود در زمان پیغمبر اسلام هم باید پیش پیغمبر رفت در زمان امامان هم اول باید پیش آنان رفت و از این جهت پشت سر عبارت زیارت بلافاصله این جمله است (وَمَنْ وَحْدَهُ قَبْلَ عَمَلِكُمْ) یعنی توحید خدا را از شما بدرستی ما یاد گرفتیم

خیانت نویسنده در چون این عبارت معنی را خوب واضح میگرد و توحید خدا نقل زیارت جامعه را هم می پروراند نویسنده خیانتکار عمداً و از روی عناد ذکر نکرده اکنون کی جنایتکار و خیانتکار است آنکمه را که بصراحت لهجه می گوید کسی که بخواید توحید را یاد گیرد و از شرك خارج شود باید از شما تعلیم بگیرد بکلی ساقط میکنید و يك كلمه روشن معاوم را بخواست خود معنی میکنید

و گردن دینداران يك امر مجهول دایمی گذارید و آنها را مشرك میخوانید شما با این رسوائی در جامعه شرف و علم چه خواهید کرد از اینجا معنی (من قصده توجه الیکم) روشن شد زیرا آنهم همین معنی را می پروراند با عبارت دیگر چیز دیگری که برخ ما میکشند (بکم فتح الله و بکم یختم) است اینجا دیگر بکلی پای انسان با وجدان بگل می رود زیرا که با هر سریشمی بخواهیم برای این عبارت معنی شرك بسازیم ممکن نیست زیرا که در این کلام سه احتمال است که هیچ کدام با شرك کمتر مناسبتی ندارد اول که ظاهر تر است آنستکه خداوند شما فتح باب امامت کرده و با شما ختم آن کرده یعنی امامت از خانواده شما بهیچوجه خارج نیست اول امامان علی است او از شما هست آخر امامان حجة بن الحسن است او هم از شما است کجای این احتمال شرك یا نزد يك بشر کست مگر بگوئید آنها را با امامت هم نباید شناخت احتمال دوم آنستکه اول خداوند نور شمارا خلق کرده و آخر کسی هم که جهان باو ختم میشود شما هستید این احتمال با آنکه شاید خلاف ظاهر هم باشد بشرك مربوط نیست لابد خدا يك موجودی را اول خلق کرده آن هر کس باشد مخلوق خداست و مخلوق خدا غیر از شريك خدا است لکن شما چطور این عبارت را فشار دلدید و از آن شرك چکاندید ما نمی دانیم خوب بود بیان کنید احتمال سوم آنستکه خداوند بواسطه شما ابتدا بخلقت کرد و بواسطه شما ختم میکند خلقت را این احتمال نیز بعید است ولی فرضاً درست باشد بشرك چه ربط دارد

این بوجدان ثابت است که همه موجودات جهان از خورشید عالم تاب گرفته تا جمادات و نباتات و حیوانات و دیگر اجزاء این کارخانه برای نفع انسان و خاضع در تحت فرمان او است چنانچه دنیای امروز ثابت کرد بعضی از آنها پس اگر کسی بمثل اعلی انسان بگوید خدا برای شما ابتدا و اختتامی خلقت را کرده بشرك چه تناسب دارد و از اینجا آن عبارت دیگر هم که میگوید (و بکم ينزل الغيث من السماء) معلوم شود زیرا که واضح است که آمدن باران برای انسان و بنفع او است پس اگر خدا

باران را برای مثل اعلای انسان نازل کند چه تناسب با شرک دارد تا گفته شود که (اگر این شرک نیست هیچ چیز شرک نیست) و در این عبارت نزول باران را بخدا نسبت داده نه بکسی دیگر شاید خود نویسنده يك معنائی از این عبارتهای شیرین ساده کرده باشند که از آن شرک تولید شده باشد آنوقت ما چه تقصیر داریم ممکنست شما بگوئید شیعیان که میگویند لا اله الا الله این الله اینجا بمعنی علی است پس اینها مشرک و کافر هستند

يك نظر بزیارت خوانندگان محترم خوبست بادقت يك نظری بزیارت جامعه کبیره کبیره که نویسنده یاوه گو اینقدر آنرا مورد نکوهش قرار داده بکنند تا انگاره گفتار اینها درست بدست آید و بدانند دینداران باچه اشخاصی بحکم ضرورت و ناچارى باید سخن بگویند و طرف سؤال و جواب شوند مگر ما در همین زیارت نمیخوانیم این کلمات را (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائکته واولو العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد ان محمداً عبده المنتجب ورسوله المرضى تا آنکه در وصف لئمه میگوئیم واشهد انکم الائمة الراشدون المهديون المعصومون)

اکنون این زیارت را با این اقرارهای صریح بتوحید خدا و رسالت پیغمبر و امامت امامان باید گفت مندرجاتش شرکست و آیا در کدام محکمه و دادگاه انصاف و وجدان و انسانیت باید این دروغ بندى ها و هرزه گوئیها محاکمه شود آری این کلمات را هم بایک خیال مالبخولیا میتوان معنی شرک از آنها کرد مثلاً بگوئیم اشهد انکم الائمة یعنی شماها خدا هستید و امام را بمعنی خدا بگیریم آنوقت ختم مذاکرات میشود.

دروغ پردازی و بعضی از این پیدادگران دروغی روشن بدین داران می بندد و افتراء روشن میگوید (پس از آنکه پیمبران مردم را بمنظور اصلی یعنی توحید را هنمایی کردند چیزی نگذشت که بیاد هندوستان افتادند و گفتند ما که نمی

توانیم خدای پیغمبران را نه بچشم و نه بدست و نه در خیال بیاوریم از آنطرف سخن آنها را هم نمیتوان نشنیده گرفت پس میگوئیم خدای پیغمبران مال آنها و خود آنها هم مال ما تا بتوانیم دور قبرشان پنجره گذاریم و در پنجه بگیریم باری اگر نشد خود را بآن رسانیم میتوانیم آنها را در ذهن خود حاضر کنیم)

پس شروع میکند به پاسخ این گفتار خوبست که خوانندگان محترم بررسی زبان ما همه در مرکز تشیع و در ناف مملکت شیعه بزرگ شده و عقاید شیعیان را خوب میدانند و نمیتوان آنها را اسباب دست کرد و عقل و هوش آنها را دزدید اکنون شما در خیابانها و برزنها از هر يك از افراد پیروان این مذهب میخواهید پرسش کنید که آیا شما خدا را کار ندارید و برای پیغمبران گذاشتید فقط پرستش و ستایش پیغمبران میکنید و این نماز و روزه و حج و دیگر عبادات همه برای پیغمبر است یا امام اگر يك پیره زن شیعه باشد مادر این سخن موافقت کرد یا يك پشت کوهی سخن شمارا پذیرفت این سخنان راست است و ما از همان راه که آمدیم بر میگردیم و گرنه ارج گفتار شما و پایه پندارهای بیخردانه شما در جامعه شرافتمندانه دانشمندان ایران زمین برباد و بنیاد این یهوده ها که از گفتار بیخردانه آن تهی مغز مدعی پیغمبری برخاسته یکسره بر آب است آراء هر طایفه و گروهی را باید یا از کتابها و منشورات خردمندان آنها بدست آورد یا از گفتار و سخنرانی گویندگان آنها یا از مقالات روزنامه ها و مجله های آنها یا از گفتگوهای توده و کردار جامعه آنها شما در این همه کتابهای دینداران که از هزاران هزار بالاتر است و در مجله های دینی آنها یا گفته گویهای بازاری و کردارهای اینان اگر گواهی کوچک بسخنان یاوه خود آوردید و از کتابی گرچه یک نفر نویسنده بیسواد نوشته این گفتار نادرست را بدست آوردید و نشان دادید که همه ببینند ما شمارا در این موضوع خیانتکار نمیخوانیم و گفته شمارا پیروی میکنیم و گرنه حق داریم شمارا از مختاری ها و احمدی ها و دیگر بازیگران عصر طلایی زیانکارتر بتوده معرفی کنیم زیرا که آنان در پشهائی خون چند نفری را مکیده و در زندگی

تاریک محبس زندگانی مادی محدودی را خاتمه دادند و شما یاوه گویان بازندگان
معنوی و حیوة و سعادت اجتماعی یک گروه انبوه صدها هزار ملیونی بازی میکنند
و شالوده بدبختی یک ملت آبرومند را میریزید آوخ آوخ از این حیلہ گریها افسوس
افسوس از این ناپاکیهها !

همکیشان دیندار ما ، برادران پاک ما ، دوستان پارسی زبان ما ، جوانان
غیر تعمد ما ، هموطنان آبرومند ما ، این اوراق ننگین ، این مظاهر جنایت ، این
شالوده های نفاق ، این جرثومه های فساد ، این دعوت های بزرگدستی گری ، این برگرداندن
بمجوسیت ، این ناسزاهای بمقدسات مذهبی را بخوانید و در صدد چاره جوئی بر آئید
بایک جوشش ملی ، بایک جنبش دینی ، بایک غیرت ناموسی ، بایک عصیبت وطنی ، بایک
اراده قوی ، بایک مشت آهنین ، باید این تخم ناپاکان بی آبرو را از زمین بر اندازید
اینها یادگارهای باستانی شمارا بباد فنا میدهند اینها ودیعه های خدائرا دستخوش
هوی و هوس خود میکنند ، اینها کتابهای دینی شمارا که با خونهای پاک شهداء فضیلت
بدست شما رسیده آتش میزنند ، اینها عید آتش زدن کتاب دارند ، کدام کتابها همانها
که از فداکاری حسین بن علی (ع) و رنجهای فراوان پیغمبر و پیغمبرزاده ها بدست
شما افتاده آری ما و شما رنج دین را نکشیدیم ، جوانهای رشید را همراه آن ندادیم
خونهای گرانبها در قدم آن نریختیم از این جهت قدر آنرا نمی دانیم مادر پیشگاه داری
خدا جواب نداریم ، ما در پای میز محکمه دین محکومیم ، ما در حضور پیغمبر اسلام
بی آبرویم ، هان آبرومندان از جای برخیزید تا بدان بر شما چیره نشوند

خیانت در نقل روایت یکی از دست آویزهای این ماجراجویان آنستکه (در کافی
کافی که یکی از چهار کتاب معتبر است مینویسد خدا عالم را

آفرید و اختیار آنرا بامحمد و علی و فاطمه گذاشت) ولی بعد هم چنانکه میدانید باین
شماره افزوده شده تا امروز که در کمتر شهر و دهی است یک یا چند بیتخانه برپا نباشد
این بیخرد لجام گسیخته هیچ گمان نکرده که شاید کسی پیدا شود و این

روایت را بانام و نشان بمردم نشان دهد و مشت او را پیش توده باز کند و خیانت و عوام فریبی او را وانمود کند دل خوش کرده به دروغ چند روزه با کمال پروموی (۱) يك روایت را سر و ته بریده و اول و آخر انداخته برخ دینداران می کشد و آنها را بواسطه آن مشرك میخواند اينك ما عين روایت را باننشانی مینویسیم و برای پاریسی زبانان ترجمه میکنیم و حکمیت را بوجدان باك خوانندگان محترم واگذار میکنیم کتاب مرآة العقول شرح کافی جلد اول صفحه ۳۵۴ حدیث پنجم الحسین بن محمد الاشعری عن معلى بن محمد عن ابی الفضل عبد الله بن ادریس عن محمد بن سنان قال كنت عند ابي جعفر الثاني فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تعالى لم يزل متفرداً بوحده نيته ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة فمكثوا الف درهم ثم خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها واجرى طاعتهم عليها وفوض امورها اليهم فهم يحلون ما يشاؤون و يحرمون ما يشاؤون ولن يشاؤ الا ان يشاء الله تبارك وتعالى ثم قال يا محمد هذه الديانة التي من تقدمها مرق ومن تخلف عنها محق ومن لزمها لحق خذها اليك يا محمد.

یعنی محمد بن سنان گفت من پیش حضرت جواد بودم و از اختلاف شیعه سخن راندم فرمود ای محمد همانا خدای تعالی همیشه فرد بوده در یکتائی پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه را آنها هزار درهم مکث کردند پس خلق کرد همه اشیاء را و آنها را مطلع کرد بر خلق اشیاء و واجب کرد اطاعت ایشان را بر آنها و تفویض کرد امر آنها را بایشان پس ایشان حلال میکنند هر چه را که میخواهند و حرام میکنند هر چه را که میخواهند و هر گز نمیکشند مگر آنچه را که خدا میخواهد پس حضرت جواد گفت ای محمد اینست آن دینی که هر کس زیاده روی کند از اسلام خارج می شود و هر کس تخلف از آن کند دینش باطل میشود و هر کس ملازم آن باشد ملحق میشود به دین داران تونیز ای محمد بگیر این را

اینست حدیثی که این یاهو سرا بدین داران نسبت شرک را بواسطه آن میدهد

(۱) ما در گفتار حدیث در پیرامون اینگونه احادیث بیاناتی کردیم بآنجا رجوع شود

آیا برای توحید بهتر از این عبارت که خدا همیشه متفرد و یکتا است چه بگوئیم آیا کسی بگوید نور پیغمبر و علی و فاطمه را خدا قبل از هر چیز خلق کرده مشرکست لابد خدا يك چیزی را اول خلق کرده آن چیز آب باشد یا خاک باشد یا انسان باشد چه فرق میکند هیچکدام شرک نیست آیا اطاعت پیغمبر و علی و فاطمه واجب بودن شرکست آیا ازین تفویض امر اشیاء پس از آنکه ذکر میکند خدا طاعت آنها را واجب کرد و پشت سر آن میگوید هر چه را حلال و حرام میخواهند بکنند میتوانند مقصود جز اختیار احکامست اکنون میبایم سراغ اینکه آنها چطور حلال میکنند و حرام میکنند خود امام فرموده هر گز آنها از پیش خود چیزی را حلال و حرام نمیکند آنچه را خدا حرام کرده آنها هم حرام میکنند و آنچه را خدا حلال کرده آنها هم حلال می کنند روی هم رفته این کلام سرتاپا راستی و درستی جز این معلوم می شود که اینها تابع خدا هستند و هیچ اراده نمیکند مگر آنکه خداوند اراده کند و آنها تحلیل حلال خدا و تحریم حرام خدا را میکنند و جملة کلام آنکه نشر احکام خدا تفویض بآنها شده و این با شرک کمتر ربطی ندارد شما میگوئید نشر احکام و بیان حلال و حرام را بآنها واگذار نکرده پس کی باید نشر احکام کند

مضمون این روایت همان مضمون آیه ۶۲ از سوره نساء **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَئِمَّةَ مِنْكُمْ** بیشتر نیست کسی که در نقل بکند روایت با آنکه شاید احتمال بدهد که رسوائی بار میآید اینطور خیانت میکند این چطور خود را دلسوز و خدا پرست معرفی میکند و بزرگان دین از هیچ افترا و ناسزائی مضایقه نمیکند اکنون خوانندگان اجازه می دهند باین سقافه بیخورد بگوئیم تو از حقوق انسانیت محروم و از صف شرافتمندان بیرونی

اسفا که عمر گرانبهای خوانندگان دانشمندان که باید صرف دانشهای پر قیمت خردمندانه شود و وقت عزیز آنها که باید براه رشد و هدایت مصروف شود درجه سخنان بیهوده و دروغ پردازی های بی سرو پا بحکم ناچاری تلف میشود اینها

انهای جبران ناپذیر است اینها فکر جوان روشنفکران مارا خسته و فرسوده میکند
 ما را بیزرکان دین و دانشمندان جهان که سرمایه های آبروی ما و عضو سر بلند
 معه هستند بدین میکند اینها توده جوان مارا از صدها هزار کتب نفیسه که یادگار
 عظمت و شرف ما است میرنجاند، اینها روح دانشجویی و سرافرازی را در
 جوانهای نورس ما خفه می کند آو خ از زیانهای تو ای بشر

بحث در اطراف از چیزهایی که در این اوراق بیسرو پای خود مینویسد آنست که
شفاعت خدا مگر مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را بفلك
 بست خیلی میزند مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری بکند تعالی الله عما يقول
 الظالمون علواً کبیراً

ریشه این سخن از وهابیه است آنهم گوید ارجع بشفاعت جستن از مرد گانست
 پس از آن بعضی نویسندگان مصر این سخن را بطور دیگری بیان کرده و شفاعت را بطور
 کلی انکار کرده معنی شفاعت را پیش خود عبارت از تعلیمات انبیاء دانسته پس از آن
 شیخ طنطاوی این سخنرا پسند کرد و باسم خود تمام کرد و خود را فاتح این سنگر
 بزرگ قلمداد کرد نیم خورد مصریها بایران آمد اول شریعت سنگلجی بایک جارو
 جنبالی که مخصوص خودش بود آنرا بقوه ابتکار خود نسبت داد و شاهنامه ها در
 اینباب خواند سپس این یاوه سرای بیپوش نیمخورد و هایشارا که هر يك از اینها
 که ذکر شد خورده و بیرون دادند بعنوان زباله های هزار ساله با این تعبیر خنك برخ
 دینداران کشیده او نیز در اینسخن و دیگر سخنان تقلید ارباب یخورد خود را کرده
 ما اشکالاتی که در باب شفاعت میدود کرد یکن یکن میشماریم و پاسخ از
 از آنها میدهم

۱. طلب شفاعت کردن از مردگان شرکست

جواب این اشکال سابقاً مفصل گذشت و ما روشن کردیم که شفیعان بعد از
 رفتن از این دنیا مرده نیستند بلکه زندگی مردگان یعنی ارواح آنان و خلود آنها

در آن عالم و احاطه آنها با عالم از امور مسلمه است هم در فلسفه قدیم و هم پیش فلاسفه روحی اروپا بر فرض بقول اینها پیغمبر و امام بعد از مردن چون چوب و سنگ و دیگر جمادات است شفاعت خواستن از آنها چرا شرك باشد منتهی آنکه کاری بهود لغوی است ۲- شفاعت خواستن دخالت دادن غیر است در کارهای خدائی و این شرکست

جواب این سخن آنست که شفاعت کار خدائی نیست زیرا شفاعت در حقیقت دعا کردن پیغمبر و امامست که خداوند گناه کسی را ببخشد و این کار بنده است نه خدا و ما بیشتر میزان کار خدائی را و فرق بین کار خدائی و خلقی را روشن کردیم و گفتیم کارهاییست که بی قوه مکنسبه از دیگری انجام گیرد و معلومست که شفاعت امری است که باذن خدا واقع میشود و رتبه ایست که خدا بشفیع میدهد

۳- که اشکال این انجام گسیختگان استم آنست که شفاعت و میانجی گری کردن با مقام خدائی منافات دارد و بگفته دینداران خدا مثل آخوند مکتبی است که تا میانجی پیدا نشود دست از کار خود برندارد جواب آنست که این اشکال تا این اندازه باشد حرفی بیدلیل و گفتاری بی حاصل است و بنا بگفته شما باید بندگان را تعلیم هم نکند زیرا تعلیم شغل آخوند مکتبی است پس تمام شرایع و ادیان را باید بیهوده بدانیم و دست از دستورات پیغمبران برداریم بلکه خدا را باید موجود هم ندانیم زیرا آخوند مکتبی نیز موجود است دینداران میگویند شما هم خدا را يك آخوند مکتبی لجوجی میدانید که هر کس را بچوب بست تا آخر باید بزند و رحمت و بخشایش در کار نباید باشد سخن درست آنست که این سخن تا اینجاست سخنی نارواست و اشکالی بیجه گانه است از این جهت ما آنرا بیان دیگر ذکر میکنیم

۴- آنکه شفاعت منافی با اراده ازلی خدائی است و لازم آن برگشتن خدا

است از تصمیم خود و این منافی با مقام خداست

جواب آنست که این سخنی است که در کتابهای فلسفه از قبیل کتابهای

شیخ الرئیس ابوعلی و محقق عظیم الشان داماد و فیلسوف بزرگ اسلام صدر المتألهین

ذکر شده و جواب آن بتفصیل در آن کتب است و این اشکال نه بس شفاعت شده بلکه باستجابت دعاها و پذیرفتن توبه که هر يك از توضیحات تمام آمین ها و قرآن همه آنها را ذکر کرده است شده و جمله کلام آنکه این امور مستلزم بداء است و آن منافی مقام خدا است و جان جواب آنستکه تصمیم ازلی پذیرفتن شفاعت و دعا و توبه است پس تغییر نمیکند تصمیم و چون این سخنی است علمی با پایه های فراوان که از انگاره فهم بیشتر مردم بیرون است مابتفصیل آن نمیپردازیم و جواب سخن ایشان را با سخنان عامیانه مثل خود آنها میدهیم و گرنه بیشتر این بحث ها تحلیل علمی دقیق دارد که دست این کودک بیکسازد از دامن آن کوتاه است

اینک ما میگوئیم بگفته شما خدا توبه را هم باید نپذیرد و دعا را هم قبول نکند يك چنین خدای لجوجی که از مختاریها و احمدی ها و مغلها بدتر و خونخوارتر است به مردم معرفی باید کرد که هر کس يك قدم مخالف او برداشت باولج کند و تا آخر قوه که دارد در آزار او بکوشد که مبادا مثل آخوند مکتبی بشود تفو برای این دادن که باین بیخردی در کارهای خدائی وارد میشوند آوخ از این بیدادگری ها که بخدای مهربان نسبت میدهند

پاره از گفته های این یاوه گوها دست کم يك مرتبه قرآن نخواندند که ببینند قرآن برای گواهی خدای جهان در باره شفاعت چقدر آیه فرستاده و باصراحت لهجه آنرا گوشزد مردم کرده تا با کمال جرئت نگویند (تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً) ما اینک چند آیه از گفته های خدا میآوریم و از شما حکمیت میطلبیم
سوره بقره (آیه ۳۵۶) مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ سوره انبیاء (آیه ۳۸) وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِیَّتِهِ مُشْفِقُونَ سوره النجم (آیه ۲۶) وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِی السَّمَوَاتِ لَا تَفْنِی شَفَاعَتُهُمْ شِئْنًا إِلَّا مَنِ بَعْدَ أَنْ یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَرْضِی

معنی آیه اول آنست که کیست آنکه شفاعت کند پیش خدا مگر آنکه با اذن او باشد (آیه دوم) و شفاعت نمیکند مگر برای کسی که خدا راضی باشد (آیه سوم) و چقدر از ملائکه ها در آسمانند که سود نکند شفاعت آنها به پیچوجه مگر پس از آنکه خدا اذن بدهد برای کسی که بخواهد و راضی باشد

اکنون خوانندگان محترم این آیات را بخوانند و عبرت بگیرند از بیخردی اینان که با آنکه خدای جهان بصراحت لهجه شفاعت را با اذن خود برای گروهی روا داشته این نادانان یکسره آنرا منکر میشوند و گوینده آنرا ظالم میخوانند مامر کز اصلی این آراء مسمومه را خوب میدانیم و یاوه گوئیهای آنانرا خوب دیدیم هدف اصلی اینان قرآنست و ملایان و گفته آنان و کتابها و خبرها را جلو انداخته اند که دل توده را از آن برنجانند و قوه دفاع ملت را از کار بیندازند و گفته های آنانرا در جامعه بی ارج کنند از آن پس هدف اصلی خود را نشانه کنند ما شمارا بیدار کردیم و فریبا و دروغ پردازیهای آنرا بشما فروخواندیم و از گفته های قرآن بر سخنان یاوه اینان خط باطل کشیدیم تا در نزد وجدان خود و پیشگاه با عظمت خدای جهان بی آبرو و محکوم نباشیم

هان ای ملت غیور قرآن دست این تبه کارانرا کوتاه کنید و قلم این جنایت کارانرا بشکنید تا تاج کرامت و شرف شما که قرآنست برقرار ماند ای قرآن عزیز ای تحفه آسمانی ای قانون بزرگ خدائی ای راهنمای سعادت بشر ای خورشید تابان از افق غیب ای هایه سر بلندی ملت اسلام ای درهم شکن اساسی نادرستیها تو ملت ما را بیدار کن تو جوانان وطن ما را هشیار کن تو روح وحدت و برادری بآنان بده تو قوه سلحشوری و حس فداکاری را در آنها زنده کن تو پشت و پناه جوانان ما باش

این نویسنده يك دست آویز دیگری کرده و بخيال خود	يك ظراری
زرنگی بخرج داده و از يك مقدمه معلومه نتیجه مخالف آنرا	شگفت آور

گرفته است

میگوید (دین امروز ما میگوید دوم از اصول دین عدلست ولی مانند گندم
نمایان جو فروش خدائی را که در عمل بمانشان میدهد میبینیم خیلی ستمکار و کارهایش
خیلی کودکانه است زیرا این خدا کاهی را بکوهی میبخشد و کوهی را بکاهی این
خدا بیها نمیدهد ولی بیپانه میدهد)

آفرین بر این طراری و حقه بازی که کاهیرا بکوهی و کوهیرا به کاهی پیوند
میکنی این مطلب درست است که خدای جهان عادل است و ستمکار نیست و ظلم
و جور بکسی نمیکند و روا نمیدارد لکن بخشیدن گناه بندگان و بخش رحمت بر
زیردستان و با اصطلاح شما کوهی را بکاهی بخشیدن با کجای عدالت منافات دارد
معنی عادل آنست که اگر کسی يك قدم بخلاف گفته او برداشت با هر قیمت شده او را
نیست و نابود کند و از هستی ساقط کند و اگر بیچارگان و درماندگان و زیردستان
که از روی جهالت يك خلاف کردند ببخشاید و بیامرزد خطای آنها را ستمکاری
کرده و ظلم نموده آری اگر خدا حق دیگران را ببخشد و از ظلم و ستمکاری مردمان
بیکدیگر صرف نظر کند خلاف عدل است و دینداران چنین حرفی نزده اند و خدا را
اینطور معرفی بمردم نکردند آنها میگویند خدا از حق مردم نمیکند مگر خود
صاحب حق بگذرد ولی از حق خود اگر بخواهد میگذرد و در رحمت را یکسره
بر روی بندگان خود نبسته و مثل ستمکاران جهان و زورمندان عالم نیست که بمردم
لج کند و دمار از روزگار زیردستان بر آرد اگر شما اسم این را ستمکاری میگذارید
بالتی غیر از لغت آدم زادانست و با اصطلاحی جز اصطلاح بشر است گمان ندارم جز
شما کسی بخشایش را ستمکاری و رافت را کار کودکانه خوانده باشد

یکی از طراری های شما آنست که گاهی عقائد دین داران را از يك شعر درویش
برمی دارید و میگوئید اینها یعنی دینداران میگویند (جهان اگر فنا شود علی فنان
میکند) و گاهی از کنار معرفت درویشان يك سطر عبارت بی پایه میگیرید و یکسره

به بزرگان دین نسبت می دهید میگوئید اینها میگویند (خدا بهشت را بیهانمی دهد و بیهانه می دهد) و گاهی را به کوهی و کوهی را بکاهی ببخشید پس خوبست شما کتاب قآنی را بدست بیاورید و بگوئید اینها یعنی علماء اسلام و دین داران علیقلی میرزا و محمد شاه قاجار را خدا می دانند زیرا که در اشعار آنهاست که گردش چرخ و فلک و برقرار بودن عالم از اراده اینهاست معر که گیرها و درویشهای دوره گرد که معلومات شما نیز کمی از آنها ندارد خیلی از این حرفها دارند خوب بود در این کتاب تفسیر که از یادگارهای اصلاحی شماست مقدار زیادی از آنها هم اضافه میگردید که استفاده کامل شود

قرآن سواه این بیخردان باقرآن را ندیده و نخوانده اند یادیده و گفته
گفته های ماست های آن را پشت گوش انداخته اند و از رسوائی و باز شدن
 مشت خود پروا نکردند و بخشایش و رحمت خدا را کار کودکانه نام نهاده اند غافل
 از آنکه شاید یکی از این میان برخیزد و گفته های آنها را یکان یکان آفتابی کند
 و دروغ پردازی های آنان را که مخالف صریح قرآن و تعلیمات اسلامست موبموروی
 دائره بریزد و میتوان بود که اینان از رسوائی پروائی نداشته باشند و آبرو و شرف
 را یکباره بیهوده و از گفته های دین داران و زبانه های هزار ساله بپندارند ما با اینان
 سخنی نداریم و چشم داشت آنکه سخن ما را بپذیرند هم نداریم و بآنها ارجی نمی
 گذاریم ما از آن باک داریم که اینان دل پاک جوانان نورس ما را آلوده کنند ما پروای
 آن نداریم که مبادا سخنان مسموم اینها نونها لان محبوب ما را از یاد آورد ما از آن
 میترسیم که گفته های غرض آلوده اینان که جابجا باقرآن و تعلیمات دینی مخالفست
 در دل ساده نورسهای ما رخنه کند این است که تنها برای نگاه داری آنها باین امر
 قیام کردیم اینك گفته های قرآن خدا که آنها آنرا گفتار کودکانه خواندند

سوره زمر (آیه ۵۴) قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا

مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

یعنی بگو ای بندگان من که زیاد روی کردید در گناهان و بخود زیان زدید مأیوس نشوید از رحمت خدا زیرا خدا میامرزد همه گناهانرا همانا او آمرزنده مهربانست
سوره نساء (آیه ۱۱۶) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ

لِمَنْ يَشَاءُ خدا شرکرا نمی آمرزد و غیر از آنرا میآمرزد از هر کس که بخواهد
سوره آل عمران (آیه ۱۲۴) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ

لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

از خداست آنچه در زمین و آسمانست هر کس را بخواهد میامرزد و هر کس را بخواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و مهربانست هر کس قرآن خوانده باشد می داند که خدا در هر صفحه یا چند صفحه بیندگان ضعیف خود و عده رحمت و بخشایش داده و آنها را بواسطه گناه از درگاه رحمت و لطف خود نرانده اینان خدا را يك ديكتاتور بی عاطفه عاری از مروتی بمردم معرفی میکنند این بیدادگران دشمن علم عالم محسوسات را ندانسته از عالم غیب خبر میدهند و در معقولات با این پیخردی گفتگو میکنند و با این پیخبری از دستورات دینی و بی اطلاعی از کتاب دینی مسلمانان دخالت کودکانه در آن میکنند شما از تعلیمات قرآن چه خبر دارید اشتهار از راههای دیگر هم ممکن بود چرا بادر و غپردازی و افتراء بدین و دینداران خود را میخواهید مشهور کنید درست است که طهران هر متاعی خریدار دارد و اگر کسی ادعای خدائی هم بکند کم کرده است ولی پیغمبری و خدائی دروغی هم يك آبروی بیشتری و يك ظاهر بهتری لازم دارد و آن در شما نیست

يك سخن در پیرامون این نویسنده میگوید در کافی باسند صحیح رسیده که خدا
بداء قیام قائم را سال هفتاد هجری معین کرده بود ولی چون مردم
امام حسین را کشتند خدا اهل زمین را غضب کرد و آنرا بسال صد و چهل هجری پس

انداخت ولی چون ما این را بشما گفتیم و شما هم بمردم گفتید دیگر خدا برای این کار وقتی پیش ما نگذاشت و در جای دیگر است که امام جعفر صادق (ع) اسمعیل را جانشین خود کرد پس چون از اسمعیل کاری سر زد جانشین خود را موسی کرد چون از علت این تغییر پرسیدند گفت درباره اسمعیل بداء شد راستی اگر خدائی اینطور است پس هر بی سر و پائی حق دارد ادعای خدائی کند

سالهائی است بس طولانی که سنیان و شیعیان در پیرامون بداء که یکی از مسائل فلسفه است سخنها رانده و گفتگوها کرده اند این تازه بدوران رسیده ها این سخن را کم و بیش شنیده و ادراک آن نداشته که بموارد این گفتگوها در کتب کلام و فلسفه یا دست کم بکتابهای شرح احادیث رجوع کنند و جواب آنرا ببینند و بخود افکار ما و دیگران را بآن متوجه نکنند چه باید کرد آدمیزاده در دوران زندگانی خواهی نخواهی مواجه با پیش آمدهائی میشود که خود نمیدانست و نمی خواست در پندار ما هرگز نیامده بود که روزی بایکی دوتن کودک نادان بحث از فلسفه اعلی پیش آوریم و مباحثی را که میبایست بامیزانهای بسیار دقیق و نازک کاری های شگفت آور تحلیل شود بازاری کرده کودکانه از آن بحث کنیم تا نزدیک بفهم آنها شود اکنون ما در پیرامون این مطلب تا آن اندازه که درخور این اوراق است بحث میکنیم و تحلیل علمی فلسفی آن موکول بکتابهائی است که اینگونه گفتگوها باید در آنها حل شود از قبیل شفا تألیف شیخ الرئیس و اسفار تألیف صدر المتألهین و نبراس الضیاء (۱) تألیف محقق داماد و دیگر کتابهای مؤلفه در این باب همه میدانیم و در کتابهای علمای امامیه و بزرگان شیعه از زمان امامان تاکنون هر يك بنوبه خود این مطلب با کمال اهمیت نوشته شده که بداء بمعنی اینکه خدای عالم تصمیمی بگیرد برای کاری پس از آن از آن تصمیم برگردد محال و نارواست و دانشمندان ما گفته اند کسیکه درباره خدا چنین پنداری داشته باشد کافر است و در تمام شیعه کسی نیست

۱- نبراس الضیاء در ترقیه و بداء است و نسخه خطی آن در کتابخانه مدرسه مروی طهران است

که درباره خدا همچو گمانی کند و ما با کمال سرافرازی و اطمینان میگوئیم که در تمام ملل اسلامی و همه عائله بشری کسی مانند مذهب شیعه خدا را تقدیس و تنزیه نکرده و از چیزهای ناروا او را تبرئه ننموده هر کس منکر است کتابهای علماء بزرگ ما از زمان غیبت تا کنون در دست است مثل کتب سید مرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی و خواجه نصیرالدین طوسی و صدوق و از طبقه متأخرین محقق داماد و صدر المتألهین و فیض کاشانی و مجلسی اول و دوم و دیگر علماء و دانشمندان این طایفه و تمام این محققان و دانشمندان ما عقیده حتمی دارند که خدای عالم ممکن نیست تصمیمی بگیرد و از آن برگردد

باید چه کرد که این باوه سرایان بما نسبت می دهند که شما خدا را معرفی میکنید باینکه يك امری را تصمیم میگیرد و از آن برگردد و يك روایت را باخیال خود معنی میکند و بدین داران خیال واهی خود را نسبت میدهد این خیانت نیست این عوام فریبی و غرض رانی نیست اینك باید گفت غرض اینها بدین کردن جامعه است بزرگان آئین

معنی روایت و از برای بداء يك معنی روشن درستی است که با آن هم معنی حقیقت بداء بسیاری روایات باب بداء روشن میشود و هم آیاتی که

دلالت بر بداء دارد واضح میشود

بداء در لغت عرب بمعنی ظاهر شدن است خدای تعالی گاهی يك چیزی را بواسطه يك مصالحی که علم بشر از فهمیدن آنها کوتاه است ظاهر میکند و نمایش میدهد بطوری که انسان گمان میکند خدا میخواهد این کار را بکند ولی نه آنکارا میکند و نه از اول میخواسته آنکارا بکند روزهای فروردین است رعد و برقی میشود ابری تیره روی خورشید را می پوشد آثار باران آمدن بهمه معنی پیدا میشود مردم می گویند خدای جهان باران فرستاد ما را مورد رحمت بارانی قرار داد طولی نمیکشد که ابرها متفرق میشود و خورشید روی خود را از شکاف ابرها نمایش میدهد نه بارانی

آمد و نه بنا بود بیاید چرا ابر آمد و آنهمه غرش کرد و رعد و برق از خود ظاهر کرد که مردم را باین اشتباه انداخت اسرار جهان بسیار است که ما نمی دانیم این هم یکی از آنها باشد

شما پسری دارید عزیز بازی گوشی میکند میخواهید او را بترسانید چوب و فلك حاضر میکنید و امر میکنید او را بفلك ببندند خود اشاره میکنید میانجیگری کنند بامیانجی دیگران از كتك زدن دست میکشید نه از اول تصمیم زدن داشتید و نه از تصمیم اولی كه همینقدر اظهار زدن بود برگشتید امام از روی فرمان خدا اسمعیل را معرفی بامامت میکند برای مصلحتهای پنهانی که ما نمیدانیم پس از آن موسی بن جعفر را معرفی میکند جاهل گمان میکند خدا از رأی خود برگشت ولی خدا از اول صلاح را در معرفی چند روز می دید پس از آن امری را که از اول در فرمان حتمی خدائی و تصمیم خلل ناپذیر الهی بود اظهار میکند

این یکی از معانی بداء است که هیچ اشکالی ندارد و معنی بسیاری از آیات و اخبار بآن ظاهر میشود

علاوه بر آنکه حدیث بداء راجع با اسمعیل نزد علماء مردود است زیرا از زمان پیغمبر خدا تا زمان حضرت صادق (ع) پیش اصحاب ائمه این دوازده نفر امام با اسم و رسم مشهور و معروف بوده اند چنانچه هر کس احادیث کتب اصحاب را ببیند شك نمیکند در اینکه این حدیث مردود است و منافی باتمام احادیث است

معنی دیگر بداء معنی دیگر از بداء آنستکه بعضی امور با بعضی دیگر بهم پیوسته هستند که بانبودن یکی از آنها برای دیگری حکمی ثابتست و با بودن آن حکمی دیگر اگر جنگ مرگبار اروپا برپا نمیشد خواربار ایران فراوان و ارزان بود و چون جنگ برپا است گرانی و نایابی است ایندو بهم پیوسته است اگر فرزندی شما از فرمان سرپیچی کند او را تأدیب میکنید لکن سرپیچی نمیکند شما هم او را تأدیب نمیکنید اکنون اگر شما گفتید در ایران بحسب طبع خود فراوانی و ارزانی

است چون جنگ برپا شد فراوانی از میان برخاست با آنکه شما هم میدانستید که جنگ برپا میشود خطا نگفتید

در اینجا نیز گوئیم اگر فتنه کربلا برپا نمیشد حسین بن علی قیام میکرد و عالم را مسخر میکرد لکن چون آن فتنه واقع شد کار عقب افتاد و اگر مردم سر امامان را فاش نمیکردند یکی دیگر از امامان در سال صد و چهل نهضت میکرد و عالم را میگرفت لکن آنها سر را فاش کردند مطلب تعویق افتاد تا وقت ظهور خدای عالم از اول امر میدانست که واقعه کربلا واقع میشود و مردم اسرار را فاش میکنند و تصمیم این بود که اگر واقعه کربلا پیش نیاید چنین شود لکن میدانست که پیش آمد میکند پس تصمیم از اول نگرفت

مثال دیگر یاد میکنیم شما تصمیم دارید که اگر بن قم و اصفهان ریل باشد مسافرت با قطار با اصفهان کنید ولی چون ریل نیست با اتومبیل رفتید اکنون شما از تصمیم اول برگشتید یا آن تصمیم بجای خود هست ولی پیوسته بامری است که تا آن نشود این محقق نمیشود و شمار اوقتی میگویند از تصمیم برگشتید که اول تصمیم داشته باشید که اگر ریل باشد بروید و بعد رأی شما برگردد که اگر ریل هم باشد نروید خدای عالم از اول تصمیم داشت که اگر واقعه کربلا واقع نشود امام آن زمان را قائم بامر کند ولی از اول میدانست که میشود پس در تصمیم او هیچ خللی وارد نیامد و نقصانی بعلم او نیز وارد نشد

مثل این حدیث در این بیخردان چنین پنداشتند که تنها این روایت کافی مورد قرآن فراوان است این سخن است که با هیاهویی آنرا نقل کرده و پنداشتند اشکال بزرگی نموده اند غافل از آنکه در قرآن مانند این حدیث که همین اشکال بی کم و کاست بصورت بر او وارد است آیات بسیاری است که دانشمندان بزرگ اسلام از آن جوابها دادند مادر اینجا بعضی از آن آیات را بانثانی میآوریم تا خوانندگان محترم ببینند هدف اصلی اینها از اشکال با حدیث قرآنست

سوره رعد (آیه ۳۹) يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

یعنی خدا هر چه را میخواید محو میکند و هر چه را میخواهد اثبات میکند و پیش او است ام الكتاب که کتاب محفوظ است

سوره بقره (آیه ۱۰۰) مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا

یعنی ما منسوخ نمیکنیم و از یادها نمیبیریم هیچ آیه را مگر آنکه مثل آن یا بهتر از آن را میآوریم پس خوبست بگوئید این خدائی است هر دم خیال امروز تصمیم میگردد فردا از تصمیم خود بر میگردد امروز يك چیزی را اثبات میکند و آیه را میآورد فردا همان را محو میکند و نسخ میکند و یکی دیگر میآورد شماها درباره استجاب دعا و قبول توبه که اینهمه آیات خدائی وارد است چه میگوئید

مثلا در سوره مؤمن (آیه ۶۲) يَكُونُ لَكُمْ أَدْعَايُ اسْتَجَابُ لَكُمْ

گفت خدای شما دعا کنید و بخوانید مرا تا استجاب کنم دعای شما را بگوئید این آیات را از قرآن بردارند و گرنه تا این آیات هست اشکال بآن حدیث و مثل آن هیچ و بوج است اینجا هم شما باید بگوئید این چه خدای هر دم خیالیست امروز تصمیم میگردد يك کاری بکند و بکیرا تصمیم میگردد بیمار کند و بمیراند دعا میکند از تصمیمش بر میگردد بالاتر بروید بگوئید این چه خدای هر دم خیالیست يك روز دین موسی را این مردم منتشر میکند و تورات را کتاب دینی بشر قرار میدهد یکروز هم از تصمیم بر میگردد دین اسلام را منتشر میکند خوب است لج کنید و همه دینهارا از خدا ندانید

مايك قدم بالاتر میگذاریم میگوئیم يك گروه را خلق میکند فردا از آن بشیمان میشود يك گروه دیگری خلق میکند و اینهارا میبرد این چه خدای هر دم خیالیست گاهی مرض میدهد گاهی صحت میدهد گناهکارانرا تصمیم میگردد عذاب

کند توبه میکنند بیست میبرد یکبار چند روزی پادشاه میکند و بمردم چیره میکند پس از آن بخاک ذلت او را مینشانند ابراهیم خلیل را امر میکند اسمعیل را باید سر ببری وقتی تصمیم میگیرد فدائی برای او میفرستد بموسی بن عمران وعده سی روزه میدهد چون سی روز تمام شد ده روز دیگر اضافه میکند تمام پایه عالم به این تغییرات و تبدیلات برقرار است روزگار دائماً دستخوش حوادث روزانه است

میگوئید خدای جهان باین کارها کار ندارد و برای خودش خواب رفته یا استراحت کرده یا آنکه تصرف در همه امور حق او است و سنگی از جانی حرکت نمیکند مگر با اراده او پس شما خوبست از فدائی این خدای مردم خیال استغناء دهید تا بیک حدیث صحیح کافی اشکال شما وارد شود و کینه های دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیری

اینک ماحق داریم بگوئیم خوب بود بهمان سیکار فروشی و شاگرد صحافی قناعت میکردی و با این هوش سرشار دخالت در کارهای خدائی و دخالت در معقولات نمیکردی بیکاری و خیابان گردی این عیبها را دارد

و خوانندگان محترم ما بدانند که این اشکالات و مثالهاییکه یاد کردیم یکان یکان در فلسفه اعلی مورد بررسی فراوان شده و از همه جواب های کافی با دلیلهای روشن داده شده اینان که اینطور اشکالات را میکنند بکلی افق فهمشان از این مطالب عالیه دور است و از قرآن و حدیث بیخبرند

سؤال دوم آیا ما میتوانیم بوسیله استخاره یا غیر آن با خدا راه پیدا کنیم
و جواب آن و از نیک و بد آینده با خبر شویم یا نه اگر میتوانیم پس باید

از این راه سودهای خیلی بزرگ مالی و سیاسی و جنگی ببریم و از همه دنیا جلو باشیم پس چرا مطلب بعکس شده (قل لو كنت اعلم الغیب لاستكثرت من الخیر و مامنی السوء) و اگر نمیدانیم پس چرا بانام خدا و جان و مال مردم بازی میکنید جواب این سؤال معلوم شود پس از آنکه ما مورد استخاره و معنی آنرا روشن

کنیم و پس از روشن شدن آن واضح شود که اینها یا یک همچو موضوع روشن ساده رانداخته بادینداران بنبرد برخاسته و بزرگان دین را هدف ناسزها قرار دادند یا دانسته و از روی تعمد برای بدین کردن توده را بزرگان آئین چنین دروغها بآنها بسته و نتیجه هائی کودکانه از پیش خود از آن گرفته اند و آنچه آنها میگویند علماء از آن برکنارند

معنی استخاره چیست از برای استخاره دو معنی است که یکی از آنها معنی حقیقی استخاره است و در اخبار (۱) ما از آن بیشتر نام برده شده و پیش خواص متعارفست و آن طلب خیر نمودن از خدا است و آن در تمام کارهائی که انسان میکند خوب و مستحب است و این از رشته دعا است که در قرآن خدا بآن اهمیت شایان داده حتی در سوره فرقان (آیه ۷۷) فرماید قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَعَمَاءِ بگویم مردم که شما چه ارج دارید پیش خدا اگر دعای شما نباشد شما با دعا باید پیش خدا قدر و قیمت پیدا کنید حالات تکذیب میکنند دعا را زود است که پاداش آن دامن گیر شما شود خدای عالم از حال افسار گسیخته گان خبر میدهد که اینها با دعا ارجی نمیدهند و از آن تکذیب میکنند در صورتیکه خود آنان بی ارج و قدرند اگر دعا در کار نباشد جمله کلام آنکه اینقسم از استخاره که اخبار بیشتر در اطراف و آداب آن دستور دادند صرف دعا و از خدا طلب خیر کردن است شاید نویسنده این یاوه ها اینطور استخاره را ندیده یا نشنیده باشد چون این پیش عامه مردم بعنوان استخاره معروف نیست تا بگوش مثل اینها برسد

يك معنی دیگر استخاره آنست که پس از آنکه انسان بکلی در امری متحیر و امانده شده عقل او را بخوبی و بدی آن راهنمایی کرد و نه عاقل دیگر راه خیر و شر را با و فهماند و نه خدای جهان درباره آنکار تکلیفی و فرمانی داشت که رهنمای او باشد در این صورت که هیچ راهی برای پیدا کردن خوب و بد در کار نیست و دینداران باید دینان

ناچار و از روی بیچارگی بکطرف اختیار میکنند و از یکسو میروند کور کورانه و
 در دودل در اینحال بیچارگی و دودلی که از بدترین حالات بشر باید و را شمرد
 و همه میدانیم در اینحال اگر یکی پیدا شود و انسانرا بیکسوی کار دل گرم کند و
 دل گرم و اراده راسخ و نور امید بکار و ادا کند چه منت بزرگی بانسان دارد
 اینجا دینداران میگویند خدای عالم که پناه بیچارگان و دادرس افتادگانست و این
 حالست که انسان از همه حالات بیشتر محتاج بدستگیری است بکراه امید بروی
 انسان از عالم رحمت و رأفت و مهر بانش باز کرده و اگر باین حال اضطرار انسان
 باو پناه ببرد و از او راهنمایی جوید و عرض کند بار اله این وقتی است که عقل ما و دیگران
 در پیدا کردن راه خوب و بد و امانده است و راه چاره برای ما نیست تو چاره ساز
 بیچارگان و عالم با سرار پنهانی ما را بیکسوی مطلب راهنمایی کن و اراده ما را بیک
 طرف قوی کن تو بماند لگرمی ده و از ما دستگیری کن ناچار خدای جهان که قادر بر پیدا
 و نمان است یاد دل او را بیکسو میکشاند و راهنمای قلب او میشود و او خود مقلب القلوب
 است و این یک گونه استخاره است یا از او دستگیری کرده دست او را بیکطرف سبجه
 میاندازد و یا بوسیله قرآن بیکسو او را دلگرم میکند اکنون جواب دینداران را
 بنوه سرایان بیدین بگویند آیا برای انسان در ایام زندگانی و روزگار پر آشوب جهان
 که با هر چیز خورد میکند یک همچه و حالی پیش نماید ناچار باید جواب مثبت دهید
 زیرا که تمام دانشمندان عالم هم بکروز راه تاریکی بر آنها پیش میاید که نور عقل و
 چراغ خرد آنها پیش پای آنها را روشن نمیکند آیا در اینحال دودلی و تحیر انسان
 و امانده متحیر که از عقل دیگران نیز استمداد و راهی پیش پای او نگذاشته اند نیازمند
 بیک راهنمایی نیست که راه چاره برای او باز نماید در اینجا نیز چاره ندارید مگر اقرار
 بنیازمندی و احتیاج شدید آ یا پس از خاموشی چراغ عقلها و و اماندن تدبیر عاقلانه
 خردمندان غیر از خدای جهان که همه پیدا و نمان پیش او آشکار است کسی راهی
 بمقصود خود دارد و آیا اینحال را باید حال بیچارگی و اضطرار شخص انسانی شمرد

ناچار جواب اینجاهم مساعد است آیا خدای عالم میتواند در اینحال بیچارگی و پریشانی از او دستگیری کند و او را راهنمایی بخیر او کند ناچار قدرت انکار قدرتهای خدای جهانرا ندارید در اینجا يك پرسش دیگر گفتار ما و شما را پایان میرساند و آن اینست که آیا خداوندیکه خود را بجهان معرفی بر رحمت و رأفت و مهربانی کرده و سفره رحمت و خوان نعمت او بر جهانیان باز است و شیوه او راهنمایی و سنت او دستگیری است در چنین حالی اگر بنده بیچاره او باروی نیازمندی و دست گدائی در خانه او رود او را محروم میکند دینداران میگویند ما آن خدائرا شناختیم که دستگیر بیچارگانست و راهنمای و اماند گانست شما در اینجا چه جواب دارید من میگویم در آن محبس تاریك مختاری هم اگر چنین حال را از انسان ببیند و به قلب انسان آگاه باشد که امیدش بغیر او بکسی دیگر نیست او هم از انسان دستگیری میکند شما خدا را دست کم بقدر مختاری بدانید آنگاه دینداران آشتی خواهید کرد و از آن راه که رفتید بر میگرددید خدا هم پوزش شمارا خواهد قبول کرد گرچه اهل دنیا قبول نکنند ما برای این امر روشن ساده که عقل هر خردمندی بآن ایمان دارد و هر کس کوچکترا ایمانی بخدای جهان داشته باشد در قبول ناکزیر است خود را نیازمند بدلیل دیگری جز راهنمایی عقل نمیدانیم ولی برای آنکه خوانندگان بدانند در این گفتار دینداران گواه از آیات قرآن خدا دارند ما بندگان خود را نیازمند دیدیم اینك گواه از قرآن مجید بگفتار دینداران

سوره نمل (آیه ۶۳) اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

در ضمن آیاتیکه خدا قدرتها و نعمتهای خود را شماره میکند میگوید آیا بغیر خدای جهان کیست که جواب بیچارگانرا بدهد و اجابت دعا و خواهش آنانرا بکند و بدیهارا از آنها بردارد و دور کند مگر خدای دیگری در کار است که مردم باو پناه ببرند و جواب از او بگیرند و کشف بدیهارا بواسطه او بکنند یعنی در حال اضطرار و بیچارگی جز خدای جهان کسی نمیتواند اجابت خواهش بیچارگان متعجیر کند و

بدی را از آنها دور کند مثلا بیمار جوانی است مورد امیدهای دور و دراز مادر و پدر
پیر شورای عالی طبی تشکیل شده از درجه اول دکترهای دانشمند نظریه آنان در
عمل کردن این جوان توافق نکرد و یا همه بطور تردید جواب دادند که در عمل خطر
است و در عمل نکردن هم خطر است اینجا نور دانش دکترها پیش پای آنها را روشن
نکرد و تکلیف قطعی برای بیمار معلوم نکردند آیا این حال اضطرار و بیچارگی مادر
و پدر مهربان که تنهایی جوان در جهان دلخوش کرده بودند هست در این صورت
اگر خدای جهان بوسیله دعا و توجه و توسل پیشگاه او یک راه امیدی بروی شما
باز کند و خوب و بد عمل کردن را بشما و د کتران نشان دهد کجای عالم بهم میخورد
آیا در این حال جز خدای جهان دادرسی هست

اینجا را دینداران میگویند بوسیله استخاره و توجه بخدای مهربان میتوان
راهی بدست آورد و این هم نگفته نماند که اخباریکه درباره استخاره است وعده
نکرده اند که همیشه شمارا بمقصود بی کم و کاست برسانند بلکه آنچه وعده شده
است اینست که خدای عالم بکسیکه از او خیر بخواهد خیر میدهد اگر در این جهان
صلاح باشد اینجا میدهد و گرنه برای او ذخیره میکند

قوت اراده دانشمندان جهان و علماء معرفة الروح و روان شناسان قدیم
کارکن است وجد و شرقی و غربی این سخنرا بخوبی پذیرفته اند و در
محافل علمی تلقی بقبول شده است که انسان با قوت اراده کارهایی از پیش میبرد که
بدون آن ده يك آنرا نمیتواند بکند بلکه اراده قوی گاهی در خود انسان یادگیری
کارهای فوق العاده انجام میدهد مریض را که باید با بکار بردن داروها علاج کرد اراده
قوی خود مریض یاد کتر علاج میکند و همینطور پیش همه ما روشنت که دلگرمی
بکاری و امید پیشرفت امری يك آثار روشن خارق العاده دارد چه بسا دو نفر يك
کاری مشغول شوند یکی از آنها مأیوس باشد از آن انجام آن یا با دودلی و تردید وارد
کار شود و دیگری با خاطر جمعی و اطمینان نفس دومی بهمان قوت اراده و دلچسپی بکار آنرا

از پیش میبرد و اولی با تردید و دودلی وقت را گذرانده با اگر داخل کار شده با سردی و سستی با انجام آن موفق نشود ما میگوئیم فرضاً که شما با سخنان سابق ما که از روشن ترین احکام خرد بود موافقت نکنید و خدای جهان را از حال بندگان خود غافل بدانید یا بگوئید بکارهای مردم کاری ندارد اگر برای استخاره همین يك نتیجه بیشتر نباشد که مردم دودل را گاهی قوی الاراده میکند و سردی ها و سستی ها را مبدل بگرمی و پشت کار میکند برای خوبی آن بس بود شما میگوئید ما اشخاصیکه متحیر و دودلند دلگرم بکار کنیم و آنها را از دودلی و تحیر بیرون بیاوریم یا بترك آن عمل و رفتن دنبال کار دیگر که عمرشان و وقتشان با تردید و دودلی تلف نشود یا با انجام آن بادل گرم که خدای عالم با آنها در آنکار همراه است که این خود پشت کار میآورد و سبب پیشرفت میشود چنانچه خدای عالم مؤمنین صدر اول را دلگرمی داد و بر دیگران چیره کرد و با جمعیت کم گروه های فراوان را از پا درآوردند

در سورة انفال (آیه ۶۶) میگوید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا**

همین پشت گرمی اراده آنها را قوی کرد و بر کفار چیره کرد آنها را یا میگوئید آنها را بگذاریم در همان حال تحیر و دودلی بمانند و روزگار را با سستی و سردی بگذرانند اگر ترك مقصود خود کنند دل آنها باز پیش آن باشد و قوای روحی آنها تجزیه شود و در اثر آن از کار بماند و اگر دنبال آن کنند با ضعف اراده و سردی و سستی باشد حکمت این با وجدان **ياك** خوانندگان محترم

غلط اندازی	این ماجراجویان بیخرد اشتباه کاری و عوام فریبی را از دست
ماجرای جویان	نمیدهند و بر مردم چنین وانمود میکنند که مالاها یکسره حکم
حرد و فرمان عقل را کنار گذاشته	تمام کارها را با استخاره انجام میدهند از این جهت
میگوید خوب بود ما عالم را با استخاره بگیریم	بیچاره بیخرد غافل از آنست که این

کتاب را که پیارسی نوشته و بین توده بخش نموده بیشتر آنها که سرو بکار با مالاها دارند می دانند که مورد استخاره کجا است يك کار روشن که عقل خود انسان یا دانای دیگر بآن راه داشت نه مردم در آن کار پیش ملا رفته و استخاره می خواهند و نه اگر رفتند و بمالاها کار را گفتند آنها چنگ بتسبیح میزنند مریض بحکم خرد محتاج بمعالجه و نیازمند بطیب است در این شهر د کتر دانشمندی که مردم او را بایک دلیل روشن باستانی شناختند پیدا میشود و منحصر بیکي است اینها هیچکدام مورد استخاره نیست مردم پیش مالاها نمیروند و آنها هم در این امور با استخاره نمیرد ازند ولی در همین حال دو طبیب دانشمند است که یکی را از دیگری بهتر نمیدانیم و راه ترجیح نداریم پای خرد در گل است دینداران در این مورد یا از خدای عالم طلب خیر میکنند و بادل گرمی یکی از آنها رجوع میکنند و این يك قسم استخاره است و یا با حال بیچارگی با خدای جهان مشورت میکنند و قرآن را باز کرده يك راه امیدی پیدای کنند خدای مهربان نیز آنها را محروم نمیکند و از در خانه رحمت بیروال نمیراند این دل گرمی بعلاج و چشم داشت بلطف خدای مهربان در مریض چه قوه روحانی تزریق میکند و پرستار آنرا با چه دل گرمی و ادا بکار میکند و طبیب را با چه اطمینان بمعالجه و امیدارد اینها خود يك راه های معالجه ایست که علماء روان شناسی حالا پس از سالهای طولانی بآن برخورد کرده اند و ما بانور نبوت بیش از هزار سال است آنرا دریافتیم پس گفتار یهوده شما که خوبست با چنگ زدن با استخاره با چند نفر پیاده و سواره حمله کنیم بمملکت انگلستان و همه عالم را بزیر پرچم بیاوریم غلط اندازی بیخردانه ای است که اگر در عالم رسوائی معنی درستی داشته باشد گمان ندارم از گوینده این بیهوده تجاوز کند و اما اینکه گفتید (موسیلینی) بجای اینکه چند سال چنگ کند و پس از آن همه خسارت های جانی و مالی بفهمد شکست می خورد خوب بود چنگ میانداخت بتسبیح حرف عامیانه بیخردانه ایست ما میگوئیم اگر موسیلینی هم نیروی خود را حریف میدان بهنوار چنگ جهان نمیدید بی استخاره باید از آن

دوری کند زیرا که عقل در اینجا راه دارد بواقع و اگر حقیقتاً متحیر بود و خدا هم فرضاً برای او وظیفه تعیین نکرده بود و در حال اضطرار و بیچاره در خانه خدا میرفت خدا باو اجازه نمیداد که وارد چنین جنگ خانمانسوزی شود لکن مانعی دانیم شما از موسیلمانی پرسیدید و او گفته است بخاره من خوب آمده تا این نقص شما بدینداران وارد شود یا آنکه بیخود مثلی بی مورد ذکر میکنید و وقت ما و خود را بیهوده تلف میکنید و اما جنگ قفقاز اگر از روی ضرورت و دفاع از مملکت وارد جنگ شدند از موضوع سخن ما خارج است و الا همان سخن ها در کار است و تکرار نمیخواهد و اما مثالهایی که زده اید که دختری را برای جوانی بسندیده اند پس از گفتگو باید آمدن استخاره از هم جدا میشوند و خانه برای خرید مناسب دید بابتی استخاره منصرف میشود جواب اینها و هزاران مثال دیگر بمراجعه باین گفتار و بدست آوردن مورد استخاره روشنست و جز به بیخردی یا ماجراجویی حمل نتوان کرد در مورد زناشویی چون انسان غالباً از خصوصیات اخلاق خانوادگی زن و شوهر بیخبر است آنهم مورد تردید و تحیر میشود و خدای عالم در یک همچو وقت تاریک پر خطری انسانرا راهنمایی میکند

و اما اینکه میگوئید خدا میداند چه ضررها و خسارتهائی از همین استخاره به ما رسیده و اینها از زرنگی مخصوص بخود بر روی همه روپوش گذاشته اند کاش يك مثال روشن بانسانه می زدید که همان مورد که دینداران برای استخاره تعیین کردند زیانی وارد شد تا مورد قبول شود و گرنه با صرف ادعا میشود یکی بگوید خدا میداند از همین استخاره چه سودهای بزرگی به ما رسیده و اینها بروی آن پرده میپوشانند ولی در بازار دانش گفتار بیدلیل ارجی ندارد

اکنون دانشمندان با در نظر گرفتن گفتار هر دو دسته خود مطلب را

میفهمند و نیازمند بتعقیب نیست

اشتباه کاری این بیخردان برای بدین کرده تودمرا بمالهایك غلط اندازی
 و دروغ پردازی دیگری کرده و يك دروغ روشنی بآنها بسته اند میگویند
 (اما غیبگوئی یا هر کار دیگری مانند آن اگر از راه دینست که هیچکس بخدا نزدیک
 تر از پیمبران نیست و شما می بینید که پیغمبر اسلام در چند جای قرآن خود را ازین
 کار برکنار میداند و اگر از راه علم و آئین طبیعت است که هیچکس مانند اروپاییان
 در این زمینه پیش نرفته اند و شما می بینید که آنها چنین ادعائی ندارند ولی ما از اینها
 چشم میپوشیم و میگوئیم هیچ دلیلی بهتر از وقوع نیست شما اگر غیبگوئی یا هر چه
 که از آئین طبیعت خارجست پیش خود یا کس دیگر سراغ دارید بیایید بخرج من
 دانشمندان را بخوانید و مجلسی برپا کنید تا در برابر آنان اینکار خود را نشان دهید
 ما هم آنرا بدینا اعلان میکنیم تا بدانند ایران جای مردان خداست می گوئید
 هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
 میگوئیم این چه اسرار است که بمردم زودباور یسواد می گوئید ولی پای
 مردم دقیق که پیش می آید آنگاه جزء اسرار می شود
 آفرین بر این پشت هم اندازی و طراری که در چند سطر چیزهایی را بهم پیوند
 کردید که هیچ بهم مربوط نیست و با چند دروغ و کزافه تحویل توده داده ملاحظه
 نکردید که شاید یکی از شما باز پرس کند اکنون ما از شما و کسانی که کم و بیش
 با علماء سروکار دارند پرسش می کنیم که کدام يك از آنها مدعی غیبگوئی و معجزه
 و کرامت شدند شما دیدید که استخاره غیب گوئی نیست بلکه تشبث بدعاء است
 که خدا فقط خوبی برای انسان بیچاره پیش بیاورد یا نتیجه آن از اضطراب و دودلی
 بیرون آمدنست که سودهای فراوان در اثر آن بما عاید میشود کی گفته و کجا گفته
 ما غیبگو هستیم و اسرار حق پیش ماست
 آری گاهی در طهران يك طراری پیدا میشود از سادگی توده استفاده میکند
 و اعلان منتشر میکند که رمالی میکنم جفر میدانم و جن گیری و غیب گوئی میکنم

خوبست اینها که این ادعاها را میکنند بروید آنها را امتحان کنید اگر آنها از مالاها
درآمدند و اصل اسوادی که علماء را بآن ملامیگویند داشتند حق دارید بآنها این نسبت
را بدهید شما بکروز پیش این رمالها و شیادها بروید ببینید یک نفر از آنها که با علما
بیشتر تماس دارند و مسائل دین و آداب دینداری را از آنها فرا گرفتند پیش اینها می
آید و از آنها طلب پرسش میکند که بار مل و جفر و استخاره غیبگوئیهای کنند یا آنکه
اشخاصی که پیش اینها میروند باز از اشخاصی هستند که با علماء هیچ رابطه نداشته
و از آنها هیچ استفاده نکردند اگر آن رمالها و فالگیرها دفتری داشتند که شغل رجوع
کنندگان بآنها را با اسم و نمره شناسنامه تعیین میکرد آنوقت معلوم میشد که دیندارانی
که با علماء معاشرند بیشتر بآنها مراجعه میکنند یا دیگران که امثال شما افسار گسیخته اند
علماء جفاری و رمالی و غیبگوئی و جن گیری و امثال اینها را حرام میدانند
کتابهای آنها (۱) در دست است

اکنون شما هر کس از این کارها میکند بتوده با اسم علماء معرفی می کنید و
زود باورها هم گول میخورند چاره چیست یا آنکه يك شعر درویشی را میخوانید و
میگوئید مالاها می گویند هر که را اسرار حق آموختند تکلیف مالاهاى بیچاره که
همیشه با این چرندها مخالف بودند چیست حالا که بناسد بربط هر چیز را بمالاها
نسبت بدهید چرا نمی گوئید آخوندها بازور سر نیزه زنهارا مجبور بکشف حجاب
کردند آخوندها استخرشنا درست کردند و از این قبیل ها اینکه مالاها میگویند دین
داری خوب و لکام گسیختگی بد است برای همین است که دیندار در تمام دوره زندگانی
خود بمردم دروغ نمی بندد تهمت که بدترین گناهان و بالاترین بی آبروئی ها است
است نمیزند خدا قلم و زبان او را محدود کرده بعکس لجام گسیختگان که هر چه
پیش آمد برای آنها مانعی ندارد چه عیب دارد برای يك دسته که عضویت بزرگ با
شرف توده را تشکیل می دهند با هر دروغی و تهمتی است بی آبروئی فراهم کنند اینها

زیانهای بی دینی و لجام گسیختگی است که پیمبران و امامان بنوبه خود و علمای و دانشمندان بنوبه خود با آن نبرد کردند و میکنند و بایاوه گومی چند نفر بیخرد دست از هدایت توده که وظیفه خاص آنهاست و خدا آنها را عهده دار آن کرده بر نمیدارند و اما اینکه گفتید پیمبران غیبگوئی ها و کارهایی را که برخلاف آئین و طبیعت است نمیکند و اروپاییها هم دعوی این امر را نکردند پیش از این (۱) روشن کردیم که انبیاء بحسب صریح قرآن غیبگوئی و کارهای برخلاف آئین طبیعت می کردند و شما یا قرآن را نخواندید یا خوانده و آنرا هم تکذیب میکنید چنانچه بصراحت لهجه و با کمال بی آبرویی میگوئید هر کس ادعای هر کاری که از توانائی بشر بیرونست بکند دروغگو و بدتر از کلاه بردار و راه زن است و باید او را اعدام کرد پس موسی کلیم الله و عیسی بن مریم و محمد بن عبدالله (ص) پیمبران بزرگ پاک را بگفته شما باید دروغگو و کلاه بردار و راه زن بدانیم و آنها را در حضور مردم اعدام کنیم تا گفته شما گبران زردشتی مسلك و مجوسان آتش پرست درست شود (تفویض ای چرخ گردون تفو).

اروپائیان (۲) نیز کم و بیش کورمراهی بعالم غیب پیدا کرده اند و با خواب (مقناطیسی) یا (مینیا تیزم) غیبگوئی میکنند و علمای روحی انگلستان و آلمان و امریکا و فرانسه و روسیه و دیگر ممالك آنجا این ادعای از حد گفتار بوجدان و حس رسانند و اینکه گفتید اروپائی ها همچو ادعائی نکردند باید معلومات شمار اینچه های خورد سال دبستان هم روشن می کند زیرا بچه های کلاس چهار و پنج هم این مطلب را شنیده اند که اروپائی ها توسط خواب کردن کشف حقایقی میکنند و با حضار ارواح نیز معتقدند که کشف مغیبات می کنند

پاسخهای کودکان یکی از شاهکارهای این لجام گسیختگان آنست که از پیش از پیش خود خود جوابهایی می تراشند و بدین داران نسبت میدهند

آنگاه خودشان بجواب آن می پردازند اینرا يك زرنگی و عوام فریبی تشخیص دادند که بمردم حالی کنند که این پرسشها پاسخ صحیح و منطقی ندارد و گره هائی است که گشوده نخواهد شد و هیچ پروای آنرا ندارند که شاید بکروز یکی از دین داران ازجا برخیزد و رسوائی آنها را در جامعه روشن کند و آبروی آنها را بریزد اینان بقدری از تقوی و دانش بری هستند که گاهی سخنهایی میگویند که درخور اطفال خوردسال هم نیست و گاهی دروغهایی می پردازند که لوطی های سر محله از آن برهیز میکنند و باین علم و دانش و دامن پاك و روح بیغرض خود را اصلاح طلب و کوششهای خود را بعنوان خداپرستی و دلسوزی بتوده و انمود می کنند

خوانندگان محترم پارسی زبان ما و جوانان تحصیل کرده آئین دوست ما و روشنفکران دانشسراها و دانشکده ها و دبیرستانهای ما تا اینجا که گفتار اینان و پاسخهای ما را دیدند بخوبی دریافتند پایه معلومات اینان و درجه تقوی و درستی و دلسوزی و خداپرستی آنها را در دنبال گفتار یکم نه پاسخ از پیش خود تراشیده و با اسم بهانه ها بدین داران نسبت داده در صورتی که اینها که او میگوید هیچ يك مربوط بدینداران نیست و جوابهای کافی دینداران از این پرسشهای درهم و برهم که بادو دلی و اضطراب و سوء نیت پرش شده دارند مثلا می گوید (می گویند بهتر است بجای این حرفها برای مردم فکر خوار بار کنید)

این نویسنده خائن دروغی این حرف را میزند که و انمود کند عجز دینداران را از پاسخ در صورتیکه هر کس هویت او را می شناسد میداند فکر کردن او برای خوار بار مثل فکر جامعه دار حمام میماند برای تأسیس دانشکده عالی طب یا مثل فکر دلاک است برای ایجاد روابط سیاسی بین دول اروپا و آسیا هر کز دینداران نمیگویند شما فکر خوار بار باشید آنها میگویند شما فکر شرف و ناموس باشید

باز میگوید (میگویند ۲ - این حرفها باعث نفاق میشود ۳ - این حرفها برای شهرت است ۴ - اینها تحریک اجانبست)

میگویم گرچه شما این حرفها را برای اینطور مقصودهای پست و نظرهای نا
پاك نوشتید ولی نه جواب دینداران اینست و نه شقی مقصود خود میرسید زیرا شما
کوچکتر از آنید که بتوانید ایجاد نفاق هم بکنید آری شهرت کم و بیش پیدا کردید
اما بچه تعیین آن با خوانندگان است

اما اینکه میگوئی میگویند تحریک اجانب است آنهم دروغست که از روی
سوء نیت و ناپاکی نوشتید گمان کردید اجانب مثل شماهایی عقل و ادراکند که باین
دروغهای روشن ارج بگذارند شما خواستید با این کلمه تحریک اجانب کنید غافل
از آنکه شماها بی ارج تر از آنید که در نظر کسی بیایید

باز میگوید (اینها میگویند ۵ - چطور اینهمه علماء و بزرگان نمیفهمیدند و شما
فهمیدید ۶ - حال گرفتیم اینها غلط است و ما کنار گذاشتیم عوض اینها چه بگذاریم)
گرچه اینها جواب دینداران نیست آنها جواب دندان شکن از روی میزانهای
علمی دارند که شما قابل فهم آن نیستید و تا اندازه که میشد بشما فهماندیم و درخور
ادراك كودكانه شما بود در این ورقها ذکر شد لکن جواب پنجم را اگر کسی از روی
انصاف دقت کند جواب اجمالی درستی است ايتك ما بایك مثال مطلب را روشن میکنیم
در ایران و اروپا و آمریکا و آلمان و سایر ممالك عالم سدها هزار دکتراهای دانشمند
است که بسیاری از آنها شصت هفتاد سال عمر خود را صرف فکر در اطراف طب و شعبه های
آن کرده اند و کتابهایی از خود با بر اهین و تجربیات طبی تحویل جامعه داده و مردم
جهان نیز بنوبه خود از آنها عملیات طبی خوب دیدند این دکتراهای جهان درده مسئله
طبی مثلا متفق الکلمه و بی تردید اظهار نظری کردند و در کتابهای خود نوشته یا ب مردم
گفتند در این میان یک نفر که چند روز جامعه دار حمام بود یکی دو سال هم بشغل دوره
کردی مشغول بود دوسه سال هم عطاری سر محله داشت یکوقت دنیا مساعد شد که
توانست يك اوراقی بنویسد و منتشر کند در آن اوراق هم غلطهای روشنی از او دیدیم
این شخص با این هویت و تحصیلات در يك روزنامه رسمی راجع بآن مسائل طبی اظهار

نظری مخالف اطباء جهان کرد و همه را بخطا و غلط نسبت داد عقل شما و همه بشر در باره این امر چه میگوید از صدر اسلام تا کنون بیش از ده ملیون مجتهد و متخصص در علوم دینی در ممالک اسلام پیدا شده و چند ملیون مجتهد و متخصص در علوم مذهبی پیدا شده و صد ها ملیون جمعیت دیندار در جهان بوده این علماء بزرگ و دینداران باتفاق کلمه چیز هائیرا گفتند و از شعار دینی یا مذهبی دانسته اند ناگهان يك جوانی که چند سال سیکار فروش و شاگرد صحاف بوده و چند وقت هم برای ارتزاق منبر زفته و اوضاع زندگانی و پایه معلومات او را همه دیده اند و اکنون بيك شغل پست اداری مشغول است قد علم کرده میگوید تمام علماء اسلام بخطا رفته و تمام دینداران مشرکند و من یکی راه درست رفتم و دین اسلام را فهمیدم اینهمه ملاحای دیندار که مردم آنها را بزه و تقوی شناخته و علم و دانش آنها را سنجیده اند برای ریاست و دکانداری کار میکنند ولی من یکی علم از آنها همه بیشتر و هم در زهد و تقوی از آنها جلوهستم و کارهایم برای خدا است و هیچ نظری در کار جز خدا پرستی و دلسوزی نیست اکنون ما این کلام را با عقل خدا داده میسنجیم و از آن حکمیت میخواهیم با در نظر گرفتن هویت نویسنده و شغل او

باز مینویسد (میگویند عقل بشر ناقص است باین دلیل که میبینیم اینهمه دینهای بیشمار که در دنیا بوده و هست همه میگویند دلیل عقل داریم و حال آنکه واقع یکی بیش نیست پس از آن طول و تفصیلی میدهد و جوابهایی میدهد که از خود کتاب بخوانید ما میگوییم این بیخرد گمان کرده که دینداران حکم خرد را زیر پا گذاشتند و بآن هیچ اعتناء نمیکنند و این از جهل و بی اطلاعی او است مگر همین دینداران نیستند که این همه کتابهای فلسفه و کلام نوشته اند و در تمام مسائل فلسفی و کلامی که از هزاران فزونست از روی نور خرد و روشنی چراغ عقل سیر کرده اند مگر همین بزرگان آئین نیستند که حتی در فقه هم یکی از دلیلهار عقل میدانید تمام مسائل فلسفه و بیشتر مسائل کلام و بسیاری از مسائل اصول پایه اش بروی خرد است و اینها همه از دینداران که

بحث در این مسائل میکنند لکن شعاعمداً و از روی دشمنی و ماجراجویی یانداسته
از روی بیداشی و بیخردی يك چنین دروغ روشنی را مانند سایر تهمت‌ها بلامانعیندی
چاره چیست اینجا است که پای خردمندان در گل میماند پیمبران نیز امثال شماها را
نتوانستند هدایت کنند آری دینداران يك قرقی باشما دارند آنها میگویند پس از
آنکه ما با عقل خود خدا را شناختیم و با عقل خود پیغمبر و قرآن خدا را دریافتیم در
چیزهایی که عقل صلاح و فساد آنها نفهمد رجوع پیغمبر و قرآن میکنیم و تسلیم
آنها می شویم و از آنها می پذیریم دینداران میگویند ما زندگانی ابدی روح را برهان
دریافتیم و هر زنده ساز و برک زندگانی میخواهد و سعادت و شقاوت دارد و ما ساز و
برک زندگانی آنجهانرا نمی دانیم و خصوصیات عالم غیب را ادراک نکردیم خدای
عالم که اسرار جهان پیش اوست پیمبرانی فرستاده که ساز و برک زندگانی آنجهانرا
با آنها تعلیم کرده که آنها بمان تعلیم کنند

شعاعی گوید عالمی غیر از همین عالم ماده نیست یا آنکه ارواح در آن عالم مبعوث
نمی شوند یا در آنجا زندگانی نمی کنند یا ساز و برک زندگانی لازم ندارند یا ما خود
از عالم غیب اطلاع داریم هر کدام را می خواهید اختیار کنید تا دینداران از عقل و قرآن
بشما اثبات کنند خطای شمارا آری ما هم می گوئیم اگر چیزی بخدا یا پیغمبر نسبت
دادند که برخلاف برهان عقلی شد آنرا نمی پذیریم و این مطلب در کتابهای ما مسطور
است ولی شما که ندیدید و همه عیب اینجا است که انسان بی خرد تحصیل نکرده
دخالت در امر دین کند که پایه اش بر عقل و دانش گذاشته شده انصاف دهید دخالت
شما با این معلومات کودکانه از نقصان عقل نیست حالا باید گفت عقل ناقص نیست
هیچ چیز بهتر از وقوع نیست

و اما اینکه زیارت سنگرادر مشهد و چسبیدن دو نفر آدم را بهم برخ دینداران
می کشید اینهم از بی خردی شما است اشخاصی که اینطور امور را دیرتر از همه باور
می کنند ملاها و کسانی که با آنها رفت و آمد دارند هستند و غالباً امثال شماهای بیشتر

خرافی هستند دور معر که نشین ها و دخیل بندها و زیارت سم دلدل و امثال آن از طبقه تشکیل میشود که باملاها رفت و آمد ندارند اگر در تمام عمر يك ملا پیدا کردید که اینطور چیزها را معتقد باشد یا خود و اطرافیهای او چنین عمل کنند سخنان شما درست است آری يك سخن دیگر است که شما از روی بیخردی و جهل گفتید و آن اینست که تمام معجزه ها مثل همینها میماند و لازم این کلام بیخردانه انکار قرآن و همه کتب آسمانی و تکذیب خدای عالم است قرآن معجزه بسیاری از پیغمبران نقل نموده پس اگر سنگ بزیارت رفتن دروغ شد عصای موسی مار شدن و عیسی بن مریم مرده زنده کردن هم دروغست اینها دلیل بر نقصان عقل شماست باینکه مدعی هستید عقل ناقص نیست

باز دروغ پردازی در اینجا و دروغ دیگر بدینداران میبندد که آنها از آن بیخبر و تهمت بدینداران هستند یکی آنکه مینویسد (می گویند این خرافات در همه جای دنیا است و بجائی هم ضرری ندارد ما چرا مردم را برنجانیم دیگر آنکه می گویند خرافات بهتر از لجام گسیختگی است) پس از آن جوابهای دنبال هم می اندازد و جواب این گوینده دروغ غیر می دهد و این تهمت برای آن است که مردم بفهماند که دینداران خودشان هم معترفند بخرافای بودن این امورا کنون باید پرسید که کدام دیندار شما میگوید که معجزه انبیاء که در قرآن بآن تصریح شده و تعظیم و احترام پیغمبران و پیغمبر زادگان که از روی عقل و قرآن ثابتست و امثال این امورا از خرافات است

نویسند باز سخن شرك و مبارزه قرآن را با مشرکین بعیان می آورد که جواب آنها و اشتباهات اینها روشن شد باز عقب افتادن شرق را از غرب بگردن دینداری ثابت می کند در صورتی که معلوم شد پیشرفت مسلمانان دوره اول در اثر دینداری بوده نه لجام گسیختگی و اما مثالهایی که زده است مثل دیگر حرفهایش باملاها ربط ندارد بلکه آنانکه باملاها مربوط هستند از این کارها دورند و ماتعقیب گفتار اول را **بیش از این لازم نمیدانیم دانشمندان** که مندرجات آن جوابهای ما را دیدند

خودداری کرده و فتنه انگیزی و سوء نیت آنان را درمی یابند و اگر خود را عهد داور
نگاهداری دین و قرآن و مقدسات مذهبی میدانند خود آنها با محبت آهنگین و دستان
این بیخردان را خورد و سر آنها را از پیرپای شهادت خود بایمال میکنند و ما انتظار داریم
که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این نشریات را که برخلاف
قانون و دینست جلو گیری کند و اشخاصیکه این یاوه سرائی ها را میکنند در حضور
هواخواهان دین اعدام کنند و این فتنه جو یانرا که مفسد فی الارض هستند از زمین بر
اندازد تا فتنه انگیزان هوس ران دیگر دامن بآتش فتنه گری و تفرق کلمه نزنند و دست
خیانت بمقدسات دینی دراز نکنند والسلام

گفتار دوم - در امامت

پرسش سوم و جواب آن
اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنانچه
مفسرین گفته اند بیشتر آیات قرآن ناظر بامامت است چرا
خدا چنین اصل مهم را يك بار هم در قرآن صریح نگفت که اینهمه نزاع و خونریزی
بر سر اینکار پیدا نشود این بیخردان گاهی در دعوی خردمندی خویش کار را بجائی
میرسانند که خود را با پیغمبران هم سر میکنند و میگویند عقل فرستاده نزدیک خدا
است و برای آدمی همچون چشم است که بی دستور او حق ندارد قدمی بردارد و گاهی
کار بیخردی را بجائی میرسانند که در يك همچو چیزی که از روشن ترین دستورهای
عقل است اظهار تردید میکنند یا یکسره بانکار بر میخیزند

اینك ما قبل از جواب اساسی از این پرسش خود را نیازمند میدانیم بیک نظر
بطور کلی درباره امامت و از خرد داری میخواهیم تا ببینیم امامت را عقل که فرستاده
تزدیک خدا است یکی از اصول مسلمة دین بشمار میآورد و لازم میدانند که خدای
جهان که کارهای همه بر اساس خرد بنانهاده شده این اصل را گوشزد بشر کند یا نه
شاید همینجاست سخن ما و شما ختم شود و نیازمند بدنباله دادن آن نباشیم همه میدانیم

که خدای جهان در آن زمان که بشر در هر جا زندگی میکرد بزرگی و سرافرازی خود را بآن میدانست که یا آنشکده اش از همه آنشکده های بزرگ تر و افروخته تر باشد و یا بتخانه اش سرفراز تر و بتهاش بزرگتر و از فلزات پر قیمت تر باشد آنهاست که خدایشان طلب بود و عرض و طولش بیشتر بود البته اهمیت و سر بلندی شان بیشتر بود حتی خدایان را در جنگها با اربابه های بزرگ حمل میکردند چنانچه اهل مکه هبل را که بت بزرگ بود برای جنگ با مسلمین آوردند در چنین روزی پیغمبر اسلام را از جانب خود بر سالت مبعوث کرد اول پیشنهادی که پیشتر آنروز کرد این بود که این خدایان که ساختید باید درهم شکنید و با توحید خدای جهان برستگاری رسید (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) پس از آن کم کم قانونهای آسمانی که همه پایه اش بر اساس عقل استوار بود برای بشر آورد و آراء و پندارهای جاهلانه و سر خودیهای آنها را بر انداخت و تشکیل يك حکومت عادلانه که پایه اش بر قوانین آسمانی استوار بود داد و پس از بیست و چند سال کوششهای طاقت فرسا با گفتارهای منطقی الهی و سیره و کردار عادلانه و اخلاق بزرگ جالب قلوب و نیروهای شگرف آسمانی و زمینی و جانبازی فداکاران در راه آئین مقدس خدائی موفق بیک تشکیلات با اساسی شد که پایه اش با عدالت و توحید برقرار بود و پیغمبر اسلام چنانچه میدانید و در تواریخ جهان خواندید تا آخرین روز زندگانش از کوشش در راه انداختن چرخهای توحید خدا و توحید کلمه و توحید آراء و عقاید خود داری نکرد تا پایه دین و آئین و نظام مدینه فاضله استوار و برقرار شد اينك ما از خردمندان جهان و از زمامداران ممالك دنیا پرسش میکنیم که آیا باقی ماندن این اساس محکم و آئین بزرگ آسمانی در محافل عقلا از امور با اهمیت تلقی میشود و برپا کننده این اساس که خدا است بوسیله پیغمبر اسلام پایدار بودن این اساس را لازم میداند یا آنکه باید بسهل انگاری و سردی تلقی شود ماندن این اساس و نهاندن آن در نظر او یکسانست مردم بی دینی برگردند یا دیندار باشند فرقی نمیکند در اینصورت دانشمندان میتوانند با اعتراض برخیزند و بخدای دانا بگویند

اگر این حکومت و آئین بود و نبودش یکسان بود چرا پیغمبر فرستادی و يك كُتُف با آنهمه تشریفات نازل کردی البته خدای جهان را از بی ارج شمردن عدالت و توحید بری میدانید در اینصورت برای بعد از پیغمبر باید دستوری برای استوار بودن این اساس بدهد و مردم را بلا تکلیف و مملکت و آئین را دستخوش اغراض يك مشت هوا پرست و ریاست طلب نکند پیغمبری که برای رفتن مستراح و خلوت کردن با زن و شیر دادن يك طفل چندین حکم خدائی و فرمان آسمانی آورده و برای هیچ چیز كوچك و بزرگ نیست مگر اینکه تکلیف معین کرده اگر برای يك همچو موضوعی که بقاء اساس دعوت و نبوت بر او است و استوار ماندن پایه های توحید و عدالت پیوند باو است هیچ کلمه در تمام عمر نگوید و دین و آئین الهی را دستخوش اغراض مشتی چپاولچی هرزه کند که پس از مردنش برای ریاست چند روزه خود آنهمه کارها که همه میدانید و در کتابهای سنی و شیعه و تواریخ جهان ذکر شده کنند چنین پیغمبری را دانشمندان جهان مورد اعتراض و نکوهش قرار دهند و او را پیغمبری و عدل و داد شناسند پیغمبر بیکه میگوید کسی که بدون وصیت بمیرد مثل کسی است که در زمان جاهلیت مرده یعنی مثل کافر مرده و برای وصیت خدا باو امر میکند و آیات قرآن فرو میفرستد در يك همچو کاری که مهمترین امور است و برای وصیت از هر چیز اولی و نیازمند تر است اگر هیچ کلمه نگوید و خود بقول خدا و خود عمل نکند برای چنین پیغمبر چه ارج میتوان قائل شد ما خدا را پرستش میکنیم و میشناسیم که کارهایش بر اساس خرد پایدار و بخلاف گفته های عقل هیچ کاری نکند نه آن خدائی که بنائی مرتفع از خدا پرستی و عدالت و دینداری بنا کند و خود بخوابی آن بکوشد و یزید و معاویه و عثمان و از این قبیل چپاولچی های دیگر را بمردم اطاعت دهد و تکلیف ملت را پس از پیغمبر خود برای همیشه معین نکند تا در تأسیس بنای جوهر و ستمکاری كمك کار نباشد

يك رئیس خانه که پنجاه نفر کارمند دارد يك سرپرست عائله که ده نفر افراد

دارد اگر بخواهد دو ماه مسافرت کند نه آن کارخانه را بی تکلیف میاندازد و نه این
عائله خود را بی سرپرست میگذارد اینک پیغمبر اسلام که هزاران قانونهای بزرگ
آسمانی و دستورات محکم الهی آورده و یک نظام بزرگ خردمندان و یک حکومت
خدائی عادلانه برپا کرده میخواهد از میان آنها برای همیشه برود و خیانتکاران و
منافقان را که درسی چهل سال با آنها معاشرت کرده و میشناسد و خدای او بر حکومتهای
جائزانه که پس از او تشکیل میشود و دین را دستخواش اغراض مسمومه خود می
کنند مطلع و عالم است اکنون خرد میگوید باید اینکار آخر را که بزرگترین کارها
است برای بقاء اساس توحید و عدالت بکند یا آئین خود را بدست یکمشت معلوم
الحال که در وقت مردن او بسر و کله هم میزدند برای ریاست و حکومت و از همان
وقت آشوب پیاپی کردند و اگذار کند و از هدایت و راهنمایی بصالح امت که بیست
و چند سال خود را بآن معرفی کرده و خدای جهان (اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَاَكِلَ قَوْمٍ
هَادٍ) در قرآن برای او نازل کرده دست بردارد و در یک همچو حال که حال بحران
اساس توحید و عدالت است و ملت قرآن از هر چیز نیازمند تر بر نص تکلیف خود
بعد از پیغمبر بودند آنها را سرگردان و متحیر بگذارد عقل شما و همه خردمندان در
اینجا چه حکم دارد این فرستاده نزدیک خدا که برای آدمی همچون چشم است در
اینجا هیچ حکم ندارد و پیش پای خودش را نمیبیند یا حکم میکند که خدا و پیغمبر
لازم نیست روی میزان خرد رفتار کنند ممکن است کارهای بیهوده بچه گانه هم
بکنند یک دستگاه با عظمت بادست خود بسازند و فوراً خراب کنند یا میگوید امامت
یک اصل مسلمی است در اسلام که خدا تعیین آنرا خود کرده چه در قرآن اسم برده
باشد یا فرضاً نبرده باشد

گواه از قرآن این ماجرا جوین گوئی از صحرای افریقا نازه آمدند و
بر امامت کوچکتر تعاسی با اصول و فروع اسلام ندارند و از تاریخ اسلام
و کوششهایی که پیغمبر اسلام درباره امامت کرده بکلی بیخبرند بحث در امامت یک

دریای بی پایانست که تنها برای اسم کتابهایی که از صد اسلام تا کنون درباره این
موضوع نوشته شده نوشتن يك كتاب لازم است تنها علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی
میریکصد و دو کتاب از کتابهایی که بلفظ امامت معروف بوده یا اسم آنها مجهول
بود در کتاب (الذریعه) ذکر کرده و آن کتاب هائیکه در این موضوع از بعد از رحلت
پیغمبر اسلام تا کنون نوشته شده بقلام شیعه یا سنی بیش از آنست که کسی بتواند بشمار
در آورد و ما پس از این اسم بعضی از آنها را میبریم تا بپایه معلومات این بیخردان روشن
و هیچگاه باز گلیم خود پیرون نکنند

اینك، بذکر بعضی از آیات که در موضوع امامت وارد شده میپردازیم و از خرد
که فرستاده نزدیک خدا است داوری میخواهیم

آیه اولی الامر سورة نساء (آیه ۶۲) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
درمات است و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم

خدایتعالی بتمام مؤمنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و
اطاعت صاحبان امر را خدایتعالی در این آیه تشکیل حکومت اسلام را داده است
تا روز قیامت و بر روشنیست که فرمان برداری کسی دیگر جز این سه واجب نکرده
بر تمام امت و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولوا الامر را ناچار باید
حکومت اسلامی يك حکومت بیشتر نباشد و بیش از يك تشکیلات در کار نباشد و
گرنه هرج و مرج لازم آید ما اکنون اطاعت خدا و پیغمبر را میدانیم آنچه باید مورد
بررسی خرد که فرستاده نزدیک خدا است قرار دهیم آنست که این اولوا الامر چه
کسانی هستند و باید چگونه اشخاصی باشند بعضی میگویند که آنها پادشاهان و امرا
هستند خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود
چنانچه در زمان مصطفی کمال پادشاه پارس جمهور ترکیه و رضاخان شاه ایران آنها
را اولوا الامر میدانستند و میگفتند خدا واجب کرده اطاعت آنها را و سنیان با خلفای
اسلام که از جمله آنها معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و دیگر خلفاء اموی و

و عباسی است تطبیق میکنند

اینك ما از عقل خدا داده ذاوری میخواهیم خدای جهان پیغمبر اسلام را فرستاد
 با هزاران احکام آسمانی و پایه حکومت خود را بر اصل توحید و عدالت بنا نهاد و
 مرد مرا بی چیزهایی امر کرد و از چیزهایی نهی کرد و پس از کوششهای فراوان و تعلیم
 کردن و اجرا کردن دستورات خدائی همین خدا که پایه عدل را در جهان با فداکاری
 های مسلمانان استوار نمود و از ستمکاریها و بی عفتیها آنطور جلو گیری کرده بمردم
 امر کند که باید همه اطاعت کنید از ان تارك که میگوید دین در مملکت رسمیت ندارد
 و همه میدانند که باید بداران چکارها کرد و بامردم چه ستمکاریها نمود چه بی عفتیها
 در ترکیه بجریان انداخت و چه مخالفتهای دین خدا کرد یا بگوید باید از پهلوی اطاعت
 کنید که همه دیدید چه کرد و برای ریشه کن نمودن دین اسلام چه کوششها کرد که
 اگر کسی بخواهد مخالفتهای صریح او را با قرآن خدا بشمارد نیازمند بیک کتاب
 شاید گردد چنین خدائی را که خود اساس دین و عدل را پیا کرده و خود بدست خود
 بخراب آن امر نموده دانشمندان او را بخدائی و عدل و داد نمیپذیرند و مقام خدای
 عالم از چنین یهوده کاری منزّه است میگوئید از طرز حکومت این ستمکاران بیخبر
 بود و گمان میکرد اینها همه با گفته های او موافقتند این از حکم خرد بیرون است
 خدا ای که بندگان خود را شناسد ما او را بخدائی نمیشناسیم یا میگوئید خدا از گفته های
 خود پشیمان شد چند روزی توحید و تقوی و عدالت میخواست بین مردم پس از آن
 خود مردم را بشرك و ستمکاری و خلاف عفت دعوت کرده این نیز از حکم خرد بیرونست
 و چنین خدائیرا ما بخدائی نمیشناسیم پس ناچار باید بگوئید اولوا الامر باد شاهان و
 امرانیستند و بایک نظر بحال خلفاء و مراجعه بکتاب حدیث و تاریخ خود سنیان معلوم
 شود تکلیف آنها نیز اکنون ما باشیخین کلان داریم و مخالفتهای آنها (۱) با قرآن و
 باز چه قرار دادن احکام خدا و حلال و حرام کردن از پیش خود و ستمهایی که بفاطمه

۱- در کتب کلامیه از طرق عامه همه ثابت شده رجوع بفصول المهمه و شرح تجرید شود

دختر پیغمبر (ص) و اولاد او کردند و چهل آنها بدستورات خدا و احکام دین حتی آنکه ابو بکر دست چپ دزد را برید و یکنفر را بآتش سوزاند با آنکه حرام بود و حکم کلاله و میراث جده را ندانست و اجراء حد خدائیرا در باره خالد بن ولید نکرد با آنکه مالک بن نویره را کشت و در همان شب زن او را گرفت و عمر کارهایش بیش از آنست که گفته شود مثل امر کردن بسنگ سار کردن زن حامله و زن دیوانه و امیر المؤمنین او را نهی کرد و اشتباه گفتن در حکم مهریه و یکزن از پشت پرده خطای او را گفت آنگاه عمر گفت همه مردم حتی زنهای پشت پرده احکام خدا را از من بهتر میدانند و برخلاف حکم خدا و پیغمبر متعه حج و زنها را حرام کرد و در خانه پیغمبر را آتش زد لکن عثمان و معویه و یزید را که همه عالم میشناسند اینها میگویند خدا اطاعت معویه و یزید را واجب کرده پس قتل و غارتهای معویه و کشتن یزید حسین بن علی را و غارت کردن و قتل عام کردن مدینه را حکم خدائی باید دانست و کسانی که برای کشتن حسین بن علی حاضر نشدند مخالف خدا باید تشخیص داد

اینجا خرد چه میگوید این فرستاده نزدیک خدا باز میگوید اولی الامر اینها هستند آیا خدای حکیم را باید باین بیهوده کاری و ستمگری بمردم معرفی کرد یا آنکه میگوید امامت يك اصل مسلمی است که خدا آنرا در قرآن ذکر کرده و این طور اشخاص جاهل بیخرد چپاولچی ستمگر لایق امامت و اولوا الامر نیستند اکنون از همه اینها گذشتیم خدا در قرآن و پیغمبر اسلام در حدیث کشف حجاب زنها و تصرف در اوقاف را حرام دانسته پادشاه یا خلیفه مردم را امر بآن کند تکلیف مردم در اینحال چیست خدا گفته هم اطاعت امر خدا و پیغمبر را باید بکنید پس کشف حجاب نکنید و تصرف در اوقاف ننمائید و هم اطاعت امر سلطانرا بکنید و اوقاف را بفروش برسانید

اف بر این بیدادگران که خدای عادل را باین بیهوده ها نسبت میدهند اینجا خرد که فرستاده نزدیک خدا است نمیگوید که اولوا الامر باید کسی

باشد که در تمام از اول امارتش تا آخر کارهایش يك كلمه برخلاف دستورات خدا و پیغمبر نگوید و عمل نکند و حکومت او همان حکومت الهی که پیغمبر داشت باشد چنانچه از مقارن نمودن اطاعت این سه بهم معلوم شود که از يك سر چشمه آب میخورند

شیعیان بعد از گذشتن پیغمبر اسلام با سنیان در این دو موضوع گفتار شیعه
 در باب امامت که حکم هر دورا از خرد گرفتیم مخالفت داشتند در روزهای اول بزرگان از اصحاب پیغمبر که تمام اسلامیان آنها را بزرگی یاد کردند و احدی درباره آنها چیزی نگفته که دامن پاک آنها را آلوده کند چون امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و حسن و حسین و سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و عباس و ابن عباس و امثال آنها برخلاف برخاستند و خواستند گفته خدا و پیغمبر را در باب اولوالامر اجرا کنند لکن دسته بندیها که از اول پیدایش بشر تا کنون حکم خردمندان را فلج کرده و طمع و هوسها که در هر زمان حق و حقیقت را پایمال کرده آنروز نیز کار خود را کرد و بشهادت توار یخ معتبره ایشان بکار دفن پیغمبر مشغول بودند که جلسه سقیفه ابو بکر را بحکومت انتخاب کرد و این خشت کج بنانهاده شد پس از دوره اول اسلام باز این گفتگو در بین این دو دسته بود شیعیان که پیروان علی هستند میگویند که امامت را باید خدا تعیین کند بحکم خرد و خلفا و سلاطین لایق آن نیستند و علی و اولاد معصومین او اولوا الامرند که خلاف گفته های خدا هیچگاه نگفته و نگویند و این نیز بتعین پیغمبر اسلام است چنانکه پس از این ذکر آن میشود و ثابت میکنیم که پیغمبر اسلام تعیین امام کرده و آن علی بن ابیطالب است

چرا قرآن صریحاً پس از آنکه بحکم خرد و قرآن روشن شد که امامت یکی اسم امام را نبرده از اصول مشععه اسلام است و خدا این اصل مسلم را در چند جای قرآن ذکر کرده اینک ما بجواب این گفتار میپردازیم که چرا خدا اسم امام را با نمره شناسنامه ذکر نکرده تا خلاف برداشته شود و این همه خونریزی نشود جواب این بنده را چند چیز است

۱- آنکه همین اشکال بی کم کاست بر شما وارد است زیرا که دینداران هم میتوانند بگویند اگر امامت يك امر دروغی است چرا خدا دروغ بودن آنرا اعلان نکرد تا خلاف بین مسلمانان برداشته شود و اینهمه خونریزی سراینکار نشود خوب بود خدا یکسوره نازل میکرد که علی بن ابیطالب و اولاد او در اسلام امامت پس از پیغمبر ندارند در اینصورت یقیناً خلاف برداشته میشد زیرا علی بن ابیطالب چنانچه در راهمه عالم شناخته اند از امر خدا يك لحظه تخلف نمیکرد و همه میدانند که او ریاست طلب نبود لکن ما ثابت میکنیم که اگر خدا اسم هم از او برده بود خلاف برداشته نمیشد بلکه فسادهای خیلی بدتری واقع میشد

۲- آنکه چنانچه میدانیم قرآن کتاب دعوت بدینداری در مقابل یدینی است و در حقیقت این کتاب بزرگ آسمانی برای در هم شکستن آراء و عقاید فاسده جاهلیت آمده و چنین کتابی نباید بجزئیات پیردازد بلکه باید همان کلیات را بگوید و جزئیات و خصوصیات را در عهده بیان پیغمبر واگذار کرده چنانچه معرفی خود را که از معرفی علی بن ابیطالب بالاتر است بطوری نکرده که خلاف بین مسلمانان برداشته شود مثلاً راجع باینکه خدا اصلاً صفت دارد یا ندارد و بر فرض داشتن با ذات متحد است یا نیست و آیا خدا ممکن است جسم باشد و ممکن داشته باشد یا نه در همه اینها خلاف است بین مسلمانها و هم اینطور راجع به کلام خدا و اراده خدا که حادث است یا قدیم بلکه راجع به حادث بودن و قدیم بودن صفات خدا نیز بین آنها خلافت و راجع بصفات پیغمبر و خلیفه و جمله کلام آنکه در کمتر فرع و اصلی است که بین مسلمانها خلاف نباشد اکنون خوبست این اشکال را همه بکنند که چرا اینها را در قرآن واضح ننوشت تا مردم خلاف نکنند و ما پس از این روشن میکنیم که تمام این خلافها که بین مسلمانان در همه شئون واقع شده از اثر روز سقیفه است و اگر آن نبود بین مسلمانان در قانونهای آسمانی این خلافها نبود

۳- آنکه فرضاً در قرآن اسم امام را هم تعیین میکرد از کجا که خلاف بین

مسلمانها واقع نمیشد آنها تیکه سالها در طمع ریاست خود را بدین پیغمبر چسبانده بودند و دسته بندیها میکردند ممکن نبود بگفته قرآن از کار خود دست بردارند با هر حيلة بود کار خود را انجام میدادند بلکه شاید در اینصورت خلاف بین مسلمانها طوری میشد که بانه دام اصل اساس اسلام منتهی میشد زیرا ممکن بود آنها که در صدر ریاست بودند چون دیدند با اسم اسلام نمیشود بمقصود خود برسند یکسره حزبی بر ضد اسلام تشکیل میدادند و در اینصورت مسلمانها هم قیام میکردند و ناچار علی بن ابیطالب و دیگر دینداران سکوت را روانمیداشتند و با آن نورس بودن نهال اسلام يك چنین خلاف بزرگی بین مسلمانها ریشه اسلام را برلی همیشه از بین میکند و آن نیمه اسلام را هم بباد فنا میداد پس نام بردن از علی بن ابیطالب بر خلاف صلاح اصل امامت که هیچ بر خلاف صلاح دین هم تمام میشد

۴. آنکه ممکن بود در صورتیکه امام را در قرآن ثبت میکردند آنها تیکه جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سروکار نداشتند و قرآن را وسیله اجراء نیات فاسده خود کرده بودند آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیندازند و تار و ز قیامت این تنگ برای مسلمانها و قرآن آنها بماند و همان عیبی را که مسلمانان بکتاب یهود و نصاری میکردند عیناً برای خود اینها ثابت شود

۵. فرضاً که هیچیک از این امور تمیضد باز خلاف از بین مسلمانها بر نمیخواست زیرا ممکن بود آن حزب ریاست خواه که از کار خود ممکن نبود دست بردارند فوراً يك حدیث پیغمبر اسلام نسبت دهند که نزدیک رسالت گفت امر شما با شوری باشد علی بن ابیطالب را خدا از این منصب خلع کرد

مخالفتهای ابوبکر شاید بگویند اگر در قرآن امامت تصریح میشد شیخین مخالفت با نص قرآن نمیکردند و فرضاً آنها مخالفت میخواستند بکنند مسلمانها ز آنها تمیذیرفتند ناچار ما در این مختصر چند ماده از مخالفتهای آنها با صریح قرآن

ذکر میکنیم تا روشن شود که آنها مخالفت میکردند و مردم هم میپذیرفتند
اینک مخالفتهای ابوبکر با صریح قرآن بحسب نقل تواریخ معتبره و اخبار
کثیره بلکه متواتره از اهل سنت

۱- در تواریخ معتبره و کتابهای (۱) صحیح سنن نقل شده که فاطمه دختر
پیغمبر آمد پیش ابوبکر و مطالبه ارث پدرش را کرد ابوبکر گفت پیغمبر گفت (انا
معشر الانبیاء لا نورث ما ترک کناه صدقه) یعنی از ما گروه پیغمبران کسی ارث نمیرد
هر چه ما بجا بگذاریم صدقه باید داده شود

و در صحیح بخاری و مسلم قریب باین معنی ذکر کرده و گوید که فاطمه از
ابوبکر دوری کرد و با او تا مرد يك کلمه حرف نزد و صحیح بخاری و مسلم بزرگترین
کتب اهل سنت است و این کلام ابوبکر که پیغمبر اسلام نسبت داده مخالف آیات
صریح است که پیغمبران ارث میبرند و ما بعض از آنها را ذکر میکنیم

سوره نعل (آیه ۱۶) وَ وَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ یعنی ارث برد سلیمان از داود
که پدرش بود - سوره مریم (آیه ۵) قَهَبَ لَیْ مِنْ لَدُنْكَ وَلِیًّا یَرْثُیْ وَ یَرِثُ
مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا زکریای پیغمبر میگوید خدا یا بمن يك فرزند
بده که از من و از آل یعقوب ارث ببرد

اینک شما میگوئید خدا را تکذیب کنیم یا بگوئیم پیغمبر اسلام برخلاف گفتههای
خدا سخن گفته یا بگوئیم این حدیث از پیغمبر نیست و برای استیصال اولاد پیغمبر
پیدا شده از اینها گذشتیم آیا این حکم برخلاف عقل نیست که خدا اولاد پیغمبران را
از ارث پدرشان ممنوع کند و اموال آنها را صدقه قرار بدهد آنگاه خرج آنها را با
بیت المال قرار دهد اینرا جز يك کاری بخردانه نمیتوان دانست

۱ - او آخر باب غزوه خیبر در صفحه ۳۶ از جزء ۳ صحیح بخاری و اول کتاب الفرائض در صفحه
۱۰۵ از جزء ۲ صحیح بخاری و در کتاب جهاد صفحه ۷۲ از جزء ۱ صحیح مسلم و صفحه ۶ از
جزء اول مسند احمد و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و دیگر کتب تواریخ و اخبار این قضایا مذکور است

۲- تمام اهل مذاهب ارسنی و شیعه متفقند در اینکه پیغمبر يك سهم از خمس را میبرد و خویشاوندان او يك سهم میبردند و این حکم تغییر نکرد تا ابوبکر خلیفه شد او سهم پیغمبر و سهم خویشاوندان او را اسقاط کرد و خمس را از صاحبش منع کرد چنانچه بخاری در صحیحش در باب غزوه خیبر نقل میکند که فاطمه مابقی از خمس خیبر را از ابوبکر مطالبه کرد و او ایبا کرد که چیزی باوردهد فاطمه هم از او اعراض کرد و تا آخر عمر با او تکلم نکرد و بعد از مردن فاطمه شوهرش شب دفنش کرد و خود بر او نماز کرد و در جای دیگر از صحیح بخاری و در صحیح مسلم نیز این معنی است و در تفسیر کشاف و غیر آن نیز موجود است که ابوبکر خمس را از بنی هاشم منع کرد و این مطلب پیش عامه و خاصه معلوم و واضح است و آن مخالف است با صریح قرآن.

سورة انفال (آیه ۴۲) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ
لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أُمَّتَهُ
بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا

یعنی بدانید که از هر چه غنیمت و فایده ببرید پس خمس آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان او و یتیمان و ابن سبیل از آنها است اگر ایمان بخدا و قرآن دارید ابوبکر با صریح این آیه مخالفت کرد و کسی با و اعتراض نکرد از مسلمانان

۳- جمیع طوایف مسلمانان اتفاق دارند در اینکه یکی از مصرفهای زکوة (المؤلفة قلوبهم) است یعنی برای جلب قلوب کفار یکسهم از زکوة را میتوان بآنها داد و همه اتفاق دارند که این حکم در اسلام بود تا پیغمبر از دنیا رفت و پیغمبر این سهم را میداد و این حکم را ابوبکر با عمر اسقاط کرد و تا کنون حکم اسقاط بین سنیان برقرار است که میگویند اگر کسی زکوة را باین مصرف رساند دمه اش بری نمیشود صاحب کتاب (۱) (الجوهرة النيرة) بر مختصر قدوری که در فقه حنفی است

و از مشهورترین کتابهای آنها است و سنیان بآن تبرک میجویند در صفحه (۱۶۴) از جزء اولش گفته است که بعد از پیغمبر المؤلفه قلوبهم آمدند پیش ابوبکر تا عبادت همیشه برای آنها کاغذ بنویسد او نوشت بردند پیش عمر که او هم امضاء کند عمر کاغذ را پاره کرد آمدند پیش ابوبکر گفتند تو خلیفه هستی یا عمر ^{گفت} او حکمی که او کرده بود امضاء نمود و المؤلفه قلوبهم را از سهم زکوة اسقاط کرد و این مخالف صریح قرآنست

سورة توبه (آیه ۶۰) اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ - یعنی همانا صدقات که زکوة است از فقراء و مسکینها و کارکنان زکوة و (المؤلفه قلوبهم) یعنی آنانکه جلب قلوبشان را میکنید و در راه آزاد نمودن بندگان و کسانی که شرافت بردند و در راه خدا و ابن سبیل است خدا هشت طایفه را ذکر کرده که سهم از زکوة میبرند ابوبکر بحکم عمر یک طایفه را اسقاط کرد و مسلمانان چیزی نگفتند موارد بسیار دیگر است خوانندگان بکتاب فصول المهمه رجوع کنند

مخالفت عمر اینجابهضی از مخالفتهای عمر را باقرآن ذکر میکنیم تا معلوم باقرآن خدا شود مخالفت باقرآن پیش آنها چیز مهمی نبوده و اگر فرضاً در قرآن تصریح باسم امام هم شده بود مخالفت میکردند این اشکال بیخردانه بر خدای عالم نیست

۱- متعدّد زنانست که باجماع تمام مسلمانان در زمان پیغمبر اسلام تشریع شد و تلاّحت آن جناب ناسخی از برای آن نیامد بحکم اخبار متواتره از اهل بیت و اخبار صحاح (۱) خود سنیان از جابر بن عبد الله در صحیح مسلم بیچند طریق نقل میکنند که مادر عهد رسول خدا و ابوبکر و عمر متعه میکردیم تا آنگاه که عمر نهی از آن کرد و اینکلام بطور تسلیم و استغاضه از عمر نقل شده که رفت منبر و گفت (مثنعان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء) یعنی دو متعه

در زمان پیغمبر خدا بود و من از آن دو نهی میکنم و کسی که مرتکب شود عقاب میکنم
 او را یکی متعه حج و یکی متعه زنها است این حکم مخالف با قرآن است
 سورة نساء (آیه ۲۸) ^{فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ طَبَرِي (۱)}
 از ابی بن کعب و ابن عباس و سعید بن جبیر و سدی و بسیاری از معتبرین از این جماعت
 و ابن مسعود نقل کرده اند که این آیه در متعه زنها است علاوه آنکه عمر خود اقرار کرد
 در منبر که این حکم در زمان پیغمبر بود و من خود از آن نهی میکنم و عقوبت میکنم
 کسی را که مرتکب آن شود

۲. متعه حج است که بضرورت بین مسلمین و اخبار متواتره از فریقین در زمان
 پیغمبر تشریع شد و باقی بود تا زمان عمر و او از آن نهی کرد چنانچه معلوم شد حتی
 اجماع (۲) سنیان در این حکم پس از عمر منعقد شد بر باقی بودن حکم اصلی اسلام
 و این حکم قاجاقی را برداشتند و حکم عمر مخالف قرآن است

سورة بقره (آیه ۱۹۲) ^{فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَاِذَا جَمَعَ ثَمَامًا}
 مسلمانان است باینکه این آیه در متعه حج است علاوه خود اقرار عمر کفایت میکند
 ۳. در باب طلاق ثلث که در زمان پیغمبر و ابوبکر متفرق از هم بوده و عمر آنرا
 تغییر داد در صحیح مسلم که از کتب صحیحه آنها است در صفحه ۱۷۴ از جزء اول
 بطریقهای مختلف از ابن عباس نقل میکند که در عهد پیغمبر و ابوبکر و دو سال از خلافت
 عمر طلاق ثلث یکی بود عمر گفت مردم استعجال دارند خوبست سه طلاق را همان
 سه قرار دهیم پس انت طالق ثلثا را سه طلاق قرار داد و این مخالف قرآن است

سورة بقره (آیه ۲۲۹) ^{الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ}
^{بِإِحْسَانٍ فَإِنْ أُنْجَاكَ كَوَيْدٌ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ}
 و معلومست که مفاد این آیه آنستکه این طلاقها باید متفرق از هم باشد و اما

مخالفت‌های اینها با گفته‌های پیغمبر اسلام محتاج بیک کتابست هر کس بخواهد مجملی از آنرا ببیند بکتاب فصول المهمة تألیف علامه بزرگوار السید شرف‌الدین العاملی رجوع کند

۴. در آن موقع که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار و مرض موت بود جمع کثیری در محضر مبارکش حاضر بودند پیغمبر فرمود بیایید برای شما يك چیزی بنویسم که هرگز بضالت نیفتید عمر بن الخطاب گفت (هجر رسول الله) و این روایت را مورخین و اصحاب حدیث از قبیل بخاری و مسلم و احمد با اختلافی در لفظ نقل کردند و جمله کلام آنکه این کلام یاوه از این خطاب یاوه سرا صادر شده است و تأقیامت برای مسلم غیور کفایت میکند الحق خوب قنزدانی کردند از پیغمبر خدا که برای ارشاد و هدایت آنها آنهمه خون دل خورد و زحمت کشید انسان با شرف دیندار غیور میداند روح مقدس این نور پاک با چه حالی پس از شنیدن این کلام از این خطاب از این دنیارفت و این کلام یاوه که از اصل کفر و زندقه ظاهر شده مخالف است با آیاتی از قرآن کریم - سورة نجم (آیه ۳) وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ - پیغمبر نطق نمیکند از روی هوای نفس کلام او نیست مگر وحی خدائی که جبرئیل با خدا باو تعلیم میکند و مخالف است با آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و با آیه و ما آتیکم الرسول فخذوه و آیه و ما صاحبکم بمجتون و غیر آن از آیات دیگر

نتیجه سخن ما از مجموع این ماده‌ها معلوم شد مخالفت کردن شیخین از قرآن در این باره در حضور مسلمانان يك امر خیالی مهمی نبوده و مسلمانان نیز یاد اخل در حزب خود آنها بوده و در مقصود با آنها همراه بودند و یا اگر همراه نبودند جرئت حرف زدن در مقابل آنها که با پیغمبر خدا و دختر او اینطور سلوک میکردند نداشتند و یا اگر گاهی یکی از آنها يك حرفی میزد بسخن او ارجی نمیگذاشتند و جمله کلام آنکه اگر در قرآن هم این امر باصراحت لهجه ذکر میشد باز آنها دست از مقصود خود برنمیداشتند و

ترك رياست برای گفته خدا نمیکردند منتها چون ابو بکر ظاهر سازیش بیشتر بود با يك حديث ساختگی کار را تمام میکرد چنانچه راجع بآیات ارث دیدید و از عمر هم استبعادی نداشت که آخر امر بگوید خدا یا جبرئیل یا پیغمبر در فرستادن یا آوردن این آیه اشتباه کردند و مهجور شدند آنگاه سنیان نیز از جای بر میخواستند و متابعت او را میکردند چنانچه در اینهمه تغییرات که در دین اسلام داد متابعت از او کردند و قول او را بآیات قرآنی و گفته های پیغمبر اسلام مقدم داشتند

یک نظر بگفتار پس از آنکه معلوم کردیم امامت از اصول مسلمة اسلام است **یاوه گویان** و آنانکه این مقام را بازو را اشغال کردند لایق آن نبودند و روشن شد جهت آنکه اسم امام را خدا در قرآن نبرده یاوه های دیگری که در گفتار دوم راجع بامامت ذکر کرده قابل اعتناء نیست ولی ما برای روشن شدن پایه معلومات اینان و واضح ساختن اینکه دانشمندان و علماء که بجواب اینها نمیپردازند برای آنست که اینان را لایق جواب نمیدانند و وقت آنان عزیزتر است از اینکه صرف این حرفهای کودکانه شود ناچاریم جمله از کلمات آنها را ذکر کنیم و بجواب آن پردازیم تا رسوائی بیشتری برای آنان فراهم شود

گفتار دوم میگوید دین امروزها امامت را پس از نبوت می شمارد ولی **امامت** در عمل آنرا خیلی بالاتر می شمارد زیرا ما را شعایح نشنیده ایم که پیغمبر کوری داشت یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده ایم که کسی بنام پیغمبر ندی کند ولی اینها و مانند اینها را در باره امام و امامزاده بسیار شنیده و دیده ایم پیغمبر میگوید من مالک سود و زیان خود نیستم ولی اینها میگویند (جهان اگر فنا شود علی فنان می کند)

این میخردان گومی هیچگونه بادی ندارند و کار ندارند و از کتابهای آنها که پیارسی و عربی در دین مسلمانان بخش است و حتی زنهای پیرو دختر بیچه هاهم که کوره سوادى دارند شاید از آنها باخبر باشند بکلی بیخبرند یا آنکه برای گول زدن

مردم و عوام فریبی دروغی فاش و تهمتی روشن با کمال پرروئی بدینداران میبندند اکنون ما گذشتیم که در کتابهای علمی ماحتی شرح تجرید علامه بآن مختصری آنهمه معجزات پیغمبر را نقل کرده شاید شما ها معذور باشید از فهم آنها دست کم خوب بود کتابهای فارسی را که مرحوم مجلسی برای مردم پارسی زبان نوشته بخوانید تا خود را مبتلا بیک همچو رسوائی بیخردانه نکنید درست است که توده باینگونه کتابها بیعیل شدند و تادروغها و یاوه سرائی و ماتهها که اروپائیان با استادی خاص بخودشان و غرضهای فاسد مسموم درین جوانهای ما بخش کردند و روح شہامت و شجاعت و جوانمردی را از آنها ربوده و در عوض روح عشق بازی و بی عفتی و تقلب بآنها دمیده اند مانده باین کتابها اعتنائی ندارند لکن درین آنها کم بیش از قدیمها مانده که از این کتابها بیخبر نیستند و شاید در منزل خیلی از آنها از آثار عهد دینداری پیدا شود مادر اینجا بعضی از عبارتهای کتاب حق الیقین مرحوم مجلسی را مینویسیم تا بایه معلومات و ادراک این بیخردان و یا ماجراجوئی و دروغ پردازی آنها پیش همه روشن شود و اگر میخواهند اسم و رسمی پیدا کنند در این راه که خوب پیدا کردند اکنون از راه وارد شوند

مجلسی در صفحه (۱۲) از کتاب حق الیقین میگوید (قسم اول در بیان مجملی است از سایر معجزات آن حضرت) بدانکه حقتعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرد مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن حضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام

پس از آن وارد میشود در بیان معجزات آنحضرت بطور تفصیل و اقسام آن تا آنجا که میگوید قسم چهارم مستجاب شدن دعای آنحضرت تست در زنده شدن مردگان و بیناشدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان نکرد و اگر کسی کتابهای علماء اسلام و اخبار از طریق شیعہ و سنی را فی الجمله ببیند دروغ پردازی اینها را خوب میفهمد گمان ندارم در تمام مسلمانان و در بسیاری از

مال یهود و نصاری و دیگر طوائف کسی پیدا شود که بگوید ما و شما هیچ نشنیدیم که پیغمبر کوری را شفایاییماری را خوب کرده باشد پس اینهارا نمیتوان گفت جاهل باین امرند بلکه باید گفت از روی نعمد دروغ میگویند و خیانتکارند

شاید هم مراد آن باشد که از قبر پیغمبر چیزی ندیدیم ولی از قبور ائمه خیلی شنیده ایم نکته این هم خیلی روشن است زیرا ما در جوار آن قبر شریف نیستیم تا ببینیم از این جهت از قبور ائمه بقیع هم چیزی ندیدیم اما قبرهای امامان دیگر در هر سال صدها هزار نفر زیارت میروند شاید در هر چند سال یک نفر پیدا شود که خدا بخواهد در نزد قبر آنها اورا شفا دهد شاید اگر شما هم بآن قبور پناه ببرید و از خدای عالم درخواست کنید که این مرض جهل و لجاجت را که بدترین مرضها است شفا دهد پذیرفته شود از رحمت خدای مهربان نباید مأیوس شد

و اینهم نگفته نماند دینداران نمیگویند هر کرامتی بامام و امامزاده نسبت دادند درست است آنها از دیگران کنجکاو ترند و دانشمندان آنها از همه دیر باور ترند آری اگر از روی موازین ثابت شد چون عقیده مند بخدای قادر هستند باور میکنند و بیجهت هم چیزی را رد نمیکنند چنانچه بیدلیل اثبات نمیکنند و این میزان دینداری و خرد مندی است کسیکه چیزی را بیدلیل روشن رد کند یا قبول کند از گروه خرده مندان و دینداران بیرونست

و اما اشکال باینکه چرا برای پیغمبر نذر نمیکنند حرف عامیانه ایست زیرا اینها که نذر میکنند در جوار امام یا امامزاده هستند نذر میکنند سر قبر آنها شمع روشن کنند یا برای آنها فلان خیرات را بکنند از اینجهت کسی نشنیده برای امامان که در بقیع هستند کسی نذری بکند پس این برای این نیست که دینداران امامان یا امامزادگانرا از پیغمبر بالاتر میدانند و اگر این گفته شما درست باشد باید بگوئید امامزاده دارد را از امام حسن و امام باقر و امام صادق هم بالاتر میدانند و این کلامی است که خودتان هم نمیپذیرید

و این نیز نگفته نماند که نذر برای پیغمبر یا امام و یا هر کس در صورتی شرعی
ست است که در يك امر راجحی نذر برای خدا بکند و صیغه نذر هم جاری کند
باب آنرا پیغمبر و امام دهد و گرنه لغو و باطل است و يك امر عامیانه ایست بلکه
ی تشریع و حرامست

يك اشتباهکاری این ماجرا جوینان از کینه خود نسبت با امامان دست بردار
و دروغ پردازی نیستند از این جهت يك امر واضحی را با صورت بدی تحویل
توده میدهند میگویند (چه شده است که برای فضائل ائمه و سادات اینهمه مجلسها
بر پا و کتابها نوشته شده و درباره پیغمبر معمول نیست علت این همچشمی و لجبازیست)
معلوم نیست که ما با کی لجبازی میکنیم مگر پیغمبر اسلام پیغمبر مانیت و
پیغمبر سنیانست تا ما سر پیغمبر و امام با هم همچشمی کنیم بهتر این بود که گفته شود
چرا برای ابوبکر و عمر فضائل نمینویسید و مجلس بر پا نمیکنید تا قضیه همچشمی
درست شود و در هر صورت این یاده گویی اشتباهکاری است زیرا فضایل حضرت
رسول را مانیز چندین مقابل تمام ائمه نوشتیم چنانچه معجزاتی که برای او بتنهائی
وارد شده برای همه امامان نیست و کتابهایی که در غزوات و سیره و سایر جهات آن
حضرت است درباره دیگران نصف آنها نیست آری کتابهایی در مصیبت نوشته شده
و آن بیشترش در مصیبت امام حسین است خوبست این اشکال را بکسانی که در صدر
اول بودند بکنید که چرا پیغمبر را مثل امام حسین نکشتند و آن همه ظلم با او نکردند
تا کتاب درباره او نوشته شود و مجالسی که ما بر پا میکنیم با سم روضه خوانی همه اش
اخلاق و احکام و عقاید است آخر منبر هم مظلومیت آن شهیدی که در راه دینداری
فداکاری کرد گوشزد مردم میکنند و این یکی از برکات است که تا کنون مذهب شیعه
و احکام آنها را نگهداری کرده در صورتیکه اینها کاملاً در اقلیت بودند و بر ملت و
دولتست که کاملاً از آن نگهداری کنند که اساس مملکت داری و دینداری شیعه استوار
بر آنست زیرا که حفظ حکومت از وحدت ملی است و این شعار مذهبی بهترین شالوده

برای حفظ وحدت ملی است و بیا وحدت ملی هیچ حکومتی ترازل پیدا نمیکند
 يك دروغ بستن میگوید (دینداران چیزهایی بد را از خدا و خوب را از ائمه
 بدینداران میدانند و پیغمبر را هم بیکاره میدانند بدلیل آنکه مایملری
 داشتیم هر وقت تب میکرد پرستارش میگفت چکنیم خدا خواسته و چون خوب
 میشد میگفت از برکت ائمه اطهار راحت شد)

این نویسنده فکر نکرده که این اوراق را بین همین توده شیعه بخش کرده
 که خود آنها بی تأمل میدانند دروغ بودن این سخن را و محتاج بتوضیح نیست
 لکن من میگویم این نویسنده سخن آن پرستار پیرزن را هم نفهمیده و اگر میفهمید
 شاید اشکال بیخردانه نمیکرد اما اینکه گفته تب و مرض را خدا خواسته درست
 است و کسی نمیتواند اراده خدا را از بدی ها هم معزول کند چنانچه خدا فرماید
 قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ واما اینکه گفته از برکت ائمه اطهار (ع) خوب شد خوب بود
 از او میرسیدید که خدا بیکاره است و ائمه اطهار بجای او کار میکنند تا جواب خود
 را از دهان پیرزن میشنیدید اکنون هم دیر نشده ما از تمام شیعه بزرگ و کوچک پیر
 و برنا پرش میکنیم که شما خوبیهارا از خدا نمیدانید فقط بدیهارا از خدا میدانید
 یا آنکه همه را از خدا میدانید منتهی آنکه خوب شدن مریض چون باتوسلی بوده
 گفته از برکت آنها است لابد آن زن در آن حال شفیع امامان را قرار داده بود والا
 همان زن پیغمبر را از امامان بالاتر و شفاعتش را پیش خدا مقبولتر میدانسته و شما
 حرف او را نفهمیدید بسیاری مریض میشوند میگویند خدا خواسته پیش طیبی
 میروند آنها را خوب میکند میگویند فلان دکتر ما را خوب کرد باید گفت این مریضها
 بدیهارا از خدا میدانند و خوبیهارا از طبیعت و پیغمبران و امامانرا بیکاره اینجا حق
 داریم بگوئیم از پستیهای دنیا است که دینداران بایک چنین بی خردانی بحث میکنند
 این نویسنده جرم عوام را این دانسته که عقیده آنان از
 عقیده عوام از کجا است احادیث صحیحه آب میخورد پس از آن چند حدیث نقل

کرده و بخیال خود سنگ بزرگی را فتح کرده ناچار ما بقدر فهم او وارد بحث در این احادیث (۱) میشویم تا بخریدی اینان روشن شود یکی حدیث ابی حمزه است که از حضرت علی بن الحسین نقل میکند که خورده بر ملائکه را جمع میکرد یکی احادیث دیگر است که جبرئیل پس از فوت پیغمبر (ص) میآمد و اخباری را غیب برای فاطمه میآورد و امیر المؤمنین آنها را مینوشت و آن مصحف فاطمه است و در این احادیث سه اشکال میکند یکی آنکه در قرآن میگوید و حی را روح الامین بر قلب تو میفرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل در میان نبوده دوم آنکه ملائکه بر وپشم ندارند و در قرآن نامی از آن نیست سوم آنکه اگر این احادیث درست باشد باید اسلام چهارده پیغمبر داشته باشد بجای یکی

جواب اشکال اول آنستکه خوب بود آنکه میخواهد باین سرفرازی بدین و دینداران اشکال کند دست کم یکبار قرآن میخواند تا این رسوائی را بار نمی آورد ما در اینجا آیه را که نام جبرئیل و وحی آوردن او را ذکر کرده نشان میدهیم تا معلوم شود این بیخردان سر و کاری با قرآن ندارند یا بتعمد میخواهند يك دروغی بگویند شاید بکنفر بیسواد بابی خبر از قرآن از آنها پذیرد و بمقصود خودشان که بیرون کردن مردم است از دین برسند گرچه بایرون رفتن دو نفر باشد

اینك آیتی از قرآن کریم سوره بقره آیه (۹۱) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ، بگوهر کس دشمن است با جبرئیل همان جبرئیل نازل کرده قرآن را بر قلب تو باذن خدا و جواب اشکال دوم نیز بار جوع کردن قرآن کریم معلوم شود

سوره فاطر (آیه ۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَّشَى وَ أَثَرٌ وَ رَبَّاعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی حمد خدا بر است که خلق آسمانها و زمین کرده و ملائکه را

فرستادگان و رسولان قرار داده در صورتیکه صاحب بالهائی هستند دو تادوتا سه تاسه
 تا چهار تا چهار تا زیاد میکند در خلقت هر چه میخواهد همانا خدا بر هر چیزی قادر است
 اینک میگوئید باید این رسوای را چه کرد یا باید بر سوامی و پیغمبری و بی
 خردی خود اعتراف کنید و یا این آیات را از قرآن بردارید تا بیهوده شما صورت
 درستی بخود بگیرد ولی باز هم بیهوده های شما درست نمیشود فرضاً که در قرآن
 نام جبرئیل نباشد و از پرهای ملک که نامی نباشد این چه دلیل میشود بر اینکه جبرئیل
 نام ملکی نیست و یا ملائکه پر ندارند بنا بر گفته شما که هر چه در قرآن اسم آن نیست
 موجود نیست باید بیشتر موجودات عالم دروغ باشند و موجود نباشند و این بیهوده ها
 برای آنست که منطق پارسی هم نخواندید از منطقهای خداداد هم غفلت کردید زیرا
 بچه های خورد سال هم میدانند نبودن نام کسی در قرآن دلیل نیست بر اینکه آن
 شخص موجود نیست یا اسم او چنین نیست

معنی پیغمبری چیست اما اشکال سوم که نهوده اند که باید در صورت مراوده ملائکه
 با امام چهارده پیغمبر داشته باشیم ناشی از آنست که اینها معنی پیغمبری را نمیدانند
 از این جهت گمان میکنند هر کس ملائکه را دید یا چیزی از او آموخت پیغمبر میشود
 و این خطای بزرگی است زیرا معنی پیغمبری که در پارسی پیامبری است و در عربی
 رسالت یا نبوت است عبارت از آنست که خداوند عالم یا توسط ملائکه و یا بی واسطه
 کسیر ابرانگیزد برای تأسیس شریعت و احکام و قانون گذاری در بین مردم هر کس
 چنین شد پیغمبر یعنی پیام آور است چه ملائکه بر او نازل شود یا نشود و هر کس این
 سمت را نداشت و مأمور این کار نبود پیغمبر نیست چه ملائکه را بیند یا نبیند بر
 پیغمبری با ملائکه دیدن هیچوجه پیوند بهم نیست

گواه از قرآن در قرآن کریم آیاتی هست که دلالت کند بر آنکه اشخاصیکه
 بر گفته ما پیغمبر نبودند ملائکه بلکه جبرئیل را دیدند و با او سخن
 گفتند مانع از آنرا اینجاست که رسوای این یاوه گوینان روشن شود

سوره آل عمران (آیه ۳۷) **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** - یعنی چون ملائکه گفتند بمریم که خدا ترا بر گزیده و پاکیزه کرده و فضیلت داده بر زنهای جهان پس از آن خدای تعالی حکایت مریم را نقل میکند از (آیه ۴۰) بسیاری از حالات عیسی مسیح و معجزات او را ملائکه برای مریم نقل میکنند و از غیب با او اخبار میدهند - و در سوره مریم (آیه ۷۱) میگویند **فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا** و قضیه مراوده ملائکه و جبرئیل بامریم در بسیاری از آیات قرآن مذکور است و خبرهاییکه از غیب با او دادند خداوند نقل میکند و در سوره هود آیه ۷۴ قصه دیدن زن ابراهیم ملائکه را و حرف زدن آنها با او و از غیب با او خبر دادن را ذکر میکند و در سوره بقره آیه ۹۶ حکایت آمدن دو فرشته که یکی اسمش هاروت و دیگری ماروت بود بشهر بابل و تعلیم دادن سحر را بمرطم ذکر میکند اکنون با این آیات و امثال آنرا از قرآن خدا بدزدید تا کلام شما دست کم یک صورت عوام فریبی پیدا کند و یا بگوئید مریم وزن ابراهیم و تمام اهل بابل پیغمبر هستند

نتیجه سخنان ما و جمله سخن آنکه پیغمبری که شغل قانون گذاری است از رسوائی باوه گوها جانب خدا با امامت که شغل حفظ قانون و بیان آن و تعلیم بمردمانست و دیدن و مراوده با ملائکه و یاد گرفتن چیزی از علم غیب با غیر آن هیچیک پیوسته بهم نیست ممکن است یکی از ملائکه خبرهایی یاد گیرد از آینده و گذشته و علمهایی فرا گیرد و پیغمبر و امام نباشد مثل مریم که خبرهای عیسی و نبوت او و گفته ها و معجزه های او را از ملائکه فرا گرفت در صورتیکه نه پیغمبر بود و نه امام پس اگر بکرامت پیغمبر اسلام که بزرگترین پیمبران جهان است و اشرف موجودات عالم امکان است خدای عالم ملائکه بفرستد و دختر او را تسلیمت از مردن پدر و آنهمه رنجها که امت پدرش با او وارد کردند بدهند و از اخبار عالم و غیبها باو اطلاع دهند که جای عالم بهم میخورد و چرا لازم میآید که پیغمبر چهارده نفر شود

که شما با این معلومات سرشار و خرد بی پایان گاهی کارهای خدائی را تعیین میکنید و خدا تراش میشود و گاهی شغل پیغمبری را معین میکنید و پیغمبر تراش میشود بهتر این نبود که با از کلیم خود درازنکرده پیغود ما را بزحمت نمایانداختید .

یک نظری باخبار تقیه این پیغردان بعات همیشه دست و پائی کرده از هر گوشه سخنی بگوششان خورده فهمیده و نفهمیده برخ دینداران میکشند از این جهت دست و پای خود را در سخن گم کرده و از این شاخه بآن شاخه پریده مراعات تناسب و آداب سخن رانی را نمیکند از این رو پای اخبار تقیه را پیش کشیده میگوید (زراره گفت از امام چیزی پرسیدم جوابی داد و دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد و باز دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد گفتم در جواب سه نفر از شیعیان که يك چیز پرسیدند سه جواب دادید گفت برای آنستکه اختلاف بین آنها افتد و شناخته نشوند پس از آن میگوید اگر این احادیث هم صحیح باشد دیگر چه عرض کنم) ما نمیدانیم اینها چطور از حکم خرد یکبار دور افتاده و هر چه پیش قلمشان میآید مینگارند هر چه میخواهد از کار درآید و گرنه روا بودن بلکه واجب بودن تقیه از روشنترین احکام عقلست معنی تقیه آنستکه انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی برخلاف میزان شریعت بکند برای حفظ کردن خون یا ناموس یا مال خود یا دیگری مثلا وضوء بحسب حکم خدا واجبست از مرفق آب بریزند و پارا باید مسح بکشند بعضی سنیان را رأی اینست که باید از سر انگشتان تا مرفق بمکس بشویند و پارا نیز باید شستشو دهند در این صورت یک نفر میخواهد وضوء بگیرد در بلاد سنیان اگر مثل شیعیان وضوء بگیرد جان خود یا مسلم دیگر در خطر است در اینجا حکم خدا اینست که باید مثل آنان وضوء بگیرد و خود را در خطر نبندازد و این حکم مطابقست با حکم قطعی خرد هیچ عقلی نمی گوید در این صورت وضوء را مثل شیعیان بگیرد گرچه جان خود یا مسلمان دیگر در خطر باشد در زمان ائمه دین هر کس از تاریخ مطالعه میداند که زهانی بوده که برای امامان و شیعیان آنها

در کمال سختی و تقیه بوده که اگر سلاطین و خلفاء آنوقت اطلاع از شیعیان آنها پیدا میکردند جان و مال و عرض آنها بپادفنا می رفت امامان از طرف پیغمبر از جانب خدای عالم مأمور بودند که هر طور شده است حفظ کنند جان و ناموس و عرض شیعیان را از این جهت گاهی يك حکم را بطور تقیه برخلاف دستور اولی خدا میدادند برای اینکه درین خود شیعیان هم اختلاف شود و مخالفین نفهمند اینها احکامشان از يك سر چشمه آب میخورد و اسباب رحمت مسلمانان را فراهم میاورند اکنون این چیزی که با حکم خرد مطابقت و از دستورات خصوصی پیغمبر اسلامست باید گفت اگر اینها هم صحیح است دیگر چه عرض کنم میخواهید چه بگوئید می گوئید برای اینکه چند روزی یک نفر مثلا در وضوء و غیر آن برخلاف دستور اولی خدا رفتار نکند يك جمعیت برباد بروند و جان و ناموسشان دستخوش فنا بشود

گواه از قرآن **بگفته** گرچه این امر نیازمندی بچیزی ندارد جز حکم روشن **براه** عقل و هر کس جزئی خردی داشته باشد می فهمد که حکم تقیه از احکام قطعیه خداست چنانچه وارد شده که هر کس تقیه ندارد دین ندارد لکن ما برای این مطلب گواه از قرآن نیز داریم

سوره نحل (آیه ۱۰۸) مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مِنْ اَكْرَهٍ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ - یعنی غضب خدا بر کسی است که کافر بخدا شد پس از ایمان آوردن مگر کسانی که از روی اکراه اظهار کفر کردند و قلب آنها با ایمان خدا مطمئن باشد این آیه درباره عمار یاسر آمد کفار او را اکراه کردند که کافر شود او هم اظهار کفر کرد و هر چه آنها خواستند از ناسزاهای گفت سپس گریان پیش پیغمبر آمد این آیه نازل شد و اجازه تقیه داده شد

نظر دیگری با امامت ما پس از آنکه روشن کردیم که امامت یکی از اصول مسلمة اسلامست و در قرآن تا آن اندازه که باید بیان شود شده است و بیشتر از آنهم صلاح اسلام و مسلمانان نبوده خود را نیازمند نمیدانیم بدنبال دادن این سخن لکن چون

حق کشیهائی در این باب شده ناچاریم از تعقیب این مطلب تا درست بودن گفتار ما واضح و روشن شود و جای شبهه برای کسی نماند این بیخورد میگوید (میگویند پیغمبر میترسید از اینکه راجع بامامت چیزی بگوید و مردم نپذیرند و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر گواه است که هیچ محافظه کاری در کار او نبوده)

ما در اوایل این گفتار ثابت کردیم که پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم در قرآن ذکر کند میترسید که مبادا پس از خودش قرآن را دست بزنند یا اختلاف بین مسلمانها شدید شود و یکسره کار اسلام تمام شود و اینجا گواهی از قرآن میآوریم که در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه کاری میکرد و از منافقان ترس داشته

گواه از قرآن خدا سورة مائده (آیه ۷۱) یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَمَّا يَبْلُغْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ -

این آیه باعتراف اهل سنت و نقل آنها بطرق معتبره از ابی سعید و ابی رافع و ابی هریره و اتفاق شیعه روز غدیر خم در باره تبلیغ امامت علی بن ابیطالب نازل شده و سورة مائده آخرین سورة ایست که نازل شده این آیه و آیه شریفه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در حجة الوداع که آخرین حج پیغمبر بود نازل شده و بین نزول این آیه و وفات پیغمبر دو ماه و ده روز فاصله بیش نبوده و معلوم است پیغمبر تا آنوقت تبلیغ همه احکام را فرموده بوده چنانچه خود آنحضرت در خطبه روز غدیر خم میگوید پس معلوم می شود این تبلیغ راجع بامامت است و وعده کردن اینکه خدا تو را نگهداری میکند دلیل بر آنست که يك همچو چیزی را میخواهد تبلیغ کند و گرنه در سایر احکام ترسی و محافظه کاری در کار نبود جمله کلام آنکه از این آیه بواسطه این قرائن و نقل احادیث کثیره معلوم شود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف از مردم داشته و اگر کسی رجوع بتواریخ و اخبار کند میفهمد که ترس پیغمبر بجا بوده و ای خداوند او را امر کرد که باید تبلیغ کنی و وعده کرد که او را حفظ کند

او نیز تبلیغ کرد و درباره آن کوششها کرد تا آخرین نفس ولی حزب مخالف نگذاشت کار انجام گیرد

باز جواب تراشی خوب بود این بیخردان می گفتند که باکی در این گفتار از پیش خود بحث کردند و این جوابهای بیخردانه را از طرف چه اشخاصی نقل میکنند تا معلوم شود چنین شخصی وجود خارجی ندارد و اینان برای اینکه دینداران را کوچک کنند در نظر توده پاسخهایی از خود می تراشیدند و بدینداران نسبت میدهند. در اینجا باز جواب بیهوده از قول دینداران اختراع کرده میگوید (و نیز می گویند امامت در قرآن بسیار تصریح شده ولی آنها را انداخته اند)

شما باکی در این باره سخن گفتید و جواب شنیدید شاید پیش خودی رجوع کردید ببعضی کتابها یا بعضی اخبار که در اول نظر و بانظر عامیانه چنین می نماید که از قرآن چیزی افتاده و این خود یکی از عیبهائی است که شماها دارید که با این خرد و دانش رجوع باخبار می کنید و مطالعه کتابهای علمی می نمائید فهم اخبار و کتاب دانشمندان و رحمتهای طاقت فرسا دارد آنها کتاب قصه و رمان نیست که سر خود بشود بآنها رجوع کرد و از آنها چیزی فهمید عیناً رجوع شما بآن کتابها مثل رجوع کشاورز است بفرسنگه عالی یا مطالعه حمامی است از ریاضیت عالی فهمیدن کتب علمی تخصص میخواهد چون کور کورانه وارد اخبار و کتب شدی نتیجه این می دهد که می گویند در قرآن امامت بوده و انداخته اند آن اخبار را جمع بتفسیر و تأویل است ما می گوئیم اولوا الامر در قرآن و اهل الذکر در آیات بسیار و اهل البیت در آیه تطهیر و صادقین در آیه کونوا مع الصادقین و حبل الله در آیه اعتصام بحبل الله و صراط الله و صراط مستقیم و مؤمنون در آیه انما ولیکم الله و امانت در آیه لنا عرضنا الامانة و صدقها غیر این آیات درباره امامت و امام است نه آنکه اسم امام به خصوص در قرآن ذکر شده است و آنچه ما می گوئیم فقط از اخبار شیعه نمی گوئیم

اهل سنت نیز اینها را نقل کردند و در کتابها شان مذکور است هر کس میخواند رجوع کند بکتابهاییکه در این باب نوشته شده است و بسیاری از آن در کتاب غایة المرام و اجمالی در کتاب مراجعات علامه بزرگوار سید شرف الدین عاملی معاصر مذکور است بآنجا رجوع کنید

آری در اینجا يك چیزی هست و آن اینست که بعضی از اخباریین و محدثین شیعه و سنی که گفتارشان پیش دانشمندان و علماء مورد اعتناء نیست گول ظاهر بعضی اخبار را خورده و چنین رأی اظهار کرده ولی دانشمندان و علماء او را رد کردند و برای کتاب او قدر در جامعه علمی نیست پس نباید يك حرف بیخردانه را انسجیده بدینداران نسبت داد در حالیکه آنها خود چنین سخنی نگفته اند و نخواهند گفت ما چنانچه دانستید گفتیم نام بردن از امام در قرآن بهیچوجه صلاح دین نبود

يك دزدی از بهائیها
میرزا ابوالفضل گلپایگانی بهائی پس از آنکه معجزه انبیاء را بکلی منکر شده و اینها نیز از او تبعیت کردند چنانچه ذکر کردیم برای آنکه بتواند برای باب و بهاء دست و پائی کند نفوذ (۱) کلمه را که بهائت از اثر کردن گفتار است در مردم دلیل پیغمبری گفته این پاوه گویان گوئی سخنی در عالم از این پیروده تر پیدا نمیشده اینجا نیز از میرزا ابوالفضل بهائی این سخن را دزدیدند و برخ دینداران کشیدند

میگوید يك دلیل بزرگ بر راستگوئی پیغمبر قرآنست و دلیل دیگر اثر گفته های او است در همراهانش آنرا میگویند تفسیر کرده و این را هم میگویند (ارتد الناس بعد رسول الله الاثثة) قرآن از معجزات بزرگ پیغمبر است و معلوم شد که راجع بتفسیر قرآن پیروده میگوید لکن اثر کردن گفته پیغمبر دلیل پیغمبری بهیچوجه نیست زیرا میبکست اشخاصی ضعیف النفس پیدا شوند که بمجرد اظهار یکی با

۱ - در فرائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی نفوذ کلمه را دلیل گرفته و منکر شده بکتاب الهدایة المهدویه مجد العلماء اردکانی رجوع شود

قدری بخرج دادن رندی و طراری حرف او را قبول کنند چنانچه در تمام مذاهب باطله کم و بیش عده همراهان پیدا میشود که حرف آنها را بپذیرد پس باید ذریک حال همه مذاهب درست باشد الان پیروان مذهب بودا از پیروان ادیان و مذاهب دیگر بیشترند با آنکه همه میدانند باطل بودن آنها و امام معنی ارتدالناس بعد رسول الله هم آنستکه از بیعتی که کرده بودند در حجة الوداع با امیر المؤمنین برگشتند نه از دین اسلام بکلی برگشتند و برگشتن آنها از بیعت بعدکم تاریخ و اخبار متواتره از طریق سنی و شیعه ثابت است و اینان هم که سه نفر یا هفت نفر بودند بهیچوجه برگشتند یعنی نه قلباً برگشتند و نه صورتاً اظهار همراهی با مخالفان علی کردند و گرنه کسانی که از بیعت علی واقعاً برگشتند بیشتر از اینها هستند تقریباً دوست و بیست نفر از آنها را سید بزرگوار سید شرف الدین در کتاب فصول المهمه بانام و نشانی اسم میبرد که آنها را در کتاب استیعاب و اصابه و اسد الغابه و دیگر کتب معتبره اهل سنت از پیروان علی شمرند و شیعه بودن این عده از اصحاب را تصدیق کردند

يك تقليد بعضی از دشمنان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سخنی سرایا
کور کوران دروغ گفته و این بیخردان کور کوران از آن پیروی کردند

ما اینك سخن اینان را میآوریم و خطا کاری و دروغ پردازی آنها را روشن میکنیم
تاریخی بیشتر از پیش شود میگوید (در صدر اسلام امامت يك امر ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت بودند ولی بعدها از مامداران ایران برای بیرون رفتن از حکم خلفاء عرب یا ترك امامت را باین رنگ درآوردند و دلیل آنرا چنین میآورد که کتابهای زمان قبل از صفویه و بعد از آنها فرق کرده درباره امامت بعد از صفویه کتابها بزرگتر و غلو شان بیشتر شده است حاصل کلامش آنستکه مذهب تشیع را صفویه از پیش خود شاخ و برگ دادند برای پیشرفت کار خود و پس از آن باین رنگ مانده و آنمرد افیونی بیخرد در کتاب شیعیگری میگوید شیعه از زمان بنی امیه پیدا شدند و بعدها در زمان جعفر بن محمد و دیگران رنگهایی پیدا کرد و

ما در اینجا مختصری تاریخ شیعگی را میآوریم با گفته تاریخ و اخبار سنیان تا
معلومات یا خیانت گری آن مرد بیخرد افیونی روشن شود و ارج گفتار ماجراجویان
را همه بدانند

جواب این گفتار ما پیش از این با حکم خرد ثابت نمودیم که باید امامت که
با حکم خرد معنیش تعیین نگهبان از برای دین است در دین اسلام مسلم
و ثابت باشد و اگر قانون گذار اسلام يك شخص خردمند عادی هم بود باید تکلیف
زینداران را پس از خود معین کند اینک هم باز می گوئیم خدای عالم که قانونهایی
گذاشته برای زندگی بشر و احکامی آورده برای سعادت اینجهان و آنجهان ناچار
بحکم خرد قانونها و احکامی است که جریان خود آنها را خدا و پیغمبر میخواهند
نهضت و تقیض آنها و این محتاج بدلیل نیست خود از احکام روشن عقلست که هر
قانونگذاری در عالم قانون را برای جریان و عملی کردن میگذارد نه برای نوشتن و
گفتن و ناچار جریان قانونها و احکام خدائی فقط منحصر بزمان خود پیغمبر نبوده
پس از او هم بایستی آن قانونها جریان داشته باشد چنانکه واضحست و ما پس از این
نابت می کنیم ناچار در اینصورت باید کسی را خدای عالم تعیین کند که گفته او پیغمبر
او را بکن بکن بی کم و کاست بداند و در جریان انداختن قانونهای خدائی نه خطا کار
و غلطانداز باشد و نه خیانتکار و دروغ پرداز و ستمکار و نفع طلب و طماع و نه رباست
خواه و جملپرست باشد و نه خود از قانون تخلف کند و مرد را بتخلف وادارد و نه
در راه دین و خدا از خود و منافع خود دریغ کند و این معنی امامت و دارای این
اوصاف امام و در تمام امت بشهادت تواریخ معتبره و اخبار متواتره از سنی و شیعه
غیر از علی بن ابیطالب (۱) بعد از پیغمبر کسی چنین اوصاف را نداشت اکنون میگوئید
خرد چه حکم میکند می گوید قانونگذاری کرد برای نوشتن و گفتن قرآن آورد

(۱) پیش از این شمه از مخالفت های ابو بکر و عمر را با قرآن آوردیم هر کس بیشتر میخواهد
بفصول المهمه رجوع کند

فقط برای خواندن یا جریان قانونها و احکام موضوعه را می خواست اگر میخواست تنها برای زمان پیغمبر میخواست یا پس از پیغمبر دین و حکم بود ناچار باید بگوئید بود اگر جریان پس از پیغمبر را هم میخواست باید کسی را برای راه انداختن قانون برقرار کند یا هر کس هر چه خواست و فهمید بکند ناچار باید بگوئید هر چه و مرج را نمی خواسته و غلط اندازی و غلط فهمی را دشمن داشته زیرا جریان خود قانون در نظر قانون گذار است نه هر کس هر چه فهمید و خواست پس خدا باید خود را می برای فهماندن قانون که بالضروره آراء اشخاص در آن مختلف میشود معین کند که همه با و رجوع کنند تا قانون جریان پیدا کند و آن شخص باید آن اصول را که گفتیم داشته باشد تا منظور حاصل شود از این جهت بحکم خرد همانطور که دین و قرآن در پیشگاه خدا و پیغمبر با اهمیت تلقی میشود امامت هم باید در آن پیشگاه بهمان اهمیت شناخته شود زیرا که امامت قوه جریان قانونست که مقصود اصلی از دین و قانون گذاری است از این جهت بی امامت قانون گذاری لغو و یهوده است و امری بسیار کودکانه و از قانون خرد بیرون است و با امامت دین کامل و تبلیغ تمام می شود حالا معلوم میشود معنی يك آیه از آیات قرآن که در حجة الوداع پس از نصب امیر المؤمنین با امامت نازل شد بشهادت سنیان و اتفاق شیعیان و آن (آیه ۵) از سوره مائده است **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** امروز کامل کردم دین شما را و نعمت خود را بر شما تمام کردم و خشنود شدم که اسلام دین شما باشد و پر روشن و واضح است که اگر امر امامت با آنطور که خدا دستور داده بود و پیغمبر تبلیغ کرده و دو کوشش درباره آن کرده بود جریان پیدا کرده بود این همه اختلافات در مملکت اسلامی و جنگها و خونریزیها اتفاق نمی افتاد و این همه اختلافات در دین خدا از اصول گرفته تا فروع پیدا نمی شد حتی اختلاف بین مجتهدین مذهب شیعه را باید از روز سقیفه دانست زیرا اختلاف آراء از اختلاف اخبار است و اختلاف آن بیشتر از صدور اخبار تقیه است که بیشتر

ذکری از آن شد و اگر امامت با اهلش رسیده بود تقیه پیش نمی آمد پس آنچه تا کنون به مسلمانها رسیده آثار روز سقیفه باید شعرد

جواب این گفتار بیشتر بعضی از آیات قرآن را در باب امامت ذکر نمودیم و **بایسته های خدا** روشن کردیم که امامت از اصول اسلام است و چه کسی باید امام باشد اینجا نیز اجمالاً ببعضی آیات اشاره می کنیم و از اخبار سنیان که بامادر این موضوع طرف هستند شاهد می آوریم (۱) تا معلوم شود که خداهم در قرآن باین موضوع اهمیت داده و امامت بگفته این پیخردان يك امر خیلی ساده یا سیاسی نبوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت باشند بلکه از خدا گرفته تا مخدرات (۲) پشت پرده از طبقه دیندار حرف خود را درباره آن زده و کوشش خود را کرده اند لکن حزب دنیاخواه و ریاست طلب همیشه اکثریت را تشکیل داده و نگذاشتند دینداری که پایه اش بر عدالت و ترک شهوات و از خود گذشتن است روزگاری بخود ببینند اکنون آیاتی از قرآن کریم که بشهادت سنیان که مخالف با امامت علی هستند درباره علی و امامت او وارد شده

۱- سورة مائده (آیه ۵) **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** - در غایة المرام در باب ۳۹ شش حدیث از احادیث اهل سنت نقل شده است که این آیه در روز غدیر خم که پیغمبر خدا علی را با امامت معرفی کرد درباره علی نازل شده و در بیشتر آنها است که پیغمبر گفت **اللّٰهُ اكْبَرُ عَلٰى اِكْمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ** (۳)

۲- سورة معارج (آیه ۱) **سَتَلَّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** نعمان بن حریث چون شنید که پیغمبر امیر المؤمنین را روز غدیر با امامت نصب کرد آمد پیش پیغمبر گفت

۱- بکتاب غایة المرام باب ۳۹ و ۴۰ رجوع شود ۲- اشاره باحتجاج فاطمة زهرا دختر پیغمبر اسلام است در دو خطبه معروفه که اهل سنت نیز آنها را نقل کردند بسراجمات صفحه ۲۷۵ رجوع شود ۳- غایة المرام رجوع شود

تو ما را از جانب خدا امر کردی که شهادت بوحدانیت خدا و رسالت تو دهیم و امر کردی بجهاد و حج و صیام و صلاوة ما نیز قبول کردیم بعد از اینها راضی نشدی تا آنکه این بیجه را نصب کردی برای امامت و گفتی هر کس که من مولای او هستم علی هم هست این گفته را از خود آوردی یا از طرف خدا است پیغمبر سو کند خورد که از طرف خداست نعمان بن حرث رو بر گرداند و گفت خدایا اگر این راست است از آسمان بر سر ما سنگ ببار ناگهان خدا سنگی بر سر او زد و او را کشت و این آیه نازل شد امام ثعلبی در تفسیر کبیر خود و علامه مصری شبلنجی در کتاب نور الابصار و حلبی در جزء سوم از سیرة خود در حجة الوداع و حاکم در مستدرک در صفحه ۵۰۲ از جزء ثانی این قضیه را نقل نمودند و اینها از معتبرین اهل سنت هستند

۳- سورة مائده (آیه ۶۰) اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی جز این نیست که مولی و متصرف در شما خدا و پیغمبر است و آنانکه ایمان دارند و نماز پیاده کنند و زکوة در حال رکوع می دهند (۱) بیست و چهار حدیث از اهل سنت نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده و ما اینجا يك حدیث از آن احادیث را که سنیان ذکر کردند می آوریم

حمویتی که از بزرگان علماء اهل سنت است و ثعلبی باسناد خود از عبایة بن ربیع نقل کنند که ابن عباس بر سر چاه زمزم نشسته بود و از پیغمبر حدیث نقل می کرد ناگهان شخصی آمد که عمامه خود را بر روی خود پیچیده بود و هر حدیثی که ابن عباس نقل می کرد او هم يك حدیث نقل می کرد ابن عباس گفت تو را بخدا کی هستی عمامه را از روی خود باز کرد و گفت هر کس مرا می شناسد بشناسد و هر کس نمی شناسد من ابوذر غفاری هستم شنیدم از پیغمبر باین دو گوش والا کر شوند و دیدم باین دو چشم والا کور شوند که می گفت علی پیشوای خوبان است و

کشنده کفار است یاری شود هر که او را یاری کند و مخدول شود هر کس او را
 مخدول کند آگاه باشید که من یکروز بایبغمبر نماز ظهر میخواندم سائلی چیزی
 در مسجد خواست کسی باو نداد آن سائل دست بآسمان برداشت و گفت خدایا
 شاهد باش که در مسجد پیغمبر خدا سؤال کردم هیچکس بمن چیزی نداد و علی بن
 ایبطالب در حال رکوع بود باو اشاره کرد که انگشتری که در انگشت کوچک دست
 راست داشت بیرون آورد سائل رفت و بیرون آورد و این در مقابل چشم پیغمبر بود
 چون پیغمبر از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا موسی سؤال
 کرد از تو و گفت خدایا بمن شرح صدر بده و کار مرا آسان کن و گره از زبان
 من بگشا تا سخن مرا بفهمند و وزیر مرا از اهل من قرار ده هارون برادر
 من است پشت مرا باو محکم کن و او را شریک من قرار ده پس تو قرآن
 گوینده بر او نازل کردی که زود است محکم کنم بازوی تو را برادرت و قرار
 بدهم شمارا مسلط بر فرعونیان و آنها بشما دست نیابند خدایا من محمد هستم
 پیغمبر و برگزیده تو خدایا شرح صدر بمن بده و کار مرا آسان کن و از
 برای من وزیری از اهل من قرار بده که آن علی باشد پشت مرا باو محکم کن
 ابوذر گفت هنوز تمام نشده بود کلام پیغمبر که جبرئیل آمد از پیش خدای تعالی
 و گفت ای محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت **بخوان اِنْعَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ**
وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ یُوْفُوْنَ الزَّکٰوةَ وَ هُمْ رَاکِعُوْنَ
 موفق بن احمد که از علماء سنیان است نقل میکند که عمرو بن عاص بمعویه نوشت
 چیزهایی در قرآن نازل شده در شأن علی بن ایبطالب که هیچکس باو شریک نیست
 و از آن جمله این آیه را شمرده و این شهر آشوب گوید باجماع امت این آیه درباره
 امیر المؤمنین نازل شده و قوشچی که از بزرگان سنیان است در شرح تجرید گوید
 باجماع مفسرین این آیه درباره علی است

۴ - سورة آل عمران (آیه ۹۷) وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَلَا تَقَرُّقُوا

از طریق اهل سنت (۱) چهار حدیث نقل شده است که حبل الله که مردم مأمورند باو تمسک شوند علی بن ایطالب است

۵ - سورة توبه (آیه ۱۲۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا

مَعَ الصَّادِقِينَ هفت حدیث از اهل سنت وارد شده است که این آیه درباره علی بن ایطالب است ابن شهر آشوب از طریق سنیان از تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان نقل کند که گفت مالک بن انس از نافع از ابن عمر حدیث کرده که خداوند اصحاب پیغمبر را امر کرده که از خدا بترسید و با صادقین باشید یعنی محمد و اهلبیت او

۶ - سورة صافات (آیه ۲۴) وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ - هشت حدیث

از طریق سنیان وارد است که مرد مرا نگاه میدارند روز قیامت و از ولایت علی بن ایطالب از آنها سؤال میکنند و در بعضی از آن روایات است که از همان ولایتی را که پیغمبر برای علی ثابت کرد و گفت (من كنت مولاه فعلى مولاه) در روز قیامت سؤال می شود

۷ - سورة بقره (آیه ۱۱۸) إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

قَالَ لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ - از طریق سنیان در این آیه دو حدیث وارد است که یکی را بطور اجمال ذکر میکنیم

ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن مسعود نقل میکند که پیغمبر گفت من جزء دعای ابراهیم هستم که گفت خدایا مرا و اولاد مرا از بت پرستی دور کن آنجا که خدا گفت عهد امامت بظالمین نمیرسد و دعای ابراهیم مرا و علی را شامل شد هیچیک مابت پرستی هرگز نکردیم پس خدا مرا پیغمبر و علی را وصی کرد

۸ - سورة نحل (آیه ۴۵) فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

از طریق سنیان سه حدیث وارد شده که اهل ذکر علی بن ایطالب است

۹. سورة بقره (آیه ۴۰) وَارْتَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ - از طریق اهل سنت

چهار روایت وارد است که این آیه درباره پیغمبر و علی است خاصه

۱۰. سورة رعد (آیه ۸) اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَاَكِلٌ قَوْمٍ هَادٍ - هفت حدیث

از اهل سنت وارد شده است که منذر پیغمبر و هادی علی بن ابی طالب است از آن جمله
ابراهیم حموی که از بزرگان علمای اهل سنت است بسند خود از ابوهریره نقل
کند که پیغمبر میگفت انما انت منذر و دست بر سینه خود نهاد پس دست بدست
علی گذاشت و گفت لكل قوم هاد و ما اینجا برای اختصار ترك کردیم آیاتی را که از
از طریق اهل سنت وارد شده که درباره علی و اولاد او است هر کس میخواهد تا
اندازه ای اطلاع بر این مطلب پیدا کند بکتاب غایة المرام تألیف سید جلیل سید هاشم
بحرانی رجوع کند که در آنجا یکصد و چهل آیه از آیات قرآنی را ذکر کرده است
که از طریق شیعه و سنی درباره امیر المؤمنین وارد است تا معلوم شود که امامت را
خدا با چه اهمیت تلقی کرده و آن يك امر ساده یا سیاسی نیست که در صدر اسلام از
آن ساکت بودند آنگاه پایه و مایه این پیخردان ماجراجو دست می آید

جواب این گفتار خوانندگان محترم باید بدانند که بحث در امامت و خصوصاً
با احادیث پیغمبر از وجه احادیث پیغمبر که از طریق شیعه و سنی وارد شده
است از نطق بیان و عهده این اوراق خارج است لکن مابرای رسوائی این پیخردان
چند حدیث از طریق سنیان که با اصل امامت با مخالفت دارند در اینجا ذکر میکنیم
بطور اجمال و اشاره و هر کس اطلاع بیشتری بخواهد پیدا کند بکتابهایی که درباره
امامت از صدر اسلام تا کنون نوشته شده و ما اسم بعضی از آنها را پس از این ذکر
میکنیم رجوع کند تا بداند این خیانت کاران عوام فریب چه چیزی را میگویند در
صدر اسلام از آن اسمی نبوده و سیاست شاهان صفوی یا غیر آنها آنرا اسم و رسم
داده اینك احادیثی میآوریم از کتابهایی که تألیف آنها قبل از پیدا شدن صفویه و
امثال صفویه است

۱- حدیث غدیر خم است و آنچه که صاحب غایة العرام بر آن اطلاع پیدا کرد هشتاد و نه حدیث است از طریق اهل سنت که بسیاری از آنرا از کتاب مسند احمد بن حنبل که امام بزرگ سنیان است و در سال ۲۴۱ در بغداد فوت شده نقل کرده و کتاب مسند از بزرگترین کتابهای اهل سنت است و بسیاری از آنها را از ابن مغازلی شافعی متوفی در سال ۴۸۳ و از سمعانی متوفی در سال ۵۲۲ و از ابن ابی الحدید معتزلی متوفی در سال ۶۵۵ و از ثعالبی متوفی در حدود سال ۴۲۹ و بعضی از آنها از صحیح مسلم متوفی در سال ۲۶۱ و صحیح ترمذی متوفی در سال ۲۷۹ و صحیح ابی داود متوفی در سال ۲۷۵ نقل نموده و هر کس بخواهد اطلاع از چگونگی حدیث غدیر پیدا کند باید رجوع کند بکتاب عبقات الانوار سید بزرگوار حجامد حسین هندی که چهار جلد بزرگ در حدیث غدیر تصنیف کرده و چنین کتابی تا کنون نوشته نشده و عبقات الانوار در امامت از قراری که شنیده شده سی جلد است و آنچه که ما دیدیم هفت و هشت جلد است و در ایران شاید تا پانزده جلد آن پیدا شود و اهل سنت در صدد جمع این کتاب و تزیین آن هستند و ماملت شیعه در خواب هستیم تا آنوقت که يك چنین گنج پر قیمت و گوهر گرانبهائی از دست برود و اکنون قریب دو سال است که بعلمت شیعه راجع بتجدید طبع این کتاب پیشنهاد شده و بخونسردی تلقی شده است باین وصف باخواست خدا جلد غدیر در تحت طبع است لکن بر علماء شیعه بالخصوص و دیگر طبقات لازم است که این کتاب بزرگرا که بزرگترین حجة مذهب است نگذارند از بین برود و بطبع آن اقدام کنند و ما در اینجا بعضی از طرق حدیث غدیر را ذکر میکنیم تا این بیخردان خالی از دانش و بینش نگویند امری بوده که در صدر اسلام مسلمانان از آن ساکت بودند

نقل ابن مغازلی (۱) ابوالحسن علی بن محمد معروف باین مغازلی که از حدیث غدیر را بزرگان محدثین و اعظم معتبرین اهل سنت است بسند خود

نقل نموده که امیرالمؤمنین در منبر اصحاب پیمبر را قسم داد که هر کس روز غدیر
خم حاضر بود شهادت بدهد پس دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که پیمبر گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و از جمله آن دوازده نفر
ابو سعید خدری و ابو هریره و انس بن مالک بودند پس ابن مغازلی گفته در کتاب
منقب که ابوالقاسم بن محمد گفت این حدیث صحیح است و صد نفر از پیمبر خدا
این حدیث را نقل کردند و علی بن ایطال منفرد است در این فمیلت

تصنیف این عقده ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف بابن عقده متولد
کتابی در حدیث غدیر در سال ۲۴۴ که از اعجوبه های زمان و بزرگان اهل سنت
است و دارقطنی درباره او گفته اهل کوفه اتفاق دارند در اینکه از زمان عبدالله بن
مسعود تا زمان ابن عقده کسی حافظ تر از او نبوده يك کتاب در سند حدیث غدیر نوشته
و از یکصد نفر از اصحاب نقل نموده که از جمله آنها است علی بن ایطال و حسن بن
علی و حسین بن علی و ابوبکر و عمر و عثمان و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و ابن عباس و
ابن مسعود و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعید بن مالک و ابویوب و عبدالله
بن عمرو و عدی بن حاتم و حذیفه و غیر اینها و از چندین نفر زن که از جمله آنها است
فاطمه (ع) و عایشه و ام سلمه و ام هانی و اسماء بنت عمیس پس ابن عقده بیست
و هشت نفر دیگر را بی اسم ذکر کرده که آنها هم حدیث غدیر را نقل کردند

تصنیف طبری کتابی محمد بن جریر طبری متولد در سال ۲۲۴ که از بزرگان
در حدیث غدیر محدثین و اعظم مورخین اهل سنت است و گویند آنقدر
کامل در جمیع علوم بود که کسی شریک او نبود کتابی تصنیف کرده در طریق حدیث
غدیر که دارای دو جلد ضخیم است و نام آن کتاب الولاية است ذهبی گوید من آن
کتاب را دیدم و از بسیاری طرق آن دهشت کردم و اسمعیل بن عمر بن کثیر که از
اجله علماء و بزرگان اهل سنت است گفته من يك کتاب از طبری دیدم که جمع کرده
در آن احادیث غدیر خم را در دو مجلد ضخیم و سید بزرگوار سید بن طاوس کتاب

طبری را درباره حدیث غدیر در اقبال ذکر میکند

تصنیف حکانی کتابی ابوالقاسم عبدالله الحکامی که در حدود ۴۷۰ فوت شده و در حدیث غدیر مورد توثیق و تجلیل بزرگان اهل سنت است کتابی در سند حدیث غدیر نوشته است و اسم آن دعاء الهداة الی اداء حق الموالاة است و سیوطی که از بزرگترین علماء اهل سنت است از حکامی تجلیل و تمجید مینماید

تصنیف سجستانی کتابی ابوسعید محمد بن ناصر سجستانی متوفی در سال ۴۷۷ که از بزرگان محدثین و حافظان اهل سنت است و ابوعبدالله محمد بن عبد الواحد معروف بدقاق که از اعظم حفاظ است درباره او گفته من کسما که بهتر باشد از او از حیث اتقان و حفظ ندیدم يك کتاب در جمع طرق حدیث غدیر تألیف کرده و آنرا بکتاب درایة حدیث الولاية موسوم کرده و از صد و بیست نفر از اصحاب پیغمبر با هزار و سیصد سند آن حدیث را نقل میکند

تصنیف ذهی کتابی (۱) شمس الدین محمد بن احمد شافعی متولد در سال ۲۷۳ در حدیث غدیر که از دانشمندان بزرگ و محدثین عالیهام است و یکی از طبقات الشافعیه در حق او گفته محدث عصر و خاتم حفاظ و قائم بامر حدیث و حلال رایت اهل سنت و جماعت و امام اهل عصر است از حیث حفظ و اتقان و او شیخ و سید و معتمد من است او نیز کتابی در حدیث غدیر نوشته است

کلام جوینی درباره محمد بن علی بن شهر آشوب متوفی در سال ۵۸۸ که فحول علماء بیست و هشت جلد غدیر اهل سنت و جماعت و بزرگان علماء و محدثین آنها مثل صفدی دروافی بالوافیات و فیروز آبادی در بلغة و سیوطی در بقیة الوعاة و ابن ابی بطلونه در تاریخش از او مدح بلیغ و ثناء جمیل کردند و او را بصدق لهجه و خشوع و عبادت و تهجد و کثرت علم توصیف کردند در کتاب مناقب چنانچه حسین بن غیر در نخب المناقب از او نقل کرده گفته است که ابوالمعالی جوینی تعجب میکرد و میگفت من در بغداد

يك كتابی دیدم در دست صحاف در روایات حدیث غدیر در آن نوشته بود این مجلد بیست و هشتم است از طریق حدیث (من کنت مولاه فعلی مولاه) و بعد از این کتاب بیست و نهم است و از این کثیر فقیه شافعی دمشقی نیز منقول است که ابوالمعالی جرینی از دیدن آن کتاب نزد صحاف تعجب میکرده و جوینی از اعظام و فحول اهل سنت است که علامه یافعی در مرآت الجنان چند صفحه در مدح و ثنای او نوشته و او را استاد فقهاء و متکلمین خوانده و جامعیت و امامت او را در اصول و فروع و فنون ادب و علم مورد اتفاق دانسته و فات او در سال ۴۷۸ در نیشابور بوده پس از فوتش هنبرش را شکستند و شاگردان او که چهارصد تن بودند دوات و قلم خود را شکستند و یکسال در این حال بودند

و تواتر حدیث غدیر پیش اهل سنت و جماعت تاجه رسد بشیعه جای هیچ شک و تردید نیست و اشخاصیکه از بزرگان و معتبرین اهل سنت هستند و دعوی تواتر این حدیث را کردند اگر بخواهیم شماره کنیم بطول می انجامد و با اختصار که بنای این اوراق بر آنست منافی است

ذکر حدیث منزلت (۱) یکی از احادیثی که درباره امامت امیر المؤمنین از پیغمبر در امامت علی (ع) اسلام وارد شده حدیث منزلت است و آن حدیثی است که بطور تواتر از سنی و شیعه نقل شده که پیغمبر بعلی گفت (انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لابی بعدی) یعنی نسبت تو بمن مثل نسبت هارون بموسی است مگر در پیغمبری که کسی بعد از من پیغمبر نیست و هارون تمام شئون خلافت و وراثت را نسبت بموسی داشت سید بزرگوار سید هاشم بحرانی این حدیث را بایکصد سند از طریق اهل سنت نقل میکند که بسیاری از آن از صحاح سته سنیان است که بزرگ ترین کتب آنها است

مادر اینجا از هر يك صحاح که حدیث در آن است اسمی میبریم تا معلوم شود

نام امامت تازه نیست و این تخمی است که پیغمبر افشانده با هر خدای عالم
 نقل حدیث منزهات ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری متولد در سال ۱۹۴ بسند
 از صحیح بخاری خود در صحیح بخاری حدیث کند (انه قال النبی لعلی اما
 ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی) و در بعضی احادیث دیگرش دنباله
 آن این عبارت است (الا انه لانی بعدی) و این محمد بن اسمعیل بخاری (۱) را پیشوای
 اهل حدیث و مقتدای آنان دانند و او را امیر المؤمنین در حدیث و ناصر احادیث نبویه
 و ناشر روایات نبویه لقب دادند و مسلم صاحب صحیح چون پیش او میآمد میگفت
 بگذارنا بوسه زنم دو پای تو را ای سید محدثین و ای استاد استادان و ترمذی گفته
 ندیدم کسی را مانند او خدا او را زینت این امت قرار داده این خزیمه گفته زیر آسمان
 نبود دانای حدیث و حافظ ترازا و نیست بالجمله اهل سنت او را مقدم بر همه محدثین
 میشمردند و کتاب صحیح بخاری بزرگتر از تمام کتب است و بخاری گفته من این کتاب
 را از شصت هزار حدیث بیرون آوردم و این حجة ما بین من و خدا است و ذکر نکردم
 در این کتاب مگر احادیث صحیحه را و علماء سنت در مدح این کتاب چیزها گفته اند
 و آنرا بعد از قرآن صحیح ترا همه کتب دانسته اند و بر همه کتب مقدم شمرده اند و
 بحمد الله در چنین کتاب باین اعتبار احادیث دال بر مذهب شیعه و حقانیت آن فراوان
 است با کمال دشمنی که بخاری با مذهب حق داشته از آن جمله این حدیث را از سه
 طریق آنچه که میدانیم نقل کرده

نقل حدیث منزهات ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری متولد در سال ۱۰۴ یا
 از صحیح مسلم ۲۰۶ حدیث منزلت را بهفت طریق نقل میکند و مسلم (۲)
 یکی از علماء بزرگست و از حفاظ ملت است و در نزد اهل حدیث پیشوای مقتدا است
 از این عقده پرسیدند که بخاری و مسلم کدام اعلم هستند گفت هر دو عالمند اصرار

۱- اشعة اللمعات شیخ عبدالحق دهلوی رجوع شود

۲- اشعة اللمعات رجوع شود شرح حالات این مشایخ

کردند گفت بخاری گاهی غلط میکند ولی مسلم کمتر غلط دارد خطیب بغدادی گفته که مسلم پیروی از بخاری کرده و در علم او نظر کرده و راست برابر با وی می رود و در هشتاد و چند حدیث مابین او و پیغمبر خدایش از چهار واسطه نیست بالجمله اهل سنت او را در طرز از بخاری و مقدم بر محدثین میدانند و صحیح مسلم را اکابر اهل سنت هم دوش صحیح بخاری و اصح کتب بعد از قرآن میدانند چنانچه ابن حجر در صواعق گفته (روی الشيخان البخاری و مسلم فی صحیحیهما الذین هما اصح الکتاب بعد القرآن باجماع من یعتقد به) و دعوی اجماع و اتفاق کردند بر صحت و وجوب قبول آنچه در این دو کتاب است

نقل حدیث از صحیح ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی یکی از علماء اعلام و محدثین ترمذی و ابی داود بزرگ اهل سنت و جماعت است و بابخاری در اخذ از بعضی مشایخ شرکت دارد و ضرب المثل در حفظ و ضبط است فوت او در سال ۲۷۹ است و کتاب صحیح او یکی از کتب سته اهل سنت است که از بزرگترین کتب آنها است و ترمذی درباره کتابش گفته من این کتاب را تصنیف کردم و بر علماء حجاز و عراق و خراسان عرضه داشتم و آنها از آن خشنود شدند و هر کس این کتاب در خانه اش باشد مثل آن است که پیغمبر در خانه او است و با او سخن میگوید

و اما ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی از بزرگان مشایخ اهل سنت و پیشوا و مقدم در عصر خود و بصفت ورع و زهد و بصیرت و مهارت در فن حدیث نزد آنان موصوف و لادت او در سال ۲۰۲ بوده و کتاب سنن او یکی از صحاح سته اهل سنت است و از او منقول است که پانصد هزار حدیث در حیطه ضبط و قید کتابت در آوردم و سنن خود را که چهار هزار و ششصد حدیث صحیح است از آن انتخاب کردم و حدیث منزلت و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را این دو نفر در صحیح خود حدیث کردند

نقل حدیث منزات ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل متوفی در سال ۲۴۱ یکی در مسند احمد از ائمه سنیان و مقتدا و پیشوای آنهاست در حدیث و فقه او

را بعبادت و زهد و ورع توصیف نموده و گویند که بواسطه او صحیح از سقیم و مجروح از معطل شناخته شد و از او روایت کنند مثل بخاری و مسلم و ابوداود سجستانی و ابودرعه و اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد بن حنبل حجة است میان خداوند و بندگان او در روی زمین و شافعی گفته از بغداد بیرون آمدم در حالیکه نگذاشتم آنجا اورع و اتقی را علم از احمد بن حنبل و کتاب مسند او ^۱ از کتب مشهورة معتبرة اهل سنت است و در آن سی هزار حدیث است از قرار مذکور و از او نقل شده که این کتاب را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث زیاده تر انتخاب کردم و بحمد الله از این کتاب (۱) از نوزده طریق حدیث منزلت را نقل کردند

نقل ابن ماجه و نسائی ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه متوفی در سال ۲۷۳ یکی حدیث منزلت را از پیشوایان و مشایخ اهل سنت است و کتاب او که سنن ابن ماجه گویند یکی از صحاح ششگانه اهل سنت است که بزرگترین کتب آنهاست و ابو عبدالرحمن احمد بن علی بن شعيب النسائی از بزرگان عصر خود و به بسیاری تهجد و عبادت و صوم موصوف و حاکم گفته نسائی ائمه اهل مصر در عصر خود بود و ذهبی گفته او از مسلم حافظ تر بود و کتاب او که بسنن نسائی معروفست یکی از شش کتاب صحیحست پیش اهل سنت نسائی در مصر کتاب خصائص را در مناقب امیر المؤمنین تصنیف کرد و فات نسائی در سال ۳۰۳ بود و حدیث منزلت را ابن ماجه و نسائی بنابه نقل از محمد بن یوسف شافعی در کفاية الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب در سنن خود حدیث کنند پس معلوم شد که این حدیث در جمیع کتب صحیحه اهل سنت منقول است و دیگر ناقلین این حدیث از بزرگان و معتبرین و مشایخ اهل سنت و جماعتند که ما برای اختصار ترك ذکر آنها را کردیم

تو اتر حدیث شریف بسیاری از محققین و معتبرین علماء عامه حدیث منزلت را منزلت بگفته سنیان (۲) بتواتر موصوف کردند یا چیزی درباره آن گفته اند که

لازمه اش پیش آنها تواتر آنست چنانچه حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۳۵۸ بعد از ذکر حدیث منزلت در کفایة الطالب گفته و این حدیثی است که اتفاقست بر صحت او و ائمة اعلام حفاظ آنرا روایت کردند مثل بخاری در صحیح خود و مسلم در صحیح خود و ابوداود در سنن خود و ترمذی در جامع خود و نسائی و ابن ماجه در سنن خویش و همه متفق هستند در صحتش و صحت آن اجماعی است و حاکم نیشابوری گفته که این حدیث داخل در حد تواتر است و علامه سیوطی که فضایل و جلالش پیش اهل سنت مستغنی از بیانست این حدیث را از متواترات شمرده و ابن حجر حدیثی را که هشت نفر از صحابه نقل کردند متواتر شمرده در حالی که ابوالقاسم علی بن محسن التنوخی که از بزرگان اهل سنت است و بوثاقت و فضل موصوفست و وفات او در سال ۴۴۷ است يك كتابی مخصوص در اثبات این حدیث نوشته و از بیست و چند نفر از اصحاب پیغمبر آنرا حدیث کرده که از جمله آنهاست امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص و عبدالله ابن عباس و جابر بن عبدالله و ابو هریره و ابوسعید خدری و زید بن ارقم و ابورافع و حذیفه بن اسید و انس بن مالک و غیر اینها

حدیث ثقلین در از جمله احادیثی که از طرق سنی و شیعه متواتر است و نص امامت ائمه (۱) بر امامت علی و فرزندان معصومین اوست حدیث ثقلین است و آن حدیثی است که از بیست و چند نفر از اصحاب پیغمبر نقل و بسی و نه حدیث از طریق اهل سنت منقولست که از جمله آنهاست صحیح مسلم و صحیح ابوداود و صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل و مستدرک حاکم و دیگر از جمله اثبات و مهوره ثقات اهل سنت و جماعت و ما يك حدیث از صحیح ترمذی و ابی داود در اینجا ذکر میکنیم هر کس تفصیل این مطلب را بخواهد بکتاب غایة المرام و کتاب بیقات رجوع کند این دو کتاب که ارزش کتاب صحیح سنیاست بسند خود از زید بن ارقم

نقل کنند (قال قال رسول الله (ص) انی تارك فيكم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی
 احدهما اعظم من الآخر وهو کتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتی اهل
 بیتی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فی عترتی) زید بن
 ارقم گفت پیغمبر گفت من در بین شما چیزهایی میگذارم که اگر تمسک بآن کنید
 بضالت و گمراهی هرگز نمیافتید بعد از من و آن دو چیز است که یکی از آنها از
 دیگری بالاتر است و آن کتاب خداست که ریسمانی است که از آسمان بر زمین کشیده
 شده و دیگر عترت من که اهل بیت من هستند و آیندو از هم جدا نمیشوند تا روز
 قیامت ببینید چه جور سلوک میکنید بعد از من با اهل بیت من و این حدیث امامت را
 در اهلیت رسول خدا قرار داده تا روز قیامت و در روایت احمد بن حنبل است از زید
 بن ثابت که پیغمبر گفت من در بین شما دو خلیفه و جانشین میگذارم یکی کتاب
 خدا و یکی اهل بیتی و آیندو از هم هرگز جدا نمیشوند تا بمن وارد شوند بر حوض
 یعنی تا قیامت با هم هستند و باید آیندو جانشین من باشند

حدیث سفینه در باره و از احادیث مسلمة متواتره حدیث تشبیه اهل بیت بکشتی
 امامت نوح است که از طریق اهل سنت یازده حدیث (۱) در این
 موضوع وارد شده است که مایک حدیث آنرا ذکر میکنیم

ابوالحسن علی بن محمد خطیب فقیه شافعی متوفی در سال ۴۸۳ در کتاب
 مناقب بسند خود از ابن عباس نقل میکند (قال قال رسول الله مثل اهل بیتی مثل سفینه
 نوح من رکبها نجی ومن تأخر عنها هلك) یعنی پیغمبر گفت مثل اهلیت من مثل کشتی
 نوح است که هر کس سوار آن کشتی شد نجات پیدا کرد و هر کس تأخیر انداخت هلاک شد
 احادیث صریحه در و احادیث بسیاری که شاید از پنجاه تجاوز کند از طریق
 خلافت علی عامه وارد است که پیغمبر فرموده در علی خلافت است چنانچه
 در من نبوت است یا فرموده علی خلیفه من است بعد از من از آن جمله حدیثی است که

ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ابی ذر غفاری نقل کرده (قال قال رسول الله (ص) من ناصب علياً بالخلافة بعدى فهو كافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك في علي فهو كافر)

و از مسند احمد بن حنبل امام اهل سنت حدیثی طولانی منقول است که پس از آنکه ابن عباس شنید درباره امیر المؤمنین منافقین چیزی میگویند برخاست و گفت اف وقف باد بر آنها که بدگویی کسیرا میکنند که ده صفت دارد یکان یکان می شمارد تا آنکه میگوید پیغمبر گفت درباره او (اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسى الا انک لیس بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی) یعنی سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی احادیث صریحه در واحادیثی بسیار از طرق عامه است که شاید پنجاه شصت تا وصی بودن علی باشد که پیغمبر فرموده علی وصی منست از آن جمله حدیثی است که امام عالی مقام سنیان احمد بن حنبل در مسند خود سند بانس بن مالک رساند که گفت ما سلمان فارسی گفتیم از پیغمبر پرس کیست وصی تو سلمان سؤال کرد فرمود ای سلمان کیست وصی موسی گفت یوشع بن نون گفت وصی من و وارث من که قضاء دین من میکند و تنجیز مواعید مرا میکند علی بن ابیطالب است و ابن مغازلی شافعی در مناقب احادیثی ذکر کرده که از جمله سند بعبدالله بن بریده رساند (قال قال رسول الله لكل نبي وصي و وارث وان وصيي و وارثي علي بن ابیطالب)

امامت همدوش هر کس جزئی اطلاع از ابتداء ظهور اسلام و اولین روز نبوت بوده دعوت پیغمبر اسلام داشته باشد یقین میکند که امامت در اسلام از روز اول تا آخرین نفس پیغمبر اسلام بانبوت همدوش بودند در آن روزی که از اسلام خبری نبود خدای عالم امر کرد پیغمبر خود را که عشیره نزدیک خود را دعوت کن و انذر عشیرتک الا قریبین پیغمبر خویشاوندان نزدیک خود را که قریب چهل نفر مرد بودند و عموهای آنحضرت نیز جزء آنها بودند دعوت کرد و بآنها

فرمود ای فرزندان عبدالمطلب بخدا سوگند که من در عرب نمیدانم جوانی را که برای قوم خود بهتر از آنچه من برای شما آوردم آورده باشد من برای شما خیر دنیا و آخرت را آوردم و همانا خدا مرا امر کرده که شمارا دعوت بآن کنم کدامیک از شما وزیر من میشوید در این امر امیرالمؤمنین علی که از همه کوچکتر بود گفت ای پیغمبر خدا من وزیر تو میشوم بر این امر آنگاه پیغمبر گردن علی بن ابیطالب را گرفت و گفت همانا این برادر من و وصی من و جانشین منست در شما پس همگی از او حرف شنوی کنید و اطاعت فرمان او نمائید در این هنگام خویشاوندان پیغمبر از جای برخاستند و خندیدند و بابوطالب گفتند تورا فرمانداد که از پسر خود حرف شنوی کنی و اطاعت او نمائی

ذکر مورخین این پیش ازین ذکر کردیم که ابن جریر طبری متوفی در سال ۳۱۰ یک کتاب که دارای دو جلد ضخیم بوده در طرق حدیث قضیه را

غدير نوشته و باید دانست که در جمع طریق حدیث طبري که در اثبات امامت است طبری نیز يك کتاب نوشته و همین قضیه را که ذکر کردیم طبری در جزء ثانی از کتاب تاریخ الامم والملوك بطرق مختلفه مذکور داشته و تاریخ طبری از تواریخی است که علماء فن تواریخ و سیر از آن مدحها کردند مسعودی در مروج الذهب گفته تاریخ ابی جعفر محمد بن جریر طبری برتری دارد بر مؤلفات و زیادت دارد بر کتب مصنفه و کتابیست که فائده اش زیاد است و چطور اینگونه نباشد در حالیکه مؤلف او فقیه عصر خود و عابد زمان خویشست و علوم فقهاء شهرها و اهل سنن و آثار باو منتهی میشود و این خلکان نیز درباره او مدحی بسزا گفته و علاوه بر طبری جمع کثیری از بزرگان محدثین و مورخین و اهل سیر این قضیه را نقل کردند مثل (۱) ابن اسحق و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابی نعیم و بیهقی در سنن و دلائل خود و ثعلبی در تفسیر کبیر و طبری در تفسیر کبیر و ابن اثیر در جزء ثانی این قضیه را از مسلمات

دانسته و ابوالفداء در جزء اول از تاریخش نقل نموده و تصریح بصحت آن کرده و اسکافی معتزلی در کتاب نقض العثمانیه نقل نموده و تصریح بصحت آن کرده و حلبی در سیره خود نقل کرده و قریب باین مضمون را بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت نقل کردند مثل طحاوی و ضیاء المقدسی و سعید بن منصور و از همه گذشته احمد بن حنبل امام عظیم الشأن سنیان در مسند خود در چند جا آنرا نقل کرده و نسائی نیز از ابن عباس در خصایص علویه و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص آن با اعتراف بصحت نقل نموده و از همه گذشته اینقضیه را دکتر هیکل مصری در جریده (السیاسة) که در تاریخ ۱۲ ذی القعدة (۱۳۵۰) منتشر شده مفصلاً ذکر میکند و در ستون چهارم از صفحه ششم از ملحقات شماره ۲۷۸۵ از همان جریده این حدیث را از مسلم در صحیح و احمد در مسند و عبدالله بن احمد در زیادات مسند و ابن حجر میثمی در جمع الفوائد و ابن قتیبہ در عیون الاخبار و احمد بن عبدربه در عقد الفرید و عمر و بن بحر الجاحظ در رساله خود نقل میکند و جرجس انگلیسی در کتابیکه باسم (مقاله فی الاسلام) نوشته و هاشم عربی آنرا به عربی ترجمه کرده اینقضیه را مینویسد و عده اروپائیان در کتاب های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی اینقضیه را مذکور داشتند و توماس کارلیل در کتاب الابطال مختصر آن را ذکر میکند

آخرین کلام پیغمبر پس از آنکه معلوم شد اولین ساعتی که پیغمبر اسلام اعلان راجع بامامت بود پیغمبری خود را کرد همان ساعت هم اعلان خلافت و امامت علی بن ابیطالب را نمود و خویشاوندان او آن کلام را باخنده و مسخره تلقی کردند و در خلال رسالت خصوصاً سالهای آخر از عمر شریفش برای تثبیت این امر کوششها کرد که تمام توارین اسلام و کتب احادیث سنی و شیعه بزرگتر شاهد است و هر کس مراجعه بآنها کند خواهد دانست که در اسلام بهیچ موضوعی مانند امامت اهمیت داده نشده و برای هیچ امری چندین هزار حدیث وارد نشده چنانچه در امامت وارد شده است اکنون باید دانست که آخرین کلام پیغمبر اسلام نیز راجع بامامت بوده

چنانچه در کتابهای احادیث و تواریخ معتبره این قضیه نقل شده بلکه این از قصایای مشهوره متواتره است در (۱) صحیح بخاری در موارد متعدده و در صحیح مسلم و مسند احمد و دیگر کتب حدیث است که ابن عباس گریه میکرد و میگفت روز پنجشنبه و چهار روزی بود روز پنجشنبه پیغمبر گفت کت گوسفند و دوات یا کاغذ و دوات بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید گفتند پیغمبر (بهجر) هذیان میگوید و چنانچه از مراجعه بکتابهای حدیث و تاریخ معلوم میشود گوینده این سخن کفر آمیز عمر بن الخطاب بوده و بعضی دیگر از او متابعت کردند و نگذاشتند آن کتابت را پیغمبر بنویسد و باقرار عمر بن الخطاب آن امر را که میخواست پیغمبر بنویسد اجازت نداد بنی ابطالب بود چنانچه در مجلد سوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و در تاریخ بغداد ابوالفضل احمد بن ابی طاهر مذکور است که ابن عباس با عمر درباره خلافت علی بن ابیطالب احتجاج کرد و عمر باو گفت پیغمبر میخواست در حال مرض تصریح کند باسم علی بن ابیطالب و من مانع شدم و ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کند که با عمر بشام رفتم در یکی از سفرهای که روزتها میرفتم من دنبال او رفتم شروع کرد شکایت از علی بن ابیطالب تا سخن باینجا رسید که ابن عباس گفت او عقیده دارد که پیغمبر خلافت را برای او میخواست عمر گفت ای پسر عباس پیغمبر میخواست این امر را برای او چه باید کرد که خدا نخواست

يك حکمت از خوانندگان محترم بدانند که اگر فهرست آیات و اخباری که خوانندگان محترم درباره امامت وارد شده و فهرست کلمات مورخین را کسی بخواند بنویسد محتاج بیک کتاب بزرگ شود و ما در اینجا برای اختصار بیش از این چند کلمه را نوشتم اینک از خوانندگان حکمت میخواهیم که بایک نظر منصفانه بی غرض نظر کنند که امامت که بحکم خرد باید از اصول مسلمة اسلام باشد و بحکم آیات قرآن و حکم اخبار پیغمبر که از چند هزار تجاوز میکند مسلم و ثابت است و بحکم

تواریخ معتبره که از اول بعثت پیغمبر اسلام تا روز حلتش کوششهای خود را در باره آن کرده باز باید گفت که يك امر ساده بوده یا يك امر سیاسی بوده که مسلمین از آن ساکت بودند و سلاطین ایران آن را باین رنگ در آورده اند ما نمیدانیم کدام تواریخ یا کدام کتاب افسانه این یهوده را گفته تا اینان با جرئت تمام چنین دروغ روشنی را در حضور مردم میگویند اینها هیچ گمان نکردند آنهایی که این کتابها را در میان آنها پخش می شود خیلی هاشان از اهل تاریخ و سیر و اخبار و آثارند گو که چند نفر ساده لوح هم میکنند سخن را بیدلیل بمحض ادعای پذیرند و ناچار این ماجرا جویان بیخرد بهیمنقدر هم قانع هستند

کتابهایی که در اینجا باز بحکم ضرورت و ناچار باید يك در دیگر از رسوائی امامت قبل از اینان بروی خوانندگان باز کنیم که قدر آنان در میان جامعه صفویه نوشته شده روشن شود و همه بدانند که دینداران با چه جانورهایی باید طرف شوند و وقت خود و خوانندگان عزیز را در چه بیهوده هائی صرف و تلف کنند می گوید (آب يك جواگر از يك سر چشمه باشد هر چه پائینتر آید اگر کمتر نشود زیاد تر نخواهد شد حالا شما کتابی را که در باره امامت نوشته شده بترتیب تاریخ با هم بسنجید و یا يك كتاب از پیش از دوره صفویه و يك كتاب هم از بعد از آن پهلوی هم بگذارید آنگاه می بینید که هر چه پائینتر می آید غلو آنها بیشتر و حجمشان بزرگتر میشود)

جواب این سخن آنست که اولاً این نویسنده گوئی از وضع کتاب نوشتن بکلی بی اطلاعست و دست کم يك مطالعه سرسری هم از کتبیکه در باره امامت نوشته شده نموده آنگاه با يك مثال بی تناسب مطلبی باین روشنی را می خواهد رویوشی کند و مردم را اغفال نماید ما اينك ثابت میکنیم که کتابهایی که در صدر اسلام نوشته شده حتماً باید از کتابهای بعد کوچکتر باشد حتی اگر کسی بخواهد امروز کتابی در باره امامت بنویسد باید کتابش ده ها مقابل کتابهای متقدمین باشد اکنون ما با يك مثال مطلبی را روشن میکنیم تازه اشتباهکاری معلوم شود مثلاً آن روزی که پیغمبر اسلام در غدیر خم گفت (من كنت مولاه فعلى مولاه) اگر کسی میخواست از حاضرین در غدیر خم این حدیث را که در

امامتست بنویسد محتاج بیک سطر عبارت بیشتر نبود و آن این بود که (شنیدم پیغمبر
 هر کس من مولای اویم ملی هم مولای او است) در عین حال اگر کسی که در آن
 حاضر نبود میخواست در باره امامت از پیغمبر آن حدیث را نقل کند نیازمند بود
 باینکه چند صفحه نام اشخاصیکه آن حدیث را نقل کردند بنویسد فرض میکنیم صد
 نفر آن روز این حدیث را از پیغمبر شنیده و هر یک برای چند نفر هم نقل کردند کسیکه ده
 سال بعد از غدیر خم بخواند این حدیث را از هر کس شنیده بنویسد محتاج بیک کتاب چند
 جزوی است که اشخاصیکه این حدیث را نقل کردند ذکر کنند امروز اگر ما بخوانیم درست
 حدیث غدیر را که بیش از یک حدیث نیست بنویسیم بطوری که ثابت کنیم این حدیث را
 پیغمبر فرموده نیازمندیم بنوشتن چندین جلد کتاب برای اینکه میانه ما و روز غدیر هزار
 و سیصد و چهل سال تقریباً فاصله شده است و این حدیث را مثلاً صد نفر از پیغمبر شنیدند
 و در دوره بعد صد نفر هزار نفر شده است و در دوره بعد ده هزار نفر شده و الان حدیث
 غدیر را ما بواسطه ده ها هزار نفر از پیغمبر خدا باید نقل کنیم و اگر بخوانیم این همه
 رجال و نقل کنندگان این حدیث را اسم ببریم و حالات آنها و تاریخ زندگانی آنها و جرح
 و تعدیل آنها را ذکر کنیم چندین جلد کتاب باید بنویسیم تا یک حدیث بدرستی بدست
 بیاید همه شنیدید که طبری مورخ معروف دو کتاب بزرگ در سند حدیث غدیر نوشته
 و ابوالمعالی جوینی متوفی در سال (۴۷۸) از بزرگان علماء اهل سنت و جماعتست بیست
 و هشتمین مجلد کتاب غدیر را در بغداد نزد صحاف دیده که جلد بیست و نهم هم داشته
 و شاید چند جلد دیگر هم داشته است در صورتیکه حدیث غدیر بیش از یک حدیث
 نیست کتاب عیقات که بزرگترین کتابی است که مادر امامت دیدیم چهار جلد بزرگ
 در سند و دلالت همین حدیث غدیر است خوبست خوانندگان آن کتاب را ببینند تا معلوم
 شود بزرگ شدن کتاب برای این نیست که دروغ در آن نوشته شده یا حدیثی اضافه
 شده است امروز اگر کسی بخواند تمام احادیثیکه در امامت وارد شده بطوریکه
 صاحب عیقات نوشته بنویسد نیازمند بنوشتن چند صد مجلد کتاب است که تمام رجال را

بأهمه خصوصاً بات بنویسد

و ثانیاً کتابهایی که درباره امامت نوشته شده است از زمان صفویه تا کنون اگر کسی بیند میفهمد که هیچ مربوط به صفویه و سیاست آنها نیست و مادر اینجا چند کتاب را اسم میبریم ناخوانندگان خود مراجعه کنند و مطلب را بدست بیاورند (۱) یکی از کتابهایی که در امامت نوشته شده است و از کتب نفیسه بر قیمت است کتاب احقاق الحق قاضی نور الله است او چندین کتاب غیر از احقاق الحق در باره امامت و رد اهل سنت نوشته این بزرگ مرد معاصر شیخ بهائی و معاصر صفویه است (۱) ولی در اکبر آباد هندی میزیسته و با کمال تقیه رفتار میکرده تا آنکه سلطان اکبر شاه عقیده مند باو شد و او را از سنیان پنداشت و قاضی القضاة کرد او در خفیه و پنهانی مشغول تصنیف شد تا آنکه اکبر شاه مرد و پسرش جهانگیر شاه سلطان شد و قاضی شغل قضاوت را داشت تا مخالفین پی بردند که او شیعه است و او را بحکم قضات و اجازه سلطان آنقدر تازیانه زدند تا مرد

(۲) کتاب غایة المرام تألیف سید جلیل سید هاشم بحرانی است (۲) که آن اکتفاء کرد بصرف نقل حدیث بی کم و کاست و هر کتابی که آن حدیث را از طریق سنی و شیعه نقل میکند اسم میبرد و آن کتابها در میانه مردم منتشر است هر کس میخواهد مراجعه کند و کتبی را که سید از آنها نقل میکند کتبی است که از بزرگترین کتب عامه یا از کتب معتبره پیش آنان است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابوداود و صحیح نسائی و مسند احمد بن حنبل و جمع بین صحیحین حمیدی و جمع بین صحاح سته اندلسی و امثال آن از کتب معروفه متداوله این سید جلیل در توبل از بحرین ریاست داشته و چنانکه در احوال او مذکور است دارای تقوی و ورع بسیار بوده و با سلاطین از روی بی اعتنائی رفتار میکرده و تحت نفوذ آنان نبوده است

۱- بکتاب الکفی و الالاقاب رجوع شود

۲- بلواؤة البحرین و مستدرک حاجی آوری و سفینة البحار رجوع شود

(۳) کتاب عیقات الانوار که در امامت مثل آن تا کنون نوشته نشده است مصنف آن سید بزرگوار و علامه روزگار میر حامد حسین هندی است که در هر حدیثی از احادیث امامت یک یا چند جلد کتاب نوشته و هر کس آن کتاب را ببیند بایه اطلاع و احاطه آن بزرگوار را میفهمد و نیز هر کس مطالعه آن کند مطلع میشود که سیاست سلاطین کتب امامت را طولانی نکرده است و صاحبان این کتب معضله در امامت در تحت نفوذ سلاطین صفویه و غیر آنها نبوده اند بلکه در بلادی بودند که یا نام صفویه و امثال آنها در آنجا نبوده و یا آنها در تحت نفوذ آنان نبودند از اینها گذشته احادیثی که در این کتب و دیگر کتب امامت منقولست از کتبی است که صدها سال قبل از صفویه تصنیف شده چنانکه به مراجعه بآنها معلوم شود

نام بعضی کتابهای اینک ما نام بعضی کتابهای امامت را که قبل از صفویه نوشته قبل از صفویه شده ذکر میکنیم تا معلوم شود از زمان صفویه بعد کتابهای در این موضوع رو بتنزل رفته و تصنیفات درباره امامت قبل از آنها خیلی بیشتر بوده و صفویه و سیاست آنها کوچکتر از آنست که امامت را که یکی از اصول بزرگ اسلامست بتراشد

و باید دانست که امامت یکی از مسائلی است که در هیچ موضوعی مثل آن علما و دانشمندان بحث نکردند و ممکن نیست کسی بتواند اطلاع بر جمیع کتبی که در این باب نوشته شده پیدا کند و کسیکه بخواهد اندکی از بسیار و معدودی از این کتب اصحاب را مطلع شود بکتاب (الذریعه) شیخ متبحر آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی معاصر رجوع کند که چهار جلد آن طبع شده و امید است بقیه آن نیز طبع گردد تا چگونگی مطلب را بفهمد و ما بذکر چند کتاب در اینجا می پردازیم

پیشتر ذکر شد که یکصد و دو کتاب در این کتاب ذکر میکند که بلفظ الامامه معروفست و یابی اسمست و او بلفظ الامامه آنرا معرفی کرده است و این غیر از کتاب هائیکست که در این موضوع نوشته شده و اسم خاصی دارد که البته آنها خیلی بیشتر

است اینک بعضی از کتابهای قبل از صفویه درباره امامت که بلفظ الامامه معرفی شده
(۱) الامامة از عیسی بن روضة تابعی مولی بنی هاشم و حاجب منصور که در
سال (۱۵۸) فوت کرده

(۲) الامامة تألیف خلیل بن احمد بصری لغوی عروضی که از اصحاب حضرت
صادق (ع) بود و در سال ۱۶۰ یا ۱۷۰ یا ۱۷۵ وفات کرده

(۳) الامامة تألیف ابی جعفر احمد بن الحسین بن عمر بن یزید الصیقل الکوفی
نقّه که از اصحاب حضرت صادق و کاظم است

(۴) الامامة از بعض قدماء اصحابست که سید بن طاوس گفته تاریخ تحریر
نسخه آن سال (۲۲۹) است

(۵) الامامة الصغير ۶ الامامة الكبير) تألیف ابرهیم بن محمد بن سعید النقی
متوفی در سال (۲۸۳)

(۷) الامامة تألیف منصور بالله اسمعیل بن محمد بن مهدی متوفی در سال ۳۴۱

(۸) الامامة تألیف ابی محمد حکم بن هشام بن حکم و هشام در سال (۱۹۹) یا
(۱۷۹) فوت شده

(۹) الامامة الصغير ۱۰ الامامة الكبير) تألیف ناصر الحق الحسن بن علی متوفی
در سال (۳۰۴)

(۱۱) الامامة تألیف ابی محمد عبدالله بن مسکن که از اصحاب حضرت کاظم
بوده وفات او در سال (۱۸۳) است

(۱۲) الامامة تألیف ابی محمد عبدالله بن هارون زبیری است که وفات او در
سال (۲۱۸) است

(۱۳) الامامة تألیف عبدالله بن عبد الرحمن زبیری است چنانچه نجاشی ذکر کرده

(۱۴) الامامة تألیف ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحمیری صاحب قرب الاسناد
است که در سال (۲۹۲) میزیسته

- (۱۵ الامامة الكبير) تأليف شريف ابو القاسم علي بن احمد العلوي الكوفي
متوفى در سال (۳۵۲)
- (۱۶ الامامة) تأليف ابو الحسين علي بن وصيف شاعر متكلم كه او را شاعر
اهل بيت ميگفتند در سال (۳۶۶) شهيد شد
- (۱۷ الامامة) تأليف ابو محمد فضل بن شاذان بن خليل نيشابوري متوفى
در سال (۲۶۰)
- (۱۸ الامامة) تأليف شيخ متكلم فضل بن عبدالرحمن بغدادى نجاشى از استادش
نقل کرده كه آن كتاب بزرگى است
- (۱۹ الامامة) تأليف ابو احمد محمد بن ابي عمير كه از اصحاب اجماع و ادراك
موسى بن جعفر و علي بن موسى كرده در سال (۲۱۷) وفات كرده
- (۲۰ الامامة) تأليف محمد بن احمد صفوانى از تلامذه شيخ كلينى و استاد
شيخ طوسى و نجاشى است
- (۲۱ الامامة) تأليف ابو الحسن محمد بن احمد الحارثى كه نجاشى از او بسه
واسطه نقل ميكند
- (۲۲ الامامة) تأليف محمد بن بشر الحمدونى السوسنجردى شيخ و نجاشى از
او اين كتاب را نقل كردند
- (۲۳ الامامة) تأليف محمد بن حسين بن ابي الخطاب الزيات الهمدانى تقيه جليل
متوفى در سال (۲۶۲)
- (۲۴ الامامة) تأليف ابوبكر محمد بن خلف الرازى متكلم جليل نجاشى و ابن
نديم ذكر نمودند آنرا
- (۲۵ الامامة) تأليف ابو جعفر السكاك محمد بن خليل بغدادى تلميذ هشام بن
الحكم كه در سال (۱۷۹) وفات كرده
- (۲۶ الامامة) تأليف محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازى متكلم معاصر شيخ

کلینی تقریباً که در سال (۳۱۷) میزیسته

(۲۷ الامامة) تألیف متکلم جلیل محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی معاصر

جباتی متوفی در سال (۳۰۳)

(۲۸ الامامة) تألیف شیخ عالیمقام صدوق الطایفه محمد بن علی بن حسین بن

بابویه متوفی در سال (۳۸۱)

(۲۹ الامامة) تألیف متکلم جلیل ثقه محمد بن علی بن نعمان بن ابی طریقه

البجلی الکوفی ملقب بمؤمن طاق

(۳۰ الامامة) الکبیر والصغیر تألیف محمد بن علی شلمغانی که در سال (۳۲۲)

مطلوب شد

(۳۱ الامامة) تألیف ابو جعفر محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین که از اصحاب

حضرت جواد است

(۳۲ الامامة) تألیف شیخ متکلم جلیل مظفر بن محمد بلخی استاد شیخ مفید

وار در سال (۳۶۷) وفات کرده

(۳۳ الامامة) تألیف ابو عیسی وراق محمد بن هارون که نجاشی ذکر آنرا کرده

(۳۴ الامامة) تألیف ابو الحسن معلی بن محمد البصری که نجاشی از او سه

والمناه نقل میکند

(۳۵ الامامة) تألیف قاضی نعمان بن محمد مصری صاحب دعائم الاسلام متوفی

در سال (۳۶۷)

(۳۶ الامامة) تألیف متکلم ثقه جلیل هشام بن حکم کوفی متوفی در سال (۱۹۹)

یا (۱۷۹)

(۳۷ الامامة) در اثبات نبوت و وصیت تألیف هادی یحیی از ائمه زیدیه متوفی

در سال (۲۹۸)

(۳۸ الامامة) تألیف ابو محمد یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین از اصحاب

حضرت رضا و متوفی در سال (۲۰۸)

(۳۹ الامامة) تالیف ابو محمد یحیی بن محمد منکلم فقیه ساکن نیشابور قبل

از سال (۴۷۸) میریسته

(۴۰ الامامة) تالیف ابی شداخ چنانچه نجاشی از احمد بن الحسین نقل کرده

شافی علم الهدی ابتجا نام چهل کتاب در امامت که همه در زمان ائمه یا نزدیک
در امامت بزمان آنها تالیف شده ذکر کردیم و نویسنده این بیهوده

هارا از اینکه نام این کتابهارا یا مؤلف آنها را شنیده باشد معذور میداریم زیرا از
پایه اطلاعات او آگاهیم لکن کتاب شافی سید مرتضی علم الهدی متوفی در سال ۴۳۶
که بهترین کتب و مشهورترین مصنفات در این بابست در دسترس همه است خوبست
هر کس میگوید امامت را صفویه رنگ و رو دادند آن کتاب را به بیند تا مطلب را
خوب بفهد که هر چه متأخرین درباره امامت نوشتند کمتر از آنست که در شافی
سید مرتضی تحقیق کرده است از آن گذشته کتابهای مفید و شیخ الطایفه و خواجه نصیر
و صدوق و علامه و دیگر از محققین و مصنفین معتبر که همه قبل از آنکه اسم از صفویه
در جهان باشد تالیف شده پایه معلومات یا عوام فریبی اینانرا بدست میدهند.

الفین علامه در تنها آیه الله جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی

امامت معروف بعلامه متوفی در سال ۷۲۶ هجری خواهر پسر ارجمندش

فخر المحققین یک کتاب در امامت نوشته مشتمل بدو هزار دلیل که هزار دلیل آن

بر امامت امیر المؤمنین و هزار دلیل بر ابطال شبهات مخالفین است و در سنه (۷۰۹) (۱)

از تالیف جزء اول در سال (۷۱۲) از تالیف جزء ثانی فارغ شده و آن را مرتب کرده

پسرش فخر المحققین لکن در نسخه هائیکه در دست است از هزار دلیل دوم بیش از

سی و چند دلیل باقی نمانده و بقیه کتاب از دست رفته و این کتاب در سال (۱۲۹۸)

در ایران طبع شده

نتیجه سخن ما در پس از مراجعه بکتابهایی که درباره امامت نوشته شده و این باب توجه بآنکه مؤلفین آن کتابها در چه سالها بوده و در چه مملکت زیست داشتند خوب بدست میآید که قبل از دوره صفویه کتابهایی که در این موضوع نوشته شده بیشتر و مفصلتر بوده و اگر کتاب خیلی مفصلی در زمان آنها یا پس از آنها نوشته شده مثل عیقات و احقاق الحق در هندوستان نوشته شده که از صفویه و سیاست آنها در آنجا اسم و رسمی نبوده پس کتب امامت را سیاست صفویه منسوب کردن از نهایت جهل و بی اطلاعی از کتب و احوال رجال است آری علامه محدثین مجلسی در زمان صفویه زیست میکرده و کتب او در آن زمان تالیف شده و بحار الانوار که مفصلترین کتابهای اوست البته با عنایت و کمکهائی از سلاطین صفویه تالیف شده لکن باید دید که بحار (۱) چه کتابیست و مدارك آن چیست بحار يك کتابخانه مهمی است که جمع شده و این کتاب را تشکیل داده و مدارك بحار در خود او بتفصیل با اسم و رسم مؤلفین آنست

اینك مدارك بحار غالباً در دست است کسیکه میگوید سیاست صفویه کتاب هارا بزرگ کرده خوبست اول بحار را ببیند و روایات آنرا نظر کند آنگاه مدارك آنرا بدست بیاورد اگر زیادی در کار دید اشکال کند لکن با صرف ادعای بیجا و حرف بی دلیل نباید انسان گول خورده کلام بیهوده را بپذیرد

سبب دیگر بزرگ شدن کتاب این بیخردان نسنجیده و مراجعه بکتابها نکرده بزرگ شدن کتاب را دلیل بر دروغ بودن آن و ساختگی قرار میدهند از اینجهت کتابهای مقتل را که در قدیم نوشته شده از قبیل ملهوف سید با کتابهای متأخرین مقایسه کرده می گویند چه شده اینها بزرگتر شده است اینجاست که باید گفت نویسنده این مقاله با اینکه مدتی روضه خوان بوده از کتابهای در این موضوع هم بکلی بی اطلاع است کتابهاییکه متأخرین نوشته اند با اسم روضه مجلسی ترتیب دادند

که مشتمل بر تفسیر آیه و مواعظ بسیار و اشعار بسیار است و در آخر آن چند سطری هم مرتبه است مثل منابر اهل منبر که بابیه روضه مدتی تفسیر یا مواعظه یا تاریخ یا مسائل برای مستمعین می گویند پس از آن چند دقیقه هم مرتبه می خوانند اکنون باید بجرم بزرگی کتاب که به مرتبه هیچ مربوط نیست گفت اینها دروغست و يك جهت بزرگی کتاب نیز آنست که كتب متاخرین جمع چندین کتاب از قبیل کتاب مفید و سید و مجلسی است البته چنین کتابی بزرگتر می شود و نگفته نماند که ما نمی خواهیم بگوئیم هر چه در این موضوع نوشته شده درست است لکن می گوئیم فقط بزرگ بودن حجم کتاب دلیل بر ساختگی و دروغ پردازی آن نیست البته انسان باید بکتابی که از آن می خواهد چیزی نقل کند نظر کند و مدارك آنرا ببیند اگر دارای مدارك تاریخی یا روایتی درستی است آنرا بپذیرد و گرنه آنرا کنار بگذارد بکسره چیزی را پذیرفتن از کار خرد بیرونست و بکسره بیجهت چیزی را رد کردن بمجرد آنکه با سلیقه من جور نمی آید نیز از کار خرد بیرونست .

يك اشتباه کاری و غلط اندازی این نویسنده غالباً در سخنهاي خود سراسیمه شده دست و پای خود را گم می کند و پشت هم اندازی کرده چیزهای غیر مربوط بهم را می نویسد اینجا نیز يك سخن بیجا آورده می گوید (امام هر که باشد تنها برای زمان خود امام است نه زمانهای دیگر) چنانکه در کتاب کافی رسیده * کل امام هاد للقرن الذی هو قبّه * ما چشم پوشی میکنیم از اینکه این روایت که در تفسیر (اِنَّمَا اَنْتَ مُنَادٍ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) وارد شده مضمونش اینست که در هر عصری امامی است از آل بیت محمد و این در مقام بیان آنست که انبات کند امامت را در هر زمانی برای امام نه آنکه امامت را نفی کند در زمانهای بعد چنانچه از مراجعه بهمان روایات ظاهر شود چنانکه در آن روایاتست که در هر زمانی از ما بکنفر راهنماست که مردم را راهنمایی میکند با آنچه پیغمبر آورده و هادیان پس از پیغمبر علی و پس از او اوصیاء او هستند یکی پس از دیگری و ما فرض می کنیم که هر امامی هادی همان

قرنی که در او است باشد چه نتیجه از آن حاصل میشود می گوئید احترام امام پس از مردنش تمام میشود یا آنکه اگر حدیثی راجع بحکمی از احکام خدا گفت تا امام زنده است آن حدیث را باید عمل کرد پس از مردن او دیگر آن حکم را نباید عمل کرد اگر مراد شما آنست که نتیجه اول را بپذیرید ما احترام میکنیم امام را برای اینکه در همان زمان امام وهادی و برگزیده از نزد خداست و خدا او را مورد اعتناء و احترام قرار داده و اگر میخواهید نتیجه دوم را بپذیرید باید ثابت کنید که پس از امام خدا هم مرده است و گرنه امام حکم از خود ندارد تا برفتنش آن حکم برود امام تمام احکامش از پیغمبر است و پیغمبر هم از خدا است بی کم و کاست پس برفتن امام از دنیا حکم خدا نمیمیرد

نامه امیر المؤمنین این نویسنده باز بی تناسب يك كلمه از کتاب نهج البلاغه را بمعویه بن ابی سفیان آورده و برخ دینداران میکشد می گوید اگر کتاب نهج البلاغه را هم مدرک قرار دهیم خود امام علی بن ابیطالب در نامه که بمعویه می نویسد میگوید شورای مهاجر و انصار اگر کسی را امام گردانید همان رضای خداست ما اینجا باید چند جمله از همان کتاب نهج البلاغه بیاوریم تا معلوم شود که علی بن ابیطالب که این سخن را بمعویه نوشت برای احتجاج با او است بطوریکه خود آنها قبول داشته و مدتها بآن در زمان خلفا عمل کردند نه آنکه میخواهد واقعاً بگوید رضای خدا همان است

اینك ما چشم پوشی میکنیم از آنهمه روایات و آیات و احتجاجات عالی و حسن و حسین و زهرا و سلمان و مقداد و ابن عباس و ابوذر و عمار و بریده الاسلامی و ابی الهیثم ابن التیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و ذوالشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی ابن کعب و ابویوب انصاری و غیر آنها که در کتاب احتجاج موجود و از طرق عامه و خاصه ثابت است اینك جمعاتی از نهج البلاغه می آوریم تا بداند علی بن ابی طالب حق خود را معصوب میدانسته و خلفارا بیاطل و ناحق میدانسته

(۱) اگر کسی خطبه شششقیه را درست مطالعه کند می بیند که علی علیه السلام با خلفاء چه نظری داشته و آنها را چگونه راسم برده رجوع شود بخود خطبه تا مطلب معلوم شود.

(۲) در خطبه (۱۶۷) میگوید اللهم انی استعینک علی قریش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمی و صغروا عظیم منزلتی و اجمعوا علی منازعتی امرأ هولی پس یکی در آن میان گفت انک علی هذا الامر یا ابن ابی طالب لحریر یس فقال بل انتم والله لا حرص و انما طلبت حقاً لی و انتم تحولون بینی و بینة یعنی خدایا من از تو یاری میجویم بر ضد قریش و یاران آنها که آنها قطع رحم کردند و مقام بزرگ مرا کوچک شمردند و اجتماع کردند بر گرفتن امری که حق من بود. در آن میان یکی گفت ای پسر ابوطالب تو برای خلافت حریر هستی علی علیه السلام گفت بخدا قسم شماها حریر تر هستید من حق خود را طلب می کنم و شماها میانه من و حق من جدائی می اندازید

(۳) در خطبه پنجم میگوید (فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقی مستائراً علی من ذقبض الله نبیه صلی الله علیه و آله حتی یوم الناس هذا) یعنی بخدا قسم که من همیشه از آنروز که پیغمبر را خدا قبض روح کرد تا امروز از حق خود ممنوع شدم و دیگری را بر من اختیار کردند

(۴) در خطبه (۱۴۶) میگوید (حتی اذا قبض رسول الله صلی الله علیه و آله رجع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و انكروا علی الولا من و وصلوا غیر الرحم و هجروا السبب الذی امر و ابودته و نقلوا الی البناء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطیئة و ابواب کابضارب فی غمرة قدما و افی الحیرة و ذهلوا فی السکرة علی سنة من آل فرعون من منقطع الی الدنیا را کن او مفارق الدین مبین) یعنی چون پیغمبر رحلت کرد برگشتند قومی بعقب در گرفت آنها را راه های هلاکت و اعتماد کردند بناها را و صله غیر رحم کردند و از رشته که خدا بهودت آن امر کرده بود رو برگردانند و منقلب کردند بناها را از اساس بهم پیوند خود و بنا کردند بغیر موضعش که معدن تمام خطاها و درهای هر گمراهی بودند با سرعت تمام در سرگردانی فرو رفتند و غفلت نمودند در حال مستی

بر طریقہ آل فرعون یا اینها کسانی بودند که بدنیا پیوسته شده و رکون و اعتماد کردند
یا جدائی از دین نموده و مباحثت کردند

(۵) در خطبہ کہ بعد از بیعت با او ایراد میکند میگوید (لایقاس بآل محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ من هذه الامة احدنا آنکہ میگوید ولهم خصائص الولاية وفيهم الوصية
والوراثة الان اذ رجع الحق الى اهلہ ونقل الى منتقلہ) یعنی مقایسه بآل محمد نمیشود
کرد احدی را از این امت برای آنهاست اختصاصات حق امامت و در بارہ آنها وصیت
و وراثت است الان برگشت حق باہلش و نقل شد بمورد خودش

ایشان شمعہ ایست از کلمات امیر المؤمنین در نهج البلاغہ راجع بفسب حق او اکنون
خوانندگان از کسیکہ اینہمہ از بردن حقش تظلم میکند آن کلام را کہ بمعویہ نوشته
بینند جز باین میتوانند حمل کنند کہ یا بقرض اسلام و احتجاج از روی عقیدہ خود
آنها گفته یا آنکہ خوف اینرا داشته کہ معویہ کاغذ اسباب دست قرار دہد و آلت اغراض
فاسدہ خود کند و مردم را باو بدین کند اینہا همانہا بودند کہ چون خواست یکی (۱)
از بدعتہای آنها را بردارد صدای واعمرہا و اعمرہا بلند کردند تا عاقبت علی علیہ السلام
از حرف خود برگشت

پرسش چهارم مزد هر کاری بسته است بکوششی که برای آن میشود و سودی
و جواب آن کہ از آن بدست میآید پس این احادیثی کہ میگوید ثواب يك
زیارت یا عزاداری یا مانند آنها را بر است با ثواب هزار پیغمبر یا شهید (آنہم شهید بدر)
آیا درست است یا نہ

ما اینک قبل از اینکہ وارد در اصل جواب شویم يك پرسش از این نویسنده و از
خوانندگان محترم میکنیم شاید همان جوابی را کہ شما برای این پرسش تهیه میکنید

[۱] نافله ماه رمضان در زمان رسول خدا [ص] و ابوبکر و اوائل خلافت عمر فرادی خوانندہ
میشد عمر امر کرد کہ جماعت بخوانند و گفت این خوب بدعتی است چنانکہ در صحاح شہان است
رجوع بفصول الہیہ شود و علی بن ابیطالب خواست آنرا تغییر دہد و این بدعت را بردارد صدای
مردم بواعمرہا بلند شد چنانکہ در وسائل است

جواب این سؤال هم باشد بکنظری بیاندازید بانواع نعمتهائی که خدای عالم بماداده از هزاران سال قبل از اینکه مادر این دنیا بیاییم تا وقتی که از اینجا جهان میرویم تا پس از این حساب نعمتهای آنجهانرا که آخر ندارد بکنیم می بینید که از خورشید تابان و ماه فروزان و انجم درخشان گرفته تا گردشهای شبانه روز و پیدایش بهار و زمستان و ذرات کائنات و عناصر و معادن و نباتات و حیوانات و هوای صاف و آب گوار و زمین پهناور و دریاهای موج و صحراهای بی پایان و قوای زمینی و آسمانی و ابرهای باران ریز و زمینهای زراعت خیز و کوههای سخت و دشتهای سهل و ماکولات گوناگون و ملبوسات رنگارنگ و صدها هزار نعمتهائی که ما بآن پی نبردیم همه را در دست رس ما باین نوع انسان قرار داده و برای نفع و راحت ما خلق کرده است و پس از آن بکنظری بیدن خود و تشریح آن نعمتید از آلات و ادوات ظاهری که هر يك با کمال حکمت بجای خود بکار برده شده و جهازات باطنی از قبیل جهاز هضم و جذب و دفع و آنچه در علم تشریح و طب تا کنون ثابت شده که شاید عشری از آنچه را که بعدها ثابت میشود نباشد آنگاه بکنظر نمائید بقوای روحیه که علماء روان شناسی بیان کردند و بیسیاری از آن باز پی نبردند آنگاه بکنظری کنید بنعمتهای معنوی که فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی و قانونهای خدائی و معلمهای الهی از آنهاست آنگاه بکنظری کنید بنعمتهای خدا که بحسب اختلافات سال از زمان طفولیت و بچه گی تا زمان پیری و افتادگی بمناسبت فراهم کرده است جمله کلام آنکه اگر تمام حساب گران بخواهند نعمتهارا بحسب انواع احصاء کنند عاجزند آنگاه از خود پرسید که اینهمه نعمتهای بی پایان در مقابل کدام خدمت بوده شما و ما قبل از اینکه در این عالم بیاییم و از ما خبری باشد چه خدمتی بخدای جهان کردیم که در مقابل آن این نعمتهارا داده آری شما و ما با چشم تنگ خود موافق فکر ضعیف خود چون باین عالم نظر میکنیم بکارهای خدائی مثل کارهای خود که همه برای منفعت بردن است نظر میکنیم آنوقت بنظر می آید که لیره را بجای ده شاهی نباید خرج کرد چنانچه این نویسنده میگوید ولی بایک نظر به کارخانه خدائی

معلوم میشود که خدای عالم همه نعمتهای بی عوض و غرض داده بلکه بکسانی که در مقابل احکام او بر پا خاسته و گردن فرازی کردند و دعوی خدائی نمودند و انبیاء او را کشته و قتل و غارت کردند باز خوان نعمت خود را گشوده و بآنها سلطنت ها و مملکت ها داده و آنها را عزیز دنیا قرار داده خوبست شما با این نظر خورده گیری و تنگ که دارید بگوئید این کارها را هیچ کدو کی نمیکند که لیره را بجای ریال خرج کند آری آنها که برای لیره و ریال ارجی قایلند و در نظر آنها بزرگ میآید خرج آنرا بی مزد صحیح کدو کانه میدانند ولی آفریننده زمین و آسمان که همه عالمهای پیدا و نهان را بایک کلمه (کن) موجود میکند بکسی بخیال اجر و مزد چیزی نمیدهد تمام نعمتهای او بی سابقه خدمت و بی نظر با جر و مزد است چنانچه دانستید که نعمتهائی که بماتا کنون داده در مقابل خدمتی نداده ما و همه عالم چه هستیم که برای آن ذات مقدس خدمتی کنیم و کاری انجام دهیم ای بیچاره بشر چقدر از معرفت خدای جهان دوری و از عظمت دستگاه الهی مهجور

بامدعی مگوئید اسرار عشق و مستی بگذار تا ببرد در عین خود پرستی این خدائی که این همه نعمت را بی نظر بخدمت بفرعون و فرعونیان داده چه ضرر دارد که بکرامت يك مجاهد فی سبیل الله هزاران نعمتهائی دهد که کسی مقدار آنرا نتواند احصاء کرد

يك حساب از عمر اينك خوبست يك نظری بعالم آخرت و نعمتهائی که قرآن بشر و جزای خدا در بیشتر از دو بیست آیه وعده کرده است بکنید و مقایسه کنید میان اعمالی که يك انسان در مدت چند ساله زندگانی خود میکند و جزاهائی که در کتابهای آسمانی خصوصاً قرآن کریم خدای جهان بآن وعده کرده به بیند آیا آنها لیره بجای ریال خرج کردن است و بقول این نویسنده کوتاه نظر که نظر خود را میزان نظر خدا قرار داده این اعمال کدو کانه است و از میزان عدل بیرون است یا آنکه باید اعتراف کرد باینکه خدا با ترا زوی عدالت با مردم رفتار نمیکند و

بخشش های خدائی در مقابل این اعمال پوسیده بی مقدار بشر نیست ما فرض میکنیم يك انسان پنجاه سال در این دنیا عمر کند و از اول بلوغ اعمال مقررۀ كه خدا فرموده عمل کند از نماز و روزه و حج و زکوة و خمس و غیر آن و از قانونهای خدائی هیچ تخلف نکند شما این چنین انسانی را اهل بهشت موعود میدانید یا نه چاره نیست جز اینکه اعتراف کنید كه اهل همان بهشت موعود است اينك ما حساب عمل این شخص را در بازار دنیا میکنیم از اول بلوغ تا تمام شدن پنجاه سال سی و پنج سال است و نماز و روزه امر و زکوة که گران است سالی پنجاه و شصت تومان است ما یکصد تومان حساب میکنیم میشود هزار و پانصد تومان فرض میکنیم یک سفر هم حج رفته پنج هزار تومان خرج کرده این هشت هزار و پانصد تومان میشود در هر سالی فرض میکنیم زکوة و خمس هم دو هزار تومان داده است این هفتاد و هشت هزار و پانصد تومان خیرات دیگری هم کرده است در تمام عمر اعمال او در بازار دنیا یکصد هزار تومان میشود با این وجه در طهران يك عمارت متوسط و در شهرهای دیگر يك عمارت عالی با و میدهند و اگر بخواند با این وجه يك ده شش دانگی بخرد در بازار امر و زبوا نمیدهند اکنون ما فرض میکنیم يك عمارت عالی در طهران با و دادند نسبت این عمارت را با این آیات كه یکی از آنها برای نمونه ذکر می شود بسنجید آنگاه نسبت ربال و لیره را هم بسنجید بینیم لیره بجای ربال خرج کردن بالاتر است یا اینکه خدا در قرآن وعده کرده آنگاه بگوئید نصف قرآن را اسقاط کنیم تا نظر تنك گدامنش این سفله ها تأمین شود. اينك يك آيه از آیات كتاب خدا

سورة حديد آيه (۲۱) سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - پیشی بگیريد بسوی مغفرتي كه از پروردگار شده است و بهشتي كه وسعت آن مثل وسعت آسمان و زمین است كه مهيا شده است برای کسانی كه ایمان آوردند بخدا و پیغمبران او و این كرمی است كه خدا بهر كس میخواند میکند و

خدا دارای کرامتهای بزرگست

آیا میتوان مقایسه کرد چند سال اعمال پوسیده ما را با نعمتهای بی پایان خدا در زمانهای غیرمتناهی از ضروریات همه ادیان و صریح آیات بسیاری از قرآنست که انسان در بهشت همیشه هست و مخلد در نعمت است آیا میشود قیاس کرد عملهای چند ساله را با نعمتهای همیشه گوی آنها با آن کیفیت

یکنظری با آیات توبه فرض میکنیم یک شخص در تمام عمر بمعصیتهای و نافرمانیهای خدا اشتغال داشته نه یکرکعت نماز خوانده و نه یک حبه زکوة داده و نه حج رفته و نه یکروزه روزه گرفته و انواع معصیتهای مرتکب شده است آنگاه روزهای آخر عمرش بیاد توبه افتاده و توبه کرد و از گناهان عذر خواست حق مردم را اداء کرد یا وصیت کرد اداء کنند و با معذرت و توبه از دنیا رفت عمل این شخص جز یک توبه چه بود بحسب ضرورت عقل و شرایع و صراحت آیات قرآنی این شخص از اهل سعادت است و همان بهشت موعود را خدا با و برایگان میدهد خوبست نظر تنگدان آیات توبه را نیز از قرآن بیندازند تا لیره بجای ریال خرج نشود اینك يك آیه از آیات قرآن

سورة توبه (آیه ۱۰۵) اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ
يَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ - آیا نمیدانند که خدا خود قبول میکند توبه را از بندگان خود و میگیرد صدقات را و همانا خدا است زیاد توبه قبول کن و مهربان

يك آیه از قرآن کریم سورة نساء (آیه ۷۱) وَ مَن يُطِيعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُوْلَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّيْنَ وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الشّٰهِدَاءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ وَ حَسَنَ اَوَّلٰئِكَ رَفِيقًا - یعنی آنانکه پیروی خدا و پیغمبر را کردند آنها اشخاصی هستند که با آنان هستند که خدا با آنها نعمت داده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان خوبست پیغمبران و شهیدان احد و بدر همین اشکال عامیانه را بکنند و از دست خدا

در یکی ازدادگاهها عرض حال بدهند که ما که در راه تو آنهمه رنج کشیدیم و خون خود را در راه تو در موقع ضعف اسلام ریختیم و بنای اسلام را با خون خود بالا بردیم پس چطور شد که ما را هم درجه کردی باینکه نفر که در سن هفده سالگی مثلا از دنیا رفته و خدمتی بدین تو نکرد فقط اطاعت تو پیغمبر تو را در نماز و روزه و امثال آن یکی دو سال کرد خوبست ماجر اجویان سقوله این آیه را نیز از قرآن بردارند تا اعتراض شهداء و پیغمبران بخدا وارد نشود

بکنظر بسوره مفسرین از ابن عباس نقل کردند که ذکر بنی اسرائیل شد نزد **مبارک که قدر** پیغمبر که مردان آنها هزار ماه در راه خدا بکار میبردند پیغمبر تعجب کرد از آن و از خدا درخواست کرد که در امت او نیز چنین فضیلتی باشد گفت خدا یا امت مرا از سایر اعم عمرشان را کوتاه تر و عملشان را کمتر قرار دادی خند دارند با و امت او شب قدر را داد که بنص قرآن بهتر از هزار ماه است **اِنَّكَ تَعْلَمُ خَيْرٌ مِّنْ اَنْفِ** **شهر** - خوبست بنی اسرائیل از جابر خیزند و بخدا اعتراض کنند که ما در راه تو هزار ماه جنگ میکردیم چطور شد که عبادت یکشب از امت پیغمبر را بهتر از هزار ماه خون ریزی ما قرار دادی **اِنَّكَ** بیاید این سوره را هم از قرآن برداریم تا اعتراض بنی اسرائیل وارد نشود

جواب این **اینك** که دانستید مانند این روایات در قرآن هم وارد شده **اعتراض یخردانه** است باید دانست که این اعتراض بهیچوجه وارد نیست و اشتباهکاری اینان در اینست که عدالت را با تفضل و کرم بهم خلط کردند و از آن این اشکال بیسروپار اتراشیدند مزد عمل يك چیزی است که ما روشن کردیم که اعمال بشر اینقدرها مزد ندارد و اینجا نیز میگوئیم که بشر بهیچوجه عامل کار از خدا نمیشود در کارهایی که میکند زیرا تمام قوه ها و قدرتها و حرکات و سکونات و آلات و ادوات از خود خدا است و بشر از خود چیزی ندارد اگر سر را در راه خدا بدهد یا مال را مصرف کند یا قوه و قدرت را خرج کند هیچيك از خود او نیست و همه از نعمتهائی است که

خدا با او مرحمت کرده آیا کدام موجود از خود چیزی دارد که در راه خدا بدهد و از او مزدی طلبکار شود همه از خود او است و در راه او خرج میشود باقوه که خود او داده لکن خداوند از بسیاری فضل و کرمش بتفضل خود اسم مزد و اجر گذاشته است تا بتدکان گمان کنند از خود چیزی دارند و مزد عمل خود میبرند و گرنه مزد یعنی چه و سود کدام است عمل از کیست تا قابل داشته باشد

ای بیچاره بشر که مقدار خود را ندانستی و عظمت خدا را فراموش کردی و خود را طلبکار و صاحب عقل پنداشتی تا بآن نجار رسیدی که بکارهای خدا اشکال جاهلانه کردی اکنون که معلوم شد چیزهایی که خدای دهد همه تفضل است و مزد عمل نیست بکجای عدالت بر می خورد که بیک نفر برای خاطر بیغمبر خود و یا فرزند بیغمبر خود تفضلی بیشتر از دیگران کند آری اگر عملگی و مزد عملگی بود این اعتراض ممکن بود وارد باشد لکن پر واضح شد که چنین نیست و کسی از خدا چیزی طلبکار نیست جواب دیگر از اعتراض چنانچه فلاسفه بزرگ گفته اند و از قرآن کریم نیز ظاهر میشود غیر از بهشت جسمانی که بیشتر آیات قرآن در توصیف آن وارد شده و آن منزلگاه ثواب بهشتیان است مقامات و مراتب دیگری از برای بهشت است که از مقام ثواب بیرون است و آن از مقامات معنویه و لذات روحیه است و بسته بکمالات روحیه و معارف الهیه است که از مقامات نفس است و پس ازین مقام نیز مقامات دیگری است که شهرهای ولایت و محبت از آن تعبیر کنند و کسانی که باین مقامات معنویه رسیده اند بهشت جسمانی که مقام ثواب الهیه است نظر ندارند و از آن اعراض میکنند و بمقامات معنویه سرگرم شوند باین جهت و جهات دیگر که ذکرش مناسب با این رساله نیست چه بسا شود که صاحبان این مقامات معنویه از منزل ثواب که بهشت جسمانی است اعراض کنند ولی کسانی که باین مقام نرسیدند و دلخوشی آنها بهمان ثواب و بهشت جسمانی است درجات این بهشت شایسته هزار هزار مقابل بیشتر از آنها باشد در صورتیکه از مقامات معنویه و لذات روحانیة صاحبان آن مقامات

روحشان اطلاع نخواهد داشت و باین بیان حل اشکال از آیه (۷۱) از سوره نساء که پیش از این ذکر شد میشود زیرا که آیه بیان ثواب کسانی را میکند که اطاعت خدا و پیغمبر را کردند و میگویند آنها با پیغمبران و شهیدان هستند و منافات ندارد که آنها در منزل ثواب با پیغمبران و شهیدان باشند ولی از برای اینان مقامات معنویه و روحیه باشد که آنها در خواب هم ندیده و نخواهند دید و پیغمبران بنعمتهاییکه بمردم معمولی میدهند نظر ندارند و آن نعمتها را بهیچ نمیشمرند بلکه در همین دنیا که منزل ثواب و رسیدن بآن مقامات معنویه بحسب حقیقت نیست نیز این سخن جریان دارد فرعونیان و فرعون با آنکه سلطنتها و ممالکی داشتند که موسی آنرا نداشت ولی نزد موسی از کمالات روحیه چیزهایی بود که بمملکت فرعون اعتناء نداشت و فرعونیان و فرعون از آن لذاتی که موسی با آن دلخوشی داشت در خواب هم نمیدیدند.

در ضمیرها نمیکنجد بغیر از دوست کس هر دو عالم را بدشمن ده که ما را دوست بس و در این مقام حرفهایی است که از خور این اوراق بیرون است و پیش اهلش پیش از اینها این سخن روشن و واضحست

يك نظری بهزاداری اینجا باید يك سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که بنام حسین بن علی پیا میشود بگوئیم ما و هیچیک از دینداران نمیگوئیم که با این اسم هر کس هر کاری میکند خوبست چه بسا علماء بزرگ و دانشمندان بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و بنوبت خود از آن جلوگیری کردند چنانچه همه میدانیم که در بیست و چند سال پیش از این عالم عامل بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم که از بزرگترین روحانیین شیعه بود در قم شبیه خوانی را منع کرد و یکی از مجالس بسیار بزرگ را مبدل بر روضه خوانی کرد و روحانیین و دانشمندان دیگر هم چیزهایی که برخلاف دستور دین بوده منع کرده و میکنند ولی مجالسی که بنام روضه در بلاد شیعه پیا میشود با همه نواقص که دارد باز هر چه دستور دینی و اخلاقی است و هر چه انتشار فضائل و بخش مکارم اخلاقت در اثر همین مجالس است دین خدا و

قانونهای آسمانی که همان مذهب مقدس شیعه است که پیروان علی (ع) و مطیعان او و الامرند در سایه این مجالس مقدس که اسمش عزاداری و رسمش نشر دین و احکام خداست تاکنون پیا پیا بوده و پس از این هم پیا خواهد بود و گرنه جمعیت شیعه در مقابل جمعیتهای دیگر در اقلیت کامل واقع شده و اگر این تأسیس که از تأسیسات بزرگ دینی است نبود تاکنون از دین حقیقی که مذهب شیعه است اثری بجا نمانده بود و مذهبهای باطل که شالوده اش از سقیفه بنی ساعده ریخته شد و بنیانش برانهدام اساس دین بود جای گیر حق شده بود

خدای عالم چون دید بنای دین را ماجر اجویان صدر اول متزلزل کردند و جز چند نفر معدودی بجا نماند حسین بن علی را برانگیخت و با جانفشانی و فداکاری ملت را بیدار کرد و ثوابهای بسیار برای عزاداران او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه اش بر بنیان کنندن پایه های ظلم و جور و سوق مردم بتوحید و عدلت بود کهنه شود با اینحال لازمست که برای عزاداری که شالوده اش بر این اساس ریخته شده چنین ثوابهایی مقرر شود که مردم با هر فشار و سختی هم هست از آن دست برندارند و گرنه با سرعت برق زحمتهای حسین بن علی را هم پایمال میکردند که پیا پیا کردن آن زحمتهای پیغمبر اسلام و کوششهایی که برای تأسیس اساس تشیع کرده بود بکلی پایمال میشد پس فرضاً که مردهائی را که خدا میدهد در مقابل سودی باشد که از عمل بدست میآید سودی که از این عمل بدست آمده و می آید بقاء دین حق و اساس تشیع است که سعادت دنیا و آخرت جهانیان بسته بآنست و بانظر بوضعیت شیعه در آن زمان و فشارهای گوناگون از مخالفان علی بن ابیطالب پیروان او قیمت این عمل بیش از آنست که بتصور ما در آید و خدای جهان برای آنها ثوابها و مردهائی تهیه فرموده که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و این کمال عدالت است

يك بحث ديگر در اين نويسنده يك اشتباه كاري ديگر ميكند ميگويد (در هر نبوت و امامت راهي بخصوص راه خدا نام شخص بايد كم باشد امامت كه

بجای خود نبوت هم نباید جزء دین شمرده شود زیرا آنان راهنمای دینند نه جزء دین. نگاه میگوید اگر این گفتگوهای پیچیده که بر سر نامها و مشخصات میشود بر سر منظور اصلی که توحید است و تقوا میشد هم زودتر این اختلافها برداشته میشد و هم بهتر پیشرفت داشت.

جواب این سخن آنست که ما فرضاً دلیل نداشته باشیم که نبوت و امامت جزء دین است و آنرا جزء دین هم نشمریم باز بحکم عقل باید هم پیغمبر را بشناسیم و هم امام را زیرا بر فرض آنکه اینها جزء دین نباشد ولی خدا بحکم (*وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ*) بر تمام بشر واجب کرده که هر چه پیغمبر و امام گفت باید اطاعت کنید فرض میکنیم که دو نفر آمدند هر دو ادعاه کردند که پیغمبری را که خدا گفته اطاعت او کنید منم و هر کدام يك امری بجا کردند مخالف امر دیگری و ما را می نداشتیم که بدانیم امر کداميك را باید اطاعت کنیم مگر آنکه بانام و نشان آنها را بشناسیم به بینیم آنرا که خدا امر کرده باطاعتش محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب متولد در سال فلان و دارای صفات فلانست نه مسیلمه یا کسی دیگر شما میگوئید هر کس آمد گفت من پیغمبرم و باید اطاعت مرا کنید بی دلیل قبول کنیم یا باید او را بشناسیم مثلاً دولت برای شهرستان تهران يك حکومت معین کرده بانام و نشان معین یکی آمد ادعاه کرد که من همان حکومت هستم و شما باید تحت فرمان من باشید بی آنکه او را بشناسید شما باید اطاعت او کنید یا يك پزشك است در این شهر متخصص در امراض ریوی شما که می خواهید باو مراجعه کنید نشناخته بهر کس يك تابلو زده مراجعه می کنید یا اول او را باید بشناسید و بدانید این همان طبیب متخصص است سپس مراجعه میکنید پیغمبر را شناختیم پس از پیغمبر ابو بکر از جا برخاست و گفت خلافت پیغمبر حق منست و من همان اولو الامر هستم که خدا اطاعت او را بر تمام مردم واجب کرده علی بن ابیطالب هم همین سخن را گفت تکلیف مردم در اینجا چیست آیا باید رجوع کنند بخرد در باره اوصاف امام و اولو

الامر و باید رجوع کنند بگفته های خدا و پیغمبر به پیوند چه دستوری در این موضوع داده یا آنکه بخونسردی تلقی کنند و کار نداشته باشند بگویند منظور توحید است ما خدا را شناختیم دیگر از او اطاعت نمیکنیم هر چه گفته برای خودش گفته ما کاری بفرمانهای خدا نداریم همینکه فهمیدیم خدا یکی است کفایت می کند تمام دستورات قرآن و پیغمبر را کنار می گذاریم بهمان توحید اکتفاء می کنیم این عقل که فرستاده نزدیک خداست میگوید بهماندلیل که اطاعت خدا لازم است اطاعت فرستاده او لازم است و بهمان دلیل اطاعت اولوالامر نیز لازم است پس اول اولوالامر را باید با نام و نشان بشناسد سپس اطاعت او کند پس اینهمه گفتگوها بر سر نام اشخاص به حکم خرد لازم است همه مسلمانان بیابند آنچه پیغمبر گفته درباره اولوالامر از ما بپذیرند و آنهایی را که بی مورد ادعای خلافت پیغمبر را کردند رد کنند ما هیچوجه نزاعی و گفتگویی نمی کنیم پس این گفتگوها بر سر اطاعت خداست و گرنه بر سر اشخاص گفتگو نمی کردیم ملیونها ملیون سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند چطور شد ما با کسی بر سر آنها گفتگویی نکردیم و نام و نشان آنها را فراموش کردیم ولی فقط درباره چند نفر این همه گفتگو برخاسته این جز برای آنستکه خدای عالم ما را باطاعت آنان فرمان داده و ما بر سر گفتگوهای خدای جهان این همه گفتگو میکنیم شما میگوئید ما بگفته های خدا هم ارجحی نکذاریم خرد این حرف را از شما نمی پذیرد

نبوت و امامت اینها که باشما گفتیم بر فرض این بود که نبوت و امامت جزء جزء دین است دین نباشد ولی ما دلیل از قرآن و گفته های پیغمبر اسلام داریم که اینها جزء دین است اما اینکه ایمان به پیغمبر جزء دین است بنص قرآن کریم در آیاتی چند که آنرا جزء دین شمرده باید ما نیز جزء دین بدانیم اینك گواه از قرآن خدا

سوره حدید (آیه ۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ
يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ

غَفُورٌ رَحِيمٌ بمؤمنین بخدا یا بانبیاء گذشته امر میکند که ایمان به پیغمبر بیاورید تا در نصیب از رحمت خدا ببرید و نوری بشما دهد که با او راه بروید اگر ایمان به پیغمبر جزء دین نیست این آیه بیهوده است باید بگوید پیغمبر را از یاد ببرید و اسم او را در راه خدا فراموش کنید تا موافق شود با گفته این بیخردان

سوره بقره آیه (۲۸۵) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ - یعنی ایمان آورد پیغمبر با آنچه بر او نازل شد از پروردگارش و مؤمنین همه ایمان آوردند بخدا و ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران او خدای عالم مؤمنین را توصیف میکند باینکه پیغمبران ایمان آوردند و اگر ایمان به پیغمبران داخل در دین نبود و چنانچه این نویسنده میگوید باید باوسری تکذبات وارد شد خداوند باید نکوهش کند از کسانی که پیغمبران گرویدند نه ستایش

در سوره نور (آیه ۴۶) میگوید وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُوْثِقَ بِالْمُؤْمِنِينَ - خدا کسانی را که ایمان بخدا و پیغمبر آورده از مؤمنین خوانده و آنها را میگوید که پس از آن از این ایمان رو بر گردانند از دسته مؤمنین بیرون کرده و گفته آنان مؤمن نیستند پس یکی از ارکان ایمان ایمان به پیغمبر است

و اما اینکه معرفت امام و محبت آن از ایمانست پس آیاتی از قرآن دلالت بر آن دارد و ما در اینجا بذکر بعضی اکتفاء میکنیم از آن جمله سوره مائده (آیه ۷۱) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ

باتفاق شیعه و در کتب معتبره اهل سنت و جماعت از طرق کثیره از ابی هریره و ابوسعید خدری و ابورافع و دیگران وارد است که این آیه در روز غدیر خم درباره علی بن ابیطالب وارد است و در کتاب غایة المرام نه حدیث از طرق اهل سنت آورده

که این آیه درباره علی بن ابیطالب است اکنون میگوئید معرفی علی بن ابیطالب بحکم خدا برای شناختن مردم او را از دین است و مردم مأمور بآن معرفت و اطاعت بودند یا کاری بوده بیخردانه بوده و مقصود بازی و شوخی بوده

و در سورة صافات (آیه ۲۴) وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ - در غایة المرام از طریق سنیان هشت حدیث آورده که مردم را در روز قیامت نگاه میدارند و از ولایت علی بن ابیطالب پرسش میکنند اگر ولایت علی و معرفت او جز ایمان نباشد و بدین مربوط نباشد این سؤال لغوی است

و در سورة آل عمران (آیه ۹۸) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا از طرق اهل سنت چهار حدیث وارد است که حبل الله که باید مردم با و متمسک شوند علی بن ابیطالب است باید بدانید که آیاتی که درباره علی بن ابیطالب در قرآن است بیش از آنست که بتوان در این اوراق گنجانید هر کس میخواهد بتفاسیر شیعه و سنی رجوع کند نامعلوم شود

و اما اخبار در این باب از چند هزار متجاوز است هر کس طالبست بغایة المرام و دیگر کتب احادیث رجوع کند

از آنجمله حدیث معروف پیش سنی و شیعه است از پیغمبر که فرمود (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) یعنی هر کس مرد و نشناخت امام زمان خود را مرده است مثل مردن عهد جاهلیت از آنجمله احادیثی است که بسیاری از اهل سنت (۱) نقل کردند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله الزموا هودنا اهل البيت فانه من لقي الله وهو يومئذ داخل الجنة بشفاعتنا والذي نفسي بيده لا ينفع عنده عمله الا بمعرفة حقنا وقال صلى الله عليه وآله معرفة آل محمد برائة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط والولاية لآل محمد امان من العذاب وقال صلى الله عليه وآله الا من مات على حب

آل محمد مات شهیدا الاومن مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له الاومن مات
علی حب آل محمد مات تائباً الاومن مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل
الایمان و غیر اینها از روایاتی که بقدر ستاره های آسمان است
اینجا ماقاله دوم را نیز ختم میکنیم و امیدواریم که خوانندگان محترم از
روی انصاف نظر کنند تا معلوم شود ماجرا جوئی این بیخردان و مابا کمال اختصار
این مقاله را ختم کردیم

گفتار سوم - روحانی

پرسش پنجم - اینکه میگویند مجتهد در زمان غیبت نایب امام است راست
است یا نه اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه
یک نظر بطور کلی اینجا یک مقدمه ذکر میکنم برای گفتار سوم و چهارم و پنجم
بحکومت و ولایت و جواب پرسش پنجم تا نیم خوانندگان درست مطلب را تا
آخر بسنجند و مطالعه کنند تا مقصود معلوم شود
بسیار شود که عادت و تکرار یک عمل پرده بروی احکام خرد می پوشد بطوری
که اگر کسی برخلاف آن سخنی بگوید بسیار شگفت آور شده برخلاف تشخیص
داده میشود ما ناچاریم در اینجا بایک مثال مطلب را روشن کنیم یک نفر آدم عادی اگر
از شما بازو ریگتومان بگیرد یا شمارا بزور بکاری که برخلاف میل شما است و ادار
کند همه او را بدعمل و متعدی تشخیص میدهند و کار او را از حکم خرد بیرون میدانند
و او را مجرم میخوانند و برای او مجازات قائل میشوند همین شخص مجرم دسته بندی
کرد و بیست سی نفر را دور خود جمع کرد و حمله کرد بیک قریه چند نفر را زخمی
کرد و آنجا را تصرف کرد باز همه خردمندان او را ظالم و کارهای او را مجرم تشخیص
میدهند و دفع و سرکوبی او را لازم میدانند قدری بالاتر بیائید اگر این آدم دسته
بندی قوی شد و بیک شهر هجوم کرد و چندین نفر را کشت و آن شهر را تصرف کرد

و از مردم جریمه هائی گرفت بلا همه عقلا او را ظالم و مجرم میدانند و سرکوبی و اعدام او را لازم می‌شمرند از این هم قدری ترقی کنید همین شخص مجرم چند فوج سرباز را با خود در دست می‌کند و بمز کزیک سلطنت حمله می‌کند و اهالی آنجا را می‌گیرد حبس می‌کند و عده کثیر بر او می‌کشد و هر کز را نصرف می‌کند و شاه آن مملکت را بیرون می‌کند و خود جای او را می‌گیرد چند روزی که این عمل تازه است باز کام مردم تلخست بعدها نام این هجوم و آدم کشی کوتاه می‌شود و برای او جشن‌ها می‌گیرند و چراغانی‌ها می‌کنند او را اعلی حضرت همایونی می‌خوانند و حکم او را با احکام قدر هم دوش می‌کنند و در سروردهای ملی می‌خوانند (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)

تفاوت این مراتب را از عقل خالی از عادت پیرسید چه شد دایره ظلم هر چه کوچکتر بود مرتکب ظالم و مجرم و کار جرم تشخیص داده شد ولی چون دایره ظلم وسعت پیدا کرد و با آدم کشی و تعدیات دیگر جفت شد همه نامها عوض شد آنجا دزد و مجرم و جرم می‌گفتند اینجا اعلی حضرت اقدس همایونی و فرمان قضاء و قدر و مانند آن اکنون يك نظری هم بقانونهای دنیا کنید يك نفر از اشخاص عادی يك کتابچه نوشت و در آن تکلیفهای برای مردم يك شهر یا يك مملکت تعیین کرد از قبیل اینکه باید سالی فلان قدر بدهند و فلان کار را که برخلاف زندگانی و میل آنهاست بکنند این کتابچه را همه جزء سیاه مشق میدانیم و اگر بخواند این حکم خود را بموقع اجرا بگذارد او را مجرم و حکم او را برخلاف عقل و عدل تشخیص می‌دهیم اگر صد نفر هم از این کتابچه ها بنویسند باز همان حکم را دارد ولی همین شخص بواسطه زور یا زر عده آراء قاچاقی تهیه کرد و وکیل شد و همان صد نفر دیگر هم با وسیله هائی که همه میدانیم خود را بکرسی و کالت رساندند اینچنین دیگر هر حکمی آنها بکنند برخلاف میل موکلین باشد یا برای غارت اموال و هتك ناموس و ریختن آبروی آنها باشد این حکم خردمندانه و از روی عدالت است و مخالفت با آن جرم و جنایت است از عقل روشن خالی از عادات جاهلانه تفاوت اینها را پیرسید اگر بگوئید مردم خودشان

وکیل تعیین کردند و مجبورند تبعیت کنند می گوئیم همه میدانید که اولاً اکثر مردم خبر از وکالت و آمدن و گذشتن دوره انتخابات و چگونگی وکالت و حدود اختیارات وکیل ندارند از اینجهت در شهرستانهایی که بیش از دویست هزار جمعیت دارد بیشتر از ده دوازده هزار تعرفه برای انتخابات بخش نمیشود و در اینصورت وکالت ظالمانه و احکام آنها جوراست و در باره مردم نباید اجراء شود و ثانیاً چهارده دوره از انتخابات ایران ما گذشته و همه دیدید که چه در دوره قبل از دیکتاتوری و چه در آندوره های ننگین و چه دوره بعد که ایندوره است وکالت از روی عدالت و آزادی جریان پیدا نکرده حالا همه دوره ها را بتوانید ماست مالی کنید دوره های پهلوی را که نمیشود سرپوشی کرد چه شد که قانونهای آنروز را هم همه عادلانه میدانید و مخالفت آنها جرم تشخیص میدهند با آنکه حقاً عمل کردن بآنها از بزرگترین جرمها و بیدادگریهاست و ثالثاً وکیل بحکم خرد باید کارهایش موافق صلاح و نفع موکل باشد و گرنه از وکالت معزول است بحکم خیانت و جنایت و موکلین هرگز اختیار جان و مال و فرزند و ناموس خود را بآنها نداده و نمیدهند پس تمام این قانونهای بشری و حکومت های جهان از روی جور و برخلاف حکم خرد پایه اش بنا نهاده شده است حکومت لازمست انوا حکام روشن عقل که هیچکس انکار آنها نمیتواند بکند آنستکه در میان بشر قانون و حکومت لازمست و عاقله بشر نیازمند به تشکیلات و نظامنامه ها و ولایت و حکومت های اساسی است و آنچه عقل خدا داده حکم میکند آنستکه تأسیس حکومت بطوری که بر مردم بحکم خرد لازم باشد متابعت و پیروی از آن از کسی روا و بجا است که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر بحکم خرد نافذ و درست است خدای عالمست که مالک تمام موجودات و خالق ارض و سموات است پس هر حکمی که جاری کند در مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند در داده خود تصرف کرده است و اگر خدا بکسی حکومت داد و حکم او را بتوسط

گفته پیغمبران لازم الاطاعه دانست بر بشر نیز لازمست از آن اطاعت کنند و غیر از حکم خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده هیچ حکمی را بشر نباید پذیرد و جهت هم ندارد که بپذیرد حکم گذاران هم بشری هستند مثل خود او شهوت و غضب دارند شیطنت و خدعه دارند منافع شخصی خود را میخواهند منافع دیگران را فدای خود می کنند جمله کلام آنکه آنها هم محتاج و گرفتار عوامل بسیار هستند و از چنین بشری کسی توقع ندارد که احکامش بمصالح عامه باشد و خود را بر دیگران ترجیح ندهد و منافع دیگران را پایمال نکند علاوه اینها که قانونگذاری می کنند نیز چون دیگران احاطه به همه جهات و خصوصیات ندارند و از خطا کاری و غلط اندازی و اشتباه مأمون نیستند چه بسا حکمی کنند که بر ضرر مردم تمام شود و بر خلاف مصالح کشور باشد چنانچه اگر بخواهیم این رشته از قوانین را آفتابی کنیم يك کتابچه لازم دارد و ما هم اکنون پرده دری را لازم نمیدانیم همینقدر بس که قوانین جاریه را هر چند وقت یکمرتبه عوض میکنند یا کم و زیاد می کنند و خطاهای خود را خودشان هم می فهمند و آنها را که خود آنها هم نمی فهمند خیلی بیش از اینها است تنها در قوانین جزائی و حقوقی اینقدر احکام بر خلاف خرد وضع شده است که تعدد آن يك وقت بیشتری لازم دارد شما همین قانون دارائی را به بینید که تا چه اندازه کودکانه و بازیچه است که گاهی اختیارات تمامه بيك مرد بی ادراك بی اطلاع میدهند که هر طوری بخواهد با جان و مال مردم بیچاره این کشور بی صاحب رفتار کند و همینکه اسم مستشار امریکائی روی يك کسی آمد دیگر برای او این زمامداران بیهوش و خودسر ما خطاء و اشتباه یا خیانت و دزدی قائل نمی شوند این بیدادگران خود پسند لغت عربی را که از فرهنگ خدا و دین اخذ شده و در عین حال با بهترین اسلوب و زیبایی توسعه بی پایان بفرهنگ ما داده بجرم آنکه بگفتند اینان لغت اجنبی است از کشور میخواهند بیرون کنند لکن اختیار يك کشور را بدست مشتى اجانب می گذارند و آنرا با کمال بی شرمی قدم اصلاحی میدانند اینرا جز بی هوشی یا خیانتکاری میتوان نامید؟

گواه این سخن گرچه این سخن را هر کس درست ببیند و در اطراف آن فکر
از قرآن کند خواهد پذیرفت و بشر هر چه زورمند باشد و دارای
قدرت و سلطنت باشد عقل حکم او را حق نمیداند و بی جهت نمی پذیرد و سلطنت
و حکومت او را ظالمانه و بیخردانه میداند ولی ما از گفته های خدا در اینجا گواه می
آوریم تا حال این حکمها و حکومتها روشن شود اینک گواه از قرآن خدا سوره
مائده (آیه ۴۸) وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ [آیه ۱۹]
وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [آیه ۲۰] وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ [آیه ۲۱] وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ [آیه ۲۴] وَإِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
إِلَيْكَ [آیه ۲۵] أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَفُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا - اگر
بخواهیم آیاتی که عموماً حکم را منحصر بخدا کرده و خصوصاً آنچه که بجاها که بجا
یگان قوانین را بقانون خدائی منحصر کرده بشمریم سخن طولانی و دامنه دار میشود
اینجا باز از همه این چیزها می گذریم و از خرد می برسیم که آیا خدائی که اینجا را
با این نظم و ترتیب بدیع از روی حکمت و صلاح خلق کرده و خود بشر را میشناخته
که چه موجود عجیبی است که در هر يك هوای سلطنت همه جهانست و هیچيك بر سر
سفره خود نان نمیخورد و در نهاد هر کس تعدی و تجاوز بدیگران است ممکنست
آنها را بدون تکلیف رها کند و خود يك حکومت عادلانه در بین آنها تشکیل ندهد
ناچار این کاری که از حکم خرد بیرونست نباید بخدای جهان که همه کارش بر اساس
محکم عقل بنا نهاده شده نسبت داد پس باید تاسیسی حکومت و وضع قوانین جاریه
در مملکت را خود عهده دار شده باشد و قانون های او ناچار همه اش بر پایه عدل و حفظ

نظام و حقوق بنا نهاده شده و البته در قانون های آسمانی جنبه های منافع شخصی و نظر های خصوصی و عوامل گوناگون این عالم بهیچوجه دخالت ندارد زیرا خدا از همه اینها مقدس و برکنار است این قانون که از جنبه های عمومی ممالك جهان گرفته نا خصوصیات عائله اشخاص و از زندگانی اجتماعی تمام بشر تا زندگانی شخصی انسانی که تنها در يك غار زندگی میکند و از قبل از قرار نطفه آدمی در رحم تا پس از رفتن در تنگنای قبر هزارها قانون گذاشته عبارتست از دین خدا که همان دین اسلامست (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) ما پس از این ذکر میکنیم بادلایل روشن که قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزائی و آنچه مربوط بنظام مملکت است از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فروگذار نکرده است و شاهها از آن بی خبرید و همه بدبختیها آن است که مملکتی که يك همچو قانونی دارد دست خود را بیش مملکت های اجانب دراز کند و قانون های ساختگی آنها را که از افکار هسموم يك مشت خود خواه تراوش کرده در مملکت خود اجرا کند و از قانون مملکت خود که مملکت دینی خدائی است بطوری غافل باشد که باز هم گمان کند اینجا قانون ندارد یا قانونش ناقص است تنها درباره قضاوت چند هزار ماده در دین هست که بایهترین طرز و آسانترین ترتیب کار قضاوت را انجام میدهد و ما پس از این ذکر می کنیم تا مطلب روشن شود

نتیجه سخن ما	کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون گذاری
تا اینجا	نیز ندارد و خدا بحکم عقل باید خود برای مردم حکومت

تشکیل دهد و قانون وضع کند اما قانون همان قوانین اسلام است که وضع کرده و پس از این ثابت میکنیم که این قانون برای همه و برای همیشه است و اما حکومت در زمان پیغمبر و امام با خود آنها است که خدا بانص قرآن اطاعت آنها را بر همه بشر واجب کرده و ما اکنون کار بر زمان آنها نداریم و آنچه مورد بحث ما است این زمان است

مجلس مؤسسان تشکیل ولایت مجتهد که مورد سؤال است از روزاول میان خود حکومت میدهد مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین دلیلهائی میآورند که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است اینک مابگفته های آنها کار نداریم زیرا آن بحث فقهی لازم دارد و باین مختصرها درست نمی شود بعلاوه اینها هم اهل فهم آن نیستند اینجا مایک سوال از عقل میکنیم شاید مطالب را حل کند ما که میگوئیم حکومت و ولایت در این زمان با فقهاء است تو میخواهیم بگوئیم فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سپور است بلکه میگوئیم همانطور که يك مجلس مؤسسان تشکیل میشود از افراد يك مملکت و همان مجلس تشکیل يك حکومت و تغییر يك سلطنت میدهد و یکی را به سلطنت انتخاب میکند و همان طور که يك مجلس شوری تشکیل می شود از يك عده اشخاص معلوم الحال و قوانین اروپائی یا خود دراری را بر يك مملکت که هیچ چیز آنها مناسب با وضع اروپا نیست تحمیل میکنند و همه شماها کور کورانه آنرا مقدس می شمردید و سلطانرا با قرا داد مجلس مؤسسان سلطان میدانید و بهیچ جای عالم و نظام مملکت بر نمی خورد اگر يك همچو مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانیه عاری باشند و آلوده بدنی و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجراء حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب بکنفر سلطان عادل کنند که از قانونهای خدائی تخلف نکند و از ظلم و جور احترام داشته باشد و بمال و جان و ناموس آنها تجاوز نکند بکجای نظام مملکت برخورد می کند و همینطور اگر مجلس شورای این مملکت از فقهاء دیندار تشکیل شود یا بنظارت آنها باشد چنانچه قانون هم همین را می گوید بکجای عالم برخورد میکند چه شد که مجلس مؤسسان که بازو سر نیزه تشکیل شد و همه دید اکنون هم حکمش نافذ و درست است ولی اگر این مجلس از اشخاص مطاع صحیح العمل

تشکیل شود و بر طبق قانونهای خدائی باشد عیب پیدا می کند؟ اینها نیست جز اینکه با قانون خدائی طرف هستید و میخواهید از قانونهای اردپائی پیروی کنید و این از بدبختی های بزرگ ما است و مخالف با حکم عقل است! مجتهدین هیچوقت با نظام مملکت و با استقلال ممالك اسلامی مخالفت نکردند فرضا که این قوانین را برخلاف دستورات خدائی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمیکند زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر میدانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر از چند امر نیست از اینجهت فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی برند با آنکه جز سلطنت خدائی همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدائی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می شمارند و لغو نمی کنند

يك نظر بگفتار می گوید (دین امروزها می گوید فقیه در زمان غیبت نایب این کتابچه امامست بر این سخن چندین اشکال فقهی و علمی وارد است تا آنجا که می گوید اگر ولایت و حکومت داشته باشند مادر هر محله و گاهی در يك خانه چندین شاه داریم) این بی خردان سخنان را در هم و بر هم کرده و با اشتباه کاریهای فراوان تحویل مردم میدهند ماذکر کردیم که هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم با سلطنت حق ما است آری آنطور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق میکند که آن خوبست و مطابق مصالح کشور و مردمست البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آنرا از آنها نمی پذیرند اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچگاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند و اگر گاهی هم باشخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس

سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق نانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها و هر قدر هم دولت با سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و با آنها فشار آوردند باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده تواریخ همه در دست است و پشتیبانیهایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است اکنون شما می خواهید دولت را با آنها بدین کنید و این نیست جز از سوء نیت و فتنه انگیزی و تفرق کلمه و ایجاد نفاق و از بین بردن وحدت که اساس حفظ کشور بر آن است و گرنه مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می خواهند و اما اینکه گفته بر این سخن چندین اشکال فقهی و علمی است کاش یکی از آنها را بیان می کرد تا مورد استفاده می شد اگر این را کس دیگر میگفت که ما او را نمی شناختیم و تواریخ زندگانی او را نمیدانستیم احتمال میدادیم شاید بنظر او اشکالی رسیده لکن ما که می دانیم شماها از فقه بی خبرید حتی نمی دانید فقهاء این قبیل مسائل را در چه کتابی می نویسند پس چرا اینقدر لاف میزنید و خود را بی ارج می کنید

دلیل حکومت فقیه از همینجا پایه اطلاعات این نویسنده را بفهمید که می گوید
در زمان غیبت (تازه طبق مبانی فقهی هم این ادعاء که حکومت حق فقیه است هیچ دلیل ندارد) مبانی فقه عمده اش اخبار و احادیث ائمه است که آنها متصل است به پیغمبر خدا و آنها از وحی الهی است اینک ما چند حدیث در اینجا ذکر می کنیم تا معلوم شود از فقه بکلی بی خبرند

(۱) شیخ صدوق (۱) با سند متصله خود در کتاب اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در کتاب احتجاج توقیع شریف امام غایب را نقل می کنند و در آن توقیع است (و اما الاحداث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حججی

علیکم وانا حجة الله علیهم) یعنی هر حادثه که برای شما اتفاق افتاد باید رجوع کنید در آن بر او یان احادیث ما زیرا که آنها حجت مانند بر شما و من حجت خدا هستم بر آنها پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آنست که در تمام امورشان رجوع کنند بر او یان حدیث و اطاعت از آنها کنند و امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده

(۲) در معانی الاخبار شیخ صدوق و کتاب فقیه که یکی از بزرگترین کتابهای شیعه است از امیر المؤمنین نقل می کند (انه قال قال رسول الله ﷺ اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله ﷺ و من خلفائك قال الذین یاتون بعدی و یروون حدیثی و سنتی) یعنی پیغمبر گفت خدایا رحمت کن جانشینهای مرا برسیدند کیانند جانشینهای شما گفت آنهایی که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند ، پس معلوم شد آنهایی که روایت سنت و حدیث پیغمبر می کنند جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد معنیش آنست که کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد

(۳) مقبولة عمر بن حنظله (و فیها من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشریک بالله) در این روایت مجتهد را حاکم قرار داده و رد او را رد امام و رد امام را رد خدا و رد خدا را رد حد شرک بخدا دانسته

(۴) روایت تحف العقول از سیدالشهداء (و فیها) و ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه از این روایت ظاهر شود اجراء همه امور بدست علماء شریعت است که امین بر حلال و حرامند و ما اینجا اختصار بهین کردیم هر کس زیاده بر این بخواند باید به محاش رجوع کند

يك غلط اندازی بازباعت همیشه يك غلط اندازی دیگر میکند میگوید (بعضی و اشتباه کاری میگویند لازم نیست حکومت دست فقیه باشد بلکه دست هر کس هست بماند ولی از فقهاء اجازه بگیرد چنانچه بعضی شاهان میکردند و در قانون هم هست آنگاه وارد اشکال میشود) این درست است که فقیه بآنطور که ذکر شد میتواند اجازه دهد بلکه اجازه يك فقیه جامع الشرایط هم اگر بموقع خود باشد صحیح است لکن نمیگویند هر کس بهر کس میتواند اجازه دهد مجتهد چنین اجازه ندارد بلکه پیغمبر و امام هم از جانب خدا اجازه ندارند که بهر کس اجازه بدهند بکسی آنها نمیتوانند اجازه بدهند که از قانونهای خدا که پایه اش بر اساس خرد و عدل بنا نهاده شده تخلف نکنند و قانون رسمی مملکت او قانون آسمانی خدائی باشد نه قوانین اروپا یا بدتر از اروپا و بحکم عقل و قانون اساسی هر قانونی برخلاف قوانین اسلام باشد در این مملکت قانونیت ندارد از این جهت وجهات دیگر میگوئیم این مملکت تا کنون بمملکت مشروطه شناخته نشده زیرا هم مجلس برخلاف قانون است و هم انتخابات و هم قوانین آن لکن با همه وصف مجتهدین با همین آش و بشه قلمکار هم مخالفت را جایز نمیدانند و از همه در حفظ و حراست آن در موقع خود پیش قدم تر هستند چنانچه همه دیدید کسی که در مملکت بین النهرین هم برای استقلال آن قدم برداشت و این نیمه استقلال را گرفت علماء آن دوره بودند که مرحوم آقامیرزا محمد تقی شیرازی در راس آنها بود اکنون هم اگر مشکلاتی برای مملکت پیش آمد کند مجتهدین از وظیفه حتمیه خود میدانند که آنرا رفع کنند و بادولت در موقع های باریك همکاری کنند و از خطاهائی که در این دوره های سیاه در این مملکت شد یکی که از همه بالاتر بود سلب نفوذ روحانیت بود که این از برای مملکت از همه بدتر بود زیرا دل توده از دولت بواسطه فشارها و بی عدالتی ها رنجیده است و دولت بادل جریحه دار مردم نمیتواند از مملکت خود دفاع کند لکن اگر نفوذ روحانیت بود مردم همانند صدر اول اسلام وارد عمل میشدند و مملکت بادست واحد و قوه روحانی

و دل گرم از خود دفاع میکرد یا دیگران را برنگ خود در میآورد این یکی از خطاهای دولت بود و هست و تا ییادار شوند کارشان تمام شده خطاء دیگر آنها بدین کردن توده جزان را بر و جانین بود که دولت با تمام قوی کوشش در آن کرد که بواسطه آن تفکیک قوه روحیه و ماده از یکدیگر گردید و زیانهای کمر شکن بکشور وارد شد از دست دادن این قوه معنوی و مادی کار مملکت را عقب انداخته و تا این دو قوه را برنگردانیم بهمین حال هستیم ما نمیتوانیم باور کنیم که این اساس از مغز خشک خود رضا خان بود زیرا که این يك شالوده متفکرانه بود که بیدستور مدبرانه دیگران انجام نمیکرفت و اکنون هم پیروی از آن نقشه کمک بخراب مملکت است

اجازه بدوکت این نویسنده با همه معلومات سرشار معلوم میشود دعوی
ویان دور اجتهاد هم دارد میگوید (من بمجلس و دولت اجازه میدهم
 که هر کاری برای کشور و مردم مفید میدانند انجام دهند) بحمد الله کار دین و دنیای دولت و مجلس و دینداران خوب شد و همه باید از این نویسنده تشکر کنند که همچو منت بزرگی بر سر همه گذاشت و تمام گره ها را باز کرد کاش يك اجازه هم بهم دولتها و مجلس های جهان میداد تا دنیا گستان شود و حکومت الهی در همه جا جریان پیدا کند آنکاه میگوید (اگر راستی همه کارها را با این دستور انجام میدهند این چیز است نشدنی و بیعیارت دیگر دور لازم میآید زیرا با این حساب بودن قانون و مجلس بسته با اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم قانون و مجلس و دولت معنی ندارد) اینجا باز پایه معلومات آخوند صاحب خوب بدست می آید زیرا بچه ها هم که اوائل تحصیلشان هست دور را میدانند چیست دور عبارت از آنست که دو چیز متوقف باشند بیکدیگر بطوری که اگر این يك بوجود شود باید آن يك موجود شود و بعکس اگر آن يك بوجود شود باید این يك موجود شود مثل اینکه بگوئیم تاهوا سرد نشود آبهایخ نمیبندد و تا آبهایخ نبندد هوا سرد نمیشود یا بگوئیم تا آفتاب طلوع نکند روز نمیشود تا روز نشود آفتاب طلوع نمیکند اینها و امثال اینها بحکم خرد

محال است و در این دو مثال هم یخ کردن آب و آمدن روز و بسته سردی هوا و طلوع آفتاب هست لکن سردی هوا و طلوع آفتاب وابستگی بیخ بستن و روز شدن ندارد اکنون می‌آئیم بر سر مثال این نویسنده میگوید بودن قانون و مجلس بسته با اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم مجلس و قانون و دولت معنی ندارد مافرض میکنیم این دو مقدمه درست باشد کجای آن دور میشود آری اگر اجازه فقیه هم بسته بمجلس و دولت و قانون بود دور می‌شد لکن اجازه فقیه بسته بآنها نیست و در هر صورت این سخن که با بودن فقیه مجلس و دولت و قانون معنی ندارد درست نیست زیرا این مانند آن است که بگوئیم مجلس بسته بوجود موکلین و انتخابات است و با بودن موکلین و انتخابات و کیل و مجلس معنی ندارد اینجا می‌گوئیم اگر آن حکومت حق محدودی عادلانه بخواهد تشکیل شود باید مجلس از فقهاء یا بنظارت فقهاء تشکیل شود و در مجلس قوانین آسمانی طرح شود و در کیفیت عملی شدن آن بحث شود و دولت قوه اجراء آن باشد و جمله کلام آنکه شما می‌گوئید قوه تقنینیه افکار پوسیده بشر است ما می‌گوئیم قوه تقنینیه خدای جهان است که عالم بهمه مصالح است و هم مهربان بهمه افراد است و هم خود غرض و مرض ندارد و هم دستخوش عوامل نیست و در تحت تاثیر کسی واقع نمیشود و منافع کشوری را فدای کشور دیگر نمیکند در این صورت تشکیل مجلس برای رفق دادن مصالح کشور است با کلیات قانونهای آسمانی و نظارت در قوه اجرائیه عامله است اینك ما و شما در تمام مراحل باهم موافق هستیم در اینکه حکومت لازم و قوه تقنینیه و قضائیه و اجرائیه میخواهیم هیچ کدام حرفی نداریم اختلاف در این است که خدای جهان میتواند مثل اروپائیان یا ایرانیان قانون وضع کند یا نه و مصالح کشور اسلامی را خدا بهتر تشخیص میدهد یا امثال میل سپوها ما می‌گوئیم خدا بهتر است و کرده است شما در کدام يك حرف دارید می‌گوئید بهتر نیست یا آنکه قانون اسلام از خدا نیست یا خدا که این قانون را آورده اطلاع بر مصالح کنونی کشور مانداشته است و ما خود اکنون بهتر تشخیص میدهیم مصالح کشور خود را از خدا هر

کدام را می‌خواهید اختیار کنید تا پس از این وارد در این مباحث شویم و اثبات کنیم که قانونهای خدائی مصالح امروز کشور را هم در نظر دارد

يك دروغ میگوید (دین امروزها می‌گوید باید تقلید از مجتهد زنده کرد در نتیجه همینکه مجتهد مرد گفته‌ها و رساله‌ها و وقتها یکی که صرف آموختن آن کردند باید کنار رود و باز مردم از نو کتاب بخزند و مدت‌ها وقت صرف آموختن آن کنند) این نویسنده گوئی هیچ سروکار با دین نداشته دست کم اول رساله‌ها را هم نخوانده فقط يك چیزی بگوشش خورده بی جهت وقت خود و ما را صرف این بیپوده‌ها می‌کند اگر شما و رفقای شما سروکاری با کتابهای دینی ندارید مردم دیگر که این کتاب همان آنها نیز بخش شده سروکاری دارند مسئله تقلید میت در دو مورد بحث دارد یکی آنکه در اول امر یکی می‌خواهد تقلید کند از مرده تقلید کند یا زنده ؟ میگویند از زنده این اشکال شما که باید کتاب عوض کرد و وقت صرف کرد در این جانمی آید زیرا اول امر انسان باید يك کتابی بخرد و يك وقتی صرف کند چه کتاب قدیمی بخرد و مسائل آن را یاد بگیرد و چه کتاب تازه بخرد و مسائل این را یاد بگیرد هیچ فرقی نمیکند آنجا که مورد اشکال پوسیده شماست آن است که کسی مسائل مجتهدی را یاد گرفته و او مرد دوباره باید وقت صرف کرد و پول صرف کرد زیرا دین امروزها میگوید تقلید از مجتهد زنده باید کرد میگوئیم دین امروزها چنین چیزی نمیگوید و شاید غالب مجتهدین تقلید مرده را در این صورت جایز بدانند اينك ما عين عبارات بعض علماء که مرجع تقلید عموم شیعیان بودند ذکر می‌کنیم تا دروغ بندی بدین معلوم شود یکی از مجتهدین که سالهای طولانی مرجع تقلید شیعیان بود و الان هم بسیاری تقلید او را می‌کنند با آنکه مرده است مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی است کتاب عروة الوثقی از مشهورترین کتابهای فتوای او است و ترجمه هم شده است ممکن بود شما ترجمه او دست کم رجوع کنید ما اينك عين عبارت او را می‌نویسیم تا بدانند اینها چه کاره‌اند

مسئله (۹) الاقوی جواز ابقاء علی تقلید المیت ولا يجوز تقلید المیت ابتداء یعنی اقوی

اینست که باقی ماندن بر تقلید میت جایز است ولی از میت در اول کار تقلید جایز نیست آنجا که مورد اشکال پوسیده شما است تقلید زنده را لازم نمیدانند و آنجا که لازم میدانند مورد اشکالی نیست الان هم مرجع تقلید شیعه آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی دام ظلّه است او هم در مسائلی که مردم در زمان زندگی مجتهد عمل کرده باشند تقلید میت را جایز میدانند شما که میخواستید یکسره بگوئید دین امروز ما چنین میگوید خوب بود دست کم این کتابهای معروف را دیده سپس اشکال کنید تا رسوائی بار نیاید اکنون ما از این گذشتیم فرض میکنیم تقلید میت بهیچوجه جایز نباشد به بینیم چقدر پول و چه قدر وقت لازم داریم که کتاب تازه بخریم و مسائل تازه یاد گیریم فرض میکنیم در تمام دوره عمر یک نفر پنج مجتهد مرد مجتهد اول را که باید تقلید کنیم و کتاب او را بخریم چهار نفر دیگر هم پس از مردن یکی بعد از دیگر باید کتابشان را بخریم همه آنها که سرو کار با مسائل دارند میدانند که مجتهدین در اینجا با کمال اقتصاد رفتار کردند و همه يك کتاب مسئله را حاشیه کردند یا فقط حاشیه را جدا گانه طبع کردند در اینصورت فرض میکنیم حاشیه جدا گانه خریدیم هر يك امروز که گران است بیش از پنج ریال یا يك تومان نیست شما يك تومان حساب کنید در تمام عمر چهار تومان میشود ما گذشتیم که در این کتاب مسائل خدا است و بی ارج شمردن آن از بی ارج شمردن خدا سر در می آورد میگوئیم این خرج را بسنجید بایك کتاب (پوسه عذراء) یا رمانهای دیگر که عفت و اخلاق و شهادت و همه چیز جوانهای ما را بیاد فنا داد یا با خرج یکشب سینما با آن وضعیت اسف آور آنگاه معلوم میشود که شما هاجنه میخواهید بگوئید ما میدانیم شما با مجتهد و کتاب مسائل طرف نیستید با سرچشمه اینها طرفیت دارید (هر کسی بر طینت خود می تند)

این از تلف شدن پول این ملت بیچاره اکنون بیائید بر سر تلف شدن وقت آنان همه اینها که کار بآدین و مسائل آن دارند میدانند که بین مجتهدین چندان خلافتی نیست در آن مسائلی که مردم با و احتیاج دارند ازین جهت اگر کسی چند ماهی بعد از

نماز صبح که وقت بیکاری است و شما کارکن ها خواب هستید یا بعد از نماز عشاء که باز موقع بیکاری است و وقت خیابان گردی شماها است نیم ساعت صرف یاد گرفتن مسائل دین کند بخوبی مدله دان شده در مسائل مورد حاجت احتیاج یکسی پیدانمیکند شما فرض کنید هر روز صبح قبل از آفتاب و پس از نماز عشاء جوانهای دیندار در مسجد جمع و مسائل یاد گرفتند و امثال شماها در خواب بودید و مشغول خیابان گردی و آنهمه فجایع که همه بهتر میدانید باید گفت وقت اینکه آداب دینداری و مسائل اخلاقی را یاد گرفته و وقتیکه باید صرف خیابانها و آن وضعیت عفت سوز خانمان بر انداز شود صرف دین کرده این وقت تلف شده شما از دینداران دست کم پیرسید که مسائل دین را چه وقت یاد گرفتید تا مطلب را بفهمید خوبست وقت یاد گرفتن مسائل و آداب خدا پرستی را بستمجید با وقتهایی که در مجالسهای سینما و تئاتر و رقص و شنای دختر و پسر و امثال آن که پرده عفت عضو جوان مملکت مارا پاره کرده و روح تقوی و شجاعت را در آنها خفه کرده تا معلوم شود شما چه کارهای ابلهانه و تلف وقت تشخیص دادید و چه کارهای را که میدانید آن وقت از خود سؤال کنید که علت اصلی این جوش و خروش برای چیست آیا وقت و کار و پول اهل این مملکت را عزیز میشمارید و نمیخواهید بجهت صرف شود یا دین در نظر شما آن قدری ارج است که وقت بیکاری و خیابان گردی های شرف کش عفت سوز را هم نهمخواهید صرف آن شود و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَعَالَهُ مِنْ نُورٍ

دخالت بیجا این بیچاره ها محسوسات را باز تشخیص نداده دخالت در معقولات در معقولات میکنند و علوم اولیه را ندانسته در نظریات وارد میشوند اینجاد دیگر وارد استدلال فقهی شده میگویند (دلیل عقل و نقل برخلاف تقلید از زنده است زیرا نقل میگوید (فارجعوا الی رواة احادیثنا) اگر حیات شرط باشد باید این احادیث را هم کنار بگذارید و عقل هم میگوید اگر عالمی یا پزشکی یا مهندسی یا فقیه در فن خود کاری را انجام داد و مرد گفته او باعتبار خود باقی است و نباید آثار

اورا مثل رساله‌های عملیه دور ریخت

ما پس از آن که معلوم کردیم که فقهاء بزرگ شیعه تقلید میت را جایز میدانند
 فرستادند هم عیبی لازم نمی‌آید نیازمند ورود در این بحث نیستیم لکن برای اینکه
 بدانید اینها چه کاره‌اند میگوئیم خود همین دلیل که آورده از برای جایز بودن تقلید
 میت میشود گفت دلالت میکند بجایز نبودن زیر اجهله (فارجمعوالی رواة احادیثنا)
 دنباله حدیث احتجاج و اکمال الدین است که پیشتر در بیان حکومت فقیه آنرا ذکر کردیم
 میگوید (واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا) یعنی حادثه‌هایی
 که برای شما پیش می‌آید از هر گونه حادثه‌ای که مربوط بدین باشد باید رجوع
 کنید بر او یان حدیث ما در زمان رضا خان حادثه‌هایی پیش آمد کرد از قبیل نظام
 وظیفه و لباس متحدالشکل یا کلاه پهلوی و از اول مشروطه تا کنون صدها حوادث و
 تازه‌ها در مملکت پیدا شده که پیشتر سابقه نداشته و فقهاء و مجتهدین سابق آنرا ذکر
 نکردند در این حدیث میگوید در هر تازه که پیش آمد کرد پیش راویان احادیث بروید
 شما می‌گوئید برویم پیش مرده‌ها و از آنها پرسیم یا در کتابهای آنها که اسم این
 چیزها نیست پیدا کنیم یا این حوادث و تازه‌ها را از راویان نپرسیم و سر خود عمل کنیم
 چاره ندارید جز آنکه بگوئید بزنده‌ها رجوع کنید پس اگر بخواهیم یکسره تقلید
 مرده را کنیم باید این روایت را کنار بگذاریم علاوه در این روایت میگوید رجوع
 کنید بخود راویان حدیث نه بکتابهایشان اگر کسی بشما گفت وقتی مریض شدید
 بطایب رجوع کنید شما پیش طبیب می‌روید یا خودتان يك كتاب طبی باز کرده عمل
 میکنید بمانیز گفته‌اند پیش راویان حدیث بروید ما مجبوریم پیش خود آنها برویم
 مگر اینکه آن مجتهد زنده بگوید فلان نسخه را عمل کن و بهمین جهت نیز دلیل عقلی
 شما دلیل بی عقلی است زیرا ما کتابهای علمی و عملی دانشمندان و مجتهدین را پس
 از مردنشان دور نمیریزیم بلکه همه مورد استفاده‌هاست دست کم خوب بود کتاب
 شرایع تألیف محقق متوفی در سال (۶۷۶) و کتاب قواعد علامه متوفی در سال (۷۲۶)

را که از کتابها و رساله‌های عملی آنها است ببینید تا کنون هم مورد استفاده همگانی است تا چه رسد بکتابهای علمی استدلالی آنها و جای خیلی تعجب و تأسف است که کسی که پایه معلوماتش اینقدر است باز دخالت در علوم عالیه می‌کند

از اینها همه گذشتیم اگر بنا بود تقلید مرده در همه جا جایز باشد تا کنون اسمی از دین اسلام نمانده بود زیر امر دم در کارهاشان رجوع بملاها نمیکردند و ملائی هم ازین مردم می‌رفت آنوقت چند نفر بخورد افسار گسیخته از قبیل شماها درین مردم میافتاد و يك كتاب سرتاپا گزاف و دروغی می‌نوشت و بین آنها پخش میکرد و افکار مسموم خود را که دعوت با افسار گسیختگی و بی‌دینی است بخورد نموده می‌داد و یکی پیدا نمیشد راه اشتباه کاری و بی‌دادگری را بآنها نشاندهد و شمارا بآنها معرفی کند و اگر در هر چندین سال یکی دو نفر هم از قبیل شماها پیدامی‌شد و ملازین مردم نبود کفایت می‌کرد در بودن دین آنها اکنون یکشخص کم مایه گم نام مثل من که اینقدر اشتباهات این کتابچه چند ورق را آفتابی کرده باید بدانید که اگر روزی نیازمند شدیم بجوابهای زیادتیر و بالاتری اشخاصی که متخصص و مبرز در این میدانند وارد می‌شوند و ریشه پندارهای شمارا بیاد فنا می‌دهند پس تقلید از زنده زنده نگاهداشتن دین است و اساس باقی ماندن دین بر تقلید زنده است مجتهدینی هم که تقلید مرده را جایز می‌دانند بی‌اجازه مجتهد زنده جایز نمیدانند و باین ترتیب دین همیشه پایدار و زنده خواهد ماند ولی شما ماجر اجویان فتنه انگیز با همین باقی و زنده ماندن دین اسلام مخالف و طرف هستید و حسرت‌های خود را بگور خواهید برد آنکه دین محکم با این اساس پابرجا آورده خود نگاهدار او است (اِنَّا لَنَحْنُ الَّذِیْنَ كَرَّمْنَا لَهُ لِحَافُظُونَ) این آیه تختهای سلاطین جهان را تخته گور میکند یاد دارید در موقع تاريك ديكناتوري شما خوش رقص با گمان میکردید دین رفت بدانید که دین ماند و هزاران مانند رضاخان بخاك سپاه می‌نشینند از حال همان یکنفر عبرت گرفته و بادین خدا بازی نکنید و دست خائنانه بآن دراز نکنید بر حذر باشید که روزی دست قدرت

قدرت از آستین انتقام بیرون میآید و این خار خشک ها را درهم می شکند (اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ اَلَا اِنَّكُمْ لَهَآ اُارِدُونَ)

باز يك دخالت می گوید (برای این حکم) یعنی جایز نبودن تقلید میت (جاهلان) يك دليل موهوم كش اری درست کرده اند بنام اصل عدم

جواز که بهتر است معنایش راهم از خود اهل فن بپرسید تا ببینید دین شما بر روی چه پایه هایی است (معلوم شد آنهایی که تقلید مرده را جایز نمیدانند دلیلهایی غیر از اصل عدم جواز دارند ولی ما لازم است اینجا بیان همین اصل عدم جواز را که این بیخرد نفهمیده بآن طعنه زده است بکنیم تا مامت اینها بیشتر باز شود

شما يك مریض بستری دارید که محتاج بد کتر است عقل شما می گوید از منزل که بیرون آمدید بهر کس بر خورد کردید او را ببرید سر مریض و بدستور او عمل کنید یا می گوید این کار جایز نیست مگر آنکه بدانید این شخص دکتر این مرض است شما می خواهید تحصیل علم حقوق یا علوم ریاضی کنید پیش هر کس شناخته با نشناخته میروید و تسایم اومی شوید یا عقل می گوید جایز نیست رجوع بکسی مگر آنکه بدانیم او اهل این فن است اینها معنی اصل عدم جواز است رجوع نمودن بهر کس را که پیش آمد کرد عقل روان میدارد پس حکم عقل بر این است که جایز نیست رجوع کردن بهر کسی مگر آنکه راه روشنی عقل پیدا کند برای جایز بودن ما می گوئیم خدای عالم دینی را که عزیزترین سرمایه سعادت انسانی است و بایر وی آن ما باید اساس زندگانی و عیش این جهان و آن جهان را یابدار کنیم و البته چنین چیزی مورد اهمیت است هم در نظر خدا و هم در نظر همه خردمندان عقل مامی گوید تاراه روشنی پیدا نکنیم برای پذیرفتن مسائل آن از کسی روانیست باو رجوع کنیم و راه روشن آنست که با دلیل عقل بگوئید رجوع مانع ندارد با دلیل نقل و حکم خدا در کار باشد اکنون شما می گوئید ما از هر کس خواستیم سر خود دین خدا را اخذ کنیم و هیچ شرطی از برای آن قائل نباشیم تا با اصل عدم جواز عمل نکنیم یا آنکه این هم مثل پر شك

و معلم شرائطی دارد که عقل بدون آنکه راه روشنی بمقصد پیدا کند دنبال هر کس
 نمیرود شما این را از احکام روشن عقل می دانید و تمام دانشمندان جهان را پیرو آن
 می دانید دینداران نیز یکی از جمله دانشمندانند که از راهی که عقل بانور خود روشن
 نکرده نمیروند اینک معلوم شد که این بیخردان احکام ضروری روشن عقل را که
 زندگانی تمام بشر بر وی اساس آن بنا نهاده شده ندانسته یا دانسته و از روی غرض زیر
 بنا نهاده می گویند ببینید احکام دین شما بر روی چه پایه هائی است آری یکی از پایه
 های احکام دین ما حکم عقل است همان عقلی که شما لاف از آن میزنید و می گوئید
 عقل فرستاده نزدیک خدا است و برای انسان همچون چشم است چه شد که چشم شما
 يك همچو چیز روحانی را که نقطه سیر بشر در زندگانی و راه بردن قافله حیات بر روی
 آن بنا نهاده شده است ندید (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى
 وَأَضَلُّ سَبِيلًا)

لاف زدن ها و گزاف این نویسنده بیخرد با این دروغ بردازی ها و خیانتها که کرده
 گوئیهما و همه دیدید و رسوائیهای او را آشکار کردیم اینجادیگر
 لافهای کودکانه می زند و تهی مغزی خود را یکسره روشن میکند

میگوید (شاید گمان کنند اینها مدرک دیگر جز این مدرک بی با (اصل عدم
 جواز) داشته باشند ولی باید بدانند که من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی نویسم
 ما در اینجا يك سلاح داریم و آن حقیقت است پس چگونه ممکن است آنرا هم
 بادست خود بشکنیم من قسم یاد نمیکنم ولی بشما اطمینان میدهم که در سرتاسر
 این کتاب کلمه بر خلاف حقیقت ننوشتم)

خوانندگان نااندازه دانستند و اهل فن هم میدانند که مدارك دیگر در کار است
 که امثال این نویسنده آنرا ندیده و نشنیده است فرضاً هم که يك پایه دلیل همین اصل
 باشد معلوم شد این اصلی است که زندگانی تمام خردمندان در تمام امور مادی و
 معنوی بآن بنا نهاده شده است و همه عقلا عمل بآن میکنند چه نام آنرا بدانند یا

ندانند و این بیچاره این حکم روشن عقل را هم نفهمیده چنین بیپوده‌هایی میگوید و اما اینکه میگوید من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی‌نویسم خیلی خنده‌آور است زیرا از این سخن معلوم میشود هر کس پشت کوه قاف نیست باید در هر چیزی دخالت کند تمام حمامیها و حمامهای تهران پشت کوه قاف نیستند پس باید همه دخالت در همه علوم بکنند و بگویند ما پشت کوه قاف نیستیم من میگویم اگر کسی پشت کوه قاف هم میخواست يك کتابی بنویسد از این کتابچه نزدیکتر به حقیقت مینوشت زیرا عقل خداداد خود را اینقدر پایمال شہوات و خودخواهی نمیگردید همین اصل عدم جواز را بفطرت خود پشت کوهی‌ها هم میفهمند و عمل میکنند و شما آنرا هم نفهمیده بجنک برخاستید و اینکه می‌گوید ما يك سلاح داریم و آن حقیقت است و آنرا ممکن نیست بدست خود بشکنیم اگر راستی از روی حقیقت بگوید غیر از اختلال فکر و دماغ چیزی برای او نمیتوان قائل شد و این باز بهتر است از اینکه انسان اینقدر بی حقیقت و عوام‌فریب باشد و اینکه میگوید من قسم نمی‌خورم ولی اطمینان میدهم که برخلاف حقیقت در سرتاسر این کتاب چیزی ننویسم خوانندگان تاکنون خوب فهمیدند ارج این کلام را لکن من میتوانم قسم یاد کنم که یاد ندارم در ایام عمر کتابی را که بنام حقیقت و دلسوزی و حق پرستی نوشته شده دیده باشم باین پایه خالی از حقیقت و بیرون از راه خرد و انصاف خوانندگان مختارند هر کتابی را می‌خواهند انتخاب کنند که ده مقابل این کتابچه مطلب داشته باشد اگر ده يك این بیپوده و سخنان بیخردانه داشت حق دارند ما را تکذیب کنند اکنون شانزدهمین صفحه این کتابچه سی و شش صفحه را مطالعه کرده و بررسی میکنم و خدا و وجدان را گواه می‌گیرم که يك سخن درست و یابرجا در آن ندیدم و اگر دیده بودم بی درنگ تصدیق میکردم و از جاده انصاف بیرون نمی‌رفتم شما نیز در هر جای سخنان ما حرفی دارید بیاورید اگر درست بود و ما راه خطا رفته بودیم از همانجا که رفته ایم برمیگردیم و تشکرات صمیمانه هم تقدیم شما میکنیم که ما را بخطای خود آگاه کردید

يك عنوان از خود تراشی ما که میگوئیم اینها هیچ سروکاری بادی و دین داران
 برای روحانین ندارند شما باور کنید اینجا يك عنوان دروغی دیگری
 از پیش خود تراشیده بگردن روحانین و دینداران میگذارد میگوید (عنوان دیگری
 که برای روحانی درست کردند اینست که (هر کس بکفش عالم بگوید کفشك کافر
 میشود) دنباله این سخن دروغ نتیجه های بیخردانه گرفته) خوب است یکی پرسد
 از این نویسنده که این حرف را از کدام کتاب یا رساله نقل میکنی یا کدام ملا شما
 چنین حرف را زده مجتهدین در رساله های خود که در دسترس همه شماها هست چیز
 هایی که اسباب کفر است می نویسند و اسمی از روحانی در کار نیست ، معروفترین
 رساله های عملی عروة الوثقی است در باب نجاسات میگوید (والمراد بالكافر من كان
 منكراً للالوهية او التوحيد او الرسالة او ضرورياً من ضروریات الدین مع الالتفات الى
 كونه ضرورياً بحيث يرجع انكاره الى انكار الرسالة) یعنی مراد از کافر کسی است
 که منکر خدا یا توحید خدا یا منکر پیغمبر باشد و یا منکر باشد یکی از ضروریات
 دین را بالاعتفات و توجه باینکه این از توضیحات دین است بطوری که این انکار
 ضروری نیز بر گردد بانکار پیغمبری پس معلوم شد میزان در کفر بیش از انکار خدا
 و توحید خدا و پیغمبری نیست انکار ضروری هم چون بانکار پیغمبری بر میگردد
 کفر می آورد و گرنه میزان همان سه امر است در این صورت روحانی هم مانند دیگر
 مردم است که کشتن او هم کفر نمی آورد آری اگر کسی از روحانی را توهین کند باسم
 اینکه او بسته به پیغمبر است بطوری که بانکار پیغمبری و عداوت با پیغمبر و خدا
 بر گردد او نیز کافر است نه برای توهین بروحانی بلکه برای انکار رسالت پس شما
 این مسئله را چطور از خود تراشیده و بادروغ گردن روحانی گذاشته سپس یک صفحه
 نتیجه روی این مقدمه دروغی میگیرید باز هم میگوئید من در سرتاسر این کتاب
 خلاف حقیقت نگفتم شاید شما در خلاف حقیقت هم اصطلاح خاصی داشته باشید که
 ما از آن خبر نداریم

نظری باصلاح پس از این مقدمه دروغی نتیجه میگیرد که (چون این عنوان روحانیت برای روحانی ثابت شد هیچکس نتوانست بقصد اصلاح دستی باین دستگاه دراز کند و خورده گیری کند تا در نتیجه باین صورت درآمد) ما هرگز نمیکوئیم که این طبقه یکسره خوب و منزهند و برای اصلاح آنها نباید قدمی برداشت اینها هم مثل سایر طبقات خوب و بد دارند و بدهای آنها از همه بدها فساد و ضررشان بیشتر است چنانچه خوبهای آنها از تمام طبقات نفعشان هم برای مردم و هم برای کشور و استقلال آن بیشتر و بالاتر است لکن اصلاح آنها را امثال رضاخان که نمی دانست روحانی را باها هموزمیتویسند یا باحدا خطی نباید بکند کسی که گفته بود من يك سرباز دزد را از تمام معارف ایران بالاتر و بهتر میدانم او معنی روحانی و معارف را نمیداند گرچه معارف آنروز از سرباز دزد هم خیلی تنگین تر بود لکن او فهم صلاح و فساد نداشت و فشارهای او بروحانیین برای اصلاح نبود او میخواست ریشه را از بیخ بکند لکن بقول شما نتیجه معکوس شد (لا يزال يؤيد هذا الدين بالرجل الفاسق) دولت نیز نمیتواند و حق هم ندارد که اصلاح این طبقه را بکند او نیز تخصص در این رشته ندارد و عقل اینکار را ندارد از اینجهت دیدیم که مدرسه سپهسالار را که بنام دانشکده معقول و منقول تاسیس کردند نتیجه معکوس از آن گرفتند محصلین آنجا را که روحانی دوره بعد میخواستند بشوند و تهذیب اخلاق و روح نسل آتیه کنند در صف دخترهای برهنه بمشق و رقصی وادار کردند اکنون هم مدارس تا بدست درات و عمال دولت است روزگارش همان وضعیت اسف آور است امثال شماها هم که در يك کتابچه چند صفحه دست کم دهها دروغ گفته و خیانت کرده و برخلاف وجدان و خرد سخن رانید قابل این نیستید که دستی باین دستگاه دراز کنید کسی میتواند دست اصلاح باین دستگاه دراز کند که چند شرط زیر را داشته باشد :

- (۱) تخصص در علوم روحانیه که سخنهای او کور کورانه و از روی جهالت نباشد
- (۲) علاقه مندی بدیانت و روحانیت و عقیده بایشکه روحانیت در کشور لازمست

- (۳) پاک بودن نیت او که دست درازیش برای نفع طلبی نباشد
 (۴) عقل تدبیر و تمیز صلاح و فساد تا کارهایش از روی نقشه های خردمندانه باشد
 (۵) نفوذ روحانی که نقشه های خود را بتواند عملی کند

این شرایط اگر پیدا شود فقط در روحانیین درجه اول پیدا میشود دیگران بکلی از این حساب خارجند بعضی از آنها نیز کم و بیش باصلاح کوشیده و میکوشند ولی البته آن نتیجه روشن را که اصلاح تمام افراد باشد نگرفته اند باهمه نواقص که در کار هست و سردی ها و سستی ها که برای این طبقه پیش می آید باز کارهای اینها برای کشور و صلاح افراد توده روشن تر و مؤثرتر است از صدها فوج نظامی و افراد شهربانیها. اداره های شهربانی دزد را می گیرند ما نمیگوئیم چه میکنند شما فرض کنید سرکوبی میکنند اینها ریشه خیانت را از دل مردم میکنند آنها شهر را نگهبانی میکنند اینها نگهبانی دلها را میکنند افرادی که در حبس و زجر آنها بوده در همان محبس هم درس دزدی میخوانند و چون بیرون می آیند همان شغل را تعقیب میکنند لکن افرادی که از زیر دست اینها بیرون می آیند کیسه زر را يك سال اعلان میکنند تا صاحبش برسانند؟

ای بیخردان مملکت دین بهشت روی زمین است و آن بادست پاک روحانی تأسیس میشود همین روحانی نیمه جان که شما خار خشکها بنکوهش آنان برخاستید دولت از این کشور بایبشتر از آنرا بی سرو صدا دارند اداره میکنند و شما خبر از آن ندارید اینهمه فسادها دزدی ها خیانتها جنایتها خون ریزی ها بی عفتیها غارتگری ها از يك ثلث یا کمتر افراد این کشور است که سروکار با روحانی ندارند اگر شما فتنه انگیزان بی خرد میگذاشتید همه افراد با روحانی مرتبط شود احتیاج شهربانی ها را از جهان برمی داشتیم يك مدرسه روحانیت بقدر صدها شهربانی کار انجام میدهد و شما غافل از آنید خوبست يك بررسی از محبوسین شهربانی ها و دوسیه های جنایات بکنید به بینید مسجدی ها را در آنجا هیچ می بینید آنگاه بدانید شماها که از قوه

روحانی میخواهید بکاهید و آن را پیش مردم بی ارج کنید بزرگتر خیانت را بکشور مرتکب میشوید بارفتن نفوذ روحانی خلل هائی در کشور پیدا میشود که صدها داد گسترپا و شهربانی ها صدیک آنرا نمیتوانند اصلاح کنند ، آوخ از خیره سری تو ای پسر آدم ، اسف بری خردی تو ای جنس دوپا !

پرسش ششم و (اگر روحانی خرج خود را بوسیله کار کردن یا از يك راه جواب آن ثابت و معین دیگری بدست آورد که در گفتن حقایق آزاد باشد بهتر است یا مانند امروز خرج خود را بی واسطه از دست توده بگیرد و ناچار شود بمیل آنها رفتار کند)

جواب این گفتار معلوم شود پس از معلوم شدن دو چیز یکی معلوم شدن شغل روحانی و دیگری معلوم شدن خرج روحانی تا معلوم شود که اینها که این سخن را می گویند بهیچوجه از حال روحانی و کار آنها اطلاع ندارند و در عین حال خرج آنها را هم نمی دانند از کجا میگردد و بی خردانه و بهیچرانه باشکال برخاستند

شغل روحانی چیست روحانی چندین شغل دارد که اساس عمده آن تشکیلات حوزه های علمیه و تأسیس مدارس و دانشکده های علم دین است در این تشکیلات مهمترین اعضا که روحانی بتمام معنی نام آنهاست مدرسین نهائی علوم دینی است که تشکیل حوزه های عالیہ علوم را آنها می دهند و تدریس (خارج) یا علم نهائی میکنند این نهائی که بر تبه این قسم تدریس میرسند نهائی هستند که تمام علوم مقدماتی و دوره های سطحی و خارجی را دیده و در آنها استعداد ذاتی و ذوق فطری هم بوده با همه وصف دارای قوه بیان و نزدیک کردن مطالب دقیقه عالیہ را بشاگردان باشند از اینگونه اشخاص در هر دوره از حوزه های مهم دینی مثل نجف و قم و مشهد (قبل از بهم زدن پهلوی حوزه آنجا را) اشخاص معدودی پیدا میشوند که عده آنها در حدود ده نفر مثلاً بیشتر نیست برای چه این عده که پایه مهم روحانیت بدوش آنهاست اینقدر کم و معدود هستند برای آنکه رسیدن باین مقام کار هر کس نیست هر کس

کم و بیش از فقه تنها که یکی از علوم اجتهاد است با خبر باشد میداند که مثل يك دريای بی پایانی میباشد که احاطه بکلیات آن پس از چهل سال زحمت شب و روزی نمیتوان پیدا کرد. شما يك کتاب کم حجم کوچک فقط می بینید بنام عروة الوثقی یا وسیله دیگر نمی دانید این با چه زحمتهای طاقت فرسا و خون دلها تهیه شده و بدست رس توده گذاشته شده این نتیجه شصت هفتاد سال عمر یک نفر فقیه است در صورتی که این کتابها احاطه بتمام فقه بلکه احاطه بمعظم فقه هم ندارند

ای بیچاره بی خبر از ملك هستی اجتهاد یعنی اطلاع بر تمام قانون های خدائی که در شئون فردی و اجتماعی و از قبل از آمدن انسان بدین دنیا تا پس از رفتن از دنیا در همه کارها دخالت مستقیم دارد و چنین عملی که کروورها قواعد و فروع دارد با پنجاه سال هم نمی توان تکمیل کرد در صورتی که هیچ شغلی برای انسان نباشد جز تعلیم و تعلم هر کس کتاب جواهر الکلام را دیده است می فهمد که زحمتهای مجتهدین که امروز چند نفر کوچه گرد تکلیف برای آنها معین می کنند از چه قرار است

اکنون ما بانوده دیندار که خدا و قرآن و پیغمبر و احکام او را بحساب می آورند سخن می گوئیم (نه باشماها که شاید می گوئید اصلا اینها لازم نیست) آیا خدا و پیغمبر که این احکام را آوردند برای ما از برای عمل آوردند یا آنکه بیش از سیاه مشقی نبوده اگر برای بکار انداختن آوردند بدست آوردن آن احکام ناچار لازمست و البته اینکار وقت لازم دارد و وقتش هم از اول عمر است تا آخر عمر اگر کسی بازحمت و جدیت وارد کار باشد آیا پس از این مقدمات ضروریه مجتهدین و روحانیین که معلوم شد چه کسانی می توانند مشغول کار دیگر شوند و برای معاش بتجارت یا کسب دیگر که خود نیز وقت انسانرا بتمامی میگیرد اشتغال پیدا کنند هیچ جای شبهه نیست که جمع میانه این دو نشود یا باید حوزه های علمی و اجتهادی را کنار گذاشت و از قرآن و احکام پیغمبر اسلام یکسره معذرت خواست و گفت ما کار داریم و کار بادین نمی سازد و یا اگر قرآن و احکام آن و پیغمبر و احادیث او را

می خواهید باید لازم بدانید که این طبقه بکار دیگر نپردازند

در اینجا باید يك نکته دیگری را هم گفت تا حال همه طبقات روحانیین معلوم شود چه روحانیین درجه اول و آنهایی که برای رسیدن بمقام آنها کار میکنند چه درجه های بعد که طبقه مبلغین و ملاحای شهرها و دهات از آنها هستند و آن نکته آنست که برای راه انداختن چرخهای دین و عملی کردن قانونهای آسمانی و دعوت کردن مردم را بر راه حق پرستی و تقوی و بر انداختن ریشه خیانت و جنایت و تجاوز از حدود و صدها مانند اینها کارمندانی لازمست و اینها چنانچه پیش گفتیم کمکهای بکشور و نظم مملکت میکنند که يك صدم آنرا داد گستری ها و شهر بانیها نمیکند و دلیلش همانست که آن دسته مردم که با اینها سروکار دارند در تمام شهر بانی های مملکت يك سابقه سوء و يك دوسیه خراب ندارند و یا اگر داشته باشند نسبت آن بدوسیه های دیگران که با اینها سروکار دارند نسبت يك بر صدم نیست صدها دوسیه از قهوه خانه نشینها و خیابان گردها می بینید و یکی از مسجدی ها معلوم نیست ببینید این خدمت بزرگی است که اگر دولت توجه بآن داشته باشد اگر باین هم کار نداشته باشد باز باید روحانی را تقویت کند و بر نفوذ او بیفزاید لکن باید چه کرد زمامداران در فکر خود هستند و با اصلاح کشور کاری ندارند و اگر در بین آنها هم کسی باشد که کم و بیش کار داشته باشد در اقلیت واقع است و کاری از پیش نمیرد

اکنون که معلوم شد برای بکار انداختن چرخهای دین این کارمندان لازمند همه میدانید که اگر اینها يك حزب جدا گانه نباشند که در نظر توده با اهمیت و بزرگی نام آنها برده شود حرف آنها هم بی اثر میشود

هر کس در خودش تجربه کند میداند که قیمت حرف در نظر انسان بقدر قیمت صاحب حرف است و این جبلت و فطرت در نوع بشر هست که حرف هر چه درست باشد انسان وقتی از کسی که در نظر او ارج ندارد شنید در روح او تأثیر ندارد چه بسا که شعایك مطلب را بی کم و کاست از دو نفر می شنوید تأثیر سخن یکی از آنها که در

نظر شما محترم و بزرگ است ده مقابل سخن دیگری است هیچ بقالی حاضر نیست
موعظه بقال دیگر را که مثل خودش هست قبول کند ولی همین بقال وقتی از یک نفر
پیش نماز شهر که ده صف جماعت دارد و مردم باو احترام میگذارند همان موعظه را
شنید بزودی میپذیرد اگر ما مورین شهر بانی يك حزب جدا گانه نبودند و با مردم
شريك بودند در لباس و کسب و تجارت مردم از آنها ده يك حالا ملاحظه نمیکردند
آن روزی که نظامی لباس عادی میپوشد در نظر همه مردم فرق میکند تا روزی که
لباس رسمی میپوشد برای آنست که تشریفات در روح انسان آثار خیلی روشن دارد
پس ما اگر بخواهیم دین داری را میان مردم رواج دهیم و با آن خدمت های خیلی
برجسته هم بمردم و هم بکشور بکنیم باید بگوئیم حزب روحانی يك حزب جدا گانه
باشد و باید احترام آنرا خیلی منظور کنیم و دولت هم باید بآنها کمک احترامی دهد
نه از جهت آنکه آنها محتاج بكمك یا احترام دولتند بلکه برای آنکه دولت اگر
بفهمد و از خواب گران برخیزد محتاج با احترام کردن آنها است زیرا بانفوذ آنها
دولت مملکت بدون بودجه اداره میشود

يك نظري بخرج ما بايد يك نظري بمقدار بودجه روحانيين بكنيم و يك بررسی
روحانيين از آن بنمائيم و يك نظري باینکه این بودجه از کجا است
و اداره روحانیت با چه چیز میچرخد

شما خوانندگان محترم سالی دست کم یک مرتبه بقم یا چند سال یک مرتبه بنجف
مرکز روحانیت شیعه میرود هیچ در فکر افتادید که يك سرکشی بکنید بمدارس آنجا
و وضع زندگانی بکده محصلین قرآن و احادیث را ببینید که در چه منزلهائی و با چه
غذاهائی مدت جوانی و نشاط خود را میگذرانند و برای خدمت بروح شمار کشور
شما چه زحمتهای طاقت فرسا میکشند اگر نرفتید بروید ببینید نمیگویم ببینید که
بآنها کمک مادی کنید خدا بشتیبان آنهاست و قوه روحانیت آنها را نگهداری میکند
میگویم ببینید تاحق کشی ها را بفهمید پس از سرکشی در مدرسه ها یک سری هم بخانه

علماء بزرگ آنجاها که مراجع شیعه هستند بنزید و وضعیت دنیای آنها را به بینید سپس بدفترهای ثبت املاك و اسناد نظری بکنید و املاك علمائی که پنجاه سال در میان توده ریاست کرده بدست بیاورید ببینید یکسند مالکیت ملك چند هزار تومانی بدست می آید؟ آنهائیکه خیلی دارایی دارند فقط يك خانه ملكی یا ملك جزئی پدری دارند سپس يك سری بنزید بمنزل یکتفر وزیر و وکیل دلسوز برای مملکت آنهائیکه در اول امر که وارد کار شدند هیچ نداشتند زندگی و املاك آنها را با تمام زندگی و املاك همه روحانیین این دومی که بزرگ شیعه بسنجید تا مقدار بودجه اینها بدست بیاید

اکنون نظری کنیم که این بودجه مختصر از کجا اداره میشود اگر قانون مجلس شعا يك مالیاتی گذرانند و آنرا بازور از مردم گرفتند و خرج کارمندان دولت کردند هیچکس نشنیدیم بگوید این مجانی است و کارمندان دولت مفت خور هستند تمام مالیاتهای دولت از این قبیل است که مردم بدخواه نمیدهند با این وصف جائیکه این مالیات زوری در آن جمع میشود اسمش بیت المال است و کسانی که حقوق دولتی میگیرند اسمش اینست که حق مشروع خود را میگیریم ما کار نداریم که چه کارهائی برای ملت و کشور انجام میدهند و چه خدمتهائی در مقابل این حقوق میکنند خود میدانند و ما هم نمیخواهیم زیاد پرده دری کنیم لکن اگر قانونی را خدای عالم که تمام هستی مخلوقات از او است گذرانند بموجب آیه (۴۲) از سوره انفال (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَاللَّهُ سَوَّيٌ) تا آخر آنگاه خود مردم بارضایت این مالیات خدائی را آوردند در مرکز عالم بدست کسانی که خدا تعیین کرده دادند و او هم بین محصولین تقسیم کرد بطور تنگی و اقتصاد اینجا است که رگهای گردنهای پر میشود و صداها از اطراف بلند میشود که اینها خرجشان بگردن توده است و مفت خور هستند و کار برای کشور نمیکند

ای بیچاره های تهی مغز آنجا که کار بود دیدید حتی برای کشور اینها از همه

بیشتر خدمت میکنند مخارج آنها را هم که دیدید بودجه مخارج آنها را هم که دیدید از بیت المال صحیح با ماده قانون خدائی است

ما که میدانیم مرگ شما چیست شماها قانونهای خدائی را قانون نمیدانید شما با هر یک طرف هستید شما با وجدان و خرد رزم میکنید شما با اصل اساس چون تشخیص دادید که مخالف آرزوهای شما است مخالفت میکنید

اُف بر این تشخیص بی خردانه که قانون مجلس از مغز چند نفر بشر معلوم الحال تراش کرده یا از قانونهای اروپا پیدا شده قانون بدانند و بیت المال و حق مشروع از آن تعبیر کنند و سالی چند صد ملیون خرج آن چیزهایی که همه می دانیم و می دانید کنند و مملکت و کشور را در عوض تقدیم دیگران کنند و منابع ثروت کشور را برایگان بپارند و آنگاه قانون خدائی را که مردم باروی گشاده و آغوش باز از آن استقبال میکنند و در مقابل خدمت های بزرگی که شما خواب ندیدید بآن ها و کشور کرده و میکنند از آن تعبیر بمقت خوری و امثال آن کنند تفویض توای چرخ گردون تفویض

نتیجه سخن ما از سخن ها تا این جا این نتیجه گرفته شد که روحانی نباید در این موضوع بشغل دیگری غیر از روحانیت که بسط توحید و تقوی و بخش و تعلیم قانون های آسمانی و تهذیب اخلاق توده است بپردازد و وظیفه مردم خصوصاً دولت آنست که در بسط نفوذ آنان جدیت و کوشش کنند که با این قوه حفظ استقلال مملکت و عظمت کشور در مقابل سیاست های خارجی و حفظ امنیت و آرامش در داخل کشور بهتر و بالاتر از هر قوه می توان کرد و ما بعد از این ثابت می کنیم که ارتش کشور نیز باید در تحت نفوذ روحانیت باشد تا از آن بتوان نتیجه های روشن پر قیمت گرفت و عمال شهر بانی و نیروهای جنگی کشور از همه طبقات بر روحانی بیشتر احتیاج دارند اگر دولت قوه تمیز از دست نداده باشد تجزیه روحانیت از دولت مثل جدا کردن سر از بدن است هم دولت با این تجزیه استقلال و امنیت خارجی و داخلی را از دست می دهد و هم روحانیت تحلیل می رود فسوسا که زمامداران ما یا خواب مادر را

هستند و یا آنها را دیگران اغفال کرده و قوه تمیزشان را دزدیده اند قسم سوم می هم دارد که خیانتکاری بکشور است نتیجه دیگری که گرفتیم این بود که روحانین از بیت المال اعاشه میکنند و از مردم مستقیماً چیزی نمی گیرند و بیت المال خزانه خدائی است که قانون آن در هزار و سیصد سال پیشتر گذشته و مردم خود وظیفه دارند که بآن قانون عمل کنند و ما بعدها ذکر بیت المال و بودجه دولت اسلامی را می کنیم تا معلوم شود چند مقابل دولت فعلی شما مالیات دارد و با همه وصف روحانین از همه طبقات یا بسیاری از طبقات رو به مر فته بیشتر اقتصاد میکنند در میانه این طبقه اشخاصی را می شناسیم که يك نخ از منسوجات خارجه و يك حبه قند از ممالك اجانب استعمال نکرده در حالی که این زمامداران که سنگ وطن و کشور را اینقدر بسینه می زنند لباسهای آنها پارچه های خارجه متری صد یا چند صد تومان است و بالتوهای زنان آنها از چند هزار تومان کمتر نیست و از قماش وطن باینکه آنها امروز خوبست معلوم نیست يك متر حتی برای بچه های خرد سالشان هم استعمال کنند

يك نظری میگوید (چون روحانی خرج خود را از توده میگیرد در نتیجه **بکتابچه پوسیده** ناچار است که همیشه بمیل توده سخن بگوید یا دست کم به خلاف میل او سخنی نگوید و این دو عیب بزرگ دارد اول آنکه فکرهای غلط توده را وقتی ملا قبول کرد یا از آن سکوت کرد رایج میشود و موجب پیدایش خرافات میشود دوم آنکه ملا مقلد توده می شود)

کاش يك مثالی میآورد که ملاها در آن از عوام تقلید کرده و حرف آنها را پذیرفته اند کتابهای ملاها از هزار سال پیش از این تا تصنیفات امروزی در دسترس همه مردم است خوبست بررسی کنید از اول آنها تا آخر اگر يك کلمه پیدا کردید که ملا در آن با میل عوام حرفی زده باشد ما تمام حرفهایی که تا کنون زدیم پس می گیریم و از همانرا که آمدیم بر میگردیم و گرنه باید باین بی حقیقت های شرف سوز چه گفت من میدانم مقصود اینها از خرافات چیست همه دردها همان دنباله گفتار

اول و دوم است اینها احترام پیغمبر و امام و اصل اساس امامت را خرافات میدانند ولی همه دیدید که در آن گفتارها چه بیدادگریها و حق کشیها کرده بودند و ما با سندهای عقلی و قرآنی و تاریخی آنها را میان نموده رسوا کردیم علاوه خرج مالاها از بیت المال است و مالاها خودشان بمردم گفته اند که اگر کسی گرچه ملای درجه اول باشد بر خلاف گفته های خدا و قرآن يك قدم بردارد یا يك كلمه بگوید از بیت المال با و نمیتوان داد در این صورت يك سد آهنینی جلو مالاها کشیده شده است که نمیتوانند برخلاف قانونهای خدائی فکر عوام را بپذیرند و بپذیرفتن فکر عوام از نظر خود عوام هم ساقط میشوند شما که از قانون خدا بی اطلاع هستید کارمندان قانون خدائی خواهی نخواهی باید بگفته های خدا عمل کنند و با آراء فاسده توده ببرد کنند و گرنه همان توده از آنها بر میگرددند و آنها را بکارمندی دین و روحانیت نمی شناسند روحانیین در نهرا ن و جاهای دیگر خیلی منبر میروند خوب است مدتی پای منبر آنها بروید و ببینید آنها موافق میل مردم حرف میزنند یا هر چه می گویند برخلاف میل و شهوت توده است و این عاجز اجویان از روی عمد یابی خردی بآنها تهمت میزنند

باز دروغ پردازی اینجا باز يك گزافه گوئی روشن و دروغ پردازی آشکاری و گزاف گوئی میکند می گوید (روحانی هم بنده خداست وقتی دید شتر در خانه آنکس زانو بزمین میزند که محافظه کار تر است وقتی دید لیره ها و بارها و احترامها پیش آنکس میرود که خرافاتی تر است وقتی دید در روضه و منبر آنکس جلو تر است که دروغ بهتر بیافد و در برابر ملای دیگری که هم نراز همانهاست چون بمیل توده سخن نگفته برای نان خالی هم در ماند، است از همینجا درس کار خود را برای همه عمر میخواند)

این بی خردان گوئی این کتابچه را میخوانند در بیابان افریقا پخش کنند یا میان توده که گوش و چشم ندارند میخوانند منتشر نمایند از اینجهت باین دروغ پردازیها خود را دلخوش میکنند امروز در قطر شیعه آن روحانی که احترامش از

همه بیشتر و شتر تقلید در خانه اوزانو بر مین زد در رئیس روحانین آقای آقاسید ابوالحسن اصفهانی است شما از این مرد بزرگ کدام محافظه کاری و حرف خرافاتی شنیدید رساله او بین توده بخش است در آن يك جمله حرف خرافاتی و محافظه کاری پیدا کنید تا ما از شما بپذیریم و گرنه بمحض گفتن و ادعای سخنان بی پایه شما پذیرفته نیست از او گذشتیم یکی از بزرگان روحانین که مظاهر احترام او را در ایران همه دیدید آقای حاج آقا حسین قمی بود آنها که آشنا با اخلاق و اعمال او هستند میدانند که در صراحت لهجه و حق گوئی در چه پایه است و با هر چه برخلاف قانون خدائی است بی ملاحظه نبرد کرده و میکند با این حال شتر در خانه او خوابیده و احترامات او در بین توده آن است که دیدید پس دست کم خوب بود برای سخن خود يك گواهی می آوردید تا معلوم شود فتنه جوئی و غرض ورزیها. از آنها گذشتیم در هر شهری روحانین در چه اول راه می شناسند و آنهائی که بین توده احترامشان از همه بیشتر است معروفند کداميك خرافاتی و محافظه کارند نشان دهید تا مردم ببینند

ای بیخردان اینها لگرنان را بنرخ روز می خوردند و محافظه کاری برای جلب نفع میکردند خوب بود در این دوره تاریک بیست سال یکدستی طرف عمال دیکتاتوری دراز کنند و یکقدم بایندارها و اعمال خود سرانۀ آنها همراهی کنند آنها هم بهتر از همه کس اینها را می پذیرند لکن آنها فدائی های سنگین قیمتی در راه حق گوئی دادند و حاضر شدند برخلاف عقیده خود يك کلمه بگویند یا يك قدم بردارند با آن همه فشارها و اهانت ها ساختند و با گر سنگی و صدها مصیبت دیگر بر سر بردند و نگذاشتند این رشته باره شود و یکسره از هم گسیخته گردد اینها امتحان خود را دادند دیگران هم دادند و وزن آنها و دیگران در میان توده معلوم شد (وَالْآخِرَةُ لِلْمُتَّقِينَ) از اینها گذشتیم اهل منبر هم با آنکه حسابشان غیر روحانین است باز هر کدام اطلاعات تاریخی و تفسیری و علمی و اجتماعی شان بیشتر است و از گزافه گوئی ها بر کنار ترند پیش توده معروفتر و محترم ترند شما گویند کان درجه اول را ببینید و سخنان دانشمندانۀ آنها

را بسنجید تا دروغ پردازی این ماجراجویان بیخرد آفتابی شود

جرم نشر خرافات میگوید (يك مثال روشن امروزه می دانند که قمه زدن
بعده کیست خلاف شرع است و این روضه های امروز بیشتر دروغ است
 و دروغ بر پیغمبر و خدا هم بدترین دروغها است باین حال چرا يك ملا جرات ندارد
 مردم را از این کار باز دارد برای آنکه میدانند اگر چنین حرفی از دهانش بیرون بیاید
 نانش سنگ خواهد شد)

ما فرض میکنیم که قمه زدن حرام و این روضه ها هم بیشترش دروغ است
 لکن روحانی اگر نگفته قمه زدن حرام است مردم دیگر از کجافه میدند حرام است
 و اگر روحانی گفته و مردم از گفته روحانی هادانسته اند که حرام است تکلیف روحانی
 در اینجا چیست و با چه وسیله باید روحانی جلو گیری کند جز گفتن و آنهم با اعتراف
 خود شما اینقدر گفته که همه فهمیدند ما که میگوئیم باید همگی کمک کنند تا روحانی
 نفوذ و قوه پیدا کند و روحانی را نباید کوچک کرد و از نظر مردم انداخت برای همین
 است که اینها اگر در نظر توده بزرگ شدند حرفهای آنها در شان اثر میکند فرضا يك
 وقت هم بسخن آنها اعتناء نکردند با قوه جبریه آنها را جلو گیری میکنند نفوذ روحانی
 وقتی در يك مملکت اینقدر شد که مثل شما چند نفر بیسروپا در هر کز مملکت شیعه
 بر خلاف قرآن و اسلام و روحانی از جابر خیزید و هر چه ناسزا است بآنها بگوئید و
 مردم و دولت دندانه های شمارا درهم نشکنند باین روحانی دیگر نمیشود جلو گیری از
 هیچ چیز کرد

از نجف مرکز شیعه فتوی صادر شد که کلاه لکنی و صلیب شعار عصبیت و
 حرام است و آن علاوه بر آنکه حرام است میدانیم که خلاف مصالح کشور نیز هست
 با همه حال کی باین حکم ارج گذاشت از امثال شماها افسار گسیخته ها که بیخردانه
 و کور کورانه سینه دین و کشور را میزنید روحانی باید نفوذ و قوت همراه او باشد
 تا بتواند هر چه میگوید اجراء کند و گرنه از گفتن هیچگاه مضایقه نکرده و نمیکند

میخواهد نانش سنگ شود یا آجر چنانچه شما اعتراف دارید که همه میدانند و البته این دانستن با وسیله شماها نیست فقط بوسیله تبلیغ روحانیین است
قواعد دین همه این نویسنده باز دست و پائی کرده يك سنگی بتاریکی انداخته
آفتابی است میگوید (روحانی اگر آنچه میدانست میتواندست بگوید کار
 دین و زندگی ما خیلی بهتر از اینها بود ملا اگر از قطع نان خود نمیرسید این اسرار
 در پشت پرده نمی ماند)

تنها بگفتن کار از پیش نمیرود و اگر نه هیچ اسراری در بین نیست و ملاها هر چه باید
 بگویند گفته و میگویند قانونهای خدائی و قواعد دین آفتابی است و چیزی پشت پرده
 ندارد لکن پس از قوه مقننه باید قوه مجریه در کار باشد نه قانون تنها میتواند بشر را
 اداره کند و نه بازور فقط کاری از پیش میرود قوه مقننه و مجریه مانند چشم و پائی مانند
 بی چشم بخواهد راه برود بگویدال فتیافتد چشم داری یا هم با آنکه راه را میبیند
 نمیتواند بمقصد برسد و این دو قوه باید بهم مرتبط و پیوند باشند یکی چشم دارد و
 یکی پائ این دوازدهم جدا هستند نمیتوانند دنبال مقصد بروند بی چشم راه را نمیبیند
 بی پا قوه رفتن ندارد چون این دو بهم پیوند شدند و تشکیل يك بنیه دادند کار انجام
 میگیرد شما میگوئید روحانیین نمیتوانند بگویند یا نمیگویند قوه مجریه که دولت
 و توده است حاضر شوند برای عملی کردن گفتار روحانیین آنها آنچه بایستی بگویند
 با آنکه گفته اند باز میگویند ولی شماها حاضر نیستید بپذیرید شما دروغ میگویند و
 عوام فریبی میکنید روحانی میگوید این کشف حجاب ننکین پائنهضت با سر نیزه برای
 کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و بقانون خدا و پیغمبر حرام است روحانی میگوید
 این کلاه لکنی پس مانده اجانب تنگ کشور اسلام است و استقلال ملا لکه دار میکند
 و بقانون خدا حرام است روحانی میگوید این مدرسه های مختلط از دخترهای جوان
 و پسرهای جوان شهوت پرست عفت و ریشه زندگی و قوه جوانمردی را می کشد و
 برای کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و فرمان خدا حرامست روحانی میگوید

این مفازهای شراب فروشی و مؤسسه‌های مسکرات سازی مغز افراد جوان مملکت را فرسوده کرده عقل و صحت مزاج و عفت و شجاعت و شهامت توده را آتش زده باید بحکم خدا آنها را بستاند و میگساری و می فروشی حرام است روحانی میگوید موسیقی روح عشق بازی و شهوت رانی و خلاف عفت در انسان تولید میکند و شهامت و شجاعت و جوان مردی را میگیرد و بقانون شرع حرام است و نباید در مدارس جزء پروگرام باشد تا این دو عنصر لطیف سریع الانفعال را بهم پیوند کند

روحانی خیلی حرفها دارد شما يك قدم برای دین و اصلاح کشور بردارید تا روحانی که بمنزله چراغ است برای قدم دوم جلوی پای شما را روشن کند ما که میدانیم شما و امثال شما با حکم خرد و خدا و روحانی طرف هستید و بیخود میخواهید هر خراب کاری را که خودتان و دیگران میکنید کردن روحانی بگذارید و مردم را از آنها برهانید و نتیجه بگیرید

تازه شدن داغ دل این بیخرد چون مدتی روزه خوان بوده اینجا هم بیاد آن ایام افتاده در هر چند صفحه گریز را بگریلا میزنند باز اینجا داغ دلش تازه شده که در اهواز روز عاشورا دسته داشتند و در رادیوی طهران هم شب یازدهم محرم روزه خواندند میگوید (رادیو طهران بجای پشتیبانی از دستوری که خود دولت داده شروع کرد بهمان روزه ها و گزافه ها بیکه میدانیم)

این بیخرد اینقدر از قانون مملکت هم بیخبر است که نمیداند دستوری که دولت دیکتاتوری رضا خان قاچاق داده بیک پول سیاه ارزش ندارد و باید حتی قانونهایی که در زمان او از مجلس گذشته او را قش را سوزاند و محو کرد و وکلای زوری آن روزها حق و کالت امروز را ندارند و اگر مجلس امروز مجلس باشد باید اعتبارنامه های آنها را رد کند از اینها گذشتیم رادیوی تهران که برنامه اش را در روزنامه ها دیده ایم بیشتر اوقاتش صرف کارهای کودکان و موسیقیهای متنوع شرقی و غربی و ایرانی و مانند آن میشود که برای نشر بی عفتی در خانواده های محترم بهترین وسیله و وسیله است

اگر چند دقیقه اش هم صرف سخن رانیهای معقولانه يك گوينده دانشمند شود که تاریخ فداکاری يك بزرگ مرد اسلامی که در راه استقلال کشور دینی آن نهضت با شهامت را کرد تا بروح جوانان مانیز از پرتو جمال آن یگانه بزرگ مرد اسلامی نور شجاعت و شهامتی بتابد چه ضرری دارد و بکجای عالم بر میخورد ما جز این حق داریم تشخیص دهیم که شما از پس مانده کبرها میخواهید بخورید و با اصل اساس دین مخالفت دارید **وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَآوَكْرَهُ الْكَافِرُونَ**

راه اصلاح این نویسنده بیخرد پس از آنکه میگوید روحانی باید از **بنظر نویسنده** بیت المال حقوق بگیرد میگوید (برای این کار تنهاراهی که بخاطر میرسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست اینست که امروز در کشور ما موقوفات زیاد است که مصرفش روضه و مانند آنست اگر درآمد آنها با نظارت يك رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیر دولتی در این راه صرف شود هم مال وقف بمصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه بدین وزندگی شده ولی اگر توده همین است و روحانی هم همین (نه بر مرده بر زنده باید گریست)

مرحبا باین فکر روشن و عقل سرشار راستی باینکه در مملکت ما هم چنین اشخاص برجسته و متفکران روشن ضمیر پیدا میشود برای چه دولت برای اصلاح کشور دست پیش اجانب دراز میکند در هر وزارتخانه یکنفر از اینها باشد از فکر آنها استفاده های مادی و معنوی میشود و کارها همه بروفق دلخواه پیش میرود شما یکمرتبه دیگر عبارت این نهی مغز را بخوانید ببینید چه میگوید گوئی این هیچ آشنائی با دین و قانونهای آن و عقل و احکام آن ندارد میگوید موقوفاتی که مصرفش روضه است روحانی بردارد خرج خودش کند تا بمصرفش برسد خوب اگر مصرف روضه است چطور با خرج کردن روحانی بمصرفش میرسد و چطور اینرا که بنظر عالی شما رسیده با هیچ قانون و عقیده مخالف نیست این هم با عقل که فرستاده نزد يك خدا الحمت مخالفست و هم با قانون آسمانی و گفته خدا و پیغمبر و هم با عقیده همه

روحانیین و همه دینداران و دانشمندان چه شد که شما اگر ملکی داشته باشید می
توانید عایدی آنرا بهر مصرفی که بخواهید برسانید و بحسب اصل مالکیت که تمدن
جهان بایه اش بر آن بنا نهاده شده هر کس میتواند در ملک خود بهر طوری که برخلاف
قانون خدا که آن فوق قانون مالکیت است نباشد تصرف کند و عایدی آنرا بهر مصرفی
که میخواهد برساند و کسی حق ندارد چیزی را که من بدسترنج خود پیدا کردم
در مصرف آن دخالتی کند اکنون من ملکی پیدا کردم بقانون مالکیت آن ملک و
عایدی آن برای همیشه مال من است میخواهم آنرا بشما ببخشم یا عایدی آنرا برای
شما بگذارم وقت میخواهم قرار دهم کسی حق ندارد بگوید چنین کاری نباید بکنی
اگر خود آن ملک یا عایدی آنرا برای مصرف يك قهوه خانه سر محله هم قرار دهم
باز شماها حرفی ندارید همینکه اسم روضه در میان آمد گردنها کشیده میشود و
فریادها بلند میشود با آنکه میدانیم همین مجالس روضه نیمه منظم هم خدمت های
خوبی بکشور و مردم میکند در همین مجالس است که قانونهای خدا و اخلاق و معارف
بمردم تعلیم میشود همین مجالس است که اگر برای زیاد شدن و اصلاح آن قدمهایی
برداریم نصف جمعیت ما را از خیانت و جنایت دور میکند روی اصل مالکیت من می
خواهم عایدی ملک خود را مصرف شام و نهار يك مهمانخانه یا چائی يك قهوه خانه
کنم چمتو که کسی حرفی ندارد ولی در اینجا این حرفها پیدا میشود و بای متعذر
المصرف پیش میآید .

آنحرف بیخردانه که از مغز يك سر بازیسواد تراوش کرده بود پوسیده و کهنه
شد فقط قانون خدا است که خواهد ماند و دست تصرف روزگار آنرا کهنه نمیکند
این قانونها یا زورها بمردن صاحبش میمیرند از این گذشته روحانی که میخواهد
بزشك روح مردم باشد و ریشه خیانت و دزدی و چپاول را از جهان بردارد چطور
ممکن است قدم اول خود او برخلاف قانون خدا باشد و با مال حرام و زوربری اعاشه
کند و بمردم حرام و حلال بگوید

روحانی تصرف در موقوفات را برخلاف قرارداد مالك خلاف گفته خدا و قانون اسلام میدانند خود خلاف قانون مسلم اسلام بکنند آنگاه بمردم بگویند خلاف قانون نکنید شما يك بيت المالى شنیدید و نمیدانید آن کدام است سخن درست آن است که شماها بگفته‌های خدا و قرآن و قانون اسلام ارجحی نمیگذارید و با آن کاری ندارید و با خواست خدا دین شما را از پا خواهد در آورد

باز تصرف جاهلانه این نویسنده بیچاره دست و پای خود را در مطالب گم می- در معقولات کند . سر اسیمه شده هر چه پیش قلمش میآید مناسب یا غیر

مناسب مینویسد و از قانون چیز نویسی بیرون میرود

میگوید (شاید بگوئید تو یا مجتهدی یا مقلد اگر مجتهدی حرفهایت برای خودت حجت است و اگر مقلدی این فضولها بتو نمیرسد آری این سخن درست است ولی برای راه نه برای نتیجه شما بقانونگذار نگویید که حکم را چگونه و از کجا به دست آورد ولی حکمی را که بشما داد باید با حکم عقل و قانون طبیعت که حکم مسلم خداست راست بیاید و گرنه مانند امروز میشود که برای يك آیه **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** که دستوری است خیلی ساده و حدردش را هم هر کس میتواند با فطرت خدا داده بفهمد چند برابر قرآن کتاب نوشته میشود تازه نتیجه اش هم این میشود که آب خزینه حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه آلودگیهایش **بلك** است ولی پاکیزه ترین آبها اگر سر سوزنی از کر کمتر باشد همیشه انگشت متنجس به آن رسید نجس میشود)

این بیخرد آنقدر تمیز نداده که این کتابچه را در میان این مردم که منتشر میکند خیلی از آنها از کتابهای فقهاء کم و بیش با خبرند گرچه نوع توده خبر ندارند و باور نمیکنند و الحق هم نباید باور کنند که کسی در يك کتابچه چنین دروغ شاخداری بگوید و بخش کند بی پروا از هر چیز میگوید برای يك آیه **(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)** چند برابر قرآن نوشته میشود اینك ما از همه حرفها گذشتیم شما خوانندگان رجوع

کنید بکتابهای فقهاء اگر در تمام کتابهای آنها سه سطر در اطراف این آیه سخن گفته اند ما تمام حرفهای خود را پس میگیریم و از همان راه که آمدیم برمیگردیم و گرنه شما پایه معلومات اینها و وزن و ارجشان را از همینجا بفهمید من گمان ندارم و الان هم در خاطر ندارم که از این آیه در کتاب فقهاء اسمی باشد یا از این آیه حکمی مستقیماً اتخاذ کرده باشند بلکه شاید این آیه چون در ذیل **اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** واقع است از آیات اخلاقیه باشد نه احکامیه و جمله کلام آنکه این بیخرد اصلاً از کتب فقهاء و استدالات آنها بیخبر است و با آنکه خودش اعتراف کرده که ما نباید در راه حکم حرفی بزنیم باز از فضولی دست برنداشته چنین رسوائی را بار آورده و يك همچو دروغ روشنی گفته است و اما اینکه میگوید (نتیجه آن میشود که آب خزینة حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه آلودگیهایش پاک میشود ولی پاکیزه ترین آنها اگر از کر کمتر باشد بارسیدن انگشت متنجس بآن نجس میشود)

این اشکالی است که از روی بیخردی کرده و بی گدار بآب زده آب خزینة حمام و حوض مسجد جمعه را اگر آلوده باشد همانطور که شما با این عقل میگوئید خوب است مردم از آن و از هر چیز کثیفی احتراز کنند نظافت را خدا از ایمان (۱) و از لشکرهای (۲) عقل دانسته و پاکیزه گان را محبوب خود شمرده چنانکه در همین آیه دیدیم و هر باشعوری باید مراعات آنرا بکند ولی اگر کسی مراعات نکرد چنانچه در قانون مجازات عمومی در هیچ جای جهان برای آن جرمی و حبسی قائل نشدند و بهمین قدر که باو اعتراض میکنند و رومی ترش میکنند اکتفاء میکنند در قانون اسلام هم بهمین قدر اکتفاء کرده بلکه بالاتر هم رفته و نظافت را از ایمان دانسته و از لشکرهای عقل قرارداد تا مردم بدانند که اگر نظیف نباشند هم از جرگه مؤمنین درست بیروند و هم از دسته عقلا و دانشمندان خارجند پس در این حکم اسلام از دیگران پیش قدم تر بوده و بیشتر مراعات نظافت کرده است

(۱) بکتاب سخنان محمد رجوع شود (۲) بکافی حدیث جنود عقل رجوع شود

اکنون می‌آئیم سر حکم آب کمتر از کر اسلام در اینجا مراعات نظافت را از تمام جهانیات بیشتر کرده می‌گوید آبی که دوزیادی بقدر يك کر نباشد مردم باید مراعات کنند و چیز نجس در آن نزنند و اگر زدند احتراز کنند.

در اینجا قانون اسلام مراعات نظافت را شدیداً کرده و برای مرتکبین مجازات قرار داده شما اینجا خوب است اشکال کنید که اینقدر نظافت لازم نیست چرا خدا مراعات اینقدر نظافت را کرده آنوقت است که باید گفت شما باین خرد نباید در حکم خدا فضولی کنید پس معلوم شد که اسلام از همه طبقات بیشتر مراعات نظافت کرده بلکه اگر کسی در باب طهارات و قذارات از کتب فقهیه نظری کند و بادقت بررسی کند می‌بیند که هیچ قانونی در عالم اینقدر مراعات حفظ الصحه و مراعات نظافت را نکرده این اوراق مختصر جای وارد شدن در این مسائل نیست

این نویسنده در آخر گفتار خود افسوس بر عمر خود می‌خورد که همچون حیوان چشم بسته که بسنگ گچ کوبی بسته اند هشتاد سال می‌گذرانیم بخیال آنکه عالمی را پیموده ایم ولی چون چشم باز می‌کنیم در همانجا که بوده ایم هستیم ما این حرف او را درباره خودش و رفقاییش تا اندازه می‌پذیریم ولی يك نکته هست و آن آنست که خر گچ کوبی وظیفه اش همان است و انجام میدهد پس بآنرا راهی نرفته کاری کرده و انجام وظیفه داده ولی آدمیزاده که از حکم قرآن و خدا و خرد بیرون رود و از وظیفه های قانونی و خدائی شانه تهی کند از حیوان گچ کوب بمراتب پست تر است

این آدمیزاده را خدا در این جهان آورده برای کسب فضایل و معارف و شرکت در راه انداختن چرخهای سعادت دو جهان و اینصورت نبندد مگر بتن دردادن زیر قانونهای خدائی که کفیل سعادت ابدی است و هر کس از زیر قانونهای آسمانی که بر اساس محکم خرد بنا نهاده شده شانه تهی کند نه چون خر گچ کوبی بجای خود است بلکه عقب عقب رفته در پرتگاه نیستی و هلاکت و شقاوت می افتد اینك آیتی از آیات

خدائی بخوانید و در آن تدبیر کنید سوره اعراف آیه (۱۷۸) (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ
 كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ
 بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
 ای قرآن ای تحفه آسمانی وای هدیه رحمانی تو را خدای جهان برای زنده کردن دل‌های
 ما و باز کردن گوش و چشم توده فرستاد تو نور هدایت و راهنمای سعادت ماهستی تو ما
 را از منزل حیوانی میخواستی باوج انسانی و جوار رحمانی برسانی فسوسا که آدمیزادگان
 قدر تو را ندانسته و پیروی از تو را فرض خود نشمرند اسفا که قانونهای تو در جهان
 عملی نشد تا همین ظلمت خانه و جایگاه مشتی و حشیان و درندگان که خود را متمدنین
 جهان میدانند رشک بهشت برین شود و عروس سعادت در همین جهان در آغوش همه
 در آید اُف بر تو ای پیخرد آدمیزاده

در پایان سخن این نویسنده میگوید (روحانی اگر راستی بوظیفه خود عمل
 کند از بزشک هم بالاتر است زیرا بزشک جان را نگه میدارد ولی این روان را
 که ارزش جان هم باو است حال اگر همین کس پاره از گلیم خود درازتر کند یا وظیفه
 خود را بعکس انجام دهد می شود گفت از همه مردم پست تر است

روشن تر بگویم ضرر چنین کسی برای يك کشور بیشتر است از نایب حسین کاشی
 برای يك شهر زیرا او مال را میبرد و این خرد را او در خانه مردم بناحق قدم میگذارد
 و این درد مردم آثار او پس از رفتن از میان می رود ولی بدعتهای این قرنهای ماند
 ما باروی گشاده و آغوش باز این چند سطر سخن درست را استقبال میکنیم
 و خدا نیز در باره مالای بی عمل آیاتی فرستاده که یکی از آنها را یاد میکنیم و آن آیه
 (۵) از سوره جمعه است (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجَمَارِ
 يَحْمَلُ أَثْقَارًا) ما نیز میدانیم که اگر روحانی بوظیفه خود عمل نکند از تمام مردم
 پست تر و قاجاق تر است

لکن این نکته را هم باید گفت که وظیفه روحانی را شما نباید تعیین کنید
شما در يك كتابچه چند صفحه اینقدر خیانت و جنایت مرتکب شدید و دروغ پردازها
کردید حق ندارید وظیفه برای هیچکس تعیین کنید شما خود قاجاق هستید و در
حزب جنایت کاران در شمارید

گفتار چهارم - حکومت

پرسش هفتم (اینک میگویند دولت ظالمه است یعنی چه آیا مقصود آنست
و جواب آن که دولت چون بوظیفه اش رفتار نمیکند ظالم است یا مقصود
آنست که دولت باید بدست میجهد باشد)

جواب این گفتار را ما در پرسش پنجم که از طرز حکومتهای جهان و قانونهای
ممالك گفتگو کردیم دادیم. اینجا نیز میگوئیم دولت چون بوظیفه اش رفتار
نمیکند ظالم است و اگر بوظیفه اش رفتار کند ظالم نیست بلکه در پیشگاه خدا عزیز
و بزرگ است لکن باید وظیفه دولت روشن شود تا تشخیص ظالم بودن و نبودن را بدهیم
ما پیشتر ذکر کردیم و روشن نمودیم از روی حکم حس و خرد که تشکیل
حکومتهای امروزی در جهان از روی سرنیزه و زور است سلطنتها و دواتهایی که
امروز در کشورهای عالم سراغ داریم هیچیک از روی يك اساس عدالت و پایه صحیحی
که خرد آنرا پذیرد نیست این اساسها همه پوشالی و درعین حال اجباری و از روی
فشار و سرنیزه است و خرد هیچگاه با این همراه نیست که يك بشری که در همه فضایل
صوری و معنوی با دیگران با فرق ندارد یا پست تر است یا مجرد آنکه با چند نفر دسته
بندی کرده و با قتل و غارت يك مملکتی را مسخر کرده حکمهای او را حق و از روی
عدالت بداند و حکومت او را حکومت حق تشخیص دهد معنی حق را میدانید چیست
اگر نمیدانید از خرد که برای انسانی چون چشم است پیرسید تا شما بگوید عقل
میگوید تصرف هر کس در مال خود که از راه مشروعی بدست آورده حق است و

تجاوز در مال و حدود دیگران باطل و ظلم است متجاوز هر کس باشد و هر قدر قوه داشته باشد و محکوم و مظلوم هر چه کوچک باشد و بی دست و پا این مرام هیتلری که میگوید من بازورتانک و سر نیزه باید لهستان را بدست بیاورم گو که صدها هزار خانواده ها بر بلاد فنا برود و شما هانشسته از دور و بیخردانه از او ستایش میکنید مرامی است که از مسموم ترین و عدالت سرزترین فکر بشر تراوش کرده و باید هر دانشمند عدالت دوستی با آن طرف باشد و خردمندی که در فکر جهانند باید ریشه امتثال این پندارها را از جهان بر اندازند تا جهان بارامش خود برگردد

تنها حکومتیکه خرد حق میداند و با آغوش گشاده و چهره باز آنرا میپذیرد حکومت خدا است که همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود او است با مستحقان او در هر چه تصرف کند در مال خود تصرف کرده و از هر کس هر چه بگیرد مال خود را گرفته و هیچکس انکار این سخن را نتواند کرد مگر آنکه باختلال دماغ دچار باشد اینجا است که حال حکومتها همه معلوم میشود و رسمیت حکومت اسلامی اعلان می گردد دولت ما که یکی از حکومتهای کوچک جهان است وظیفه اش آنست که دنبال همین حکومت رسمی را بگیرد و قانون مجلس تشریح همین قانون خدائی باشد تا پس از این روشن شود که قانون اسلام در تمدن جهان پیشقدم همه قانونهاست و با عملی شدن آن مدینه فاضله تشکیل میشود

و ما چنانچه پیشتر گفتیم نمیگوئیم حکومت باید با فقیه باشد بلکه میگوئیم حکومت باید با قانون خدائی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی نظارت روحانی صورت نمیگیرد چنانچه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده و این امر بهیچ جای نظم مملکت و تشکیل حکومت و مصالح کشور بر خورد نمیکند و با این کار تمام افراد مملکت بی استثناء از روحانی گرفته تا کاسب سر محله و از لشگری گرفته تا دلال دوره گرد با حکومت همکاری میکنند و برای استقلال و عظمت کشور بجان و دل میکوشند شما خوبست یکنظری بیندازید بتشکیلات امروزی اول يك

سری بدر بار و وضعیت اسف آور آن بزنید سپس در وزارتخانه ها رفته بکان بکان اشخاص پشت میز نشین و مرام آنها را بررسی کنید و آنگاه بآرتش مملکتی سرکشی کرده خیالات قشونی و سر لشکرها را بدست بیاورید و آنگاه پائین تر آمده اعضاء ادارات کشوری و لشگری را در تمام شهرستانها ببینید و از آن پس بکفدی بصحنه دارالشوری گذارید و قوه تقنینیه را بررسی کنید جمله کلام از سپور این دم کوچه تا بالاها هر جا میخواهید بروید و افکار متشسته و خیالات درهم و برهم و آراء و عقاید مخالف یکدیگر و نفع طلبیها و شهوت رانیها و بی عفتیها و جنایتکاریها و خیانتکاریها و هزارها چیز دیگر را با چشم باز تماشا کنید آنگاه بفهمید بودجه کشور کجا خرج میشود و از کجا درمی آید البته با چنین وضعیتهائی که همه میدانید و پرده دری جایز نیست نباید توقع داشت که در محافل روحانی این دولت را دولت حقه بشناسند و توده بیچاره که تمام این جنایتها و خیانتها در پیش چشمش عملی میشود و با هر يك از افراد آن بیداد گریها از طرف مأمورین در هر ساعت میشود با دولت همکاری کند و خیانت را بدولت خائن جایز ندانند شما فقط يك ماده قانون مشروطه را عملی کنید که (هر قانونی که برخلاف قانون شرع باشد قانونیت ندارد) هاتمام افراد این مملکت با هم هم آواز شوند و وضع کشور بسرعت برق تغییر کند و با عملی شدن آن تمام این تشکیلات اسف آور تشکیلات نوین خردمندانه تبدیل پیدا کند و با تشریک مساعی همه توده عارف و عامی کشور رنگ و روئی پیدا کند که در جهان نظیر آنرا پیدا نکنید ما میدانیم که این سخنان برای کسانی که با خیانتکاری و شهوت پرستی و آواز و نواز ورقص و هزار جور مظاهر فسوق و بی عفتی بار آمدند خیلی گران است البته آنانکه تمدن و تعالی مملکت را به لخت شدن زنهای در خیابانها میدانند و بگفته بی خردانه خودشان با کشف حجاب نصف جمعیت مملکت کار گر میشود (لکن چه کاری همه می دانید و میدانیم) حاضر نیستند مملکت باطرز معقولانه و در زیر قانون خدا و عقل اداره شود آنها بیکه اینقدر قوه تمیز ندارند که کلاه لگنی را که پس مانده

درندگان اروپا است ترقی کشور می دانند با آنها ماحرفی نداریم و توقع آنرا هم نداریم که آنها از ماسخن خردمندان را بپذیرند عقل و هوکس و حس آنها را اجانب دزدیده اند کسانی که اینقدر حس و شعور خود را در مقابل اجانب از دست دادند که در وقت هم تقلید از آنها میکنند ما با آنها چه بگوئیم همه میدانید که ظهر تهران بتقلید اروپا است دقیقه قبل از نصف النهار خودش برسمیت شناخته شده و یکی تاکنون نگفته این چه کابوسی است که اهل این مملکت بآن دچار شدند

آروز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه میگفتند مملکت باید شعار ملی داشته باشد استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است چند روز بعد کلاه لگنی گذاشتند سر آنها يك دفعه حرفها عوض شد گفتند ما با اجانب مراد نداریم باید همه هم شکل باشیم تا در جهان با عظمت باشیم مملکتی که با کلاه عظمت برای خود درست میکند یا برایش درست میکنند هر روزی کلاهش را ربودند عظمتش را هم می برند *

در همه این مراحل اجانب که نقشه های خود را میخواستند عملی کنند و با کلاه گذاشتن سر شما میخواستند کلاه را از سر شما بردارند از دور با چشم استهزا بشماها نگاه میکردند و بکارهای کودکانه شما میخندیدند شما بایک کلاه لگنی دور خیابانها قدم میزدید و بادخترهای برهنه سر گرم بودید و باینوضع افتخار میکردید غافل از آنکه در سرتاسر کشور افتخارات تاریخی شما را بردند و در سرتاسر کشور منابع ثروت شمارفت و از دریای نادریای شمار ازیر پا در آوردند و بایک خط سرتاسری شما را باین روز نشانند

شما همگی بقرار داد و توق الدوله نفرین کردید و لعنت فرستادید حق هم داشتید بکنید لکن پس از چند روز همان نقشه را باوضع بدتری که همه می دانید بگردن شما بار کردند و شما آنرا از ترقیات دوره پهلوی و پیشرفتهای کشور تشخیص دادید در حالی که بین شما اشخاصی بودند که خون دل میخوردند و از ترس سر نیزه

نمی‌توانستند نفس بکشند سخن فراوان است درد دلها زیاد است لیکن کو گوش شنوا
و قوه تمیز جمله کلام آنکه این زمامداران خائن یا بیخرد این اجزاء بزرگ و کوچک
شهوت پرست قاجاق باید عوض شود تا کشور عوض شود و گرنه خواهید از این روزگار
های بدتری دید این که اکنون دارید پیش آن بهشت است

يك اشتباهکاری این نویسنده جاهل باز در کتابچه یوسیده حرفهائی نسنجیده
شگفت آور بدین و دینداران نسبت میدهد و از آن نتیجه های شکفت
آور میگیرد میگوید (دین امروز مامبگوید هر دولتی که پیش از قیام قائم برپاشود
باطلست (كل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یبعد من دون الله)

میگوید کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است (سألته عن عمل السلطان
فقال الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر) میگوید قتال
بهمراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خون است بلکه در حدیث صحیح
آماده بودن برای جنگ بادشمن را هم نهی کرده)

این نویسنده مطالب را درهم و برهم کرده و روی هم ریخته بیخردانه با اعتراض
بر خاسته این احادیث هیچ مربوط بتشکیل حکومت خدائی عادلانه که هر خردمند
لازم میدانند نیست بلکه در روایت اول دو احتمال است یکی آنکه راجع بخبرهای
ظهور ولی عصر باشد و مربوط بعلامات ظهور باشد و بخواهد بگوید علمهائی که
بعنوان امامت قبل از قیام قائم برپا میشود باطلست چنانچه در ضمن همین روایات
علامتهای ظهور هم ذکر شده است و احتمال دیگر آنکه از قبیل پیشگویی باشد از این
حکومتهاست که در جهان تشکیل میشود تا زمان ظهور که هیچکدام بوظیفه خود عمل
نمیکنند و همینطور هم تاکنون بوده ' شما چه حکومتی در جهان از بعد از حکومت
علی بن ابیطالب علیه السلام سراغ دارید که حکومت عادلانه باشد و سلطانش طاغی
و بر خلاف حق نباشد ؟

اکنون اگر کسی تکذیب کند از وضع يك حکومتی که این حکومتها

جائزانه است و کسی هم تازمان دولت حق نمیتواند آنها را اصلاح کند چه ربط دارد
 باینکه حکومت عادلانه نباید تشکیل داد بلکه اگر کسی جزئی اطلاع از اخبار ما
 داشته باشد می بیند که همیشه امامان شیعه با آنکه حکومتهای زمان خود را حکومت
 ظالمانه میدانستند و با آنها آنطورها که میدانید ساوک میکردند در راهنمائی برای
 حفظ کشور اسلامی و در کمکهای فکری و عملی کوتاهی نمیکردند و در جنگهای
 اسلامی در زمان خلیفه جور باز شیعیان علی (ع) پیشقدم بودند جنگهای مهم و فتح
 های شایانی که نصیب لشکر اسلام شده مطلعین میگویند و تاریخ نشان میدهد که یا
 بدست شیعیان علی یا کمکهای شایان تقدیر آنها بوده شما همه میدانید که سلطنت
 بنی امیه در اسلام بدترین و ظالمانه ترین سلطنتها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل
 پیغمبر و فرزندان علی بن ابیطالب همه میدانید و در میان همه بنی هاشم بدسلوکی و
 ظلمشان نسبت به علی بن الحسین زین العابدین بیشتر و بالاتر بود بهمین سلطنت و حشیانه
 جائزانه ببینید علی بن الحسین چقدر اظهار علاقه میکند .

در کتاب صحیفه سجاده میگوید (اللهم صل علی محمد و آله و حصن ثغور
 المسلمين بعزتك و اید حمائها بقوتك و اسبغ عطایاهم من جدتك و کثر عدتهم
 و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم و امنع حرماتهم و الف جمعهم و دبر امرهم و واتر
 بین میرهم و توحد بکفایة مؤتمتهم و اعضدهم بالنصر و اعنهم بالصبر و الطف لهم فی المعکر)
 تا آخر این دعا که قریب هشت صفحه است و در آن برای لشکریان دستورهایست
 که شرح آن يك کتابچه میخواهد شما میگوئید روحانی بانظم مملکت و حکومت
 و حفظ استقلال مملکت مخالف است .

اُف بر این تشخیص بیخردانه و حق کشی بی اساس شما اینها هر وقت ممکن
 شده باشمشیر و هر گاه نشده باقلم و زبان از حکومتهای اسلامی بی آنکه طمع در کار
 باشد یا خود خیال حکومت و منصبی داشته باشند با هر کوششی شده است تائید کرده
 و میکنند در عین حال که تشکیلات را بدترین تشکیلات میدانند و میدانید که همینطور

هم هست از هیچگونه همراهی برای حفظ حکومت اسلامی دریغ ندارند و در موقع امتحان هم امتحان داده اند.

اما روایت دوم که میگفت داخل شدن در عمل سلطان و معاونت کردن از او و رفع حاجت او را کردن هم مدوش کفر است

این ماجرا جوی بیخورد چنانچه تا کنون دیدید و عادت دارد در نقل روایات خیانت میکند و گرنه مطلب روشن تر از آنست که در آن خود را نیازمند بجواب بدانیم این روایت و امثال آن که روایات بسیاری است جلوگیری از داخل شدن در تشکیلات دولت است برای اعانت بظلم و کمک کاری کردن برستمکاری ها این در تمام قوانین عالم ممنوع است شما میگوئید اسم سلطان را سر هر کس گذاشتند و نام دولت را روی هر کس نهادند دیگر بر جان و مال و ناموس مردم حکمفرمای مطلق است اگر چنین است پس چرا بر اعمال دیکتاتوری نفرین میکنند و آنها را اینقدر تعقیب میکنند چرا مختاری و احمدی را عوض حبس و مجازات ستایش نمیکنند آنها هم از کارگران سلطان بودند اکنون اگر يك روز نامه از اعمال دیکتاتوری تکذیبی کند یا اگر کسی پرسند که داخل شدن در کارهای حکومت دیکتاتوری چطور است گفت داخل شدن در آن و همراهی کردن با آنطور تشکیلات از بزرگترین بی شرفیها و جنایتکاریهاست باید گفت این باتشکیلات مخالفست و از حکومت عادلانه تکذیب میکند؟

ما میگوئیم در همان تشکیلات خانمانسوز دیکتاتوری هم اگر کسی وارد شود برای جلوگیری از فسادها و برای اصلاح حال کشور و توده خوب است بلکه گاهی هم واجب میشود خوب است آقایان رجوع کنند بکتاب فقهاء در باب ولایت از قبل ظالم به بینند آنها چه میگویند

اینك ما يك جمله از عبارت مكاسب استاد فقهاء شیخ مرتضی انصاری در ترجمه میکنیم تا حیلہ گری و حقہ بازی و عوام فریبی این بیخردان روشن شود، گرچه خوانندگان تا کنون هر چه باید بفهمند فهمیده اند. شیخ بزرگوار میگوید دو چیز

جایز میکند والی شدن از طرف ظالمان را یکی قیام کردن بر مصالح بندگان خدا و در این مسئله ظاهراً خلافتی نیست چنانچه بعضی گفته اند داخل شدن در کارهای سلطان ظالم جایز است اگر بتواند انسان حق را بصاحبش برساند باجماع علماء و حدیث صحیح و گفته خدا که درباره یوسف پیغمبر است میگوید (وَاجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ) پس شیخ بزرگوار روایاتی نقل میکند در این باب که از جمله روایتی است که از حضرت صادق سؤال میشود که یکی از دوستان آل محمد در امر دیوان داخل است و در زیر رایت آنها کشته میشود حال این چطور است جواب میدهد که خدا او را بانیت او محشور میکند و از رجال کشی در احوالات محمد بن اسمعیل بن بزیع که از بزرگان اصحاب ائمه است و در دولت منصور داخل است يك حدیث از موسی بن جعفر نقل میکند که از اشخاصی که در دربارهای سلاطین ستمگر واردند و برای اصلاح حال کشور و توده قدم بر میدارند بقدری تعریف و تمجید کرده است که انسان را تعجب میکند میگوید اینها حقیقتاً مؤمنند اینها محل نور خدا هستند در زمین اینها نور خدا هستند در توده نور اینها برای اهل آسمان روشنی میدهد همچون ستارگان درخشان که برای اهل زمین نور پخش میکنند بهشت برای آنان خلق شده و آنان برای بهشت پس از آنکه شیخ بزرگوار این روایات را نقل میکند میگوید: داخل شدن در عمل سلاطین گاهی هم واجب است و آن در وقتی است که امر بمعروف و نهی از منکر واجب توقف بآن داشته باشد

این بیخردان ما اجرا جو فقط برای آنکه دولت و ملت را با دینداری و دین داران و خصوصاً باملاها بدین کنند در میان کتابها میگردند يك حدیث پیدا میکنند بی آنکه بگویند این حدیث در چه موضوع وارد شده است بچشم آنها میکشند غافل از آنکه خوانندگان این اوراق بسیاریشان دست کم با تاریخ اسلام سروکار دارند آنها میدانند از اصحاب خاص ائمه و دوستان خصوصی این خاندان در شغل دولتی داخل بودند و ائمه دین از آنها تأیید و تمجید میکردند مثل علی بن یقطین و محمد

ابن اسماعیل بن مزیع و عبدالله نجاشی والی اهواز و دیگران و همینطور از بزرگان علماء ما در دربار سلاطین وارد بودند چنانچه پیش از این اسم آنها را بردیم .
 و اما روایت سوم که میگوید قتال به همراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خونت این جاهل بیخرد نستجیده و کتابهای فقها را ندیده این یهوده را میگوید در اسلام دو گونه جنگ است که یکی را جهاد میگویند و آن کشور گیری است با شرطهایی که برای آن شده است و دیگری جنگ برای استقلال کشور و دفع اجانب از آن است . جهاد که عبارت از کشور گیری و فتح ممالک است پس از آن است که دولت اسلامی با وجود امام یا با امر امام تشکیل شود و در این صورت اسلام بر تمام مردان که بحد بلوغ رسیده باشند و افتاده و عاجز نباشند و مملوک که از افراد اجانب است نباشند واجب کرده است که برای کشور گیری حاضر شوند و قانون اسلام را در سر تا سر ممالک جهان منتشر کنند و باید همه جهانیان بدانند که کشور گیری اسلام با کشور گیری فرمان فرمایان جهان فرقهها دارد

اینان میخواهند جهان را برای منافع شخصی خود بگیرند اسلام جهان را برای نفع خود جهانیان میخواهد مسخر کند ، اینان جهان را که گرفتند بی عدالتیها و بی عفتیها را بخش می کنند اسلام جهان را برای نشر عدالت و احکام خردمندانه خدائی میگیرد ، اینان جهان را برای زندگانی مادی سراسر تنگین خود میخواهند و میگیرند اسلام جهان را برای زندگانی معنوی و آماده کردن جهانیان را برای زندگانی سراسر سعادت و برافتخار آن جهان میخواهد بگیرد ، اینان تمام جان و مال مردم را فدای نفوذ و استراحت خود میکنند اسلام از سران و سرداران خود راحتی را سلب میکند برای حفظ جان و مال توده و بر انداختن اصول بیدادگری و دیکتاتوری از جهان

جهاد اسلام مبارزه با شرکها و بی عفتیها و چپاول ها و بیداد گریها و ستمکاریها است جنگ جهانیان برای راه انداختن شهوت و لذات حیوانی است گو که کشورها پایمال شود و خانواده های سامان گردند هر کس کتاب جهاد و آداب آن و طریق جهاد

اسلام را به بیند میفهمد نظریات اسلام را در جهان گیری
 اسلام هر کشوری را فتح کرد یافتن کند يك قانون نورانی آسمانی در آنجا پیش
 نهاد کرده که اگر بآن عمل کنند با سعادت ابدی هم آغوش شوند
 اینك این قانونهای خردمندانه اسلام، بیایند و بینند این قرآن اسلام را با
 دیگر کتابهای جهانیان بسنجند، این کشور گیرهای مسلمین را با کشور گیرهای دیگران
 مقایسه کنند این ایران ما را کی از ننگ آتش پرستی و مجوسیت ننگین بیرون آورد جز
 فتح اسلامی و چون معلوم شد که جهاد اسلامی کشور گیری مانند سایر کشور گیرها
 نیست البته باید تشکیل حکومت اسلامی در تحت نظر امام عادل یا بامر او بشود تا
 باین امر اقدام شود و گرنه چون کشور گیری دیگر جهانیان شود که آن از حکم خرد
 بیرون و از یاد دگرها و ستمکارها بشمار میرود و اسلام و تمدن و عدالت اسلامی از آن
 دور و بری است

و اما قسم دوم از جنگ اسلامی که بنام دفاع اسم برده شده و آن جنگیدن برای
 حفظ استقلال کشور و دفاع از اجانب است بهیچوجه مشروط بوجود امام یا نایب
 امام نیست و کسی از مجتهدین نگفته که دفاع را باید با امام یا جانشین آن کرد بلکه
 بر تمام افراد توده واجب است بحکم اسلام از کشور اسلامی محافظت کنند و استقلال
 آن را پابرجا نمایند

اینك عبارت فقهاء در این موضوع (وقد يجب المحاربة على وجه الدفع من
 دون وجود الامام ولا منصوبه كان يكون بين قوم يغشيهم عدو يخشى منه على بيضة الاسلام
 او يريد الاستيلاء على بلادهم او اسرهم واخذ مالهم) یعنی گاهی واجب شود جنگ
 بطور دفاع بدون وجود امام و منصوب از جانب او مثل آنکه انسان بین گروهی باشد
 که دشمنی بر آنها حمله کند از آن دشمن بر کشور اسلامی بترسد یا آنکه بخواهد بر
 شهرهای اسلامی استیلاء پیدا کند یا بخواهد مسلمانان را اسیر کند یا مال آنها را بگیرد
 در تمام این صورتها واجب است که مردم از کشور و جان و مال خود دفاع کنند و

با جانب جنگ کنند

ای بیخردان ، اسلامی که میگوید (وَقَاتِلُوا أَمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً) میگوید بنشینید تا طعمه دیگران شوید ؛ اسلامی که میگوید (وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ أَقْبَضْتُمُوهُمْ وَآخِرُ جُوهَرٍ مِنْ حَيْثُ آخِرُ جَوْكُم) میگوید دست روی هم بگذارید تا دیگران بر شما چیره شوند ؛ اسلامی که میگوید (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) میگوید خود را تسلیم دیگران کنید ؛ اسلامی که میگوید (وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَلَا يَقِيمُ النَّاسُ إِلَّا السَّيْفَ وَالسَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْجَنَّةُ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمَجَاهِدِينَ) و صدها آیات و احادیث برای جنگ با اجانب و برای حفظ استقلال کشور آورده مردم را خود از کوشش و جنگ باز میدارد
تفو بر این آدمیزاده بی خرد

يك شگفت این نویسنده بیخرد پس از خیالات مالی بخولیا می خود که بی
شگفت آور اساسی آن روشن شد میگوید (شگفتنا و حشیان افریقا این را میدانند که باید مدیری داشته باشند که افراد پراکنده آنها را گرد آورد و پست ترین حیوانها خود را برای ایستادگی در برابر دشمن آماده میکنند ولی ما فرقه ناجیه در میان همه انسانها و حیوانها يك سخن تازه بنام دین درست کرده ایم که در قوطی هیچ عطاری یافت نمیشود)

شگفتا که چیزی را که شماها با این پایه خرد و مایه دانش فهمیدید میگوئید ملیونها دانشمندان دیندار که در آنها اشخاصی بودند که اساس حکومتهای جهان را بر چیده و بحکومتهای دیگر منقلب کردند نفهمیدند و چنانچه این یهود را که به دینداران نسبت میدهند در قوطی هیچ عطاری پیدا نمیشود در کتاب هیچ فقیه هم نیست و شما از روی بی خردی یا الجاج دروغ پردازی کرده بآنها نسبت دادید . آری ما و همه دانشمندان جهان میگوئیم که باید حکومتهای ظالمانه دیکتاتوری از جهان برداشته شود و بجای آن حکومت عادلانه خردمندانه نهاده شود ، شماها اگر یا

این سخن مخالفت دارید بگوئید ما هم میدانیم که شما دنبال آب گل آلوده میگردید
 تاماهی بگیریید

احکام اسلام دردهای شمارا که شهوت پرستیها و بی عفتیها و دروغ پردازیها
 و پشت هم اندازیها است دو انمیکنند. قانون اسلام خون شمارا هدر میکند و دست
 دزدی شمارا کوتاه میکند و از این جهت با قوانین آن طرف هستید. مالاها راههای
 شهوت شمارا میخواهند ببندند و خانمهای زیبا را از پشت میزهایی که میدانیم و
 میدانید مرکزچه فجایعی است میخواهند پردگی کنند. مالاها میخواهند این افکار
 بر آشوب جوانان نونهای عضو لطیف وطن را که سد آهینی است برای جنبش شهادت
 و شجاعت بآرامش اولی خود برگردانند و از آن نتیجههای خرد مندانه برای کشور
 بگیرند. مالاها میخواهند این معارف دانش سوز شرف بر انداز را بیک فرهنگ عالی
 دینی که پرورش افکار توده را عهده دار باشد تبدیل کنند و شماها با همه اینها طرف هستید
 دروغ پردازی میگوید (چون دیدند این سخن بی پایه را قبول نمیکنند
 های یخزدانه آنرا بر تنگهای دیگر در آورده اند که ما آنهارا مورد گفتگو قرار
 میدهیم سپس زیانهای آنرا میآوریم (۱) میگویند حکومت باید بدست فقیه باشد
 و حال آنکه دیدیم باین سخن دلیلی ندارند بعلاوه هر گاه چیزی را شرط برای چیزی
 دانستند باید تناسبی مابین آنها باشد اگر گفتند مهندس باید ریاضی بداند سخنی است
 درست ولی اگر گفتند مهندس باید فقیه باشد شما خودتان باین شرط میخندید يك
 پادشاه که باید برای کشور کار کند چه نتیجه دارد که مدتها وقت خود را صرف کند
 تا ببیند آیا مقدمه واجب واجب است یا نه)

ما در جواب پرسش پنجم جواب این بیهوده را بتفصیل دادیم و روشن کردیم
 که اینکه میگویند حکومت باید بدست فقیه باشد نه آنست که فقیه باید شاه و وزیر
 و سر لشکر و سپاهی و سپور باشد بلکه فقیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه
 مملکت اسلامی داشته باشد زیرا قانونی را که عقل و دانش می پذیرد و حق میدانند غیر

از قانون خدائی نیست و دیگر قانونهارا روشن کردیم که از حکم خرد بیرونست .
ما میگوئیم مجلس مؤسسانی که تشکیل میشود برای تشکیل يك حکومت
یا تغییر يك رژیم باید از فقهاء و ملاحای خردمند عالیمقام که بعدالت و توحید و تقوی
و بی غرضی و ترک هوی و شهوت و موصوف باشند تشکیل شود تا در انتخاب سلطان مصالح
کشور و توده را سنجیده و شاه عدالتخواه مطیع قوانین کشوری که همان قانونهای
خدائی است انتخاب کنند

ما نمیگوئیم و نگفتیم که شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بداند شاه باید
نظامی باشد ولی از فقه که قانون رسمی مملکت است تخلف نکند ، اطلاعات نظامی
و تاریخی فقط برای شاه کفایت نمیکند و هر نظامی مطلع را نمیتوان بشاهی انتخاب
کرد رضاخان نظامی بود ولی بدرد سلطنت نمیخورد اول شرط شاه آنستکه تخلف
از قانون را بر خود روا ندارد و خود را مطیع قانون بداند تا او را بمطاعی دیگران
پذیرند شاه باید مملکت را از خود و خود را از مملکت بداند و عهده دار حفظ جان
و مال و ناموس و شرف توده باشد نه آنکه سلطنت را وسیله شهوترانی ها و غارتگریها
کند و جان و مال و ناموس کشور را بباد فنا بدهد نظارت ملاحای وارسته فقط میتواند
قانون کشور را بجریان اندازد و دست چپاولچی هارا کوتاه کند و گرنه شما همه
تجربه کردید غالباً این و کلاه و وزراء قلابی جز پر کردن کیسه و پر کردن بانگهای
خارج و پس از کناره گیری بسر وقت آنها رفتن کاری برای کشور نمیکند اگر سر
باری برای آن درست نکنند

تنها چیزی که میتواند انسان را از خیانت و جنایتکاری بازدارد دین است آنهم
در زمانداران ما هیچ نیست و یا اگر هست بمعنی خودش نیست این سخنان زرد
و زوردار عوام فریب که این زمانداران همیشه ورد زبان خود کردند و برای وطن
و کشور سنگ بسینه میزنند برای اغفال توده است و پر کردن کیسه خود و گرنه
هر يك از آنها را میخواهید امتحان کنید تا برای شما روشن شود . همه میدانند که

تا چند ملیون از کرسی و کالت استفاده توقع نباشد چند صد هزار تومان خرج آن نمی شود و يك رأی بصد تومان و دو یست تومان خریداری نمیشود اینان که برای کشور و خدمت بعین عزیز زیر بار گران وزارت رفتند قبل از وزارت و بعد از دو سال وزارت آنها را بسنجید و سندهای مالکیت آنها را به بینید تا بهتر از این مطلب را دریابید برای اشغال يك کرسی و کالت يك منتظر الو کاله بارك چندین صد هزار تومانی برای فلان وزیر در مرکز درست میکند اینها برای خدمت بعین است ؟

شما میدانید و ما هم میدانیم مدرس يك هلالی دیندار بود چندین دوره زمام داری مجلس را داشت و از هر کس برای او استفاده مہیتر بود بعد از مردن چه چیز بجای خود گذاشت جز شرافت و بزرگی ؟ ما میگوئیم مدرسه باید بر رأس هیئت تقنینیه و قوای مجریه و قضائی واقع شود تا کشور از این حال فلاکت بیرون بیاید نمیگوئیم شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بخواند

باز اشتباه کاری این نویسنده میگوید (۲۶) میگویند حکومت باید دینی و دروغ پردازی باشد اگر مقصود دینی است که بازندگی بسازد چیست بهتر از آن هرگاه چنین دینی را از دولت بخواهید خواهید پذیرفت زیرا دین بهترین پشتیبان برای دولتست و اگر مقصود همین دینی است که در دست ما است بی پرده باید گفت که این مثل آدم کاغذی است که تنها میتوان آنها در پشت شیشه گذاشت و اگر روزی بخواهند آنها از میان اوراق کتاب بیرون بیاورند و صد درصد بموقع اجراء گذارند همانروز هم باید فاتحه کشور و زندگی را خواند

مقصود شما از زندگی که دین با آن بسازد چیست همین زندگی است که الان دارید میکنید که دست بسوی هر يك دراز کنیم می بینیم خلاف مصالح کشور و توده است همین زندگی که باز یکدسته از عمال زمان دیکتاتوری برنگ دیگر و گفتار دیگر مانند تعزیه گردانها بجانب مردم افتادند و آنها را می کنند همین زندگانی که وضع وزارت و و کالت و همه چیز او را می بینید و میدانید . همین زندگانی که

مجالس تآثر و سینماها و مجالس رقص و بال و مانند اینها در آنست همین زندگانی که
لخت کردن زنهای زیبا سینه‌ها و بازوها و رانهای خود را در میان خیابانها و اختلاط
باجوانهای شهوتران اصول آنست و بسیاری از روزنامه نویسان بیخرد از آن ستایشها
میکنند و با وجدان و شرف مبارزه مینمایند. همین زندگانی که کلاه لگنی اجانب و
عادات و اخلاق ناستوده آنان پایه شرف و افتخار آن است، همین زندگانی که استعمال
مشروبات و مسکرات اساس بزرگ آن است. همین زندگانی که مالیات از زنهای
فواحش و باندل مسکرات تشکیل آنرا میدهد. همین زندگانی که رشوه خوری و
کیسه‌بری بزرگترین اساس آنست؟

اگر مقصود اینگونه زندگانی است من بشما قول میدهم که هیچ دینی و هیچ
آئینی و هیچ عقلی با آن سازد دین برای برداشتن همین چیزهاست و تبدیل کردن
زندگی پست و بی شرفانه است به زندگانی پر افتخار انسانی، دین منزل حیوانی را بمنزل
انسانی تبدیل میکند و آن باز زندگانی حیوانات سر خود نمیسازد، دین لجام بر سر
حیوانات افسار گسیخته میزند و آن باز زندگانی امروز شما نمیسازد، دین بی عفتیها
و ستمکاری‌ها را از جهان برمیچیند و آن باز زندگانی شماها نمیسازد و اگر مقصود از
زندگی زندگانی پر افتخار با شرف انسانی است که از ستمکاری‌ها و خلاف وظیفه‌ها و
قانون شکنی‌ها و عفت سوزی‌ها برکنار باشد دین برای سازمان همان آمده و با آن
میسازد شما که از دین بهیچوجه اطلاع ندارید از کجا میگوئید دین امروز ما باین
اول اسلامی فرق دارد خوب بود یکی از فرق‌ها را میگفتید تا مورد استفاده میشد.
دین امروز ما باین دیروز هیچ فرق نکرده دین ما همیشه دستورهای قرآن
و پیغمبر اسلام بوده و هست شماها فرق کردید زندگانی شما طوری شده است که با
هیچ عقل و دینی نمیسازد شما میخواهید هر طوری شما شدید دین هم همانطور شود
لکن این نخواهد شد احکام دین همان احکام عقل است با اختلاف زمان اختلاف پیدا
نمیکند دو و دو همیشه چهار است و ستمکاری همیشه بد است بی عفتی و بیدادگری

هیچ روزی خوب نبوده و نخواهد خوب شد دنیا به نیستی و هلاکت برسد همینست و باوج تمدن و تعالی برسد نیز همینست

اینکه می گوئید دین را اگر از میان اوراق بیرون آورند و بمورد اجراء گذارند فاتحه کشور و زندگی را باید خواند اگر مقصود اینست که دین میگوید کشور و زندگی نمیخواهیم این سخنی است بسیار بیخردانه که بدن و دینداران از روی ماجراجویی می بندید، دین برای سازمان حکومت و کشور و زندگی آمده است کدام قانون آن با کشور و زندگی مخالف است بگوئید نامشت شمارا در میان توده باز کنیم و اگر میگوئید فاتحه این زندگی آلوده بهزار گونه شرف سوزی و شهوت رانی و خیانت و جنایتکاری و این کشور بی سروسامان دزد پرور درهم و برهم را باید خواند و اساس زندگی را بیک زندگی پرافتخار سراسر معارف و عدالت و خرد و دانش و کشور را بیک کشور زنده با استقلال منظم دزد پراننداز معارف پرور باید تبدیل کرد چه بهتر از آن مگر حالا وضع زندگی ننگین ما خوبست مگر امروز کشور ما را باید جزء کشور ها بحساب آورد اگر این زندگی و این کشور را هم خوب بدانیم دیگر لغت بد را از قاموس جهان باید محو کنیم

ما که میگوئیم قوه تمیز را از شماها گرفته اند و بجای آن چند عدد جمعه رادیو داده اند عقل خدا را در آورده اند و عوض آن يك كلاه لگنی سر شما گذاشته اند جمله كلام کشور و زندگی شمارا برده اند و دل شمارا بزنجای عربیان میان خیابانها و استخر ها خوش کرده اند باور کنید بگذارید هر چه زودتر فاتحه چنین زندگی ننگین و کشور پوشالین خوانده شود شاید پس از این فاتحه سروسامانی و زندگی تازه پیدا کنیم (ان فی قتلی حیوتاً فی حیوة)

از نو گزافه گویی اینجا این نویسنده بیخرد داد سخن داده و گزافه گویی را و ماجراجویی تکرار کرده میگوید (۳۵) میگویند حکومت باید از روی عدالت باشد البته آن شرطی است که هیچکس منکر آن نیست ولی همه میدانیم که

اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگری است جائیکه تکلیف ارت ادم دوسر و احکام ازدواج زن جنبه را تعیین کرده اند و احکام مردگانرا از دم مرگ تا صور اسرافیل نوشته اند برای کاری مانند حکومت که پایه اول زندگی است و همه مردم در هر زمانی با آن سروکار دارند هیچ تکلیفی معین نکرده اند)

شگفتا از این دروغ برداز کم حافظه که در چند سطر اینطور سخنهای متنافی بایکدیگر میگوید یکجا میگوید برای همه چیز تکلیف معین کردند مگر برای حکومت در اول کلام میگوید همه میدانیم که اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگر است یعنی مقصود آنستکه حکومت از خودشان باشد و بدون فاصله میگوید هیچ تکلیفی معین نکرده اند برای حکومت اینها برای آن است که اینها هیچ مقصد خردمندانه ندارند و حتی در نوشتن و گفتن هم افسار گسیخته و سراسیمه اند.

شما از کجا میگوئید دین تکلیف حکومت را تعیین نکرده اگر تعیین نکرده بود پیغمبر اسلام چطور تشکیل حکومت کرد و بقول شما در نیم قرن نیمی از جهان را گرفت آن تشکیلات برخلاف دین بود یا بادستور دین اگر برخلاف بود چطور پیغمبر اسلام و علی بن ابیطالب خود برخلاف دین رفتار میکردند

از همه گذشتیم شما مگر قرآنرا هیچ ندیدید اگر دیدید دست کم چند صفحه آنرا بخوانید و از یکی ترجمه اش را پیرسید این همه آیاتی که برای قتال با کفار و جنگ برای استقلال کشور اسلامی و برای کشور گیری در قرآنست بدون حکومت و تشکیلات صورت میگیرد. این همه جنگها و فتوحات اسلامی بدون حکومت و تشکیلات بوده خوب بود دست کم احکام جهاد و دفاع و سبق و رمایه و امر بمعروف و نایب را از یکی پیرسید و بی گذار بآب نزرده رسوائی بار نیاورید، اساس حکومت بر قوه تقنینیه و قوه قضائیه و قوه مجریه و بودجه بیت المال است و برای بسط سلطنت و کشور گیری بر جهاد و برای حفظ استقلال کشور و دفع از هجوم اجانب بر دفاع است همه اینها در قرآن و حدیث اسلام موجود است. قرآن در عین حال که کتاب قانونست

برای اجراء آن نیز کوشش کرده و در حالی که بودجه مملکت را بهترین طرز که پس از این میگویم تعیین کرده تکلیف کشور گیری و حفظ استقلال کشور را نیز معلوم نموده شما چه میدانید اسلام چیست و قوانین اسلام کجا است اگر قوانین اسلام در همین مملکت کوچک ماجریان پیدا کند روزی بر او میآید که پیشقدم در تمدن جهان باشد ، فسوسا که شهوت رانی و خیانتکاری های زمامداران و اغفال و حیلله گریهای اجانب احکام اسلام را نگذاشت از میانۀ ورقهای بیرون بیاید تا همه ببینند خدای محمد ص تشکیلات حکومتی را چگونه و بر چه اساس بنا نهاده

ای بیخرد که عیب قانون اسلام را این میدانی که برای مردگان و مردم دوسر نیز تکلیف معین کرده این قانون خدائی است که از قبل از ولادت تا پس از مردن و از تخت سلطنت تا تخت تابوت هیچ جزئی از جزئیات اجتماعی و فردی را فرو گذار نکرده است . اینجا قانون گذار خدای دانا است که غفلت از هیچ چیز بشر ندارد در حالیکه زندگانی مادی او را بهترین طرز و بزرگترین اساس تمدن و تعالی اداره میکند زندگانی معنوی او را بانی کمترین و سعادت مندترین طور تأمین مینماید و در عین حال که تکلیف انسان دوسر را گفته تکلیف انسان خود سر افسار گسیخته مانند شماها را نیز معین کرده است و بخواست خدا بکرو ز عملی میشود

باز اشتباهکارها این بیخرد دست از فتنه انگیزی و حیلله گری نمیکشد و پیوسته **وفتنه انگیزها** در صدد آن است که کارمندان دولت را باملاها بدین کند و از آن نتیجه های بی خردانه بگیرد

میگوید (اما اگر میگفتیم چون دولت بوظیفه اش رفتار نمیکند ظالمش می خوانیم و یا چون مالیات را بیهوده خرج میکند حرام میدانیم این ول خرجیها و وظیفه شناسیها از اول پیدانمی شد ، ما میگوئیم اگر در زمان غیبت انوشیروان عادل بتخت نشیند ظالم است میگوئیم هر کس کار دولت را کند چه وظیفه شناس باشد و چه وظیفه شناس اعانت ظالم و یا عدیل کفر است ، ما میگوئیم مالیات را هر کس بگیرد چه کم و

چه زیاد حرام است و باید بهمان طرزى که همه میدانیم حلال کند ما میگوئیم تامل شود نباید مالیات داد و چون از دست هارفت مرغی است که به هوا پریده)

باز يك نظری
بوظیفه دوات
ما پیش از این جواب این بیهوده ها را دادیم و معلوم کردیم که دولت اگر وظیفه شناس باشد و تشکیلات اگر بر طبق حکم خرد و اساس حکومت اسلامی باشد و کارمندان دولت اگر وظیفه شناس باشند و دزد و قاچاق نباشند و بر طبق قانون رسمی مملکت که قانون اسلام است رفتار کنند نه آن دولت ظالمست و نه آن کارمندان اعانت بظلم و ظالم کرده اند

ما میگوئیم دولتی که برای پیشرفت کلاه لگنی نیم خورده اجانب چندین هزار افراد مظلوم کشور را در معبد بزرگ مسلمین و جوار امام عادل مسلمانان با شصت تیر و سر نیزه سوراخ سوراخ و پاره پاره کند این دولت دولت کفر و ظلم است و اعانت آن عدیل کفر و بدتر از کفر است

ما میگوئیم دولتی که برخلاف قانون کشور و قانون عدل يك گروه دیوان آدم خوار را بنام پاسبان شهربانی در هر شهر و ده بجان زنهای عفیف بی جرم مسلمانان بریزد و حجاب عفت را باز و سر نیزه از سر آنها برباید و بغارت و چپاول ببرد و محترمان بی سرپرست را در زیر لگد و چکمه خورد کند و بیچه های مظلوم آنان را سقط کند این دولت دولت ظالمانه و اعانت بر آن عدیل کفر است ما حکومت دیکتاتوری را ظالمانه و اعمال آنرا ظالم و ستمکار میدانیم شماها در این سخن حرفی دارید بزنید تا رسوائی بیش از این شود

توده مظلوم ایران الان هم چشم ندارند عمال دیکتاتوری آنروز را که با زنهای و اطفال مظلوم آنها آنطور سلوک کرده و آن بی آبرویی و ستمکاریها را کردند ببینند و هر کس آنها را محترم بداند از شرف و انصاف بوئی ندارد آن روزنامه هائی که از اعمال ظالمانه دیکتاتور گریز پاک خانمان سوزنرین آن کشف حجاب زنها است طرف داری میکنند کمک کار با اصول و حشیانه دیکتاتوری میکنند و باید اوراق آنها

را در میدانها آتش زد

ما که جا گفتیم اگر حکومت بوظیفه خود عمل کند باز ظالم است این سخن بی خردانه را از کدام قوطی عطاری پیدا کرده برخ دینداران میکشید ما از انوشیروان گذشتیم شما يك حکومت بیاورید که بقانون رسمی مملکت رفتار کند تا ما او را از انوشیروان عادل تر بخوانیم

ما پیشتر ثابت کردیم که کارمندان دولت هر کدام بوظیفه خود عمل کنند که خدمت بتوده و وطن و رفع ظلم و ستمکاری از افراد بیچاره مظلوم است ما آن مأمور را ستایش میکنیم و کار او را عدالت و خود او را مؤمن بحق میدانیم در همان زمان دیکتاتوری اشخاصی از کارمندان دولت بودند که بودن آنها را در تشکیلات مالا لازم میدانستیم و بیرون رفتن آنها را از شغل دولتی برخلاف وظیفه دینی میدانستیم شما از آن اشخاص پیدا کنید تا ما با آغوش باز و روی گشاده آنها را ببرداری و سروری بپذیریم ای بیخردان دیگر جنای شمارنگی ندارد و سخنان دروغ شما در پیشگاه ملت ایران از جی ندارد آنها شما هارا که همان عمال دوره تاریك دیکتاتوری هستید خوب شناختند و دیگر زیر بار این بیهوده ها نمیروند آنها دوره نشکین شرف سوز پهلوی را دیدند و تلخی آن باز در کامشان هست و شما خائنان عمال خوش رقص همان دوره هستید شما ها همان بودید که در آن روزها بیداد گریها و ستمکاری ها را هر چه توانستید کردید و امروز سنگ وظیفه شناسی و عدالت را بسینه میزنید شما ها همان بودید که این دسته رنج براهانت ها و خواریها از شما ها دیدند امروز بصورت دیگری جلوه کرده آنها را اغفال میکنید

شما ها میدانید که اگر مالاها درین توده نفوذ معنوی پیدا کنند شما ها را از پشت میزهای جیب بری برداشته عناصر صالحه بجای شما ها میگذارند شاید خدا خواست و روزی ملت خواب ایران بیدار شد تا تکلیف شما ها برای همیشه معلوم شود و اما راجع بمالیات و چگونگی آن در جواب پرسش هشتم تفصیل خواهیم

داد بخواست خدا

زبانهای از خود این نویسنده پشت هم انداز پیش خود چنانچه دیدید چیز
در آری هائی بدین و روحانی نسبت داده سپس نتیجه هائی پیوده
از پیش خود میگردد این است که مایکان یکان نتیجه های مقدمات دروغی اورا میآوریم
و جواب آنرا میدهیم :

میگوید (امازیانهای این عقیده (۱) مردم را در باره حکومت گیج و سرگردان
کرده، سپس در تفصیل این پندار چنین میگوید : کار دولت در ایران بصورت مبهم
و بفرنجی در آمده از یک طرف میگویند مال و کار دولت محترم است و برای آن
قانونها و آئین نامه هادرست میکنند و از یکطرف میگویند مال دولت مجهول المالك
و بی صاحب است و این مقررات همه بیخود و من در آورده است از یک طرف میگویند
خدمت بنظام واجب است زیرا اسلام جهاد را واجب کرده و از یکطرف میگویند
جهاد اسلام چیز دیگر است و این ها چیز دیگر)

مادر باره مال دولت و چگونگی حال مالیات چون در جواب پرسش هشتم
میخواهیم سخن بگوئیم تکرار را لازم نمیدانیم بآنجا مراجعه شود، و اما راجع بکار
دولت پیش از این گفتیم که وارد شدن در کارهای دولت دو حال دارد یکی برای کمک
کاری بستحکری ها و پر کردن کیسه و جیب و بر ضرر کشور و توده قیام کردن چنانچه
بیشتر کارمندان دولت کنونی چنین هستند و هم خود آنها میدانند و هم همه ماها و شماها
اینگونه دخالت در کار دولت حرام و قانون نیز چنین اشخاص را سزاوار تعقیب
و انفصال ابدی از شغل دولتی میدانند ولی نه باین قانون کسی عمل کرده و میکند و
نه بگفته روحانی که میگوید این کار حرام و عدیل کفر است و دیگری برای کمک کاری
بستم دیدگان و رفع بیداد گریها و خدمت بتوده و کشور ما آنرا حرام نمیدانیم که
هیچ بلکه آنرا عبادت و خدا پرستی می دانیم و خدای جهان برای آنها علاوه بر شرافتها
و سر بلندیها که در میان جامعه تهیه میکنند جزاهای نیکو و عطا های فراوان در آن

جهان قرار داده چنانچه گفته امام را درباره آنها آوردیم و در روایت حضرت صادق است که کسیکه ولایت پیدا کند در کاری از کارهای مردم و عدالت کند در میان آنها و در ب خانه خود را باز کند و بین خود و مردم حجابی قرار ندهد که مردم با او رفت و آمد کنند و نظر کنند در کارهای آنها حق خداست که ایمن کند ترسناکی و فزع او را یعنی او را از ترسها و سختی ها ایمن کند، پس روحانی مردم را درباره کارهای دولتی گنج نکرده هر کس کار خود و قصد خود را می داند اگر برای آن قصد است کدام کار از آن بدتر و حرامتر است و اگر برای اینکار است چه کاری از این بهتر است شما فتنه گران و ماجراجویان مردم را در تکلیف خود گنج می کنید که اینطور دروغ پردازها کرده و به آنها افتراء می بندید

یک نظری بنظام اجباری نظام اجباری باین صورت که در کشورها صورت گرفت هم در وضع قانون و نظامنامه و هم در اجراء آن خطاها و خبطها و ستمکاریها و بیادگیریها شده که برای آفتابی کردن آن يك کتابچه باید نوشت ما از همه گذشتیم شما خود بررسی کنید ببینید از این نظام اجباری سرنیزه تا کنون کشور ایران چه نتیجه گرفته جز آنکه يك دسته غارتگر و قاجاق را در تمام شهرها و دهات بجان مردم ریخته مشغول سر و کيسه کردن آنها شدند و عوض آنکه نظام کشور را تأمین کنند زندگانی خود را با دسترنج دسته رنجبر تأمین کردند و عمارتها و پارکهای سنگین قیمت در خیابان های تهران و سایر شهرستان ها بنا کردند همه می دانند که هر آجری که در این ساختمان های سنگین بکار رفته با اشك چشم چندین پیرهن بیچاره که برای خلاصی خود از زیر چنگال این یساول های ستمکار چندشاهی ذخیره خود را تقدیم آنها کرده و بقیه عمر را باز حمت و فقر بسر برده اند گچ و گل آن آب گرفته شده و هر رنگ ریزی که برای زیبایی و شکوه آنها شده خون دل چندین طفل بینوا است که باینصورت در آمده این نظام سرنیزه ما نصف کارهای کشاورزی و صنعتی کشور را فلج کرده و از این هم هیچ نتیجه نگرفتیم جز آنکه يك

جوان کارگر غنیف با کدامین دو سال عمر خود را که در مرکزهای فحشاء و سرچشمه های فساد و بیدادگری بسر برد و با آن عناصر خیانتکار بی عاطفه بی عفت معاشرت کرد همه فضایل او بر ذایل و تمام نیکوئی های اخلاقی و عملی او ببدیها و بی عفتیها تبدیل پیدا کرده و چند نفر آنها که بیک دهه برگشتند زندگانی اهل آنرا از آرامش انداخته دزدی ها و خیانتها و هرزه گریهارا شایع میکنند و چه بسا که از مرکز تمدن امروزه ما مرضهای تناسلی سفلیس و سوزاک را نیز بسوقاات برای جوانان دیگر آنجا ببرند و یکسره فائحه حيوه مادی و معنوی آنانرا بخوانند.

ما از رضاخان چندان توقعی نداریم او با وضع سربازی بزرگ شده بود و گوشت و خون او با این فجایع تربیت شده بود او نمیتوانست بفهمد که عفت و پاک دامنی و امانت و درستی برای يك سرباز اهمیتش بیشتر است تا برای دیگر افراد توده و سرباز بدینداری نیازمندتر است از دیگران لکن با قانون گذارها که خود را دانشمند بحساب میآورند سخن داریم اینها با آنکه همه میدانند که این نظام دروغی قاچاقی برای کشور امروزها زیانهای فراوان دارد و در این چند ساله نتیجه مثبتی از آن نبرديم سهل است زیانهای بسیار نصیب کشور و عضو کارگران که پایه حيوه کشوری مانند کشورها بر آنست شده است باز ساکت نشسته و بکارهای شخصی خود و شهوترانیها و کیسه پر کردنها سرگردند.

در زمان حکومت رضاخان این بهانه را داشتند که هر چه او گفت نمیتوان در مقابل او حرفی زد حالا ما با خوش رقصی ها کاری نداریم لکن عند امروز چیست تاقیامت باید يك دسته استفاده چی بی عاطفه بجان توده کارگر بیفتند و از خون آنها بمکد و سرمایه حيوه مادی و معنوی آنها را بغارت ببرد و کشور کشاورزی را از خاصیت خود ساقط کند.

انگلستان را که در تمدن جهان پیشقدم میدانید میگویند در مواقع آرامش کشور نظام اجباری ندارد و باتشویق و مزد عمل سرشار و فراهم کردن سازها

درست خردمندانه قشون تهیه میکند

بهترین ترتیب درباره نظام قانون نظام اسلام است؛ اسلام دو گونه نظام دارد یکی نظام اختیاری که در مواقع آرامش کشور انجام میگردد و آن وقتی است که به حسب مقتضیات وقت دولت نه مهاجم است و نه مدافع در این صورت خداوند تمام افراد صالح توده را ترغیب کرده بپاد گرفتن فتون جنگی بهر طور که موقعیت اقتضاء کند چنانچه در آیه (۶۲) از سوره انفال میگوید (وَاعِدُوا اِيْهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْاَيْدِي لِتُرهَبُوْنَ بِهٖ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ وَاٰخِرُ بَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوْنَهُمْ اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُفْقِدُوْنَ شَيْءً فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ يُوْفٰى اَيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَا تَظْلُمُوْنَ) یعنی آماده کنید ساز و برگ جنگ را بر ضد دشمنان بهر قدر میتوانید چه از نیروهای بدنی و تعلیمات نظامی و چه از ساز و برگ جنگی و سازمانهای مناسب آن وجه نیروهای سرحدی برای نگه داری سرحدات بطوری باید در این ساز و برگ و نظام مهیا شوید که دشمنهای خدا و دشمنهای شما و هر کس در جهان هست بشناسید او را با شناسید از نیروهای با عظمت شما بترسد و آنچه در راه خدا که حفظ کشور اسلامی و آماده کردن وسائل جنگی و تهیه ساز و برگ و نیروهای نظامی است خرج کنید خدا بکیل تمام بشما عوض میدهد و شما با این آماده بودن مورد طمع دیگران وستمکاری آنان نخواهید شد.

این آیه با کوچکترین و لطیفترین بیان ذکر چند ماده حکم اساسی را کرده که همه موافق صلاح کشور و با وقت حزب کارگر نیز تماسی پیدا نمیکند میگوید هر قدر که میتوانید باید در این راه اقدام کنید و کوشش نمائید؛ دسته کارگر در اوقات بیکاری میتواند برای تعلیمات نظامی هر کس در شهر خود در يك سازمان مناسب مجتمع شود و این کار را بطور تفریح و اختیار که هم نشاط معنوی و ورزش روحی دارد و هم نیروی مادی را کمک میکند انجام دهد و اسلام با آنکه تمام اقسام برد و

باخت را باشدت هر چه تمامتر حرام کرده اینجا که رسیده برای پیشرفت این مقصد بردو باخت را برای اسب دوانی و تیراندازی که دواصل مهم نیروی نظامی است جایز کرده و بآنها اختیار این بردو باخت شرعی را داده است.

پیغمبر اسلام (۱) خود در میدان مسابقه حاضر میشد و اسب دوانی میکرد و با اصحاب خود شرط بندی مینمود در اسب دوانی با ابوقتیاده و اسامة بن زید مسابقه کردند و میفرمود ملائکه از تمام شرط بندیها تنفر دارند مگر شرط بندی برای اسب دوانی و تیراندازی و همه بازیگریهای مؤمنین یهوده است مگر سه چیز بازی گری برای تربیت کردن اسبها و برای تیراندازی

یکی از ماده هائی که از آیه میفهمیم آن است که دولت اسلامی بهر قدر میتواند و بودجه مملکت اقتضا دارد برای حفظ کشور و ترساندن اجانب باید هم در سرحدات و هم در غیر آن نظامی و ساز و برگ جنگ و نیروهای مناسب با سازمان تهیه کند و در موقع های آرامش این امر باید بطور داوطلبی و تبلیغات دینی که بهترین تبلیغات است انجام گیرد و باید ساز و برگ زندگانی نظامی را بطور خردمندانه تهیه کرد و علاوه بر مالیات های اسلامی که بطور حتم و اجبار باید توده بدولت بدهد که مایس از این ذکر آنرا میکنیم در اینجا بطور اعانه و اتفاق در راه خدا و برای پیشرفت مقاصد دولت اسلامی مردم هر چه بدهند خدای جهان جزای آنرا بطور وافی میدهد و اسباب سرفرازی و عظمت برای کشور نیز فراهم میشود که مورد ستعکازی دیگران و تعدی و تجاوز اجانب واقع نشوند

قسم دیگر از نظم اسلام نظام اجباری است و آن در وقتی است که دولت اسلام میخواهد هجوم بممالک دیگر کند برای نشر اسلام و خاضع کردن کشورهای جهان را در مقابل قانون عدل خدائی و یا آنکه مملکت اسلامی مورد هجوم شود و اجانب بخواهند بآن دست درازی کنند در این دو موقع دولت اسلامی بسیج عمومی میکند

(۱) بوسائل کتاب سبق و رمایه رجوع شود

در این صورت اگر اداره تبلیغات که مهمترین ادارات در قانون اسلام بشمار میرود و وظایف بزرگ بسیار مهمی در عهده آن است نفوذ بسزا کرد محتاج با جبار نمیشوند بلکه خود توده اطاعت امر خدا را بر خود حتم و لازم می‌شمرند و برای جهاد و دفاع و حفظ استقلال کشور از روی ایمان بخدا و اسلام حاضر میشوند و اگر کسی مسامحه کند دولت او را اجبار میکند و نظام اجباری اسلامی در این صورت اجرا میشود

اداره تبلیغات	اداره تبلیغات اسلامی از بزرگترین ادارات است که بحسب
اسلامی	قانون اسلام تمام افراد توده از زن و مرد از اعضاء آن اداره

بشمار میروند و وظایف آنها نظامنامه عمومی است که بین تمام افراد توده باید بخش شود و همه بوظیفه خود عمل کنند، آن اداره مانند اداره تبلیغات نشکین مانیت که گفتار دینی و قرآن که قانون اسلام است از آن اسقاط شود و بجای آنها آنچه ها که همه میدانید و میدانیم گذاشته شود اداره تبلیغات ما کارخانه عفت سوزی و شهادت و شجاعت و معارف کشی باید بشمار برود چنانچه همه میدانید و میبینید اداره تبلیغات اسلامی (*إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ*) را با ترجمه و تفسیر بین توده بخش میکند و پشت رادیو برای مردم میگوید و این معاهده خدا با ملت را گوشزد آنها مینماید اداره تبلیغات ما آنها را که شب و روز می بیند بین توده بخش میکند يك نظامی که با اداره تبلیغات اسلامی تربیت شود جان و مال خود را از خود نمیداند بلکه بحسب این معاهده از اسلام و خدا میداند و در مقابل بهشت و سعادت همیشگی را برای خود میداند این روح نظامی کشور گیری میکند نظامیان اسلامی از صفوف جماعت و عبادت خدا بمیدان جنگ و صف نظامی میروند اینها خیانت با اسلام و کشور اسلامی نخواهند کرد نظامیان تربیت شده شمارا

همه توده می شناسند و محتاج به معرفی نیست این تربیت و این نظام کشور را عظمت
نمیدهد و نخواهد داد بلکه به خرابی آن کمک میکند

زبان خیالی دیگر این نویسنده نتیجه دیگری از آن مقدمات دروغی گرفته می
و جواب آن گوید (۲۰) استقلال و آرامش کشور را سست کرده و در بیان
آن چنین میگوید (سربازی که پایه استقلال کشور روی شانه او است یا پاسبانی که
آرامش شهر بر عهده او است با داشتن این عقیده چگونه فداکاری و جان بازی کند او
در سربازخانه و روزنامه ها سخن از میهن پرستی زیاد شنیده و سرودهای میهنی را هم
خوب آموخته ولی همه آنها در برابر آن يك كلمه که بنام دین شنیده هیچ است)

ما بیشتر ذکر کردیم که هر کس وظیفه شناس باشد یعنی برای خدمت بتوده
و کشور و رفع ظلم از ستم دیدگان در کارهای دولتی وارد شود گرچه دولت کفر باشد
جایز است و گاهی نیز لازم و واجب میشود و گواه هایی از گفته فقهاء و احادیث نیز
آوردیم اینجا باز باید بگوئیم که روح فداکاری و خدمت به میهن در سربازهای ما با
این سخنان بوج روزنامه ها و سرودهای رسوای میهنی پیدا نمیشود یکنفر سرباز
که وارد سربازخانه های ما میشود از سرباز دم در گرفته تا صاحب منصب ارشد با هر
کس سروکار پیدا میکند می بیند جز برای پر کردن کیسه ها و بنا کردن ساختمان
های چند صد هزار تومانی و شهوت رانیها و خلاف عفتها قدمی برای کار دیگر بر نمی
دارند این سرباز با این پرورشهای عملی موافق شهوت و میل نفسانی میخواهد
با چند سطر عبارت روزنامه و چند شعر خنك پی معنی توأم با رقص و ساز میهن دوست
و خدمتگذار بکشور شود و برای کشور فداکاری کند؟ شما همین سربازهای اجباری
یا غیر اجباری را امتحان کنید به بینید باز آن سربازی که علاقمندی بدین بیشتر دارد
و با املاها کم و بیش سروکار دارد هم وظیفه اداری خود را بهتر انجام می دهد و هم
در موقع کار برای کشور بیشتر خدمت می کند و هم از کیسه بری و خیانت بهم میهنان
بیشتر احتراز میکند.

اگر زمامداران بخواهند روح میهن دوستی و فداکاری در سرباز پیدا شود باید بدست
 گویندگان روحانی و سخن رانان دینی دائرة تبلیغات دینی تشکیل دهند و سربازان
 را مستقیماً با روحانی تماس دهند میهن دوستی و روح فداکاری باید از روح خدا
 پرستی و ایمان بغیب در سرباز پیدا شود این ایمانست که سرباز را تادم آخر دلخوش
 و سرگرم بکار و بخدمت بمیهن نگهداری میکند. این ایمانست که سرباز و هر کس
 دیگر راحتی در خلوت و تنهایی از خیانت بکشور و هم میهنان باز میدارد. ایمان بخدا
 است که روح شجاعت و شهامت ببشر میدهد. ایمان بآن جهان و سعادت آن است
 که انسان را تادم هر یک با پشت کار خستگی ناپذیر و دل گرمی برای خدمت بپیرادران
 دینی خود حاضر میکند. آن تبلیغات بی اساس شما که فقط نظر تشریفاتی دارید و همه
 دروغ بودن و بجه بازی بودن آنرا میدانند میخواهید در سرباز اثری داشته باشد
 سرباز بیچاره چکند که خود را در میان خیانت ها و جنایتها از اشخاصی که میهن پرستی
 ورد شبانه روزی آنها است غرق می بیند. من خود يك كلذل محترم را می شناسم که
 با حس دینداری برای يك امانت داری که با روح زمامداران مناسب نبود از کار
 انداختند و او را دیگر سرکاری نگذاشتند. سربازی که به بیند پاداش امانت این است
 و در مقابل پاره های خیانت کاران سر بر فلک کشیده درس خود را برای همیشه میخواند
 این افسانه ها را برای کسی بخوانید که اهل آب و خاک شمانیست و از فجایع پشت
 این چهار دیوارهای تنگین بی خبر است امروز دیگر با این سخنان بی هو ده خنك نمیتوان
 کسی را اغفال کرد و هر فساد را با سم ملا و دیندار تمام کرد. تمام افراد این کشور
 کم و بیش سر و کار با کارمندان دولت داشتند و معرفت کامل در باره همه دارند بهتر
 آن است که شما ها هم با رسوائی های خود بسازید و دم در نیاورید که رسوائی بیشتر
 آفتابی میشود و سخنان بالاتری در میان میآید بگذارید نگفتنی ها در زیر پرده بماند
 و رسوائی کشور و افراد آن بیشتر از این روی دائرة تریزد

چه چیز بخزانة دولت نتیجه دیگری که نویسنده از مقدمات بیهوده خود گرفته زبان میرساند ؟ آن است که میگوید (۳۰) بخزانة دولت زیانهای بزرگ رسانیده (و در بیان آن میگوید) وقتی فلان سوداگر و بازرگان میخواهد مالیات بدهد میبیند پول است نه جان است که آسان بتوان داد اینجا است که تابش و دادن مالیات اعانت ظلم است اگر هم هیچ عقیده نداشته باشد بفکر دین می افتد میگوید باید مأمور و وصول را فریب داد یا وسیلة رشوه قانعش کرد که این مالیات را نگیرد) خوبست یکنظری بکنید که بیت المال کشور و خزانة دولت در چه راههایی صرف میشود و در مقابل آن چه نتیجه هایی برای کشور و توده گرفته میشود تا بخوبی روشن شود که این زیانها که بخزانة دولت وارد میشود از کجا است و توده را کی بی علاقه بدان مالیات کرده

مردم اگر ببینند کارمندان دولت و مأمورین شهربانی و ارتش مملکت هر کدام بنوبه خود وظیفه اخلاقی خود را انجام میدهند آنها احتیاجات اداری توده را بامعقولیت رفع میکنند و اینها حفظ جان و مالشان را ازدزد و غارت گر مینمایند و حفظ انتظامات داخلی کشور را می کنند و ایشان عظمت کشور را تأمین و حفظ تعدیات اجانب را می کنند اگر تمام بشر جمع شود که زیان بخزانة مملکتی بزنند ممکن نیست از این راه بتواند زیانی وارد کند چطور ممکنست تاجر در مقابل حفظ چند ملیون ثروت خود سالی چند صد تومان ندهد یا کشاورز در مقابل حفظ جان و مال و ناموس خود از سالی چند کیلو گندم یا چند تومان پول خود داری کند شما يك همچو دولت که کارمندان بوظیفه قانونی کشور رفتار کنند نشان بدهید تا مالیات را مردم از روی خوشنودی و رضایت بدهند و کسی هم نتواند حرفی بزند و اگر بزنند بسخن اوارجی نگذارند لکن وقتی مردم می بینند حاصل دست رنج آنها در بانک های اروپا و امریکا جمع میشود برای معدودی دزد خیانت کار بکشور که چند روزی کرسی وزارت را بحیله بازی اشغال کردند میخواهند مالیات را دودستی تقدیم کنند وقتی ملت دید مالیات

دولت عوض آنکه در ساز و برگ ارتش کشور خرج شود در جیب چند نفر سر لشکر و سر هنگ می رود تا آنجا که از هفت هزار و ده شاهی حقوق ماهیانه يك سر باز نمی گذارند و بجای دادن حقوق بچند شلاق و فحش و گرفتن امضاء چکی بر گذار می شود باز می خواهند مردم بخرانه دولت زیان نرسانند

وقتی توده دید پاسبانهای شهر بانی که باید حافظ امنیت شهر باشند در هر کوچه و خیابانی بجان مردم ریخته بنامهای مختلف آنها را سر و کیسه میکنند و مرکز شهر بانی محل دسته بندی دزدها شده است باز می خواهند خزانة دولت یعنی جیب دزدها و خیانت کارها را پر کنند

وقتی مردم می بینند بجای آنکه پاسبان حفظ آسایش آنها را بکند با چکمه و سر نیزه باز نهای مظلوم آنها برای کشف حجاب یاراه انداختن فحشاء عمومی و بنا خود آنها برای گذاشتن کلاه لگنی شرم آور آنطور سلوک کردند باز توقع دارید مالیات را حقوق حق دولت بدانند

ملت با تمام ادارات دولتی و کارمندان آن سرو کار داشته و دارند و آنچه باید به پیشند دیده و می بینند و فجایع این تشکیلات زیر پرده نیست باین وضعیت که از هزار يك را مانعیدانیم و آنچه میدانیم هم نمی گوئیم شما انتظار نداشته باشید توده بدولت و کارمندان دولتی خوش بین باشد و حاصل زحمت و دسترنج خود را برای گان بمشتی دزد قاچاقچی از روی میل و طیب نفس بدهد و بخرانه دروغی دولت هم هیچ زیانی وارد نشود

این مطلب که آفتابی است این فجایع و هزاران فجایع دیگر در هر يك از ادارات کشوری و لشگری روی دایره ریخته چرا می خواهند سرپوش روی آن بگذارید و ملاحمه را تمام کنید. دولت وضع مملکت را اصلاح کند و حق کشی ها و چپاول ها و غارت گری ها را از میان بردارد و خیانتکاران و استفاده چیان را از تشکیلات دولتی بیرون کند و جمله کلام آنکه همه چیز را عوض کند تا ملاحمه و دین داران در تادیبه

مالیات های خردمندانه بکشند و مردم نیز مالیات را باروی گشاده و چهره باز بدولت تقدیم کنند و گرنه تا این آتش و کاسه است مملکت و مردم هم همین هستند و حق هم دارند کی کارکنان دولت يك نتیجه دیگری که از مقدمات بیهوده میگیرد آن است که را بکار بست کرده ؟ میگوید (۴) کارکنان دولت را بکار بست و بدین میکند) و در بیان آن میگوید (کارمند دولت یا بدین علاقه دارد یا نه اگر ندارد که حسابی نداریم و اگر دارد این راهم به همراهش تزییق کرده اند که کار دولت بد است و پولش حرام است پس در این صورت از اول خود را جهنمی و بدکار دانسته سپس بکار وارد شده حال شما از چنین کسی چه انتظار دارید جز همانکه میگوید آب که از سر گذشت چه يك نی چه صدنی)

مایشتی ذکر کردیم که کارمندان دولت دو دسته هستند یک دسته کسانی هستند که بوظیفه اخلاقی و وجدانی خود که خدمت بتوده و کشور و رفع ظلم از هم میهنان است عمل میکنند روحانی کار آنها را بد نمیدانند که هیچ از بهترین کارها میدانند و میگوید اینها مؤمنین از روی راستی هستند و بهشت برای آنها و آنها برای بهشتند چنانچه گفته امام را در باره آنها ذکر کردیم و یک دسته کسانی هستند که وظیفه شناس و برای پر کردن کبسه خود دوستیکاری و خیانت وارد کار دولتی میشوند اینها را ما و تمام خردمندان جهان بد عمل و جهنمی میدانیم

شما میگوئید ما میگوئیم اینها هم بد عمل و داخل شدنشان در شغل دولتی حرام است شما میگوئید هر کس با هر نیت وارد شغل دولتی شد هر چه بدی هم بکند همینکه کارمند دولت است خوش عمل و بهشتی است آیا تزییق عقیده ما کارمندان دولت را بهتر اصلاح میکند و کمک کاری بکشور و دولت میکند یا تزییقات مسموم شما که می گوئید اینها یکسره کار دولت را حرام میدانند تا وظیفه شناسان راهم از کار بست کنید و از وظیفه شناسی منصرف نمائید شما کجا از دین و عقیده دینداران اطلاع دارید شما يك مایه دارید آنها فساد و فتنه انگیزی است گویی بیش از این برای

خود وظیفه قائل نیستید از اینجهت در يك كتابچه چند صفحه این قدر دروغ پردازی کرده و توده و روحانی و کارمندان دولت را میخواستید بهم بدین کنید و از یکدیگر برنجانید و این از بالاترین جنایاتست بکشور و دولت که جبران آنرا چیزی نمیتواند بکند روحانی کارمندان دولت را با سایر افراد توده فرق میگذارد خوبهای آنها را از خوبان دیگران بهتر میداند زیرا آنها خدمت بکشور و توده از روی راستی و درستی میکنند و این از بهترین شرافتمندیهاست که سعادت هر دو جهان در آن است و بدهای آنها را از بدهای دیگران بدتر میداند زیرا اینها خیانت بکشور و توده میکنند و این از بدترین جنایتها و بی شرفیهاست که شقاوت هر دو جهان در آن است

اگر تبلیغات دینی در کشور ما بجریان میافتاد نتیجه هائی از آن میدیدند که در خواب هم ندیده بودند شما در این چند سطر عبارت يك خیانت جبران نا پذیر بکشور و دولت کردید زیرا وظیفه شناسان را نیز از کار بست کرده آنها را بدروغ جهنمی خواندید و این دروغ را بملاهاچسبانیدید تا بدل آن طبقه اثر کند و بگویند آب که از سر گذشت چه يك ننی چه صدنی

چرا مردم بقانون بدین این یخورد میگوید (ما می شناسیم کسانی را که برای گرفتن و بدین خوشبینند ؟ تذکره و رفتن زیارت که بگفته خودشان مستحب است رشوه میدهند که مسلماً حرام است - می بینیم رسوا ترین دروغ هارا همین که نام دین برویش آمد بیچون و چرایی پذیرند و بعکس تمام هوش و جر بزه خود را بکار میبرند تا به بینند بکجای قانون و مقررات میتوان دست انداخت یا مسخره کرد بسیار می شناسیم کسانی را که از مال دولت می دزدند یا خیانت میکنند و از همان پول صرف زیارت و روضه و نذر میکنند)

ما فرض میکنیم که تمام گفته های شما در این چند سطر درست است از آن این نتیجه گرفته میشود که مردم بدین و مراسم دینی علاقه مندند و بدولت و مقررات و قانون بی علاقه اند اکنون باید ریشه آنرا پیدا کرد که چرا چنین شده است اگر

درست بررسی شود می بینیم که مردم از دین با آنکه درست بمقررات دینی اشنایستند باز هر چه دیدند خوبی دیدند و دینداری را اسباب سعادت دوجهان خود میدانند از اینجهت بآن اظهار علاقه میکنند گرچه این اظهار علاقه بواسطه جهل بمقررات دینی برخلاف دین هم باشد مانند دزدی و خیانت بدولت لکن از قانون و مقررات دولتی هر چه دیدند بدی و ستمکاری و بیدادگری و خیانت و جنایت دیدند و از آن متنفر و بیزار شدند تا جائی که خیانت را نیز بآن دستگاه روا دانستند با آنکه خیانت هیچ گاه خوب نیست ، و اما اینکه مردم بگفته شما کار حرام برای مستحب میکنند یا خیانت میکنند و روضه میخوانند بر فرض صحت آن برای آن است که تبلیغات دینی در این کشور نیست باید دولت دائره تبلیغات دینی در تحت نظر گویندگان و نویسندگان دینی و روحانی داشته باشد و گفتار آنانرا بتوسط رادیو و مجله رسمی بنام دولت بخش کند و مجالس سخن رانی دینی تهیه کند و نتیجه های خردمندانه برای کشور و توده بگیرد و گرنه تبلیغات پوسیده دولت بر فرض که یکصورت معقولی هم پیدا کند از آن نتیجه مثبتی بدست نمی آید

مردم حاضر نیستند حرف حق را نیز از این زبانهای خیانت کاری پذیرند . و این که می گوئیم اداره تبلیغات را دولت تشکیل کند نه با وضع کنونی که دارد زیرا این هم نتیجه معکوس میدهد باید دولت دینی و روحانی شود تا تبلیغات او نتیجه بدهد نه روحانی دولت بشود زیرا رفتن روحانی در این تشکیلات کنونی او را از روحانیت ساقط میکند و سخنان او را پیش توده از ارج می اندازد و نتیجه که میخواهیم بگیریم اصلاح توده و کشور است بدست نمی آید پس روحانی نتیجه خود را از دست میدهد و نتیجه می که باید بگیرد بدستش نمیرسد و این نیز خسارت بزرگی است بکشور و توده . و نا گفته نماند که پول دادن برای گرفتن تذکره داخل در عنوان رشوه حرام نیست گرچه برای گیرنده حرام است ولی نویسنده جاهل تر از آن است که تشخیص این امور را بدهد

آخرین نتیجه از این نویسنده نتیجه دیگری که از مقدمات بیهوده خود می
مقدمات دروغی گیرد آنستکه می گوید (۵۰) فشار همه این خرابیها بردوش
توده بی نوا افتاده و در میان آن چنین می نویسد (چون غرض از برپاشدن حکومت
و دولت آسایش توده است و نگهداری هر حکومتی هم با خود توده است از اینرو هر
خرابی در این دستگاه وارد شود فشارش بردوش خود مردم خواهد بود پس از همه
اینها بخود مالاها نیز از این عقیده آسیب بزرگی رسیده زیرا کسانی که بآنان عقیده
دارند چون کار دولت را بدمیدانند کمتر پیرامون آن می روند و بعکس بیشتر کسانی
وارد کار اداری می شوند که بگفته آنان ارزشی نمیدهند یا مخالفند در نتیجه آن
شد که دیدیم)

این سخن پر روشن است هر خرابی در کشور و تشکیلات وارد شود ضررش
بر همه افراد توده است چه ملا و چه غیر ملا و همه زیانها از آنستکه کارمندان دولت
وظیفه شناس و خیانتکارند و دینداران و امانت داران کمتر وارد این تشکیلات
امروزی ما میشوند .

در اینها هیچ سخنی نیست لکن سخن در آن است که چرا اشخاص پاکدامن
با امانت دیندار تابشود وارد این تشکیلات امروزی نمیشوند و شانه از زیر بار تهی
میکند برای آنست که مالاها بآنها گفته اند داخلشدن در کار دولت خوب نیست
ما دروغ این سخن را آفتابی کردیم و کلام مالاها بزرگ و گفته امام را
آوردیم و مشت دروغ پرداز را بخوبی باز کردیم آنچه ما میدانیم آن استکه وظیفه
شناسان و امانت داران در این تشکیلات که اساسش بر بیدادگری و خیانت است نمی
توانند وظیفه خود را انجام دهند در دوره دیکتاتوری این سخن نیازمند بدلیل نبود
همه میدید که وظیفه جز اطاعت امر ملوکانه در کار نبود و در این زمان کم و بیش می
شود انجام وظیفه داد ولی اینان بقدری در اقلیت هستند و مورد حمله و هو میشوند
که مقاومت کردن در مقابل آن دسته هوجبی های پاچه ور مالیده کار فیل است با همه

حال مالاها داخل شدن این طبقه را در این تشکیلات بیخردانه نیز خوب میدانند و برای بعضی از آنان واجب هم میدانند و شماها بی دلیل بمالاها دروغ می بندید و جز فتنه انگیزی مقصودی ندارید

پیر شش هشتم و (اینکه میگویند مالیات حرام است یعنی چه آیا مقصود جواب آن این است که بطور کلی نباید مالیات گرفت یا آنکه باید بجای مالیات زکوة گرفت اگر قسم دوم است در مثل امروز از مثل شهر تهران یا شهرهای مازندران یا کشورهای صنعتی از چه چیز زکوة بگیریم)

لنظر بطور کلی بودجه ما اگر بخواهیم بطور تفصیل تمام اقسام مالیاتهای اسلامی کشور اسلامی را و حساب درآمد و بودجه آنها و میان مصارف آنها ذکر

کنیم نیازمند بیک کتاب هستیم تا خوانندگان دروغ پردازها و حيله گریهای این بی خردان را بهتر بفهمند لکن در اینجا بقدر احتیاج بطور کلی اشاره بآن میکنیم تا بیک اندازه مطلب روشن شود.

در قانون اسلام چندین گونه مالیات است که بعضی از آنها بطور اجبار گرفته میشود و بعضی از آن بطور اختیار دریافت میشود که باید هر یک از آنها بطور اختصار تشریح شود آن مالیاتها که بطور اجبار گرفته میشود بدو گونه است یکی مالیات سالیانه و همیشگی است و آن در وقتی است که کشور در آرامش است و مورد تهاجم اجانب نیست یا انقلابی در داخل کشور نیست دویم مالیات بطور فوق العاده است و آن در وقت انقلاب خارجی یا داخلی است این مالیات که در این موقع گرفته می شود میزان محدودی ندارد و مالیات غیر محدود باید آنرا نامید زیرا بسته بنظر دولت اسلامی است و این چون مالیات غیر مستقیم است البته در وقتی گرفته میشود که مالیات مستقیم از عهده جلوگیری از انقلاب کشور بر نیاید در این موقع دولت هر قدر احتیاج داشت از مردم میگیرد اگر صلاح دانست بعنوان قرض و الا بعنوان مالیات غیر مستقیم و فوق العاده بمقدار نیازمندی کشور و البته از روی تقسیم عادلانه دریافت آن انجام میگیرد

حتی اگر نیازمند بگرفتن تمام اموال توده شد زاید بمقدار ضرورت را از آنها میگیرد و برای استقلال کشور اسلامی خرج میکند چنانچه در این موقع تمام افراد توده به عنوان نظام اجباری باید در جبهه های جنگی حاضر شوند و برای استقلال کشور اسلامی فداکاری کنند و اما مالیات مستقیم که برای اداره داخله کشور و هزینه های احتیاطی و مصالح کشوری و لشکری بطور اجبار باید توده بدولت بدهد چند گونه است (۱) مالیاتی است که از اراضی خراجیه میگیرد و آن اراضی کشورهای است که دولت اسلامی آنها را فتح کرده و در آنوقت که فتح کرده آن اراضی آباد بودند یعنی افتاده و موات نبوده تمام اینگونه اراضی مال مسلمین است که باید در صلاح کشور و توده خرج شود دولت این اراضی را هر طور صلاح دید دست مردم میدهد یک قرار داد معینی و آنرا گرفته در مصالح کشور و توده صرف میکند و در حقیقت اینگونه اراضی از خالصه جات دولت بشمار میرود زیرا این اموال در تحت نظر دولت باید باشد و کسی حق خرید و فروش و نقل و انتقال دیگری در آنها ندارد .

این خالصه جات دولتی یکی از درآمدهای مهمی است که برای اداره کردن کشور کافی بلکه زاید بر آن است و هر چه کشور اسلام فتوحاتش زیادتیر شود و نیازمندی آن بیودجه بیشتر شود این درآمدهم دنبال آن زیادتیر میشود هر کس از چگونگی و درآمد اراضی خراجیه بخواهد مطلع شود بتواریخ اسلام رجوع کند (۲) مالیات صد بیست است که دولت بطور اجبار باید بگیرد و در مملکت اسلامی خیلی کم کسی است که مشمول این مالیات نباشد و این تعاق میگیرد بر کلیه درآمدهائی که توده دارد بهر عنوانی که باشد چه معدنهای طلا و نقره و نفط و قیر و ذغال سنگ و الماس و فیروزه و یاقوت و هر چه از این قبیل باشد و چه گنجهای که از زیر زمین پیدا میشود از حفاریها و غیر آن و چه چیزهایی که از دریاها استخراج می شود و چه منفعتهایی که از تمام انواع تجارات و صنعتها و کسبها و زراعتها و استخراج قنوات و احیاء اراضی افتاده و جمله کلام هر چه در تصور شما از منافع بیاید باستثناء

بعضی جزئیات باشد از این مالیات است حتی زندهای پیر
پشت چرخ و باره دوز سر محله و هر کس هر نفعی برای او حاصل میشود چه زیاد و
چه کم باشد از این که در قانون مدون است

و این مالیات صدیست که بنام خمس اسم برده میشود بر زمینهای که اهل
دعه (یهود و نصاری) از مسلمانان میخرند چه زمین زراعت باشد یا زمین عمارت و
اشجار باشد نیز تعلق میگیرد و همینطور بر مالهای حلال مختلط بحرام نیز متعلق
است و این مالیات یکی از بزرگترین مالیاتهای است که اگر کسی با حساب درست
مالیات یک شهر تجاری مثل تهران یا یک شهر صنعتی را جمع آوری کند برای مصالح
نصف کشوری مانند ایران کفایت میکند و البته دولت برای جمع چنین مالیات عمومی
که میشود گفت مانند مالیات بر نفوس است باید سرشماری دقیق کند و جمیع شغلها
و درآمدها از روی کمال دقت بررسی و ثبت شود و کشور اسلامی از همه کشورها
نیازمندتر به ثبت احوال و سرشماری است بلکه نیازمند به ثبت احوال از روی بررسی
دقیق نیز هست برای تعدیل مالیات غیر مستقیم و این مالیات با آنکه بر همه گونه
منافع تعلق میگیرد و همه جور اشخاص مورد آن هست ولی از روی کمال عدالت
وضع شده است که سنگینی برای توده ندارد و عمده آن بر اشخاص سرمایه دار تحمیل
شده است چنانچه در قانون مدون است و ما بعد از این مصرف این مالیات را مینویسیم
تا خیانتکار رسوا شود

(۳) مالیات جنس است که بنام زکوة اسم برده میشود این مالیات خیلی سنگین
نیست و قانون در اینجا مراعات حال طبقه کشاورز و بی بضاعت را که بیشتر این مالیات
بآنها تعلق میگیرد کرده و مراعات رنجها مییکه در کشاورزی کشیده میشود نیز کرده
در مواردی صده و در مواردی صد پنچ قرار داده و برای زراعتهایی که برای تربیت
آن رنج بسیار باید کشید مانند برنج کاری و پنبه کاری و امثال اینها اصلا قرار نداده
و برای مالکین نیز همان عشر و نیم عشر قرار داده برای این که بآنها مالیات صدیست

نیز تحمیل شده و آنها در حقیقت از همین زراعت که زارع صد پنچ یا صد ده می دهد آنها صد بیست و پنج یا سی می دهند بطوریکه در قانون مذکور است با همه حال این مالیات هم خیلی مهم است و باید دولت ثبت املاک را بطور دقیق بکند و در موقع جمع مالیات وزارت مالیه موظف است در هر جا مأمورینی داشته باشد با شرایطی که در قانون است برای ضبط این مالیات و دهنده این مالیات حق دارد خود جنس را بدهد و حق دارد قیمت آنرا بدهد

(۴) از مالیات های اسلام جزیه است که آن مالیات بر نفوس و بر اراضی است که از اهل ذمه گرفته میشود هر طور و هر قدر که دولت مقتضی بداند این هم یکی از مالیات های اسلامی است

(۵) از درآمدهای دولت که بطور اجبار گرفته می شود ارث کسانی است که بمیرند و وارث نداشته باشند چه مسلم باشد و چه کافر حربی یا ذمی هر یک از اینها مردند و وارث نداشته کلبه اموال آنها ضبط دولت میشود و در مصالح توده و کشور خرج می شود . اینها مالیات های اجباری است که اگر اداره تبلیغات اسلامی بطوری که در قانون تبلیغات مدون است جریان پیدا کند توده در تأدیة این مالیاتها خود با چهره گشاده اقدام میکند و دولت نیازمند اجبار نمیشود و یکی از این همه خیانتکارها که در تأدیة مالیات کونی کشور میشود در آن نخواهد شد و دولت اسلامی برای مأمورین وزارت مالیه شرایطی مقرر کرده که این خیانتکاران واقع نخواهد شد

مصارف بودجه . ما اینجا باید بطور اجمال مصارف این بودجه هنگفت را بطوری دولت اسلامی که در قانون اسلام مدون است بنویسیم تا خوانندگان خیانت

کاری و هرزه گوئی این خائنان را به بینند :

۱- کسانی هستند که اداره زندگانی خود را نمیتوانند بچرخانند نه مال بقدر اعاشه یکسال دارند و نه قوه کسب و کار و صنعت دارند اینها فقراء و مساکینی هستند که بواسطه پیری یا نقصان اعضا از کار افتاده باشند دولت باید هر طور صلاح میداند

آنها را اداره کند یا دارالعجزه تشکیل دهد و یا کوپن بین آنها پخش کند و از طرف وزارت اقتصاد خبازخانه‌هایی تشکیل شود و آنها را بطور مناسب آبرو مندانه از حیث خوراک و پوشاک اداره کند و با آنکه بخود آنها مخارج سالیانه بدهد که خود را اداره کنند و در این جهت سادات و غیر سادات فرق ندارند. آری از بعضی جهات دیگر قانون میان اینها فرق گذاشته که عمده آن دو چیز است یکی آنکه سادات فقیر عاجز نباید بیشتر از خرج یکسال بدهند و اگر زیاده بآنها داده شد خود آنها موظفند که بصندوق دولت برگردانند. لکن فقراء غیر سادات را میتوان بیشتر از مخارج یکسال هم داد بلکه میتوان آنها را غنی کرد و شاید این سختگیری سادات برای آن باشد که اشکال تراشهای فضول گمان نکنند قانون اسلام طرفداری از سادات را کرده اکنون کسانی که از قانون هیچ اطلاع ندارند و کور کورانه میگویند پیغمبر اسلام برای اولاد خود راه دخل و گدائی باز کرده تقصیر کیست سادات یا غیر سادات اگر از خود چیزی داشته باشند و بتوانند خرج خود را در آورند دولت باید آنها را بکار وادارد بطور اجبار و از صندوق دولت بآنها نباید چیزی بدهد و این قانون مقدس اگر عملی شود تخم گدائی از کشور برچیده میشود نه آنکه گدائی راه میافتد.

فرق دیگر که میان سادات و غیر سادات است آنست که سادات از مالیات صد یست که آنرا خمس میگویند باید ببرند و فقراء دیگر از مالیات زکوتی باید ببرند این یکی از مصارف بودجه است و از برای گیرنده شرایطی است یکی از آنها آنست که مالیات را در راه تخلف از قانون کشور خرج نکند که در این صورت از صندوق دولت باو چیزی نمیتوان داد بلکه اگر بطور آشکارا از قانون اسلام متخلف است گرچه پول دولت را در آن راه خرج نکند باز مشکل است مال دولت را بمصرف او رساندن

۲- کسانی که قرض پیدا کرده و از عهده اداء آن بر نمی آیند از قبیل تجار و رشکسته و کاسب‌هایی که سرمایه آنها سوخت رفته و مانند آنها دولت میتواند از صندوق زکوة بآنها بدهد و جبران قرض آنها را بکند بلکه میتواند بآنها سرمایه هم

بدهد که با آن کسب کنند و شرط است که قرض آنها از تخلف قانون کشوری مانند قمار و امثال آن پیدا نشده باشد و در اینجا نیز قانون مراعات غیر سادات را از سادات بیشتر کرده زیرا برای اداء قرض سادات سهمی معین نکرده آری اگر سادات ورشکسته قوه کار دیگر ندارند دولت میتواند قرض آنها را بدهد و سرمایه مختصری نیز بآنها بدهد برای اعاشه هر طور صلاح دید

۳- که عمده مصرف بودجه است پس از دادن بودجه سادات و فقراء صرف در مصالح کشور است در تاسیس ادارات کشوری و لشگری و ساختمان های مقتضی برای وزارتخانه ها و توسعه معارف و فرهنگ و دائرة تبلیغات و ساختن راه ها و پل ها و بیمارستان ها و مدارس و کشیدن خطوط آهن در موقع مقتضی و آنچه در عظمت کشور و معمور شدن آن دخالت دارد و از این قبیل است تهیه ساز و برگ ارتش بهر طوری دولت صلاح میداند و جمله کلام آنچه برای اداره کردن کشور در داخل مملکت و برای حفظ عظمت و استقلال خارجی دخالت دارد از بودجه دولتی باید تهیه شود و اگر دائرة حسابداری جمع و خرج بودجه دولت اسلامی را درست بکند خواهد دانست که این بودجه تکافؤ برای همه مصارف لازمه میکند علاوه بر این بودجه اجباری که باید دولت اگر مردم ندادند با قوه جبریه از آنها بگیرد در اسلام مالیات های بسیاری بطور اعانه و اختیار هست که اگر اداره تبلیغات جریان صحیح پیدا کند ممکن است بودجه مملکت مضاعف شود

یکنظر بمندرجات هر کس از قانون اسلام کم و بیش خبری داشته باشد دروغ ننگین کتابچه های شاخدار این بیخردان خائن را میداند لکن ما در اینجا باید یکان یکان حرفهای بیخردانه او را که از روی لجاج و دشمنی بدین اسلام نوشته بیاوریم و خطاها و دروغ پردازیهای او را روشن کنیم

میگوید (دین امروز ما می گوید پول مالیات حرام است و گرفتنش ظلم است و دادنش اعانت بر ظلم و باید بجای آن زکوة و خمس گرفت اما زکوة از نه چیز باید

گرفته شود طلا و نقره تا آخر و اما خمس را از ارباح تجارت و صناعت میتوان گرفت ولی مصرفش نصف سهم امام است که باید داد بجهت و او هم یا باید بدهد بسادات یا بعلایان دیگر یا بشخص امینی بسپارد و یا بزر خاك امانت گذارد تا امام زمان بیاید بردارد و نصف دیگرش هم یکبارہ مال سادات است)

ما که می گوئیم این بیخرد یا بیچوجه از قانون اسلام خبر ندارد و یا بیپرده میخواهد تهمت هائی بزند و خرابکاری بار آورد باور کنید اینجا اولیای اسلام را منحصر کرده بخمس و زکوة با آنکه چندین گونه مالیات دیگر دارد که برای اداره کشور کافی است که مهم آنها خالصه جات دولتی است که کم دولتی اینقدر خالصه دارد و دیگر آنکه خمس را هم منحصر کرده بارباح تجارت و صناعت در صورتیکه خمس از کلیه درآمدها بهر عنوانی باشد گرفته میشود که یکی از آنها ارباح مکاسب است و شاید در باب این مالیات اهمیت معادن مانند معدن نفت همین طلای سیاه از همه بیشتر باشد و این بیخرد از قلم انداخته و باید معلوم باشد که اگر دولت اسلامی خود معدنی استخراج کرد یکسره مال دولت میشود

اینکه می گوئیم خمس در صورتی است که غیر از دولت کسی دیگر استخراج کند و دیگر آنکه مصرفش را منحصر کرده بسادات و مالاها با آنکه مصرف مهم این مالیات هنگفت مصالح کشور است و سادات چیزی دار یا قوه دار از آن یکدینار نباید ببرند فقط سادات فقیرین و آنکه نه قدرت کسب دارند و نه قوه کار بمقدار اداره زندگی از آن ببرند و مالاها هم برای آنکه از کارمندان اداره تبلیغات هستند بقدر مخارج اقتصادی هر کدام از خود بضاعتی ندارند از آن می برند و شما همه میدانید که قانون مالیات اسلامی امروز در کشور عملی نیست و دولت با این وضع نمیتواند این مالیات را بطوریکه در قانون اسلامست بگیرد و بمصرفهاییکه در قانون است برساند جمله کلام آنکه تشکیلات امروزی هیچیک تشکیلات دولت اسلامی نیست اگر بگویی که زماقتداران بیدار شدند و خویبهای تشکیلات اسلامی را فهمیدند آنوقت خواهند فهمید

که بودجه کشور اسلامی در چه پایه و سایر تشکیلاتش بر چه اساس است .
لافها و غزافها این بیخرد باز با این هوش سرشار دعوی اطلاع بر قانون اسلام
 کرده میگوید (اینکه گفتیم دستورهای دین امروز ما اگر از میان اوراق کتاب بیرون
 آید و وارد عمل شود همان روز باید فاتحه کشور و زندگانی را خواند نسنجیده نگفتم
 شرط اول برای نگهداری هر توده داشتن قانون مالی درستی است اکنون به بینیم
 کسانی که میگویند همه روی زمین باید زیر فرمان ما باشد آیا با این دستور من در آوردی
 خود چه گونه میتوانی يك توده كوچك را اداره کنند)

البته اگر دستور دینی همینطور باشد که شما از پیش خود تراشیده بدین نسبت
 دادید يك کشور كوچك که هیچ این قانون يكشهر را هم نمیتواند اداره کند لکن
 ممکنست ما هم بگوئیم قانون مالی انگلستان عبارت از اینست که صد پنج از گوسفند ها
 بگیرند و بدهند کیش ها مصرف کنند و با چنین قانون مالی نمیتوان اداره مملکت را
 چرخاند ولی اینرا از ما نمی پذیرند و ما بمجرد آنکه گفتیم سنجیده میگوئیم کار
 درست نمی شود شما از قانون مالی اسلام هیچ اطلاعی ندارید چنانچه می بینیم
 ای بیخرد در زمان خلفاء عباسی قریب پانصد سال قانون مالی اسلام تا اندازه
 عملی بود و يك مملکت پهناوری را می چرخاندند با آنکه سایر قوانین اسلامی و قانون
 مالی هم آنطور که باید عملی نبود ولی درآمد اراضی خراجیه را داشتند

همین امروز که دولت دست خود را برای اداره مالی پیش دیگران دراز کرده
 قانونی را که آنها برای کشور هر روز وضع میکنند و باز خراب میکنند مانند کودکانی
 که خانه گلی درست کرده فوراً خراب میکنند می پذیرد بیایند کارشناسان بنشینند و
 و بسنجند میان قانون مالی اسلام همین قانون صد بیست با شرایط مقرر که در قانون
 مدون است با قوانین آنها تا مطلب را خوب بفهمند و آنگاه بنشینند و اسف بخورند بحال
 مملکتی که قانون الهی خردمندانه خود را گذاشته از مغز یک نفر اجنبی استفاده میکند
 و هیچ خردمند شك نمیکند که قانونهای آنها اگر برای نفع خودشان نباشد برای نفع

مانیست و کسیکه احتمال بدهد آنان منافع ما را بر خودشان مقدم میدانند از قانون خرد بیرون سخنی گفته.

و اینکه میگوئید اگر این دستور دین از میان اوراق در آید و عملی شود باید فاتحه زندگی و کشور را خواند گفتاری است که از روی جهالت بقانونهای دینی میگوئید و از همینجا که قانون مالی اسلام را تشریح نمودید انگاره برای معلومات دیگر شما بدست آنان که هویت شمارا نمیشناسند آمد. چنانچه از قانون مالی اسلام که حیات مادی کشور بر آن است میزان سایر قوانین اسلامی را هم بدست دادیم. با آنکه برای تشریح قانون مالی اسلام و نوشتن مهمات مواد آن يك کتابچه بزرگ باید تهیه شود و ما بیشتر گفتیم اگر زندگی همین زندگی ننکین سراسر کدورت است و کشور همین کشور درهم و برهم زیر دست همه جهانیان است بگذار بهر دو فاتحه بخوانند شاید پشت سر این مرک حیاتی و این فاتحه فتوحی باشد

ما میگوئیم اگر دستورات دینی از میان اوراق پهای عمل بیاید فاتحه این زندگی کنونی و کشور امروزی را میخوانیم لکن يك زندگی و کشوری بجهان نمایش میدهیم که دستور کلی همه آنها باشد شما که نمیدانید خدای عالم با چه دستور جامع خلل ناپذیری ختم نبوت را اعلان کرده است

باز روده درازی این نویسنده از معلومات سرشاری که دارد يك سخن را و یهود و گوی چندین دفعه تکرار میکند تا اوراق ننکین او قدری زیادتر شده صورت کتابچه بخود بگیرد از این جهت ما را هم از قانون نویسنده گی یکبارہ بیرون کرده در اینجا باز میگوید (اما زکوة چنانچه دیدیم باید از چیزهایی گرفته شود که بعضی از آنها امروز هیچ نیست مانند طلا و نقره سکه دار و بعضی از آنها کم است مانند شتر و خر و ما و میوز و بعضی همه جانیست مانند گا و گوسفند و گندم و جو بنا بر این مردم ما زندگان که زراعت آنها برنج است یا مردم تهران و شهرهای دیگر و کشورهای صنعتی از چه چیز مالیات بدهند)

این بیخرد گوئی از صحرای افریقا آمده و ابداً با قوانین اسلام آشنائی ندارد
 میگوید طلا و نقره سکه دار امر و زچون نیست نباید زکوة از آن بدهند
 مقصود از اینکه اینها امر و ز نیست یعنی آنها را تبدیل بشعش کردند اگر مراد
 اینست باینسخن اطفال نیز میبخندند و اگر مراد آن است که اینها امر و ز رواج نیست
 و مردم آنها را احتکار کردند قانون اسلام نیز زکوة را برای طلا و نقره احتکار شده
 قرار داده نه برای سکه رایج که مورد معامله میشود پس امر و ز طلا و نقره بیشتر مورد
 زکوة است بقانون اسلام . و شما از همینجایاندی پایه این قانون را بفهمید که اگر
 طلا و نقره مورد معامله شود مشمول قانون مالیات صد بیست میشود و اگر احتکار
 شود مشمول زکوة میشود درهمه سال تا از حد نصاب بیفتد و اگر مقصود این است
 که طلا و نقره در کشور مانیت فرضاً که این سخن درست باشد قانون اسلام برای
 کشور ما فقط لیامده است قانون تمام کشورها است از اینجهت حال تمام کشورها
 را مورد نظر قرار داده و از اینجایموده بودن این سخن نیز روشن میشود که شتر و
 و خرما و مویر کم است و کاو و گوسفند و گندم وجود درهمه جانیست . مگر اسلام برای
 اداره یکناحیه یا یک کشور آمده است باید مالیات تمام کشور اسلامی هر جا هر چه
 هست در خزانه کل مملکتی متمرکز شود و احتیاجات کشور و توده را دولت بآن رفع
 کند . اینکلام مانند آن است که بگوئید دولت که مالیات بکثیرا گذاشته
 کثیرا درهمه جای مملکت نیست مگر باید مالیات بربك چیزی که میگذارند درهمه
 جای مملکت باشد مملکت حجاز و یمن هم جزء کشور اسلامی است و زکوة شتر و
 گوسفند و خرما آنجاها را اداره میکند

و اما اینکه گفتید مازندران که زراعت آنها فقط برنج است از چه مالیات
 بدهند ؟ میگوئیم اما مالکین مازندران مشمول مالیات صد بیست و اقسام دیگر مالیاتها
 هستند پس حتی برنج هم مشمول مالیات صد بیست است نسبت به بیشتر مالکین که مالکین
 عمده و مورد استفاده دولتند

واما طبقه کشاورز : اگر کسی جزئی اطلاع از کشت برنج و رنج‌هایی که این طبقه بیچاره رنجبر از موقع کشت تا موقع برداشت محصول تحمل مینمایند داشته باشد تصدیق می‌کند که وضع مالیات بر این طبقه رنجبر از قانون عدل و انصاف بیرون است . شمایک برنج حاضر کرده میبینید دیگر نمی‌دانید که این برنج یک دفعه باید در زمینهای کشت شود پس از آن باید زمینهای آبیاری کنند و نشاء برنج را بادست دانه دانه بزمین بنشانند آنهم زمینی که حتماً باید تازه از آن آب افتاده باشد و باید گل باشد . این عمل نشاء را زنهای رنجبر مازندران و گیلان باید انجام دهند . پس از آن دست کم دو مرتبه باید وجین شود آنهم در چنین زمین گل آلود باید حتماً انجام بگیرد بعد از چیدن هم دسته دسته باید برنج را بطورهایی بارنج فراوان ببندند و در اطاقهایی مسقف آنها را در چوب بست قرار دهند و با آتش آنها را خشک کنند و آنگاه شلتوک را تهیه کرده پس از آن با آبدنک از پوست درآورند و برای سفید کردن آن نیز رنجها ببرند از این جهت می‌توان گفت لغت برنج (به رنج) بوده یعنی باید برنج و زحمت تهیه شود پس وضع مالیات بربك هم چه توده رنجبر که تمام اعاشه شب و روزی آنها نیز از این محصول منحصر است قانون خردمندانه است یا آنکه از بیدادگری‌ها و ستمکاریها است . قانون اسلام با آنکه مالیاتهای بسیار فراوان دارد لکن بطوری عاقلانه و عادلانه وضع شده است که برای هیچ طبقه تولید زحمت نمی‌کند و در این قانون مراعات طبقه رنجبر بطور کافی شده است

واما شهرهای تجاری مانند تهران و شهرهای صنعتی مالیات از همه بیشتر میدهند زیرا آنها از همه بیشتر مشمول مالیات صد بیست هستند تنها اگر مالیات شهرستان تهران را حساب کنیم خواهیم دانست که مالیات اسلامی چه مالیات مهم هنگامی است و در عین حال اگر تشکیلات اسلامی پابرجا شود و اداره تبلیغات کشور بجریان بیفتد کم کسی است که از زیر بار مالیات شانه‌تهی کند و از قانون تخلف کند لکن شماها چون با اسلام و قوانین آن سرو کاری ندارید و نمی‌خواهید هم داشته باشید این سخنان

بگوشتان نمیرود و باشکال پی‌مورد بر می‌خورد

يك اشكال بی‌سرو پا این بی‌خرد در اینجا يك سخن گفته که سروته آن نامفهوم است می‌گوید (اما خمس هم بآنطوری که گفته شد بازندگی امروز نمیسازد چنانچه یکی از درآمدهای مهم امروز که وجودش هم لازم است گمرک است که باین دستور نمیسازد). گمان ندارم خود نویسنده هم بتواند این عبارت را تفسیر و ترجمه کند خمس بازندگی نمیسازد یعنی چه خوب گمرک با خمس نمیسازد یعنی چه کدام ربط مابین گمرک و خمس است که با هم نمیسازد

ممکن است يك تفسیری برای این پی‌وده بکنیم گرچه از قانون نویسنده کی بیرون باشد بگوئیم خمس بآنطور که نویسنده بیان کرد مملکت را نمیتواند اداره کند جواب آنرا بیشتر دادیم و روشن کردیم که ایشان از قانون خمس بکلی بی‌خبرند و بگوئیم مقصود از اینکه گمرک باین دستور نمیسازد آن است که انحصار مالیات بخمس یا گمرک نمیسازد با آنکه گمرک لازم است ماثبات کردیم مالیاتهایی که در قانون اسلام بابترین طرز وضع شده و همه جهات مصالح کشور و توده در آن مراعات شده بقدر کفایت تشکیلات کشوری هر چه بزرگ و با عظمت هم باشد هست و هر چه کشور اسلامی پیشرفت کند مالیات آن و خالصه جات آن پیشرفت روز افزون می‌کند و نیازمند بقانون گمرک که پیشرفت تجارت را در کشور فلج میکند نیست. قانون مالی اسلام طوری وضع شده است که بتجارت و صناعت کشور بهیچ وجه آسیبی نمی‌رساند ولی قانون گمرک که گرفتن مالیات قبل از تجارت و منفعت است بصادرات و واردات کشور زیانهای بسیار وارد میکند و بازار تجارت را سرد و سست مینماید پس قانون گمرک برای کشور لازم نیست که هیچ زیانهای فراوان هم دارد و باید این قانون را هر چه زودتر لغو کنند و تمام موانع سرحدی و مشکلات تجارت را از پیش پای توده بردارند تا کشور ترقیات مالی و تجاری کند، حالا صرف نظر از اینکه در اصل قانون چه زیانهایی است و در اجراء آن امروز چه فسادها و فجایعی است که همه میدانید، علاوه قانون اسلام مانند قوانین کشورهای نیست که برای يك کشور

بخصوص وضع شده باشد تا مالیات گمرکی و سرحدی داشته باشد، قانون اسلام میخواهد سرحدات را از جهان برچیند و يك کشور همگانی تشکیل دهد و تمام افراد بشر را در زیر يك پرچم و قانون اداره کند و این آدم خوریهها و جنایتکاریهای بشر را میخواهد از جهان براندازد و چنین حکومتی مالیات سرحدی و گمرکی نباید داشته باشد، حکومت اسلام برای تربیت های اخلاقی و ورزش روحی و حیاة مادی و معنوی تمام عائله بشری آمده است. با قومیت که از پندارهای جاهلانة بشر است بکلی طرف است، قانون اسلام عربی و فارسی و انگلیسی و فرانسوی ندارد. مرام اسلام توحید و تقوی است در هر کس بیشتر باشد با اسلام نزدیک تر است گرچه در افریقا باشد، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ) قانونگذار اینجا خدا است و خدا با هیچکس قومی ندارد و طرفدار هیچ طایفه بویژه نیست و با همه بشر بيك نظر بزرگ خدائی مینگرد و برای سعادت توده بشر قانون و اسلام و قرآن فرستاده

این دیوارها که دور دنیا کشیدند و بنام کشور و وطن خواندند از فکر محدود بشر پیدا شده و علم محیط خدا فوق این کشورها است، دنیا وطن توده بشر است و همه افراد باید در آن بسعادت دو جهان برسند و این سعادت پیروی از قانون خدا است که بتمام احتیاجات همه دوره های زندگانی این جهان و آن جهان احاطه دارد و با همه جهانیان رحمت و محبت دارد لکن این نیز معلوم باشد که دولت میتواند از کالای خارجه هر گمرکی قرارداد کند بگیرد و اجازه ورود دهد لکن این مالیات را نباید از داخله و مسلمانان بگیرد

دخات بیخردانه این بیخرد باز پا از گلیم خود دراز کرده و در علمی که پایه
در معقولات اش بر علوم بسیار است که اینها بهیچیک آنها آشنا نیستند
 دخالت کرده و ندانسته که علم حقوق اسلامی علمی نیست که مانند این کودکان بی
 دانش و خرد در آن وارد شوند اینجا تخصص فنی میخواهد رنجهای فراوان شبانه
 روزی میخواهد با این مغزهای تهی خود سرانہ سر کشتی کردن در این علوم و در پیرامون

حقوق اسلامی گردیدن انسان را بخطاهای بزرگ میکشاند و با غلط اندازیهای فراوان مصادف میکند چنانکه دیدید و دیدیم.

میگوید: (خمس از زکوة عملی تر است ولی در برابر دو اشکال بزرگ دیگر دارد اول آنکه حدیثی از صحیح و غیر صحیح رسیده که امام خمس را بخشیده چیزیرا که شاه میبخشد شیخ علی خان چرانمی بخشد در کتاب وافی من شمر دم شانزده حدیث در این باره رسیده چه شده است که برای يك حدیث که میگوید (من زار فاطمة بقم فله الجنة) يك چنان بتخانه بزرگی با آنهمه تشریفات بریا کرده اید ولی شانزده حدیث صحیح و غیر صحیح هیچ جا بحساب نیامد آفرین بر این دین داری) اینجا ما نمیتوانیم از روی فن فقهی وارد این مسئله شده آنرا حل کنیم زیرا آن محتاج بیحث علمی است که مناسب این اوراق نیست و اینان نیز اهل فهم آن نیستند لکن اینجا باید روشن کنیم که بخشیدن خمس یعنی چه تا پایه معلومات اینان واضح شود. در قانون کشور مالیات هائی وضع شده برای مصالح کشور و ساز و برگ اداره مملکت از آن جمله برای شاه مملکت در ماه مثلاً ده هزار تومان قرار دادند شاه مملکت گفت من حق خود را بتوده یا بدولت بخشیدم شما از این بخشیدن چه میفهمید جز اینست که او حق خود را تا وقتی سلطان است یا هر قدری بخواهد بخشیده آیا برای سلطان بیش از بخشیدن حق خود اختیاری است آیا شاه مملکت میتواند با کلمه بخشیدم قانون کشور را بهم بزند و چنین حقی و حدودی از برای او هست ناچار همه میدانید که بخشیدن باطل کردن قانون نیست و نمیشود باشد.

حالا ما از همه سخنان چشم پوشیدیم قانون خمس که مالیات صد بیست است و از تمام منافع توده برای تمام مصالح کشور اسلام خدا وضع کرده بموجب آیه (۴۲) از سوره انفال و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسها وللرسل ولذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ما از همه مسلمانان و دانشمندان می پرسیم که از برای امام چنین حقی است که قانون خدا را باطل کند و بهم بزند یا نیست

ناچار همه کس میگوید امام چنین حقی ندارد امام شارح قانون است نه ناسخ قانون
 بنابراین این بخشش مربوط بقسمت خود در زمان خود او است مانند بخشیدن شاه
 است حقوق خود را یا مربوط بیکعده مخصوص است در چیزهای مخصوص . دلیل
 روشن این مطلب آنست که امیرالمؤمنین ع (۱) بحسب همین روایات فرموده من
 خمس را بشیعیان خود بخشیدم و بحسب همین روایات امامان بعد از امیرالمؤمنین
 مانند حضرت باقر و حضرت صادق (ع) و سایر ائمه تا حضرت صاحب الامر خمس را از
 همان شیعیان میگرفتند و میگفتند کسیکه از خمس یکدرهم بخورد بجهنم میرود و
 کسیکه یا مال خمس دار معامله کند معامله اش باطل است اگر معنی بخشیدن آن
 است که این بیخردان میگویند چطور چیز را که علی بن ابیطالب بخشیده امامان
 بعدی همه میگرفتند

علاوه از همین روایات که نویسنده میگوید استفاده میشود که آنچه مورد
 بخشش است خمس در آمد خود شیعیان هم نبوده زیرا همان امام که گفته من بر شیعیان
 خمس را حلال کردم خود او خمس میگرفته . و از اینجاست معلوم میشود که مورد بخشایش
 در آمد خود آنها نیست بلکه چنانچه از روایات معلوم شود این بخشایش راجع بمالی
 است که بدست شیعیان افتاده و دیگران خمس آنرا نداده اند مثلاً همین معدن نفت
 که الان در دست اجانب است آنها باید خمس بدهند آنها که ندادند بدست هر کس
 رسید او باید بدهد بنابراین مالیات دیگری را باید ما بدهیم و این البته يك قانون
 جوری است که هر کس در جهان مالیات نمیدهد همینکه بدست ما آمد ما مالیات
 آنرا مجبور باشیم بدهیم در این مورد خمس را بخشیدند که مردم معتقد بقانون در
 زحمت نیفتند . جمله کلام آنکه همه میدانیم که امام یا هر کس دیگر قانون خدائی را
 نمیتواند باطل کند و بخشش ابطال قانون نیست چنانچه واضح و آشکار است و البته
 حق اینگونه مسائل باید در فقه اداء شود و علماء در آنجا مطلب را بتحلیل علمی روشن

کردند لکن ماجرا جویان از فتنه انگیزی دست نمیکشند و مانعیدانیم چه کینه این بیخرد با پیغمبر و اولاد اطهار او دارد که از هر طرف بر میگردد بآن دستگاه يك نیش میزند اینجا حرم محترم فاطمه معصومه را بتخانه خوانده با آنکه همه میدانند آنجا یکی از عبادت گاه های بزرگ شیعیان است که در هر روز و شبی چند صد هزار ذکر خدا در آنجا میشود و چنین معبد و مسجد بزرگ را بتخانه گفتن جز کینه گری با آل علی نام دیگری ندارد

باز تکرار بیهوده این بیخرد باز تکرار گفته سابق را میکند و اشکال دومی به **و مختاری بخردانه** خمس مینماید میگوید (دوم آنکه مقصود از گرفتن این پولها تنها پول گرفتن نیست بلکه مقصود اصلی تأمین خرج های ضروری کشور است و حال آنکه طبق این دستور چنانکه دیدیم مصرف خمس نه تنها بحال کشور سودی ندارد بلکه خود يك کارخانه گداسازی بزرگی است شما خود اگر فرزندی داشته باشید سالم و بیکار حاضر نیستید خرج او را بدهید چه رسد بدیگران پس محمد و علی که خود سرچشمه غیرتند چگونه حاضر خواهند شد که کسانی بفرزندان آنها یا بکسان دیگر بنام آنها مال بی عوض دهند و از این راه دست زیادی را بنام دین تنبل و بیکار بار آورند)

مادر بیان مصرف مالیاتهای کشور اسلام گفتیم که گرفتن مالیات و خصوصاً مالیات صدیست که خمس نامیده میشود برای مصالح کشور و توده است و این بیخرد از روی جهالت چنین دروغی میگوید: اداره (۱) کشور اسلامی در زمان پیغمبر اسلام و خلفاء بهمین بودجه بوده است با آنکه قانون مالیات بطور کلی در زمان خلفاء عملی نبوده و اینکه میگوید کارخانه گداسازی است از روی بیخردی است پیشتر گفتیم که خمس را بساداتی که قوه بدنی یا قدرت مالی داشته باشند نباید داد بلکه باید فقراء از کار نشسته را بمقدار مخارج متعارف آنها هر طور دولت صلاح دانست اداره کند و این برانداختن

اساس گدائی است که کشور اسلام مراعات آنرا کرده و اگر قانون اسلام جریان پیدا کند چه راجع بمالیات صد بیست و چه درباره زکوة یکسره تخم گدائی از جهان برداشته میشود. دولت اسلام موظف است که کسانی را که قوه کار دارند بکار وادار کند از روی اجبار و کسانی را که از بافتاده و عاجزند و راه درآمدی هم ندارند خود بهر طور صلاح دانست آنها را اداره نماید و باین جریان گدائی زیاد میشود یا از جهان برمی افتد. اکنون شماها یا از قانون بی خبرید یا برای بی آبرویی بدینداران دروغ می بندید چاره چیست. و اما اینکه گفتید بدیگران بنام دین میدهند اگر مقصود شما مالاها و دانش آموزان علوم دینی است اینها جزء کارمندان دولت اسلامی هستند و اداره تبلیغات و تشریح قانون بواسطه اینها برپا است و اینها هر کدام از خود چیزی داشته باشند و نیازمند بصرف مالیات اسلامی نباشند از آن نباید ببرند بلکه این طبقه خدمت مجانی و بی عوض میکنند و هر کدام کسری معاش دارند از صندوق مالیه باید جبران کسری کنند و هر کدام ندارند بقدر اعاشه بآنها میدهند و در مقابل آن خدمتهای روشن میکنند بدین و کشور. امروز هم که کشور اسلامی برپا نیست و قانون اروپای آدم خوار پریشان روزگار مورد عمل است باز خدمت این دسته بکشور از همه طبقات بیشتر است اینها در عین حال که حافظ قانونند قوه مجریه نیز هستند و بواسطه همین نیمه تبلیغات دولت این کشور یا بیشتر آنرا بی سرو صدا و بدون سرباری بدولت و کشور دارند اداره میکند و شما از آن بی خبرید. شما گمان میکنید اداره شهربانی شما باین تشکیلاتی که همه میدانیم آرامش در کشور ایجاد کرده آری او هم کم و بیش کمکی میکند اگر درست اداره شود با سبانهائی که روحانی بر قلب توده گماشته حفظ جان و مال مردم را میکنند و اگر تبلیغات دینی قوت بگیرد و دولت تکلیف خود را بفهمد و باین دسته کمک کاری تبلیغی کند نه مادی از اداره شهربانی بی نیاز اگر نشود کم احتیاج بآن میشود

يك نظر بزندگی این نویسنده می گوید (خنده آور است که کسانی پیش خود
 پر آشوب اروپا یا کسانی مانند خود می نشینند و می گویند اروپاییان قانون
 های ما را برداشتند و مورد عمل قرار دادند تا باینجا رسیدند یا میگویند دنیا اگر
 این دستورهارا عملی میکرد چنین وچنان می شد آری من میتوانم در اطاق خود
 به نشینم در عالم خیال بروی اقیانوس اطلس يك کشور پهناور بچ بسازم و برای آن
 بناهایی با هزار طبقه درست کنم ولی تمام این کشور خیالی را دو کلمه حرف حساب
 نقش بر آب میکند)

آری من هم میگویم خنده آور که هیچ تنگ آور است اگر کسی بگوید اروپاییان
 قانونهای اسلام را عملی کردند و باینجا رسیدند اروپاییان بکجا رسیدند آیا اروپایی
 امروز را که مستی بیخرد آرزوی آن را میبرند باید جزء ملل متمدنه بشمار آورد؟
 اروپایی که جز خون خوارگی و آدم کشی و کشور سوزی مرامی ندارد و جز زندگی
 تنگین سرتاسر آشوب و هوسرانیهای خانمانسوز منظوری در پیش او نیست باقانون
 اسلام که قانون عدالت و دادگری است چه کار؟ اروپایی که ملیونها همجنس خود را
 در زیر تانکها و آتش توپخانه ها بدیار نیستی فرستاده و میفرستد باز او را از نوع
 بشر میدانید و برای او حسرت میبرید؟ اف بر این آدمیزاده بیخرد
 اروپا بکجا رسیده که از او ستایش میکنید اروپایی که سده ها هزارتن بعب
 در شهرهای هم کیشان خرد ریخته و ریشه حیات زنهای مظلوم و کودکان خردسال
 را از بیخ و بن کنده باز نام او را در طومار انسانی میآورید؟

که باقانون اسلام در اروپا قدم گذاشته آنچه در اروپا است سرتاسر بیدادگریها
 و آدم دریها است که اسلام از آن بیزار است، آنچه در اروپا است دیکتاتوریها و
 خودسریها است که قانون عدالت از آن برکنار است کشور گشائیهای هیتلری از
 قانون خرد بیرون است و بشر باید یکدل و یکجهت این مغزهای پراز آشوب و فتنه
 جو را بامشت آهنین خورد کند تا جهان بآرامش خود برگردد، اگر تمدن اسلام

در اروپا رفته بود این فتنه ها و آشوب های وحشیانه که درندگان نیز از آن میزارند در آنجا پیدا نمیشد اروپا بکجا رسیده تا ما قانون او را با قانون خرد تطبیق کنیم، زندگی امروز اروپا از بدترین زندگانیهاست که با هیچ قانونی آنرا نمیتوان وفق داد لکن شما بیچاره های ضعیف العقل یکسره خود را در مقابل آنها باخته بطوری که قانون خرد را نیز فراموش کردید و آنچه اروپائی کند خوب و میزان تمدن را همان میدانید و این از بزرگترین خطاهای شماست

و اما اینکه میگویند اگر دنیا این دستورها را عملی میکرد چنین و چنان می شد و شما آنرا خیالاتی خوانده نقش بر آب کردید از بیخردی شماست که چیزی را ندیدم و نسنجیده مورد انتقاد قرار دادید، آری اگر قانون اسلام همان است که شما گمان کردید و شمه از قانون مالی آنرا گفتید آن خود بخود نقش بر آب است لکن آن خیالات واهی شماست مانند همان شهرهای خیالی که روی اقیانوس اطلس درست کردید قانون اسلام با خیالهای شما خیلی فرق دارد، قانون مالی اسلام را تا اندازه دیدید و از قانون نظام آن تا اندازه اطلاع پیدا کردید اگر قانون حقوقی و جزائی آنرا هم میدیدید مطلب را خوب دریافت میکردید و مادر گفتار قانون اندکی از بسیار آنرا میآوریم تا این بیخردان آنرا خیالات نقش بر آب بیندارند

در چندین قرن ممالك بزرگ اسلامی با عملی شدن نیمه قانون اسلامی بهترین کشورها را تشکیل و بالاترین تمدن را بجهان نشان دادند خوبست دست کم کتاب گوستاو لوبون و کتاب تاریخ تمدن اسلام را ببینید با آنکه در آن کتابها نیز از تمدن اسلام خبری نیست مگر بقدر فهم مصنف آنها که خیلی ناقص تر از آن است که تمدن اسلام را بفهمند آنها و مانند آنها از تمدن اسلام طاقهای نقاشی و ظروف چینی و بنا های مرتفع و پرده های قیمتی را فقط میفهمند با آنکه اینها و صدها مانند اینها در تمدن اسلام جزء حساب نمی آید.

باز گفتارهای میگوید (این دستورها را شما هم اگر عملی بود اول باید ناسنجیده و ناهنجار در کانون خود عملی شده باشد در ایران زیاد بودند پادشاهانی

که با اجازه علماء کار میکردند چرا آنها این کوهرهای گرانبهارا برنداشتند تا بچنگ دیگران افتاد امروز هم که زمامداران و پیشوایان و نویسندگان ما طرفدار دینند بگوئید این اصل مهم دین را عملی کنند تا هم وصولش آسانتر باشد و هم مردم از پول حرام دولت آسوده شوند)

این بیخرد دست از گفتار نسنجیده و غلط اندازی های ناهنجار بر نمیدارد نمی داند عملی نشدن يك قانونی بر دو گونه است یکی آنکه خود قانون در وقت عملی شدن مانعی پیدا کند البته چنین قانونی جز خیال بافی چیز دیگر نیست؛ دیگر آنکه عملی شدن قانون مانعی ندارد لکن مردم بواسطه جهاتی بآن عمل نمیکند این عملی نشدن نقضی بقانون وارد نمیکند مثلاً همه بشر بحکم خرد میگویند که خیانت و بی عفتی و بیدادگری بد است و امانت و عفت نفس و عدالت خوب است لکن در مقام عمل خود بگفته عقل خود عمل نمیکند؛ اینجا باید گفت این قانونهای عقلی درست نیست خیانت و بی عفتی و بیدادگری خوب است چون پیش مردم عملی است یا باید گفت اگر تمام بشر خائن شوند و بیدادگر باز اینها بد است و عدالت و امانت خوب است

اکنون باید ما در خود قانون نظر کنیم و بد و خوب آنرا از خود آن بفهمیم و مرحله عمل مرحله دیگر است ما در قانونهای حقوقی و جزائی و جنائی و طرز تشکیل حکومت و قانون مالی و اقتصادی اسلام و هر چه مربوط بتشکیل کشور است وقتی نظر میکنیم می بینیم که هیچیک مانع از عمل ندارد و همه مطابق حکم خرد است تنها اگر بقانون قصاص و دیات و حدود اسلام يك سال عمل شود تخم بیدادگریها و دزدی ها و بی عفتیهای خانمانسوز از کشور برچیده میشود کسیکه بخواهد دزدی را از جهان بردارد باید دست دزد را پیریدن کوتاه کند و گرنه با این حبس های شما کمک کاری بدزدان و دزدی کردن است؛ زندگی بشر را باید بقصاص تأمین کرد وزیر سر این قتل قصاصی حیات توده خوابیده و آنکم فی المقصاص حیوة و گرنه با چند سال زندان کار درست نمیشود؛ اگر زن و مرد زنا کار را صد تازیانه میزدند اینهمه

مرضهای تناسلی خائمان بر انداز در کشور ایجاد نمیشد این عواطف کودکانه شماها هیچگاه بر قانون خرد نیست از این جهت بریدن يك دست خیانتکار را که هم در اصلاح روح خود او دخالت دارد و هم در اصلاح کشور میگوئید خلاف عاطفه است لکن کشتن صدها هزار جمعیت را در زیر آتش بارها و آتش زدن شهرهای بزرگ را برخلاف عاطفه نمیدانید شما انگاره خرد را گم کردید کشتن یک نفر قاتل و تخم قتل را باین کشتن از جهان بر افکندن از جمعیت جهان کاستن است لکن يك مملکت را در زیر بمبهای آتش زانیست و نابود کردن کاستن افراد توده نیست آو خ از این آدمیزاده بیخرد و اینکه گفتید پادشاهان زیاد بودند که با اجازه علماء کار می کردند از بی اطلاعی از تاریخ است زیرا آن اجازه ها اجازه های صوری تشریفاتی بوده و گرنه آنها نیز بگفته علماء و بقانون اسلام عمل نمیکردند با اینحال بعضی از قوانین اسلام که در آن وقت نیمه عملی بود مانند قانون قضاء صدمرتبه بهتر از این داد گستری پیدا گراست که امروز در کشور ما پیش چشم همه جریان دارد با اینوضع اسفناک که برای فلج کردن اعضاء مملکت و افراد توده بهترین وسیله است

ما بعد از این در این موضوع سخنی می گوئیم تا مطلب روشن شود و اما زمامداران و نویسندگان مانیز بسیاری طرف بادی هستند و معدودی طرفدار هم دین را بخیال خود تفسیر می کنند و زبان اینها از دسته اول اگر بیشتر نباشد کمتر نیست حق کشیهای روشن این نویسنده می گوید (می گویند اگر مردم راستی دیدند يك حکومت ملی و دلسوزی دارند خود پشتیبان آن خواهند شد و این پولهایی را که بنام وقف و نذر و وصیت و غیر از اینها در راه دیگر خرج می کنند در این راه می دهند چنانکه اینکار در تاریخ نظیر هم دارد می گویم اگر يك توده تربیت درستی داشته باشند و یا اگر هم تربیت ندارند باری اخلاق نيك فطری خود را از دست نداده باشند ممکن است چنین کارهایی کنند ولی از چنین مردمی که دستورهای دینی شان چیز هایی است که در این کتاب نمونه آنها می بینید چنین انتظاری نتوان داشت از کسانی

که خویش و همسایه خود را گرسنه می گذارند و در چنین روزگار سیاهی دسته دسته
 بزیارت میروند شما انتظار فداکاری برای کشور هم دارید عجب خیال خامی
 این درست است که توده با داشتن تربیت درست یا از دست ندادن اخلاق فطری
 کارهای خوب و مفید برای کشور و توده میکند، لکن سخن در این است که آیا
 عهده دار تربیتهای درست تربیتهای دینی است یا این تربیتهای که امروز در کشورهای
 جهان برپا است همه میدانیم که اساس تربیتهای دینی توجه دادن توده است بقضایل
 روحی و معنویات و توسعه دادن نظرهای محدود مردم است از این چهار دیوار کوچک
 جهان مادی بیک فضای غیرمتناهی جهان نورانی غیبی و اساس تربیتهای مادی امروزی
 زینت دادن همین زندگی مادی طبیعی است و منحصر کردن زندگانی است بهمین زندگی
 جهان ظاهری آنکس که با این تربیت بزرگ شد جز اینجهان چیزی نمیبیند و آنرا
 هم برای خود میخواهد و زندگی همه بشر را فدای خود میکند و اگر بگوید کشور
 و توده خدمت میکنیم یا اصلا عوام فریبی میکند و برای اداره زندگی خود میگوید
 یا اگر خدمتی کم و بیش کند باز برای منافع شخصی میکند زیرا ساختمان اینگونه
 تربیت مناسب باغیر از نفع طلبی نیست و هرگز ممکن نیست بی جهت کسی منافع
 خود را فدای دیگران کند، لکن اگر کسی با آن تربیتهای دینی بزرگ شد زندگی
 را چون منحصر باین عالم نمیداند و چشم داشت بیک زندگانی بالاتر و یکجهان وسیعتر
 دارد منافع طبیعی خود را فدای منافع بزرگتری میکند، این شخص وقتی شنید که
 خدای جهان در قرآن میگوید مثل آنها که برای خدا خدمت بتوده و کشور میکنند
 مانند اشخاصی است که یکدانه بکارند و هفتصد دانه بردارند و خدا بفضل خود بهر
 کس بخواهد بیش از اینها میدهد، روح خدمتگذاری بتوده و کشور در او پیدای
 شود، تعلیمات دینی سرتاسر تزریق فداکاری و خدمتگذاری در راه کشور و توده
 است. آری آن دین که شما از پیش خود تراشیدید و قانون آنرا بنظر توده جلوه
 دادید همانطور است که میگوئید ولی دین آن نیست و دستورات دینی از آن دور

است خوب است خوانندگان محترم بکتاب وسائل که یکی از کتب دینی است رجوع کنند و ابواب زکوة و صدقات و فعل معروف و جهاد و عشرت و سایر بابهای آنرا که در اینگونه موضوعات است به بینند که دستوری بهتر از آنها برای تربیت های اخلاقی و عملی پیدا میشود و آیا کسیکه با آنگونه تربیتها سروکار داشت برای خود وظیفه جز خدمت بکشور و توده فرض میکند آنگاه غرض رانی این نویسندگان بیخرد را خود بفهمد. از همه اینها گذشتیم در همین سال گذشته که روزگار سختی این کشور مظلوم و این توده ضعیف بود و فقراء در این کشور در هر گوشه بسختی و ناگواری روزگار میگذرانند چه اشخاصی این روزگار را برای این کشور پیش آوردند و مایه حیوة و خوار بار آنها را برای یکان بدیگران دادند و خود آنها را بسختی و فشار و اگذار کردند و پس از این پیش آمد چه اشخاصی برای اعانت و همراهی با توده گرسنه قیام کردند خوب است بروید دفاتر صندوق اعانه موجود است به بینید آنهایی که مردم را از مردن نجات دادند آنها بودند که دسته دسته کر بلا میرفتند یا آنها که دسته دسته سینما و تئاتر میرفتند آری گاهی هم یکی دو نفر منتظر الوکاله در میان اینها پیدا می شود ولی نظرشان فقط به همان کرسی و کالت و هزاران مقابل جبران کردن از راههای غیر مشروع است که همه میدانید. در سال (۵۳) که شهر قم را سیل خراب کرد و هزاران اشخاص بینوا بی سر و سامان شدند چه اشخاص باهمت مردانه و حس دین داری از جابر خاستند و برای آنها ساختمان کردند و آنها را از بی خانمانی نجات دادند جز بهمت بزرگ شیخ بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و همراهی گروهی دیندار اینکار انجام گرفت. آری آنروز هم یکی دو نفر کلاهبردار برای اعلان در روزنامه ها از جیب دیگران يك چیزی دادند

باز یهوده ها و میگوید (آری خدا حس نیکی خواهی را در آدمی نهاده اگر گزافه ها آنرا در راه یهوده بکار برند بهمان قانع خواهند شد چنانکه اگر کسی شهوت جنسی خود را در راه نامشروع بکاربرد از راه مشروع منصرف می

شود اینست که میبینید در ایران اینهمه پولهای گزاف بنام نذر و وقف و وصیت داده میشود ولی در میان آنها خیلی کم است چیزی که راستی دردی از مردم دوا کند) ما که میگوئیم اداره تبلیغات دینی باید بهمانطور که دین دستور داده جریان پیدا کند برای همین است که حس نیکی خواهی در راه یهوده بکار نرود لکن یهوده هارا باید حساب کرد به بینیم از چه قرار است آیا یهوده ها عمل کردن بآداب دین و مراسم دینداری است اگر نذر و وقف و وصیت از یهوده ها است از چه جهت خدادر قرآن و پیغمبر اسلام در احادیث مسلمة از طریق شیعه و سنی عمل کردن بآنها واجب شمرده در سوره حج آیه (۳۰) میگوید (ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ) و در ستایش کسانی که عمل بنذر میکنند در سوره دهر آیه (۷) گوید (يُؤْفُونَ بِالْأُذُنِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا) و همینطور درباره وصیت و عمل کردن بقراردادها، قانون اسلام لازم دانسته عمل بآنها را و از این راه با همه نواقص که در کار هست باز خدمتهای بزرگی بکشور و توده شده این همه مدارس و دانشکده های دینی که شما بحساب نمیاورید و ما پیش از این بعضی از خدمتهائی که این مؤسسه ها بکشور و توده کرده نوشتیم از همین نذر ها و وقف ها و وصیتها است، همین مجالس و روضه و یادبود ها که شما بیخردان آنها را یهوده میدانید و ما هم آنها را ناقص میدانیم با همه نقصانها باز خدمت های خوب میکند در همین مجالس کم و بیش سخنرانیهای مفید و گفتگوهای اخلاقی که در کمک کاری بحس نیکی خواهی مدخلیت بزرگ دارد میشود و در اثر آن توده توجه بمعنویات پیدا میکند و بواسطه آن بسیاری از مفاسد اخلاقی ریشه کن میشود، خوب است يك مقایسه میان همین مجالس با همه نواقص که آنها را یهوده میخوانید و مجالسی که باسم سینمای اخلاقی در این کشور برپا میشود بکنید تا ببینید که گویی ها درست روشن شود و بدانید این بی خردان با چه چیز ها طرفیت و از چه چیز ها هواداری میکنند یادست کم در ضمن یهوده ها نامی از آنها نمیبرند

اگر اداره تبلیغات دولت اسلام رایج شود خواهید دید که از همین نذر و وصیت و وقف و از همین مجالس که شما نام بیهوده سر آنها میگذارید چه خدمتهائی بکشور و توده میشود و بیشک نیمی از اداره کشور را اینگونه چیزها میچرخانداگر زمامداران آنقدری که در برداشتن اینگونه اساسها جدیت داشتند در تنظیم و ترتیب آن لکن بادیست روحانی نیمی از این جدیت را داشتند بکشور و توده سودهائی می رسید که در گمان شماها نیاید لکن چه باید کرد همه در فکر خویشند و چون دانسته اند که اینگونه تأسیسات باغرضها و شهوت رانی های آنها مخالف است در بر انداختن آنها کوشش میکنند و بادیست کم کمکی بآنها نمی کنند

واما اینکه می گوید اینهمه تکیه ها برای عزاداری و مدرسه ها برای طلاب و گنبد و بارگاهها از این اوقاف درست میشود لکن يك بیمارستان یا دارالعجزه یا دارالایتام یا معکب خانه و مانند اینها تشنیدیم بر پا شود

می گوئیم باینکه مردم عهده دار اینگونه تأسیسات را دولت می دانند و دولت حاضر هم هر کس يك تأسیس از این قبیل کرده در آن دخالت های بیجا کرده بطوری که مردم را از اینگونه مؤسسه ها بشیمان کرده باینحال اگر درست در شهرستان های این کشور بررسی شود خواهید دید که اینگونه مؤسسه ها بیشترش از دیندارها و بنام دین بنا شده و افسار گسیخته ها هیچگاه سروکاری با اینگونه کارها نداشته و ندارند، خیرات ایندسته کمک کاری بمجالس بال و تأثر و سینماها است که وقت و مال و اخلاق توده را بیاد فنا داده و فضایل آنها را مبدل بر ذایل نموده است

یکنظری بطب یونان این نویسنده بعبادت همیشه بی مراعات تناسب می گوید (در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جندی شاپور که درس خواندگانش بز شک پادشاهان بودند کار بجائی رسید که بز شکانش یا از یهودیها شدند و یا از کسانی که پیش خود تحفه حکیم مؤمنی را خوانده بودند)

استادان دانشگاه جندی شاپور همان اطباء رومی و یونانی بودند که طب عالی

یونان را بدانش آموزان ایران آموختند و طب یونانی را در کشور رواج دادند
 اکنون باید دید چه کسانی طب یونان را که برای علاج کلیه امراض مزاجی
 بهترین وسیله بود و باسهلترین راه مطابق اقتصاد این خدمت را بهتر از طب امروز
 اروپا انجام میداد از میان بردند و ریشه آنرا برای همیشه از جهان بر انداختند و چنین
 خیانت بزرگی بخصوص بکشور ایران کردند

همه میدانیم که در این قرن اخیر که طب اروپائی بایران آمد و در قسمت
 جراحی از آن چیزهایی دیدند و البته قدمهای بزرگی هم در این قسمت برداشته گرچه
 نصیبی چندان از آن عاید ما نشده و معلوم هم نیست بشود لکن باز کم و بیش خدمت
 هایی بتوده کرده است

ایرانیها و خصوصاً زمامداران یکباره خود را باخته و بطوری در همه چیز
 تسلیم اروپائی شدند که خود با طب یونانی با همه قوی بمبارزه برخاستند و بقیه از
 یادکارهای اطباء یونان را که در ایران در گوشه و کنار یافت میشد بطوری محدود
 کردند و در فشار گذاشتند که آنها معلومات خود را برای دیگران ابراز نکردند و
 با خود در زیر خاک همراه بردند و مشتی جوانان بی تجربه را با تحصیلات بسیار ناقص
 و گرفتن دیپلم با وسایط و پارتی بازی ها و آنچه شما بهتر میدانید دولت بر آن دسته
 کمی که یادکارهای طب یونانی بودند چیره کرده و اساس آن طب را از جهان برای
 همیشه برچیدند و امروز که دکترهای بزرگ کشور بر خطای خود آگاه شدند و
 پیش آنها ثابت شد که برای علاج ناخوشیهای مزاجی از قبیل تیفوس و تیفوئید و مانند
 آنها جلوه جز عمل بر طبق دستورات یونانی نیست و علایم اروپائی خدمت شایانی
 نمیتواند باینگونه مریضها بکند جز افسوس و ندامت راهی ندارند

امروز در تمام کشور ایران که بقول شما دانشگاهی مانند جندی شاپور داشته یک نفر
 که قانون ابوعلی را بفهمد معلوم نیست باشد و این ضربتی است که این کشور از دست
 اجانب بوسیله زمامداران بیخرد ما خورد.

یکی از دکتراهای امروزی میگفت بر ما و برد کترهای بزرگ این کشور ثابت شد که کاری از طب اروپا جز جراحی بر نمیآید و داروهای اروپائی معالج نیست بلکه مسکناتی است که ما بکار میبریم و انتظار آن داریم که مرض دوره خود را تمام کند و یا بخوبی یا بهلاکت منجر شود. گفتیم پس چرا دکتراها اینمطلب را بر مردم نمیگویند گفت کسی قدرت این گفتار را ندارد و درست گفت

امروز همه چیز کشور ما با هم جور است و تا بیک شجاعت ادبی در نویسندگان ما پیدا نشود اصلاح آن نخواهد شد. امروز اگر کسی از طب اروپائی یا زندگی اروپائی انتقادی کند مورد هجو و جنجال بسیار واقع خواهد شد و از نظر جوانان تحصیل کرده ما ساقط میشود لکن با همه حال ممکنست در بین آنها کسانی بفکر بیفتند و سنجش هایی کرده راهی بخطا کارهای خود پیدا کنند و برای دوره های بعد از این طرفدارانی برای این مسائل هم پیدا شود و قدمهایی برای سعادت نسل آتی برداشته شود. هان ای نویسندگان قدری بخود آید و از یخردان نهرا سید و گفتنیها را بگوئید و زندگی پر آشوب اروپا چشم شمارا از حقایق نبندد

همه شنیدید در زمان تصدی رضاخان همین شاه کنونی بتیغوفید مبتلا شد در وقتیکه تمام دکتراهای درجه اول کشور از درمان آن مأیوس شدند طایب طالقانی با دستور طب قدیم او را علاج کرد. خوب بود با چنین امتحانی رضاخان باز مامداران آنروز بفکر این بیفتد که طب کشور خود را نیز باید دست کم در حساب بیاید لکن بقدری اینها خود را باختند و انگار ما را از دست دادند که حاضر نیستند برای خود جزئی فضیلتی قائل شوند و با حس و هوش خود هر طور شده است مبارزه میکنند که مبادا برخلاف اروپا سخنی بگویند

همه میدانید اروپائیها در شکسته بندی هیچ تخصص ندارند و بجای بستن موضع عضو را بسیار شود که میبرند و در ایران استادانی بودند که هر عضو شکسته را بطوری میبستند که مانند روز اول میشد و اکنون هم کم و بیش اشخاصی هستند که در این

قن از د کترهای درجه اول مابتهر و بالاتر هستند لکن از بی عنایتی دولت در این باره
اینها نیز از میان میروند و این خسارت بزرگ بکشور عاید میشود

آشفته گوییها و این نویسنده چون يك منظور درستی در سخن گوئی ندارد
پیشانی نویسیها بآشفته گوئی میپردازد و میگوید (یکی از کارهای نیک
رضاخان گذرانیدن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری بود)
و در چند صفحه قبل میگوید (تنها راهی که بخاطر میرسد و بابهیچ قانون و عقیده هم
مخالف نیست اینست که امروز در کشور ما موقوفات زیادی است که مصرفش روضه
و مانند آنست اگر درآمد آنها بانظارت يك رئیس روحانی و سازمانی درست ولی
غیر دولتی در این راه (یعنی برای اداره روحانیت) صرف شود هم مال وقف بمصرف
خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه بدین وزندگی شده)

يكجا مصرف وقف را برای خرج روحانی تعیین میکند و بابهیچ قانون و عقیده
مخالف نمیداند . يكجا بهترین کارهای رضاخان را فروش اوقاف و صرف در راه
فرهنگ و بهداری میداند و ما پیشتر ثابت کردیم که روی اصل مالکیت که پایه اش
بر اساس خرد و دین است هیچکس نمیتواند برخلاف گفته صاحب ملك تصرفی در آن
بکند و یکی از کارهای بسیار بد رضاخان همین بود که ملکیرا که یکی با دسترنج
خود پیدا کرده و مصرفش را برای کارهای دینی یا دنیائی قرار داده کسی بیجهت آنرا
بر خلاف گفته او خرج کند یا بفروشد و بمصرف دیگری برساند

حال صرف نظر از آنکه فرهنگ امروز کشور بچه حالی است و مصارفی که
برای آن میشود نتیجه های واژگونه از آن گرفته میشود و اداره فرهنگ ما سازمان
فساد اخلاق و کانون فجایع است و اداره بهداری ما دردی از مستمندان و نیازمندان
دوا نمیکند و هر چه کوشش میشود در جنبه تشریفاتی آن میشود از قبیل ساختمانها
و گل کاریهای باشکوه لکن مریضهای بیچاره مستمند در گوشه مسجدها و کوچه ها
از یزدانی و بی پرستاری جان میدهند و کسی نیست که آنها را گرد آورد در حالی که

سالی کرورها مخارج بیمصرف در همین وزارت بهداری میشود و همه نویسندگان و روزنامه نگاران میدانند و هیچ سخنی نمیگویند برای آنکه بیشتر آنها نیز از سر همین گریه‌هاست و اگر در میان آنها یکی هم پیدا شود شجاعت ادبی ندارد و ازداد و قریباد مثنوی بی‌ارج می‌ترسد.

یکی از چیزهایی که نیازمند باصلاح است همین روزنامه‌ها و مجلات و هفتگی‌ها است که امروز باینصورت اسف‌آور است و در حقیقت بعضی از آنها را باید کانون پخش فساد اخلاق و فحشاء گفت برای نشر بی‌عفتیها و افسار گسیختگی‌ها هیچ چیز امروز بیشتر از این اوراق ننگین که کاری نمیکند.

این حیوانهای شهوتران که میخواهند بانام ترقی کشور با دخترهای جوان مردم برقص و عیش و نوش پردازند باز دست از این کشف حجاب ننگین که عفت و درستی عضو جوان حساس ما را بیاد داد و از خیانت‌های بزرگ رضاخان باین کشور بود بر نمیدارند غافل از آنکه باخواست خدا بهمین زودی دینداران با پشت آهین مغز بیخردا آنها را پریشان خواهند کرد و اساس شهوترانی آنها را بر سرشان خراب خواهند نمود بطور کلی روزنامه‌هایی که در زمان دیکتاتوری میدان دار و از عدال بزرگ دیکتاتوری محسوب میشدند امروز باید هلت آنها را بیش از ورق پاره شناسد. این اوراق ننگین که در آن روز نشر افکار و الفاظ بیخردانه رضاخان را میکرد ضررشان از صدها احمدی و مختاری برای توده و کشور بیشتر است. مختاریها اگر در تنگنای محبس يك بیچاره را خفه میکردند یا آمپول آب گرم میزدند اینها احساسات شرف آمیز يك توده را خفه میکنند و تزریق بی‌عفتی و خیانت يك کشور پهناور مینمایند نوك قلم اینان صدها مقابل مسموم تر و بدتر است از نوك سوزن آمپول احمدیها.

آنکه انسان را از يك توده مأیوس میکند و بمامیفهماند که احساسات توده در این بیست سال بکلی خفه شده است آنست که روزنامه‌هایی را که همه در منزل دارند و دیدند که بزرگترین عمال دیکتاتوری بودند باز آنها را آهونه هستند و خریداری میکنند.

اگر احساسات میهن دوستی و شرفخواهی آنها نمرده بود خوب بود اوراق این روزنامه ها و هفتگی ها در میدان شهرستانها آتش زده شود تا نویسندگان برای همیشه تکلیف خود را بفهمند ، و بسا که همه چیز مارا بردند و از همه بدتر بردن حس دینداری بود که همه شرفها و فضایل در سایه آن محفوظ بود

اولوا الامر کیست ؟ نویسنده نتیجه سخنان خود را اینجا چنین مینویسد : (نتیجه آنکه برای آدمی مسلم مدیری لازم است و اینکارها هم حق هیچ شخص و یا دسته بالخصوص نیست بلکه حکومت تنها برای اداره توده است پس تنها کسی میتواند حاکم باشد که بهتر از عهده اینکار بر آید حال اگر توانست وظیفه خود را بخوبی انجام دهد اولوا الامر او است و اطاعتش واجب و گرنه باید او را برداشت و لایقی را بجای او گذاشت چنانچه در صدر اسلام همان اشخاصیکه آنها اطاعت از خلیفه داشتند عثمان را گشتند)

مادر گفتار امامت معنی اولوا الامر و اینکه باید بحکم خرد چه اشخاصی باشند بیان کردیم خوانندگان بآنجا مراجعه کنند تا رسوائی اینان را بفهمند ، اینجا باز میگوئیم شما که میگوئید اولوا الامر اگر بوظیفه عمل کرد اطاعت او واجب است لابد واجب بودن اطاعت یا بحکم آیه قرآنست که میگوید (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) و یا بحکم خرداگر مقصود آنست که خدا اطاعت اولوا الامر را واجب کرده و اولوا الامر مانند رضاخان و مصطفی کمال و دیگر سلاطین هستند اگر آنها برخلاف گفته خدا و پیغمبر چیزی گفتند ما اطاعت خدا و پیغمبر را باید بکنیم یا اطاعت اینان را دست از اطاعت هر کدام برداریم خلاف گفته خدا عمل کردیم . پس تکلیف آنها را که میخواهند باین آیه عمل کنند خوبست معین کنید و اگر بگوئید هر کس برخلاف گفته خدا چیزی گفت اولوا الامر نیست و ناچارید همین را هم به گوئید پس کلیه سلاطین و کلیه خلفاء که برخلاف گفته خدا چیزی گفته اند لایق منصب اولوا الامری بحکم عقل نیستند و فقط کسی میتواند اولوا الامر باشد که در تمام دوره

مأموریت هیچ حکمی برخلاف گفته خدا و پیغمبر نکند

پس اولوالامر همانست که پیغمبر در حضور هفتاد هزار جمعیت بازوی او را گرفت و به مردم معرفی کرد و همان اولوالامر که الان در پس پرده غیبت است تکلیف امروز را تعیین کرده و مادر جواب پرسش پنجم شرح آنرا تا اندازه دادیم بآنجا مراجعه شود. و اگر مقصود آنستکه بحکم خرد انسان باید از سلطان اطاعت کند جواب آنرا نیز در پرسش پنجم دادیم تکرار نمیخواهد

آری در اینجا سخن دیگری است و آن آنستکه این افسار گسیخته ها انجام وظیفه را مانند فروش اوقاف و راه انداختن اینهمه فجایع و بی عفتیها میدانند چنانچه خود او گفت بهترین کارهای رضاخان فروش اوقاف بود و برای مانند اینها آنگونه سلاطین خوبست که همه یکفرم هستند

باز یهوده ^{۳۰} و نوی نویسنده از پیش خود تفسیر آیه زکوة را میکند و میگوید: در باره زکوة (یکزمانی دارائی مردم از نوع خرما و شتر بوده مالیات از آن میگرفتند و امروز هم که از نوع کارخانه و موتور است باید از این بگیرند و قرآن هم با آنکه بارها امر بزکوة کرده در هیچ جا نگفته زکوة را از چه بگیرد)

این بیچاره در دو سطر عبارت چند غلط روشن گفته. یکی آنکه خیال کرده اسلام مالیات بر کارخانه و موتور نگذاشته با آنکه مالیات بر اینها صدیست است در حالتیکه زکوة از صدقه تجاوز نمیکند پس قانون اسلام مالیات بر هر چه که در جهان بوده و هست و خواهد آمد گذاشته لکن اینها از قانون اسلام بیخبرند و دیگر آنکه کاری را که نباید بیک کودک خورد سال نسبت داد بخدای جهان نسبت میدهد میگوید خدا امر بزکوة کرده و نگفته باید از چه بدهند

حالا ما از خدا میپرسیم که این چه قانونی است که وضع کردی و برای آن پاداش های سخت قرار دادی و حدود آنرا بهیچوجه تعیین نکردی که زکوة یعنی چه؛ از چه باید داد و چقدر باید داد

آفرین بر این بیخردانی که خدای عادل را چنین معرفی میکنند که انسان را برای يك امر بیسروبائی جهنم میبرد و عذاب میکند، از اینجا باید فهمید که قانون خدا را نمیتوان سر خود تفسیر کرد و در اسلام برای کسیکه قانون را سر خود تفسیر کند جزا معین شده است باید تفسیر این قانون را از پیغمبر اسلام و اولوالامر بر سر سیم که خود خدا ما را امر کرده باطاعت آنها پس هر چه از آنها درباره تفسیر آن رسید اطاعت کنیم. پیغمبر اسلام با امر خدا مالیات زکوة را در همین نه چیز قرار داده و تعیین کرده و برای کارخانه و موتور مالیات دیگر قرار داده، در پایان کلام میگوید (آن بازرگانی که مالیات نمیدهد و آن کارمند دولتی که خیانت میکند و آن سربازی که از زیرش در میروند بحکم عقل پیش خدا مسئول است)

باید دید که مالیاتها صرف مصالح کشور میشود یا صرف چیزهای بیهوده چنانچه همه میدانید اگر صرف مصالح کشور شود خوبست بازرگان خود باروی گشاده آنرا بدهد و اگر ملت هم چنین تشخیص داد چه چیز را بهتر از این میدانند که سالی مقداری بدهد برای حفظ مال و جان و کشورش لکن سخن در آنست که باین بیهوده بازیا و این خیانتهای عمال دولت با مردم اگر مالیات ندهند مسئولند

آری پیش کسانی که میخواهند خون بازرگانان را بمکند و بانكهای امریکا و اروپا را پر کنند و پس از کناره گیری بسر وقت آنها بروند مسئول هستند کارمندان دولتی هم البته نباید خیانت کنند. خیانتکاری در قانون اسلام حتی با شخص بد عمل خائن هم حرامست لکن در يك محیط که امانت کاری را بچشم استهزاء نظر میکنند و خیانتکاری را از مفاخر می شمرند و يك کارمند بیچاره که خود را در میان خیانتکاران غرق مبینند هر قدر هم امانتکار باشد فطرت خود را از دست میدهد

سرباز هم باین وضع اسف آور که در سرباز گیری این کشور معمول است و همه مبینند که جز برای اصل استفاده برای مصلحت دیگری تأسیس آن نشده چاره جز از زیر در رفتن ندارد باید این کشور همه چیزش عوض شود تا روی اصلاح بخودش

بیند و گرنه فاتحه آنرا باید خواند
اندرزهای بیخردانه در پایان این گفتار میگوید (ای سربازان تو اگر یکقطره
خون دشمن را بریزی بحکم عقل بهتر است از آنکه استخرها را از اشک چشم خود
پر کنی. ای پاسبان تو اگر یکشب برای نگهبانی مردم بیدار باشی بالاتر از آنست که
که شبهارا بالب جنبانیدن احیاء بگیری)

اسلام و قرآن از همه کس بیشتر برای فداکاری در راه استقلال کشور و نگهبانی
از توده دعوت کرده اسلام است که از کشتگان در راه خدا و در میدانهای جنگ قدر
دانیها کرده و گفته گمان نکنید که آنها مرده اند آنان زندگانی ابدی دارند و در ناز
و نعمت در پیشگاه خدا جاوید اند. اسلام فداکاران خود را هیچگاه فراموش نکند
و تادیناد دنیا است نام شهیدان در راه آزادی و حریت را بزرگی و سرفرازی میبرد، اسلام
است که برای یکقطره اشک در راه فداکاران خود پادشاه دهد تا نام فضیلت و شهامت
آنها برای همیشه باقی باشد، اسلام خون شهیدان در راه خود را نمیگذارد از جوش
بیفتد و حس فداکاری را در سربازان باینوسیله بیدار میکند

شمانویسندگان در خطاء هستید گمان میکنید با این اندرزهای بیخردانه در
سرباز و پاسبان حس فداکاری و امانت پیدا میشود. آنچه که سرباز را برای فداکاری
در میدانها حاضر میکند ایمان است. دینداری و وظیفه شناسی میآورد.

شما اگر سربازان را بیاد بود فداکاران دعوت کنید احساسات آنها را بیشتر
تجریک میکنید یا فراموشی آنان آنها را بخوانید؟ پاسبان اگر در دل شب خدا را
نزد خود حاضر بیند و با یاد خدای یمنای حاضر شب را بروز آورد برای امانت و
پاسبانی بهتر میآید یا خدا را در نظر او کوچک و یاد خدا را لب جنبانیدن بگوئید؟
کیست که در میدانهای سخت و تاریک جنگ و در مواقع باریک که سرباز جان
خود را در خطر هر گ می بیند با و پشت گرمی و قوت قلب روز افزون بدهد و حس شجاعت
و شهامت و فداکاری و امانت را در او بجوش آورد جز ایمان بزندگانی همیشه و نعمتهای

جاویدانی؟ چه چیز است که از قلب یاسبان در تاریکی شب یاسبانی کند و نگذارد
شریک دزد شود جز یاد خدا و ایمان پیاداش دولت

اگر بجای این سرودهای بیمغز که شهواتر ادرسرباز بحر کت میآورد تبلیغات
دینی میکرد و سربازان و یاسبانان را بادیندان و روحانیین آمیزش میداد و بجای
موجهای ننگین رادیوی امروزی که حامل فساد اخلاق است موجهای حامل فضایل
و اندرزهای دینی میان توده پخش میکرد کشور بوضع کنونی در نمیآمد و سربازان
و یاسبانان باین روزنمی افتادند

سربازان که عهده دار استقلال و یاسبانان که نگهبان آسایش و امنیت کشور
هستند از دیگر طبقات نیازمندتر بروحانی و ورزشهای روحی هستند؛ فسونها که
نویسندگان ما خواب و زمامداران خواب ترند

در پایان این گفتار از خدای جهان بیداری و کشور دوستی آنانرا خواهانم

گفتار پنجم - قانون

پرسش نهم و پاسخ (آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه؟ اگر
آن دارد آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه در صورت
وجوب اگر کسی تخلف کند سزایش چیست)

جواب این پرسش را در پرسش پنجم نوشتیم خوانندگان بآنجا رجوع کنند
اینجا نیز میگوئیم مقصود از اینکه بشر قانون وضع کند اینست که یک نفر یا چند نفر
از پیش خود يك قانونی وضع کنند و آنگاه بر افراد يك کشور واجب شود که بآن
عمل کنند و اگر عمل نکنند عقل آنها را نکوهش کند و برای آنها جزائی قائل شود
چنانچه قوانین کشورهای جهان از این قرار است اگر مقصود اینست این برخلاف
حکم روشن خرد است هیچکس نمیتواند بگوید که قانون یک نفر یا چند نفر بیجهت
برای يك کشور لازم الاطاعه باشد بطوریکه بحکم عقل متخلف مجرم تشخیص داده شود

شما خود را از این عادات جاهلانۀ کشورهای جهان که همه اش بر اساس دیکتاتوری بنا نهاده شده گرچه اسم های دیگری مانند مشروطه و دموکراسی و کمونیست و سوسیالیست روی آنها گذاشته باشند بیرون کنید و آنگاه بحکم عقل خالی از عادات رجوع کنید ببینید حدود اختیار یک نفر انسان چیست آیا جز تصرف در حدود دارائی خود و آنچه بطور مشروع بدست آورده میتواند باشد انسان چنین اختیاری در قانون عقل دارد که در مال و جان يك توده دخالت و برخلاف میل آنها دست درازی کند

اگر چند نفر تحصیل کرده که از تمام بشر تحصیلاتشان بیشتر بود دور هم نشستند و گفتند ما يك قانون گذرانیم از پیش خود که رژیم سلطنت ایران بجمهوری برگردد یا افراد این کشور فلان مقدار پول بدهند که ما برای آنها يك مؤسسه برق درست کنیم آیا دولت حکم این اشخاص را هر چه دانشمند و تحصیل کرده باشند لازم الاجراء میداند یا این قراردادها را بیهوده میداند و اگر بخواهند دنبال این قرار داد و وضع قانون عملی هم بکنند آنها را مجرم تشخیص میدهد و محاکم صالحه آنها را محاکمه میکنند، اگر بشر چنین حقی بحکم عقل داشته باشد چطور اینها را مجرم میگویند؟ جملۀ کلام آنکه بشر چنین حقی ندارد و هر قانونی که وضع کند جز سیاه مشقی نیست و بحکم خرد احکام هیچکس بر هیچکس نافذ نیست مگر حکم خدای جهان که چون همه جهان مخلوق و مملوك او است عقل حکم او را بر همه کس نافذ و لازم الاطاعه میداند، اینها همه در صورتیست که احکام بشر را احکام خردمندانه و برای مصالح مردم بدانیم که باز عقل حق نمیدهد بکسی که برخلاف میل دیگران تصرف در جان و مال آنها بکند گرچه برای صلاح خود آنها باشد مگر در بعض موارد خیلی نادر لکن چنین چیزی در حکومت های بشری سابقه ندارد که احکام آنها بر صلاح دیگران باشد

شما در تمام کشورهای جهان بکنظر بیندازید از آن روزی که تاریخ بهمانشان

میدهد که بشر برای خود حکومت تشکیل داده تا امروز که حکومت‌های بزرگ با نام‌های مختلف میان توده بشر برپاست بینید غیر از این هست که یکدسته بازور سر نیزه حاصل رنج‌های طبقه زبردست را فدای استفاده‌ها و شهوت‌رانی‌های خود می‌کنند لکن نام‌هایی روی آن گذاشتند که توده را با آنها سرگرم و اغفال میکنند با نام وطن و حفظ استقلال کشور و احترام قانون کشور و دیگر الفاظی از این قبیل حاصل خون دل دیگران را برای خود ذخیره میکنند و خود آنها از همه کس بی‌علاقه‌تر به وطن و کشور و از همه قانون‌شکن‌تر هستند شما برای امتحان هر يك از اینها را که داد عظمت کشور و وطن دوستی می‌زند و از همه او را راست‌گو تر تشخیص دادید سر هر شغلی هست یک نفر دیگر را که برای وطن بهتر از او میتواند خدمت کند با او معرفی کنید که این شغل را برای آن شخص لایق‌تر درست کند و خود چون مانند او نمی‌تواند خدمت کند از آن شغل استعفاء دهد آنگاه خواهید وطن دوستی و کشور خواهی آنانرا فهمید برای چیست تمام افراد بشر وطن و هر چه مانند آنست برای خود می‌خواهند و ممکن نیست خود را فدای وطن کنند آری در آنها گاهی حب، شهرت پیدا میشود و تزریق دیگران که می‌کند فداکاری هم میکنند لکن آنهم در اشخاص ساده لوح پیدا میشود و کلاه بردارها که در رأس توده هستند کمتر بچنین کارها اقدام می‌کنند

شما در همین کشور به بینید بر سر وزارت و وکالت چه رسوائی‌ها میکنند و چه دسیسه‌ها و قانون‌کشی‌ها میشود اینها برای خدمت به کشور و خدمت بقانون است تمام قانون‌های جهان راه‌های حيله‌ایست که بشر برای استفاده خود باز کرده و با نام‌های مختلف بر دیگران تحمیل میکند فرق اینست که حيله‌گری هر دسته که بیشتر است نام‌های خود در آری آنها فریبند تر و زور و زوردار تر است، هیچ فرق اساسی میان مشروطه و استبداد و دیکتاتوری و دموکراسی نیست مگر در فریبندگی الفاظ و حيله‌گری قانون‌گذارها، آری شهوتران‌ها و استفاده‌چی‌ها فرق میکنند کمونیستی

همان دیکتاتوری است با اختلاف اسم و گرنه باز یکدسته رنجبر و یکدسته شهوت ران یکدسته حزب کارگر و یکدسته دیگر در رأس آنها حکومت میکنند و خون آنها را میمکند و در قصرهای با عظمت و اتومبیل های آخرین سیستم بعیش و عشرت اشتغال دارند اکنون باید گفت بشر با این حال حق قانون گذاری دارد و اطاعت از آن واجبست ؟ از اینجا باید بدانید که قانون گذار باید کسی باشد که از نفع بردن و شهوت رانی و هواهای نفسانی و ستمکاری برکنار باشد و درباره او احتمال اینگونه چیزها ندهیم و آن غیر خدای عادل نیست پس قانون گذار غیر خدا نباید باشد و چون عقل حکم کرد که قانون گذاری وظیفه خداست و هیچکس چنین وظیفه ندارد و حق قانون گذاری هم ندارد باید حکم کنیم باینکه خدای عادل وظیفه خود را انجام داده و گرنه لازم می آید خدای عادل را وظیفه نشناس و خائن بدانیم ، چه خیانت بالاتر از آنست که این همه گروه های گوناگون و جمعیت های خود سر را بجان هم بیندازد و برای آنها يك قانون خردمندانه قرار ندهد و یاسکوت بآنها اجازه خودسری و خونخواری و بیدادگری و ستمکاری بدهد ، اگر از برای خدای جهان اول مرتبه ادراك و عدل را قائل شویم اورا از این بیخردی و ستمکاری ببری کنیم

از اینجا است که دانشمندان دیندار میگویند دین قانون بزرگ خدائی است که برای اداره کشورهای جهان و چرخانیدن چرخهای زندگی آمده است و هر کس بآن عمل کند بسعادت دو جهان میرسد

يَكْظُرُ بِمَنْدَرَجَاتٍ ميگوید (دین امر و زما میگوید تنها قانونی رسمی و اطاعتش کتابچه پوسیده لازم است که از شرع رسیده باشد و قانون های دیگر همه من در آوردی و بلکه بدعت است شما اگر در همینجا کمی دقیق شوید یکی از سرچشمه های بزرگ بدبختی این کشور را خواهید یافت)

ما در جواب پرسش پنجم و نهم ثابت کردیم که بحکم خرد غیر قانون خدائی قانون دیگر نمیتواند رسمی باشد و در جواب پرسش پنجم از آیات قرآنی گواه بر

گفته خود آوردیم.

پس اینکه این نویسنده میگوید دین امروز ما میگوید اشاره بآنکه دین اسلام نمیگوید از بی خبری از قرآن و اسلام است و باینکه برای غرض رانی چیزی را گفته و گرنه مطلب روشنتر از آنست که هر کسی پوشیده باشد که دین اسلام تعام قانونهای عالم را که از مغزهای سفایسی مشتی بیخورد در آمده باطل کرده و هیچ قانونی را در جهان قانون نمیداند و قانون اسلام را خداوند جهان برای همیشه فرستاده و برای همه بشر نازل کرده و ما برای اثبات این سخن گواهائی از حکم خرد و قرآن داریم که بقدر ضرورت بعضی از آنها را در جواب پرسش دهم می آوریم

واما اینکه گفته است شما یکی از سرچشمه های بزرگ بدبختی کشور را خواهید یافت از کمال بیخردی است

چه شد که عمل کردن بقانونهای خدای جهان که اساسش بر عدل و درستی است موجب بدبختی کشور است لکن عمل کردن بقانون پوسیده این کشور که از مغز مسموم اجنبی ها که منافع کشور شما و منابع ثروت کشور را فدای کشورهای خودشان میخواهند بکنند از خوشبختی کشور است، بگفته های خدا و پیغمبر رفتار کردن سرچشمه بزرگ بدبختی است لکن بگفته چند نفر و کیل که با این ترتیب خود را بکرسی و کلت برای استفاده های غیر مشروع میرسانند رفتار نمودن سرچشمه خوشبختی است، علاوه دولت که بقانون اسلام عمل نمیکند و قانون کشور ما که قانونهای آش در هم جوش همه مغزها است. پس کو آن نیک بختی ها که نصیب این کشور تا کنون شده است

آری از همه نیک بختی ها يك كلاه لگنی نیم خورده دیگران و يك كشف حجاب عفت سوز خانمان بهم زن و چندین خیابان عریض و طویل بارفتن منابع ثروت و فضایل اخلاق نصیب این کشور شده است شما از همین خوشبختی ها انکاره دیگر خوشبختی های خود را بپذیرید و بفهمید نویسندگان امروز ما بادیست کی دارند این تزیینات را

بتوده میکنند و مقصود آنها که عمل بدین و قانون خدائی را بدبختی کشور و عمل به قانونهای اجانب را از خوشبختیها و انمود میکنند چیست؟ اف بر این آدمیزاده بیخرد و آرخ از این خوابهای سنگین.

باز یهوده گوی باز این نویسنده با همه بیخبری که از قانون اسلام دارد که و ماجر اجوی نمونه های آنرا در کتابچه ننکین او دیدید و باید خرد و معلومات او را فهمیدید کور کورانه میگوید (این مسلم است که قوانین شرع هر اندازه هم جامع و کامل باشد باز محال است که بتواند همه احتیاجات بشر را در هر جا و هر زمان تأمین کند چنانکه ما امروز احتیاج بقانونهای زیادی داریم مانند قانون ثبت و بانک و مرور زمان و آئین دادرسی و محاسبات و بودجه و گمرک و صدها مانند آن که از شرع نرسیده)

آفرین بر این معلومات سرشار و عقل کامل، مقصود شما از اینکه قانون شرع هر چه کامل باشد نمیتواند به همه احتیاجات بشر برسد آنستکه خدای جهان چون کشورهای ما خیلی زیاد است و افراد آن بسیارند و زمانهای زیاد بر آنها میگذرد نمیتواند اطلاع بر احوال و احتیاجات این همه اشخاص پیدا کند و برای همه قانون جامعی که با احتیاجات همه برسد وضع کند اگر چنین است آفرین بر این خداشناسی ما خدا میرا مدیر این جهان پهناور میدانیم که ملیون ملیون منظمه های شمسی را در تحت تربیت خود اداره میکند و از ذره از ذرات جهانهای پهناور پیدا و نهان که علم بشری تا آخر هم بقطره از آن دریای بی پایان نخواهد رسید غافل نبوده و نخواهد بود و جمیع احتیاجات هر موجودی پیش او آشکار و روشن است و بر رفع آنها قادر و توانا است

آنخدائی که از احتیاج مثنی انسان که در همین منظومه شمسی خود ما هم دره ناقابل است با آنکه منظومه شمسی ما با هر چه در او است در میان این فضای بی پایان از ذره ناقابلی کوچکتر است بیخبر است و نمیتواند برای احتیاج آنها قانونی

درست بیاورد ما اورا بخدائی که نمی پذیریم هیچ از يك انسان کاملی هم اورا بی
ارج تر میدانیم ، شما خدا را كوچك و بی مقدار میدانید که بقانونهای او اشکال میکنید
و گمان میکنید از قانون ثبت و گمرک بیخبر است و علم او باینجا نرسیده که قانون
گمرک وضع کند ، اینک ما باید قانونهایی را که شمرده بررسی کنیم به بینیم خدا
برای آنها چه تکلیفی معین کرده

یکنظر بطور کلی قوانینی را که نویسنده میگوید که کشور با مرور زمان بآنها
بقوانین کشور محتاج میشود و در شرع از آنها اثری نیست بردو گونه است
یکی آنهاست که با قانون شرع مخالف است مانند مالیات بر فواحش و باندل مسکرات
و مانند اینها اینگونه قوانین برای مملکت و توده مضر و برخلاف صلاح کشور است
و اگر کسی آنها را بیکان یکان بررسی کند خواهد فهمید چه ضررهائی از اینگونه قوانین
پوسیده بر کشورهای اسلامی وارد شده و از این قبیل است قانون قضائی و دادرسی
و معاملات نامشروع و قانون ازدواج و مانند اینها

شما از همان قانون ازدواج انکاره دیگر قوانین را بگیریید بکنفر جوان را در
موقع غرور شهوت برخلاف سنت طبیعت که از سنن بزرگ الهی است برای تعیین
بلوغ سه سال از ازدواج مشروع محروم کنند جز کمک کاری بشیوع فحشاء و فساد
اخلاق توان بر آن نامی گذاشت ؟ بلوغ شرعی مطابق بلوغ طبیعی است که سنت تغییر
ناپذیر است و حکم برخلاف آن راه انداختن فحشاء و خلاف عفت و کمک کاری با مراض
گوناگون تناسلی است که نسل پاک جوانان ما را بر میاندازد . این اختلاط جوانهای
تازه رس در حال غرور شهوت با خانم های جوان شهوتران با آن وضع فجیع سر و پا و
سینه برهنه بازیتهای گوناگون ، آن موسیقی های طرب انگیز شهوت زای رادیوها
و دیگر آلات طرب ، آن تربیتهای مسموم استادان بی عفت ، آن عنایت های دولت و
زمامداران کشور براه انداختن چرخ فساد با محروم بودن جوانها از ازدواج مشروع
چه فسادهایی در کشور ایجاد میکند ، چشم داشت صلاح و اصلاح از چنین کشور و

توده ناهمی نیست ؟ امید پیدا شد روح عفت و شهامت و شجاعت در افراد جوان این چنین کشور خیالی باطل نیست ؟

و دیگر از قوانین که با هر ورز زمان در کشور نیازمند بآنها میشود آشنائی است که با قانون شرع مخالف نیست و امروز در نظم مملکت و ترقیات کشور دخالت دارد اینگونه قوانین را دولت اسلامی میتواند بتوسط کارشناسان دینی تشخیص دهد که با قانون اسلامی تطبیق کنند و وضع نمایند مثلاً اگر برای حفظ کشور یا حفظ شهرستان ها محتاج بآئین نامه ها یا قوانینی شدند که برخلاف قانون اسلامی نبود و کارشناسان دینی تشخیص آنرا دادند مانعی از وضع و جریان آن نیست چنانچه در آیه ۶۲ از سوره انفال که ما در باب نظام اسلامی آنرا آوردیم میگوید هر طور توانستید و مقتضی بود باید در مقابل دشمن قیام کنید و باین بیان راه سخنان پوچ این نویسنده بسته میشود زیرا قانون ثبت و بانك و مانند آنها اگر مخالف با قانون اسلام شد که قانون نیست و اگر مخالف نشد و در نظام یا ترقیات کشور دخالت دارد دولت میتواند مطابق صلاح کشور آنها را بجریان بیندازد اگر چه اسمی از آنها در قانون اسلام نباشد . مثلاً در صدر اسلام بواسطه محدود بودن کشور اسلامی نیازمند بیانك و ثبت املاك و سرشماری و مانند اینها نبودند و ساز و برگ ارتش در آن زمان باین زمان مخالف بوده و وزارت پست و تلگراف نبوده یا به این تشریفات نبوده لکن قانون اسلام از تشکیل آنها اساساً جلوگیری نکرده

اکنون باید کارشناسان دینی که علماء اسلامند نظر کنند هر يك از این تشکیلات که مخالف قوانین اسلامی نبود و کشور بآن نیازمند بود در تشکیل آن موافقت کنند و همبطور ساز و برگ ارتش در این زمان بهر طوری صلاح کشور است باید تهیه شود و ایداً قانون اسلام باینگونه ترقیات مخالفت نکرده و قوانین اسلامی با هیچيك از پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی مخالف نیست و اینگونه نافرمانگی های شجاعانه جز فساد انگیزی و فتنه گری راه دیگری ندارد

قانون ثبت در اسلام قانون ثبت بطوریکه الان در جریان است برای کشوری که قانون داد گستری صحیحی ندارد و دچار شدن باین بیداد گری که بنام داد گستری معروف است از بزرگترین گرفتاریهاست برای توده مورد احتیاج است که با هر حیلۀ هست گرفتار شدن در محاکم پیش نیاید لکن قانون داد گستری اسلام که پس از این اشاره بآن میشود بطوری وضع شده است که بهیچوجه نیازمندی بقانون ثبت پیدا نمیشود با همه وصف در قانون اسلام نیز برای ثبت استاد تا آنجا که نیازمند بوده قانون وضع کرده است؛ چنانچه در آیه (۲۸۲) از سوره بقره که طولانی تر آیات قرآنی است مقرراتی بیان فرموده و این بیخبران ماجراجو آنرا جزو حساب نیاوردند باین خیانت گری و حیلۀ بازی باید چه نام نهاد؟

واما قانون بانک از فروع قانون معاملات است که در اسلام برای آن هزاران قانون وضع شده است و این ماجراجویان بیخرد از آن بی اطلاعند و بیجهت بستیزه برخاستند؛ قانون معاملات در اسلام مانند دیگر قوانینش مراعات صلاح کشور و توده را بطور کافی کرده حتی معاملات شخصی را که برخلاف صلاح کشور و توده است باطل دانسته و از معاملات مسکرات و قرارداد های برد و باختی و معاملات آلات و ابزار بازیگرها و ساز و نوازها و پولهایی که در راه تأترو مجالس رقص و سینما و بال و مانند آنها که هر يك سرچشمۀ فساد اخلاق توده است مصرف میشود و تمام چیزهایی که فساد دارد جاو گیری کرده است

در تمام قوانین اسلام جنبه های اجتماعی و اخلاقی بطور کافی مراعات شده است اکنون باید چه کرد که مشتی هرزه گرد بامشتی الفاظ بی معنی هر گونه تهمت را روا میدارند و از هیچ بی آبرویی کوتاهی نمیکند و باخدای عالم و قانون بزرگ او دشمنی میکنند؟ اینها خیانت بفرهنگ نیست؟ اینها با مصالح کشور و توده بازی کردن نیست؟

آئین دادرسی
در اسلام

شکفتا که این فرومایگان باین پایه معلومات بجهنم قرآن و اسلام برخاسته و بقانون خدا اشکال میکنند، ما نمیدانیم

راستی پایه معلومات اینها همینقدر است یا آنکه خود را بجهالت زده و از روی دشمنی چنین دروغهای روشن را بدین میبندند؟ میگوید (آئین دادرسی در شرع نیست) با آنکه آئین دادرسی در اسلام از بزرگترین آئین ها و هزاران مواد خردمندانه دارد و اگر کسی کوچکتر اطلاعی از قانون دادرسی اسلام و شرایطی که برای قاضی و شاهد تعیین کرده داشته باشد میداند اساس این قانون چیست و همینطور اگر کسی بوضع جریان محاکمه و آسانی فصل خصومت و در عین حال نزدیک بودن آن به کشف واقع و حقیقت درست برخورد کند خواهد فرقی میان قانون خدا و قانون بشر را فهمید اینجاست که بطور اشاره چند ماده از قانون قضاوت اسلام میآوریم تا پایه دانش این نویسنده معلوم شود

شرایط قاضی
در اسلام

در قانون اسلام بطوری بقضاوت و گرانی بار آن و بزرگی مقام قاضی اهمیت داده که در کمتر چیزی آنگونه سفارشها کرده تا آنجا که (۱) حضرت امیر المؤمنین (ع) بشریح قاضی میگوید تو در یک مجلسی نشستی که در آن مجلس نمی نشینند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا کسیکه شقی باشد، و حضرت صادق (ع) میگوید از قضاوت احتراز کنید که آن مخصوص پیشوای عالم باحکام قضاوت و عادل میان مسلمانان است و در روایت است که قاضی بر لب جهنم است با اینگونه سختگیریها قاضی را محدود کرده اند و در قانون اسلام برای قاضی شرایطی است که اگر مراعات آن شرایط و دیگر شرایط قانون دادرسی شود کمتر حقی باطل میشود در صورتیکه با سرعت اوقات کار محاکمه نیز تمام میشود، ما اینجا بعضی از شرایط قاضی را بقانون اسلام مینویسیم (۲) خوانندگان مقایسه کنند میان آن و قانون امروز و قاضیهای کنونی آنگاه خود حکمیت کنند

۱- کمال عقل و رسیدن بجد بلوغ پس اگر کسی بالغ نباشد یا عقلش کامل نباشد نمیتواند قضاوت کند

۲- ایمان یعنی اعتقاد با اصول دین و مذهب

۱- درو- ایل باب قضاء این حدیث و حدیثهای بعدی مذکور است ۲- رجوع بکتابهای قضاء شود

۳- طهارت مولد یعنی باید حلال زاده باشد

۴- باید مرد باشد زن‌ها حق قضاوت ندارند

۵- باید عادل باشد یعنی دارای قوه باشد که بواسطه آن از تخلف قانون‌های

خدائی احتراز کند کسیکه تخلف از قانون کند و گناهکار باشد حق قضاوت ندارد

۶- باید عالم با حکام قضاوت باشد و قانون اسلام را بداند از روی اجتهاد

۷- باید قوه ضبط و حفظ داشته باشد پس اگر نسیان بر او عارض می‌شود و

کم حافظه است حق قضاوت ندارد

شرایط و آداب واجب و مکروه و مستحب بسیاری نیز هست که ما ذکر نکردیم

شما همان کمال عقل و عدالت را ببینید و مقایسه کنید با حال قاضیان امروز ما که

بسیاری از آنها جوانانی هستند که حتی از شرب مسکرات که بگفته خدا و اطباء قوای

دماغیه را مختل میکند احتراز نمی‌کنند کسانی که از مجلسهای سینما و تئاتر و قمار و

هر چه شما بهتر میدانید پشت میز قضاوت بیایند باید از آنها چه توقعی داشت . می

خواهید اینها با این خرجهای هنگفت امروزی که حتماً حقوق دولت بازندگانی بر

عیش و نوش آنها تکافو نمیکند و هیچ ایمان و تقوایی هم در کار نیست حقوق مردم را

حفظ کنند و حق کشی نکنند و از رشوه احتراز کنند هر کس این احتمال را درباره

این قاضیان جوان ما بدهد از قانون خرد بیرون رفته هر کس جزئی سروکاری با

دادگسترهای این کشور دارد مطلب را بهتر از ما میداند نیازمند بگفتن و نوشتن نیست

شاید گفته شود در زمان سابق هم که قضاوت بدست آخوندها بود بسیاری مراعات

این شرایط را نمیکردند و رشوه می‌گرفتند و حکمهای بی‌جامیدادند می‌گوئیم درست

است که آنوقت هم بقانون اسلام عمل درست نمیشد ولی این را نباید گناه قانون

حساب کرد اگر دولت اسلامی تشکیل میشد البته جلوگیری از آن خود سری‌ها هم

میشد لکن هیچگاه نگذاشتند دولت حق تشکیل شود تا قانون‌های آن بجزریان بیفتد

و از حق کشیها جلوگیری شود

در قانون اسلام برای گواه نیز شرایطی قرار داده که اگر مراعات شود حق کسی را تضییع نمیکنند و همین طور در جریان محاکمه چیزهایی را مراعات کرده که وقت متحاکمین را اینقدر که می بینید تلف نمیکنند در این جریان کنونی ممکن است يك محاکمه ده مرتبه تجدید شود و ده بیست سال يك محاکمه طول بکشد و گاهی بارت باولادها برسد آنگاه چه وقتها تلف وجه پولهای غیر مشروع خرج وجه سرگردانیها برای متحاکمین پیدا میشود کم و بیش آنرا همه میدانیم.

در جریان يك محاکمه آنچه مطلوبست آنستکه اولاً هر چه زودتر کار تمام شود و طرفین سراغ کارهای دیگر خود بروند و ثانیاً آنکه ضررهای غیر مشروعی بطرفین نرسد و ثالثاً محاکمه طوری انجام بگیرد که حتی الامکان حق بصاحبش برسد قانون اسلام این سه چیز را بطوری مراعات کرده که اگر طبق قانون محاکمه جریان پیدا کند و شرایط قاضی و شاهد و محاکمه مراعات شود ناچار این سه چیز تأمین میشود یا دست کم یکی دوتای از اینها میرسند لکن در قانونهای دادگستری امروزه گره هائی بکار طرفین افکنده میشود که برای باز کردن آن يك عمر لازم دارد در اینجا ممکن است يك وکیل زبردست حق روشن مردم را پایمال کند یا دست کم تا آخر عمر نگذارد حق بصاحبش برسد لکن در قانون اسلام وکیل هر چه زودتر دست باشد خیلی کم میتواند اشتباه کاری کند. چون میزان فصل خصومت طوری است که باتشخیص قاضی تمام میشود و زبردستی و قانون دانی وکیل کمتر دخالت در آن دارد. در قانون اسلام ممکن است در یکروز پیش يك قاضی بیست محاکمه ختم شود در حالیکه ممکن است در يك محاکمه باقانون امروز با چندین سال وارد اصل ماهیت دعوی نشود.

اما قانون مرور زمان از بدترین بیدادگریها است که باید هر چه زودتر آنرا لغو کرد. گذشتن زمان چه دخالت در باطل شدن حقوق مردم دارد اینها تقلیدهای کور کورانه ایست که با هیچ قانون عدل و عقلی نمی سازد زیانهای قانون دادگستری

رازمامداران و نویسندگان میدانند لکن هیچیک در فکر اصلاح نیستند تا این بیداد
 گریهارا از کشور براندازند و نصف وقت و پول توده را بگذارند در راه بیپوده مصرف شود
 ما پیش از این قانون بودجه اسلامی را ذکر کردیم قانون حسابداری هم دنبال آنست
 و از قوانین فرعی است که بودجه نیازمند بآنست و باید جریان داشته باشد و بودجه
 اسلامی بطوریکه دیدید نیازمند تر از دیگر بودجه ها است بحسابداری زیرا صندوق
 بودجه باید مختلف باشد و از مخارج بودجه تأمین فقر است که البته حسابداری
 دقیق لازم دارد و ثابت کردیم که قانون گمرک برای کشور ضرر دارد و بتجارت زیان
 وارد میکند مگر از اجانب با قرارداد و معاهده که دولت اسلامی نیز میتواند هر وقت
 صلاح دانست هر قدر خواست بگیرد

قانون باید ریشه اش نویسنده کتابچه میگوید (قانون تاهنگامی زنده و بریاست
 درد لها باشد که ریشه اش در دل های مردم جا گرفته باشد و گرنه مانند

درخت کاغذی است که ظاهرش درخت است ولی از یکبار سرنگون میشود)

درست است که بایداری قانون در وقتی است که در دل مردم ریشه دو انده باشد
 لکن باید دید علت آنکه توده در این کشور ایمان بقانون ندارند و تخلف از زیر بار
 قانون را برای خود سرفرازی میدانند چیست و آیا در این تخلف تقصیر باکی است
 هر قانون وقتی در نظر توده میتواند محترم باشد و مردم بآن ایمان و عقیده داشته
 باشند که دارای چند جهت زیر باشد

۱- قانون گذار را مردم شخص صالحی تشخیص داده باشند که در قانون گذاری
 جز مصلحت کشور و توده نظر دیگری نداشته باشد و خود او از شهوت رانی و نفع طلبی
 بکلی برکنار باشد و اگر دیدند قانون گذارها شهوت ران و مقام طلب شدند و برای
 اشغال کرسی و کالت و وزارت از هیچ جنایتی نگذشتند ناچار مردم بقانون آنها ایمان
 نیاورند و نباید هم توقع داشت که ایمان بیاورند

۲- خود قانون خردمندانه باشد و اصلاح کشور و توده در آن مراعات شده

باشد پس مانند قانون نظام اجباری و داد گستری و گمرک و بیشتر قوانین کشور خود قابل عقیده و ایمان نیستند

۳- آنکه خود قانونگذار از زیر بار قانون خود در نروند و خود آنها در عمل کردن بقانون راهنمای توده باشند پس باید هیچیک از قانونهای این کشور را قابل این ندانیم که ریشه در دل توده بکند زیرا همه میدانید که قانونگذار خود بیشتر متخلف از قانونند و این نیازمند بشرح نیست

۴- آنکه توده بدانند که اگر آنها بواسطه عمل بقانون حاصل دسترنج خود را دادند زمامداران آنها را بدرد کشور میزنند نه بکیسه خود و زمامداران ما و احضار کنونی دولت خود را پیش توده اینطور معرفی نکردند.

اینجا است که باید عمل نکردن بقانون و ایمان نداشتن بآن را تقصیر قانون گذاران و زمامداران دانست و هیچ توقع نداشت که توده از روی ایمان و عقیده حاصل زحمت خود را برای این بیهوده کاریها برایگان بدهد و کیسه مشتی خیانتکار را بی جهت پر کند

اینکه ما می گوئیم قانونگذار باید خدا باشد و کارمندان دولت باید بآن شرایطی باشند که قانون اسلام معین کرده برای همین است که بآن مقررات ممکن است قانون در دل مردم ریشه بکند و توده ایمان و عقیده بآن پیدا کنند

علت خرابیها چیست این نویسنده تکرارهای بیجا خیلی میکند زیرا مطلبی ندارد ناچار باید باختلاف عبارت چندورقی تهیه کند تا اسم کتابچه روی آن بتوان گذاشت اینجا باز تکرارهایی میکند پس از آن میگوید (جهت چیست که سرباز دیگران خود را زیر تانک و دهان توپ می اندازد ولی ما در پشت میز و کنار بادزن و بخاری حاضر بانجام وظیفه نیستیم، چرا در کشورهای دیگر يك جبهه بآن پهناور مرتب خوار بار می رسانند ولی دولت مادست روی هر چه گذاشت مانند قوطی لوطی غلامحسین همه چیز از زیرش در می رود، چرا در جاهای دیگر ملیونها زن برای سربازی ثبت

اسم میکنند ولی ما برای فرار از کار رشوه میدهیم)

پس از ذکر اینها خود چیزهایی برای آن میتراشد و رو بهمرفته میخواهد اینها را هم کردن دینداران یا ملاحا بگذارد گرچه صراحتاً نمیگوید

ما از این نویسنده باز باید تشکر کنیم که بهمین ها قناعت کرده نگفته علت اصلی جنگ جهان و حمله و حسیانه آلمان بلهستان و آدم خوارگی های اروپائیان و وحشی ملاحای ایران هستند یا آنکه جهة عمده مجلسهای رقص و بال و دکانهای فروش مسکرات و استخرهای شنا و پیشاهنگی دختران و صدها مانند آن تعلیمات ملاحا و عقیده بدینداری و رفتن بزیارت است.

راستی این دوسه صفحه کتابچه را درست بخوانید و رسوائی این نویسنده انجام گسیخته را ببینید پشت میز نشینی که میبیند قانون از مغز بی ادراک چند نفر شهوت پرست که خود آنها از همه قانون شکن تر هستند تراوش کرده است روی چه میزان انجام وظیفه دهد فرضاً وظیفه شناس باشد

سربازی که می بیند از سر لشکرها گرفته قابالا و پائین همه نظام وظیفه را آلت استغاضه های شخصی خود قرار دادند و از هفت دیال و ده شاهی حقوق آنها هم چشم نمی پوشند و در وقت سختیها هم اول کسیکه لباس نظام را تبدیل میکند و بالباس شخصی فرار میکند سر لشکرها و هاتند آنها هستند چنانچه همه دیدید می خواهید زیر تانک بروند؟ توده که دید مالیات این کشور خرج بکدسته خیابان گردد و شهوت پرست میشود و بیت المال تأمین پارکها و اتومبیل های شخصی را میکند توقع دارید باروی گشاده و جهره باز مالیات را روی دست گرفته تقدیم مأمورین دولت کنند؟ مردم همه اینها را شناخته و همه معايب را دیدند دیگر نمیتوان آنها را بانام عظمت کشور و استقلال وطن و پاره از این الفاظ فریبنده گول زد که بدون چون و چرا هر چه بدست می آورند بدهند دیگران بکیسه بزنند و بانك های آمریکارا پر کنند باید فکر نوی بکنید و حيلة تازه بکار بیندازید و از راه دیگری توده را اغفال نمائید

دین و عقل و طبیعت نویسنده کتابچه باز بعبادت خود بتکرار پرداخته ماخلاصه
دوسه صفحه آنرا میآوریم :

میگوید (آدمی در راه محتاج برهنما است ولی خدا چشم و عقلی هم بما داده
پس ما راه خدا را با سه چیز میتوانیم بشناسیم اول گفته های مسلم برانگیختگان خدا
دوم عقل که آنرا دلیل میگوئید ولی در عمل بحساب نمی آورید سوم آئین طبیعت که
اراده الهی را بیان میکند ما چون دیدیم که برای اعضای گوناگون ما مدیری است
بنام مغز که همه را برای انجام مقصود بکار وامیدارد می فهمیم که توده هم مدیر لازم
دارد و البته قانون و سر باز می خواهد و چون دیدیم گردش این جهان از روی آئین
طبیعت است و دیدیم آنانکه بیرون از آئین طبیعت چیزی گفتند بدستشان هیچ نبود
می فهمیم که معجزه و کرامت و شفا و مانند اینها دروغ است با حرف هم نمیشود آئین
خدا را عوض کرد ، نتیجه آنکه دین و عقل و طبیعت سه پیک راستگو هستند و هر چه
آنها گفتند درست است)

ما طول کلام را دیگر لازم نمیدانیم لکن میگوئیم شما که میگوئید گفته مسلم
برانگیختگان خدا یکی از راهنماها است و قرآن را از گفته های مسلم آنها میدانید
پس چرا برخلاف قرآن در این چند صفحه کتاب اینقدر سخن گفتید مگر در قرآن
معجزه های انبیاء را نیاورده چنانچه در گفتار اول رسوائیهای شمارا روشن کردیم
ما هم می گوئیم برای کشور مدیر و قانون لازم است لکن مدیر باید کی باشد و قانون
باید چه باشد و قانونگذار باید چه کسی باشد در اینها حرف داریم و سخنان خود را
گفتیم مراجعه کنید تا ببینید اینان معلوم شود

یهوده ۳ و ثنی آن در پایان گفتار خود يك يهوده را که از ارباب افیونی (آمیغ
مرد افیونی و آخشیج تراش) خود دزدیده و آورده میگوید (خدا دین
را برای آدمی فرستاده که گره هایی که در اثر نادانی در زندگی پیدا شده بکشاید نه
آنکه خود گرهی دیگر بر آنها بیفزاید و فوز بالا قوز شود و یا غرض ها و هوس های

هزار و سیصد ساله پیشوایان را تحمیل کند شما اگر دستوری بنام دین دیدید که با عقل و زندگی نمی سازد بدانید این دستور از دین نیست)

اینان زندگی را جز همین زندگی حیوانی دنیائی نمی دانند از اینجهت دستورات دین را فقط با همین زندگی تطبیق میکنند و سازش دین با زندگی را عبارت از سازش با همین زندگی دنیائی میدانند غافل از آنکه اگر زندگی همین زندگی آلوده بهزاران بدبختیها و سختیهاست جز يك کار کودکانه نیست که هیچ دانشمند بلخردی پیدایش آن اقدام نمیکند تاچه رسد بخدای جهان که تمام کارهایش بر اساس محکم خرد است ما آن خدا میرا شناختیم که از این ستمکاران و بیدادگران که در این جهان بیجان مردم افتادند و خون بیچارگانرا میمکند و در زیر تانکها و دم گلوله های توپ هزاران هزار زن و بچه ییگانه را نابود میکنند بازخواست کند و جهان دیگری داشته باشد که اینان را بسزای خود برساند

ما آن خدائی را شناختیم که این بیچارگان مظلوم را که بیجرم زیر پای ظالمین خورد شدند و زندگانی اینجارا باید بختی و ستم کشی بدرود گفتند در جهان نیکوتری از آنها پذیرائی کند و بجای این سختیها دلتوازیها بنماید

این بیدادگران خیره سر خدای عادل را از بدترین ستمکاران و بیدادگران بمردم معرفی میکنند این خدا شناسی نیست ؟

عقل هر باشعوری میگوید غیر از این زندگی کودکانه یکجهان بزرگی است که خدا کودکان طبیعت را برای زندگی آنجا آفریده و راه نمایان را برای راهنمایی ساز و برگ آن جهان فرستاده و قانونهای خدائی برای تهیه سازمان زندگی آن جهان است گرچه برای این جهان و زندگی آن نیز قانونهایی گذاشته لکن مقصود اصلی تأمین زندگی بی پایان آن جهان است از اینجهت خدا زندگی این جهان را در کتاب آسمانی خود لهو و لعب و کارهای کودکانه خوانده و همینطور هم هست پس اینها که میگویند هر قانونی باز زندگی نساخت قانون خدائی نیست اگر

قانونهاییکه برای زندگی این جهان خدا وضع کرده میگویند هیچ قانونی در دین نیست که بازندگی نسازد بلکه قانونهای اسلام همه اساس زندگانی خردمندان و ساختمان حیات شرافتمندانه است و كبرك کار بزندگی است و اگر قانون های زندگی آن جهان را میگویند مانند نماز و روزه و حج و دیگر آداب عبادات که ساز و برگ زندگانی آن جهان است آنها باید بازندگی آن جهان بسازد و این سازش را کسی جز خدا که این قانون ها را آورده نمیداند و عقل بشر کوتاه است از یافتن چگونگی زندگی بعد از این جهان را که چه ساز و برگی برای آنجا مناسب است

خوب است اینها که میگویند ما باقر آن سر و کار داریم چند صفحه از آن را بخوانند تا بفهمند خدا باین جهان چه نظر دارد و بآن جهان چه نظر و انسان را برای چه منظوری در این جهان آورده تا تکلیف زندگی خود را بفهمند و دل باین زندگی ننکنین سراسر آشوب نبندند

اینجا ما این گفتار را خاتمه میدهیم و از خدا توفیق خوانندگان را میخواهیم

گفتار ششم - حدیث

پرسش دهم و پاسخ (این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و آن منسوخ زیاد است و علت این تغییر هم رعایت اقتضای زمان است

حال در جایی که در يك محیط آنهم در يك زمان کمی قانون برای رعایت زمان عوض شود آیا ممکن است در همه روی زمین تا آخر دنیا عوض نشود و بعلاوه اینکه میگویند همه قوانین اسلام برای همیشه است اگر مدرك مسلم روشنی دارد خواهشمند است بیان فرمائید)

این پرسش متحلل بدو سؤال شود یکی آنکه دلیلی هست که قانون اسلام برای همیشه و همه جا است دوم اگر دلیلی هست نکته آنکه در بیست و چند سال در قانون نسخهایی واقع شده و در این زمان های طولانی هیچ نسخی واقع نشده چیست

و اما اگر دلیل از عقل و قرآن برای اینکه اسلام قانون همیشگی است و قابل نسخ نیست آوردیم فرضاً که نکته نسخ نشدن را ندانیم بجائی ضرر نمیرساند و ماول دلیل بر این میآوریم که اسلام برای همیشه و همه کس هست گرچه در سؤال بی ترتیب اینرا متأخر ذکر کرده است

گواههای از در قرآن کریم گواههایی است برای اینکه قرآن واحکام اسلام گفته خدا برای همیشه و همه توده بشر است که ما بعضی از آنها را

در اینجا میآوریم

۱- سورة فصات (آیه ۴۲) **وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** - یعنی همانا این قرآن کتابی است گرامی که نه در زمان خود و نه پس از خود خط باطل بر آن کشیده نمیشود و قانونی آنرا باطل نمیکند چطور چنین نباشد در حالیکه این قانون را خدای حکیم فرو فرستاده اکنون شما میگوئید باقانونهای اروپائی و قانونهای مجلس که قانون گذاران راهمه میشناسیم ما خط باطل بر قانون خدائی که خدا میگوید هیچ چیز آنرا باطل نمیکند بکشیم و بگفته خدا ارجی نگذاریم آیا این خدا شناسی نیست ؟

۲- آیات (۴۸-۴۹-۵۰) از سورة مائده که در پرشش پنجم آوردیم در آن آیات قانون کلی ذکر کرده که هیچکس حق ندارد حکمی بکند بغیر آن احکامی که خدا نازل کرده است . حالا قانونهایی که مردم میگذرانند اگر همان قانونهای خدائی باشد جرفی نیست و گرنه بموجب این آیات حکم کننده آن کافر و فاسق و ظالم است .

۳- (آیه ۸۹) از سورة آل عمران **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** - اگر دین دیگری غیر از اسلام میآمد این آیه درست نمی شد

۴- (آیه ۴۲) از سورة فاطر **وَلَنْ تَجِدَ لِسِنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلاً** - یعنی هرگز

نمی یابی از برای دستور خدا تبدیل و تغییری و این دلیل همیشگی سنت و دستور خدائی است
 ۵- (آیه ۱) از سوره فرقان تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ

لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

۶- (آیه ۹۰) از سوره انعام قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ

۷- (آیه ۱۰۷) از سوره انبیاء وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ در این

آیات و بسیاری دیگر که باین مضمون وارد است خدا پیغمبر اسلام را بیم دهنده و رحمت
 برای تمام جهانیان خوانده و قرآنرا تذکره و قانون همه جهانیان قرار داده و شک
 نیست که تمام افراد بشر در هر دوره پیدا شوند و در هر کشوری زیست کنند از جهانیان
 هستند پس بموجب این آیات پیغمبر برای همه قانون آورده و اسلام قانون همه جهانیان
 است هر کس باشد و هر وقت باشد و هر جا باشد اگر قانون برای یکزمان یا یک گروه
 باشد تخلف از آن برای دیگر مردم بیمی ندارد و عمل کردن بآن از نیکیها نیست تا
 پیغمبر بیم دهنده همه جهانیان و رحمت برای همه عالمیان باشد و قرآن تذکره
 برای همه عالم باشد

۸- (آیه ۴۰) از سوره احزاب مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِنْ

رَّسُولَ اللّٰهِ وَخَاتِمَ النَّبِيِّينَ - در این آیه خدا ختم پیغمبری را پیغمبر اسلام اعلان
 کرده پس قانون آسمانی و دستور خدائی که باید بوسیله پیغمبران بیاید دیگر برای بشر
 نخواهد آمد و مادر جواب پرسش پنجم ثابت کردیم بحکم خرد و قرآن که هیچ قانونی
 جز قانون خدا قانونیت ندارد و پذیرفتن قانونهای بشری از حکم خرد و قرآن بیرونست
 پس معلوم شد که قانون اسلام که آخرین قوانین خدائی است بحکم این آیه
 برای همیشه و همه توده بشر خواهد بود و قانونهای اروپائی که امروز در کشورها
 نیز معمول است جز سیاه مشقی نیست و نباید عملی باشد

ما اگر بخواهیم تمام آیاتیکه بر این مقصود دلالت دارد بیاوریم سخن طولانی

میشود اینست که بهمین اندازه اکتفاء کردیم و برای کسانی که نخواهند لجاج کنند کفایت میکند و اشخاص لجوج هم بسر انصاف بر نمیگردند گرچه تمام گفته های قرآن را بیاوریم

گواه از خرد ما گواه از خرد داریم بر اینکه قانون اسلام امروز هم برای
بر این گفتار تمام بشر قانون است و باید همه بر آن بناچار گردن بنهند

پس از آنکه بحکم روشن عقل برای بشر قانون لازم است و جهان و جهانیان
نیازمند بدستور و قانونند و کشورهای جهان را بدون قانون اداره نتوان کرد میگوئیم
خدای جهان آیا حق قانون گذاری برای بشر دارد یا ندارد؟ اگر بگوئید ندارد علاوه
بر آنکه برخلاف حکم خرد سخن رانیدید و خدا را بی ارج شمردید میگوئیم پس
چرا در قرآن و دیگر کتاب های آسمانی برای بشر قانون فرستاد و برخلاف وظیفه
خود رفتار کرد ناچار باید بگوئیم خدا حق قانون گذاری دارد؛ در اینصورت آیا
او بهتر میتواند قانون گذاری کند یا بشر ناچار باید گفت او در اینصورت آیا قانونی که
در اسلام گذاشته برای همه بشر و در این زمان عملی است یا نه؟ اگر عملی نیست چرا
تکلیف بشر را در زمانهای پیش معین کرده و در این زمان آنها را سر خود نموده؟ چه
دوستی با مردمان سابق داشته و چه دشمنی با ماها دارد که برای آنها قرآن با آنها
قوانین بزرگ فرستاده و تکلیف آنها را در تمام جزئیات زندگی معین کرده ولی ما را
بخود وا گذاشته تا هر کاری خواهیم بکنیم و از هر راهی خواهیم برویم آیا دانش
خدا این زمان کمتر است و اروپائیان و اعضاء مجلس و پارلمانها از خدا بهتر قانون
سازی میکنند که آنها را بخودشان وا گذاشته یا آنکه با بشر ارج کرده و خود را وظیفه
دار قانون و داد گستری نمیدانند؟

اینها همه برخلاف قانون خرد است پس ناچار باید گفت این قانون که پس از
او بحکم ضرورت قانونی نیامده امروز هم برای همه بشر قانون است و باید عملی باشد
باقی بودن قانون اسلام چنانکه احکام عقل بر دو گونه است یکی احکام روشن
ضروری است عقل است که در آن نیازمند بدلیل نیست مانند خوبی عقل

و بدی ظلم و بهتر بودن دانائی از نادانی اینگونه احکام را ضروری یعنی حکم واضح و روشن گویند دیگر احکام غیر روشن است مانند علومی که پس از کوشش و تحصیل بدست میآورد چون جبر و مقابله و فلسفه و مانند آن و اینها را احکام نظری یعنی غیر واضح که محتاج بدلیل و کوشش است گویند. همینطور در قضایای تاریخی بعضی قضایا است که از ضروریات و قضایای واضح و روشن تاریخ است

امروز اگر کسی از یکنفر مورخ پرسد که بچه دایل شما میگوئید سلاطین صفویه در ایران سلطنت کردند یا نادر شاه افشار شاه ایران بوده بایک لبخند و استهزاء از او عذر خواهی میکند یا از یک جغرافیائی پرسند که گفته اروپا یکی از قطعات زمین است جوابی جز لبخند با و نباید بدهد و صرف وقت در چنین امر بدیهی و روشنی برای او جایز نیست

بسیاری از احکام دینی بطوری از توضیحات و ضروریات شده است که اگر از او سؤال شود باید سؤال کنند مرا جز و دیوانگان و بیخردان شعرد مانند آنکه کسی بگوید از کجا که حضرت محمد بن عبدالله دعوی پیغمبری کرد و از کجا که قرآن کتاب دینی او است همینطور که اینها جوابی جز استهزاء ندارد اگر کسی هم سؤال کند بچه دلیل قانون اسلام برای همیشه است و پیغمبر اسلام پیغمبر آخر الزمان و آخر پیغمبران است جوابی جز استهزاء ندارد

پیش تمام مسلمانان در تمام روی زمین همانطور که قرآنرا کتاب پیغمبر میدانند و محمد بن عبدالله (ص) را پیغمبر اسلام میدانند و این از ضروریات و توضحات است که دیگر دلیلی لازم ندارد بهمین روشنی و واضحی مسئله خاتمیت پیغمبر است که هیچ مسلمی در اینکه این از دین اسلام است خود را بدلیل نیازمند نمیداند از شدت وضوح و روشنی آن پس صرف وقت کردن در یک چنین امر و روشنی جز ضایع کردن وقت حاصلی ندارد هر کس دین اسلام را قبول کند خاتمیت را هم باید قبول کند

خواه از احادیث گرچه این مطلب باین روشنی نیازمند دلیل و روایت نیست
بر این گفته لکن اینجابر ای تمام کردن مقصود تمسك بحديث نیز میکنیم
در باب امامت یکی از احادیثی که آوردیم حدیث منزلت بود که پیغمبر
یا میر المؤمنین فرمود (انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی) یعنی
منزلة تو پیش من منزلة هارون است بموسی لکن تو پیغمبر نیستی زیرا پس از من
دیگر پیغمبری نمیآید

این حدیث از طرق شیعه و سنی از متواترات احادیث است و معنی تواتر آن
است که بقدری راویان آن زیاد است که یقین داریم آن از پیغمبر وارد شده است
متواتر بودن این حدیث پیش شیعه معلوم است و نزد سنیان نیز متواتر است (۱) چنانچه
حاکم نیشابوری که از بزرگان و مشایخ اهل سنت است و سیوطی که از محققان نامدار
آن طایفه است تصریح بتواتر آن کرده است و تنوخی که از مشایخ بزرگ سنیان
است يك كتابی مخصوص در اثبات آن نوشته و این حدیث را در صحیح بخاری و
صحیح مسلم و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و صحیح ابن ماجه معروف بسنن ابن
ماجه و صحیح نسائی معروف بسنن نسائی و در مسند احمد بن حنبل امام سنیان نقل
نموده و در نزد شیعه این حدیث از متواترات بلکه فوق آنست و در این حدیث مسلم
پیغمبر اسلام نیامدن پیغمبر دیگر و ختم شدن قانون الهی را بهین قانون اسلام اعلان
نموده پس هر کس پیغمبری او را باور دارد خاتمیت او را نیز باید باور کند

اکنون با حکم قرآن که صریحاً قانون اسلام را برای همیشه و همه کس دانسته
و حکم عقل خداداده و حکم ضرورت و حکم حدیث متواتر باز باید گفت که دلیلی
بر این هست که قانون اسلام برای همیشه است و آیا باید باز دست را پیش اروپائیه
و مجلس نشینان دراز کرد و از آنها قانون زندگانی و قانون کشوری و لشگری و قضائی
و دیگر قوانین را یاد گرفت با آنکه در این کتاب دیدیم چه اشخاصی قانونگذار و چه

قانونهای سست و بیپوده گذرانده‌اند

در پیرامون نسخ پس از آنکه ثابت شد که قانون اسلام برای همیشه و همه کس
و منسوخ است و خود خدا در آیه (۵) از سوره مائده پس از آنکه
امیر المؤمنین (ع) را بخلافت نصب کرد اعلان کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و
خوشنود شدن خود را از اسلام نموده میفرماید **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا**

پس قانون اسلام را خدا کامل و تمام شمرده و چنین قانونی که در پیشگاه خدا
بکامل و تام بودن شناخته شده و کسی دیگر نتواند آنرا نسخ و ابطال کرد علاوه! اگر
قانون خدا را پارلمانها بخواهند نسخ کنند معنی آن تخلف از قانون خدا است که
خرد نمی پذیرد و خود خدا نیز قانونی نخواهد فرستاد زیرا که نبوت را چنانچه دیدیم
ختم کرده است.

نکته خرد نسخ در احکام اینجا باید بحکم خرد رجوع کرد و از قانونهای خدائی
اسلام راه ندارد تا آن اندازه که در دسترس خرد است بررسی کرد بینیم
در اینگونه قانون که اسلام آورده راهی برای نسخ باز است یا آنکه اینها چون کامل
و با هر زمانی مناسب است نباید نسخ شود و نسخ آنها از حکم خرد بیرون است گرچه
این بررسی يك وقت زیادتری میخواهد که مقایسه میانه عقاید و آراء و قانونهای
جهانیان یکان یکان با آنچه اسلام آورده شود تا مطلب روشن گردد لکن اینجا نیز
بطور اجمال باید مقایسه کرد تا ببینیم خردی ها روشن شود

چه قانون قابل بطور کلی قانونهایی که قابل نسخ است عبارت از قوانینی
نسخ است است که برای اداره کردن زندگانی معنوی و مادی بشر کافی
نباشد و یا قانونی بهتر از آن بتواند زندگانی مادی و معنوی او را اداره کند و همه می
دانیم و در فلسفه اعلی مبرهن است چنانچه رأی فلاسفه را در گفتار اول دیدید که از
برای انسان دو زندگانی است یکی زندگانی مادی دنیائی که در این جهان است و یکی

زندگانی معنوی آخرتی که در جهان دیگر است و از برای هر يك از ایندو زندگانی ساز و برگ و ابزاری است که باید با کوشش انسان تهیه آن شود و در فلسفه اعلا و قرآن کریم و دستورات همه انبیاء ثابت است که ساز و برگ آن جهان را نیز اینجا باید تهیه کرد و برای اثبات این ادعا همان دستورات روحی انبیاء کفایت میکند و هر کس بقرآن رجوع کند این مطلب را بخوبی خواهد دریافت پس از این مقدمه گوئیم هر قانونی که برای اداره حیات مادی تنها یا معنوی تنها گذاشته شده باشد ما آن قانون را بقانونیت و آن دین را بزرگی نمیشناسیم

قانون های بشری انسان را بهمان زندگانی مادی دنیائی دعوت میکند و از زندگانی همیشگی ابدی غافل میکند و چنین قانونی برای انسان که دارای دو زندگانی است و ساز و برگ هر دو را نیازمند است زبان های ناگفتنی دارد

بکنظر بقانون مادی تمام قوانین بزرگ اسلام دارای این دو جنبه است که هم و معنوی اسلام نظر بحیوة مادی و فراهم ساختن ساز و برگ آن دارد و هم نظر بحیوة معنوی و ساز و برگ آن مثلا دعوت بتوحید و تقوی که بزرگترین دعوت ها است در اسلام چنانچه تهیه ساز و برگ زندگانی معنوی را میکند در زندگانی مادی و کمک کاری بنظم کشور و حیوة اجتماعی و اساس تمدن دخالت کامل دارد يك توده اگر بتوحید و تقوی بودند چنانکه روح آنها بزرگ و کامل میشود کشور آنها نیز با عظمت و زندگانی اجتماعی و سیاسی آنها نیز با عظمت می شود

و قانون مالی مثلا در اسلام که برای اداره کشور و احتیاج زندگانی مادی وضع شده بطوری وضع شده است که جنبه زندگانی معنوی در آن منظور است و کمک کاری بزندگانی معنوی میکند از اینجهت در دادن بیشتر مالیات ها قصد تقرب بخدا که بواسطه آن زندگانی معنوی تأمین و روح انسانی بزرگ میشود شرط شده است و همینطور در قانون نظام و قضاء و دیگر قوانین قانون نظام در کشور های جهان گو که عظمت بکشور بدهد لکن حیات معنوی را بطوری ساقط میکند و روح را از

معنویت می اندازد که گفتنی نیست لکن نظام اسلام در عین حال که عظمت کشور را بهتر میتواند اداره کند کمک کاری بزرگ بزندگانی معنوی میکند چنانچه خدا این معنی را گوشزد کرده و کشتگان در راه خود را بزندگانی جاویدان و ناز و نعمت در پیشگاه خود دعوت کرده در اسلام زندگانی مادی و معنوی را بهم آمیخته و هر يك را کمک کار دیگر قرار داده چنانکه قانون شناسان این معنی را خوب میدانند و این یکی از بزرگترین شاهکارها است که از مختصات این قانون است و در قانون های آسمانی دیگر ناچار کم و بیش بوده است و از این مقایسه اجمالی بین قانون جهانیان و قانون خدا خوب میتوان فهمید که این قانون های پیروده چقدر سست و بی پایه است و چنین قانون هایی حق ندارد با قانون خدایی مقابل شود و در پیش آن عرض اندام کند

مقایسه میان قوانین ما اگر بخواهیم تشریح کنیم قانونهایی را که برای ساز و برگ زندگانی معنوی وضع شده است نیازمند يك کتاب جداگانه و بحثهای فلسفه میشویم و آن درخور این اوقات نیست اینجامقایسه میکنیم میان قانونهای کشوری و لشکری اسلام با قوانین دیگر تا معلوم شود این قانون علاوه بر آنکه برای اداره کشور کافیست و هر چه کشور ترقی کند قانون نیز دنبال آن ترقی میکند از همه قانونها نیز بالاتر است قانون مالی اسلام که اساس حیات کشور بر آنست چنانچه در پیشتر دیدیم بطوری وضع شده است که هر چه کشور اسلامی رو به ترقی گذارد مالیات آن بتضاعف ترقی میکند چنانچه از مراجعه بقانون خالصه جات مطلب واضح می شود و يك همچو قانونی که چنین کشی دارد و خود دنبال احتیاجات بزرگ میشود قابل نسخ نیست بلکه برای همیشه و همه کشورها وضع شده است

قانون نظام اسلام نیز همینطور است زیرا نظام اختیاری بقدر احتیاج است و نظام اجباری گاهی بیسیج عمومی میرسد و چنین قانونیکه هر چه جهان رو به تمدن رود و کشور بزرگ شود آن نیز بزرگ میشود و رو به ترقی میگذارد قابل نسخ نیست و بهتر از آن چیزی تصور نمیشود و قانون قضاوت چنانکه دیدید با بهترین طرز انجام

قانون های یکی از قانونهای عمومی که در اسلام گذاشته است. یکطور
 ناظر بقانون قوانینی است که برای مراعات توده موکل بر قانونهای دیگر
 خدا قرار داده مانند قانون حرج و قانون ضرر و اضطرار و اکراه و امثال آنها این
 قوانین ناظر بقوانین دیگر است برای مراعات حال مردم

اسلام با گذراندن اینگونه قانونها مراعات مقتضیات زمانها و کشورها و اشخاص
 را بطور کافی کرده است پس اگر در بعضی کشورها یا برای بعضی اشخاص مقتضیات
 چیزی پیش بیآورد بموجب اینگونه قوانین تغییراتی در قانونهای اولی داده میشود و
 اشکال این بیخردان بکلی مرفوع میگردد

یکنظر بمندرجات در گفتار ششم میگوید (دین امروز ما میگوید وظیفه را که
 کتابچه پوشیده خدا برای آدمی قرار داده در میان احادیثی است که ما در
 دست داریم و بر این سخن هم دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع آورده اند ولی همه
 آنها را خودشان جواب داده اند بجز دو دلیل که آنها هم من جواب میدهم و سپس
 دلیل های درست نبودن این اخبار را میآورم)

شما از همینجا خیانتکاری و دروغ بندی بدین را ببینید زیرا قانون های کلی
 اساسی مانند قانون مالیات و قانون قضاء و قانون نظام و قانون ازدواج و طلاق و قانون
 میراث و قانون معاملات از قبیل تجارت و اجاره و صلح و هبه و مزارعه و شرکت و
 مانند آنها و قانون ثبت و قانون مجازات عمومی مانند حدود و قصاص و قانون تبلیغات
 و قانون جلوگیری از منکرات مانند شرب مسکرات و قمار بازی و ساز و نواز و زنا
 و لواط و سرقت و خیانت و قتل و غارت و قانون تطهیر و تنظیف و قانون کلی عبادات مانند
 نماز و روزه و حج و وضو و غسل و امثال آنها همه در قرآن وارد است و در حقیقت احادیث
 تشریح و توضیح همین قوانین کلیه است که در قرآن بطور کلی ذکر شده است

پس اینکه این نویسنده بیخبر میگوید دین ما میگوید وظیفه ما در همین
 احادیث است جز دروغ گوئی و ماجراجوئی نیست و ما پس از این ثابت میکنیم که

فرضاً قانونهای دینی در احادیث باشد اشکالی لازم نمیآید.

واما اینکه میگوید دلیلهائی آوردند و همه را خودشان رد کردند مگر دو دلیل پایه اطلاعات او را بخوبی روشن میکنند زیرا هر کس جزئی اطلاعات از کتاب های اصول داشته باشد میداند که دلیلهائی که از سنت متواتره آوردند مورد قبول آنهاست و آنرا رد نکردند و دلیل های دیگر را نیز بسیاری قبول کردند

در پیرامون دلیل نویسنده در بیان آن دو دلیل که میگوید علماء آوردند و رد انسداد نکردند چنین مینویسد (اول دلیل انسداد است که میگویند ما میدانیم که خدام را مکلف کرده و میدانیم که آن تکلیف هم در میان همین اخبار است حال که دست ما بعلم نمیرسد ناچاریم به همین اخبار عمل کنیم)

آنهاست که جزئی اطلاع بر علم اصول دارند پایه معلومات این بیخرد را خوب میفهمند و نیازمند به بیان برای آنها نیست لکن خوانندگان محترم بدانند و از اهل اطلاع پرسند که این گوینده بکلی برخلاف سخن گفته است زیرا دلیل انسداد را علماء رد کردند و انسداد باب علم را درست نمیدانند بلکه باب علم را باز و مفتوح میدانند و راه بر قانونهای خدائی و تکلیفهای دینی را روشن و باز میدانند و این بیخرد يك دليل انسدادی بگوشش خورده دیگر نمیداند که دلیل انسداد را که در کتابها ذکر کردند برای اینست که یکی دو نفر از علماء آنرا دلیل دانسته اند و دیگران بکسر آنرا رد کردند و امروز احدی از علماء دلیل انسداد را درست نمیداند و همه بکدل و یکجهت آنرا باطل میدانند

اکنون باید باین بیخرد خالی از دانش و خیانتکار بی ارزش چه گفت که يك چنین دروغی را بدانشمندان بسته و دنبال آن برسوائی و هرزه گوئی برخاسته و همه میدانند که دلیل انسداد هم با همه بی پایه گیش اینطور نیست که این بیخرد گفته بلکه دارای چندین مقدمه است که اینها از آنها بیخبرند و اینقدر ساده نیست که این ساده لوحها بتوانند آنرا رد کنند و در پیرامون آن سخن گویند لکن باید چه کرد

که اینها از هیچ دروغی پرواندارند و از هیچ تهمتی خوددار نیستند خود از پیش خود دلیلی میآورند و بیانی بچه‌گانه در پیرامون آن میکنند و آنگاه برسوائی برخاسته اشکال بر آن میکنند و بیشتر مانده بدانشمندان دیندار ناسزاهای میگویند

در پیرامون سیره نویسنده میگوید (دلیل دوم که برای درست بودن اخبار عقلاء آوردند سیره عقلاء یعنی اگر کسی خبری را از جایی شنید

آنها می‌پذیرد مانند تاریخ پس ما هم باید این اخبار را بپذیریم، آری این سخن درست است ولی تا وقتی که دلیلی بر نادرستی آن نداشته باشیم چنانکه امروز بهمین جهت تاریخ پیشدادیان را نمی‌پذیریم و ما گذشته از آنها که تا اینجا گفته شد شش دلیل بر نادرستی این احادیث داریم)

سیره عقلاء یکی از دلایل‌های محکم بر عمل کردن باخبار است و نظام زندگی تمام مردم و نظام کشورهای جهان بر آنست تمام مال التجاره‌ها که از بلادی ببلادی حمل و نقل میشود و تمام قوانینی که در کشورهای جهان اجراء میشود و تمام تبلیغاتی که از طرف حکومت‌ها و پارلمانها باهالی يك کشور میشود یا بوسیله رادیو یا بوسیله روزنامه همه از اینقبیل است نویسنده نیز اصل سیره عقلاء را قبول کرده است لکن شش دلیل آورده بر نادرستی این احادیث و ما آنها را میآوریم و مورد خطای او را ذکر میکنیم:

نویسنده کتابچه این اشکالات را در ضمن سؤال (۱۱ و ۱۲) نوشته پس جواب از این اشکالات عین جواب از آن دو پرسش است

۱- بسیاری از این احادیث با عقل نمیسازد نمونه‌های چندی از این اخبار در گفتارهای پیش گذشت

جواب آنها نیز در این کتاب گذشت لکن فرض میکنیم که روایاتی در کتابها باشد که با عقل نسازد باید همان روایات را کنار گذاشت جرم دیگر کتابها و اخبار دیگر چیست؟ مثلاً شما اگر بگفته خودتان تاریخ پیشدادیان را نپذیرفتید باید

تاریخ صفویه را هم نپذیرید یا اگر در بعضی تواریخ يك چیزی برخلاف عقل شما نقل شد باید تمام تواریخ را کنار بگذارید اگر این کلام درست باشد باید تمام اخباری که در جهان منتشر میشود کنار گذاشت ورشته زندگی را یکباره از هم گسیخت زیرا در میان اخبار جهان خلاف عقل بسیار است آیا این بیخردی نیست ؟

ایک نکته دانستی در اینجا يك نکته است که این نویسندگان از آن بکلی بیخبر است و از این جهت بستیزه برخاسته این اشکالات را کرده و باروشن شدن آن راه اشکالها بکلی بسته میشود و آن آنستکه اساساً احادیثی که در دست ما است بر دو گونه است یکی احادیثی است که جنبه عملی دارد یعنی احادیثی که در پیرامون قانونهای اسلام وارد شده است و باید با آنها عمل شود مانند احادیثی که در عبادات و دستور آنها وارد است یا در تشریح و توضیح قوانین کشوری از قبیل قانون قضائی و مالی و نظامی و مانند آنها وارد است و دیگر احادیثی که جنبه عملی ندارد مانند تاریخ هائی که نقل شده و اخباری که راجع بفلکیات و جغرافیا و هیئت و تشریح و امثال آن وارد شده و بعبارت دیگر احادیثی که فقط جنبه علمی دارد علماء و فقهاء چنانکه در کتابهایشان نوشته اند احادیثی که از قبیل دسته دوم است که فقط جنبه تاریخی یا علمی دارد اساساً حجت نمیدانند و مورد اعتناء و بررسی هم قرار ندادند و میگویند در بحث اینها اثری ندارد اگر آنها موافق علم و عقل شد که همان علم و عقل در کار است و اگر مخالف آن شد باید آنها را کنار گذاشت

این بیخرد گمان میکند که علماء اسلام میگویند اگر خبری وارد شد برخلاف برهان عقلی آنرا هم باید چسبید و نگاه داشت آنها خود قبل از اینکه از این نویسندگان در عالم اثری باشد در کتابهای خود نوشتند و گوشزد دانشجویان کردند که اخبار مخالف عقل يك پول سیاه نمیارزد لکن آن عقلی که آنها میگویند با عقل شما خیلی فرق دارد آن عقل یعنی برهان عقلی، عقل شما سلیقه و عادات است از این جهت برداشتن فرشتگان را میگویند خلاف عقل است با آنکه شما دلیلی بر آن ندارید جز آنکه با

میگیرد و در عین حال نزدیک به حقیقت و با کمال سهلی و سادگی تمام میشود و با قوانین دیگر زمین تا آسمان فرق داشت و چنین قانونی نسخ بردار نیست

اینها اصول قوانین کشور است و قوانین فرعی نیز هر یک در اسلام بطور کافی هست که با بررسی حال آن معلوم میشود

ناسخ و منسوخ در اینجا ما باید باصل اشکال جواب بدهیم یا آنکه بیپایه بودن در چه احکام است آنرا تا اینجا روشن کردیم (میگوید این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و منسوخ زیاد است)

جواب آنست که زیاد بودن ناسخ و منسوخ در قرآن و حدیث دروغ است در تمام احادیث گمان ندارم بتوان یک ناسخ و منسوخ پیدا کرد خوب بود نویسنده از این زیاد چند مثالی میآورد تا مورد استفاده میشد و اما در قرآن بسیار کم است و آنهم در قانونهای اساسی کلی نیست مثلاً در قانون مالی یا قضائی یا نظام یا مانند اینها ابداناسخ و منسوخ نیست بلی گاهی يك تغییری جزئی داده شده است و در بعضی عبارات گاهی تصرفی شده است اینهم در جزئیات بوده و نکته آنهم آنست که البته در ابتداء امر نمیتوان یکمرتبه تمام قوانین را آورد و تمام آراء و عقاید و اعمال مردم را زیر پا گذاشت اینست که اسلام بطور تدریج بایه های قانون را بنا گذاشت تا آنکه در خلال بیست و چند سال تمام قوانین خدائی وضع شد و دین کامل بر تمام شد پس اینکه گفته است ناسخ و منسوخ در قرآن و حدیث زیاد است از بیخبری از اسلام و قانون آن و قرآن و حدیث است و اینکه گفته لابد این ناسخ و منسوخ برای اقتضاء زمان بوده حرف بیپایه است زیرا هر کس بموارد نسخ رجوع کند می بیند بعضی جزئیاتی است که بملاحظه حال مردم تخفیف یا تغییری داده شده است و آنچه برای اقتضاء زمان تغییر باید داده شود قانونهای کلی اساسی است و چنین نسخی در قانونهای اسلامی ابداً وجود ندارد بطوریکه این هوس رانها میخواهند بگویند هر کس از قرآن و مواردی که میگویند نسخ شده است اطلاع داشته باشد بیپایه بودن سخنان اینانرا میفهمد

سلیقه شما نمی‌سازد و یا آنکه آمدن ملائکه نزد امام را گفتید خلاف عقل است و ما
مشت شمارا باز کردیم در گفتار اول بآنجا رجوع کنید

آری اگر صد حدیث فرضاً وارد شود که خدادوتا است یا اجتماع ضدین جایز
است مثلاً یا سه زاویه مثلث مساوی یا سه قائمه است ما آنرا نمی‌پذیریم

لکن اخباری که راجع بتشریح و توضیح قانونهای خدائی است و جنبه عملی
دارد آنها را علماء مورد بررسی کامل قرار دادند و در اطراف آنها کتابها نوشته‌اند،
کتاب و سائل که از بزرگترین کتابهای اسلامی است و در آن اینگونه اخبار که مورد
عمل است وارد شده ببینید اگر يك روايت برخلاف عقل در آن دیدید حق داربد که
گفتار این بیخردان را بپذیرید از اینجاست راهی باز شد بجواب اشکالات این بیخرد که
ندانسته و از کتابهای عملی و غیر عملی بررسی نکرده همه را یکدسته کرده و با شکل
بر خاسته با آنکه خود علماء این مطلب را از اول امر متوجه بوده و گفته‌اند آ یا این
بی فرهنگی هارا باید چه نام گذاشت؟

بحار الانوار چیست کتاب بحار الانوار که تألیف عالم بزرگوار و محدث عالی‌مقدار
محمد باقر مجلسی است مجموعه‌ای است از قریب چهار صد کتاب و رساله که در
حقیقت يك کتابخانه کوچک است که بایک اسم نام برده میشود، صاحب این کتاب
چون دیده کتابهای بسیاری از احادیث است که بواسطه کوچکی و گذشتن زمانها
از دست میرود تمام آن کتابها را بدون آنکه التزام بصحت همه آنها داشته باشد در
يك مجموعه با اسم بحار الانوار فراهم کرده و نخواسته کتابی عملی بنویسد یا دستورات
و قوانین اسلام را در آنجا جمع کند تا در اطراف آن بررسی کرده و درست را از غیر درست
جدا کند در حقیقت بحار خزانه همه اخباری است که پیشوایان اسلام نسبت داده
شده چه درست باشد یا نادرست در آن کتابهایی هست که خود صاحب بحار آنها را
درست نمیداند و او نخواسته کتاب عملی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتاب
هرا فراهم کردی پس نتوان هر خبری که در بحار است برخ دینداران کشید که آن

خلاف عقل یا حس است چنانکه نتوان بیجهت اخبار آنرا رد کرد که موافق سلیقه
مانیست بلکه در هر روایتی باید بررسی شود و آنگاه بامیزانهای که علماء در اصول
تعیین کردند عملی بودن یا نبودن آنرا اعلان کرد.

۲- بسیاری از آنها با علم و گاهی با حس نمیسازد (نمونه حدیث دیده شود)

اگر فرض کردیم حدیثی با علم قطعی یعنی علمی که پیرهان ثابت باشد نسازد آن نیز
باید رد شود لکن در احادیث دسته اول که جنبه علمی دارد و مورد اعتناء و اعتبار است
چنین حدیثی وجود ندارد اگر چنین حدیثی باشد در احادیث غیر عملی است که فقهاء
از اول حجت بودن آنرا منکرند و نمونه حدیثی که ذکر میکند همان احادیث راجع
بجغرافیا یا فلکیات یا هیئت است که در بحار ذکر شده است و حال آنها را معلوم کردیم
چنانچه اگر حدیثی با حس نسازد نیز مورد قبول نیست لکن باید دانست که احادیث
جالبقا و جابلسا مخالف علم قطعی و حس نیست زیرا ما نمیدانیم در مشرق و مغرب
دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست شاید در کرات دیگر یا منظومات شمسی دیگر چنین
شهرهایی باشد و همین طور اخباریکه راجع بآسمان آمده ما نمیدانیم اصطلاح آنها
در آسمان چیست آیا مدار شمس ها و کواکب است یا چیز دیگر و جمله کلام آنکه
اصلاً مراد گوینده معلوم نیست تا بدانیم خلاف علم یا حس است علاوه شاید پانصد
سال راه سال توری باشد و علم و حس راه ندارد که بداند پس از پانصد سال نوری چه
خبر است در عالم تکذیب بیجا کار خردمندان نیست

و اما حدیث غروب شمس و رفتن از آسمانی بآسمانی و رسیدن بزرعرش و
سجده کردن و مانند اینگونه احادیث مراد درست معلوم نیست اولاً آسمان یعنی چه
و ثانیاً عرش یعنی چه ؟ عرش در اصطلاح حدیث بچند معنی آمده آیا کدام يك مراد
است و ثالثاً سجده یعنی چه شاید سجده مانند آیه قرآن باشد که در سوره رحمن
میگوید النجم و الشجر یسجدان یعنی گیاه و درخت سجده میکنند خوبست قرآنرا
رد کنیم که خلاف حس گفته با آنکه بگوئیم سجده اینها خاضع بودن و بر سنت خدائی

سیر و حرکت کردن است شمس نیز روی سیر خدائی که سیر میکند و پیش خدا خاضع است و سجده کرده است و البته با امر خدا غروب و طلوع میکند و مددهای غیبی بآن میرسد چنانچه خدا میگوید **يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هَمْدُهُ** موجودات ذکر خدا میکنند

جمله کلام آنکه هیچیک از این احادیث که آورده از باب آنکه مراد معلوم نیست نتوان درباره آنها حرفی زد آری يك حرف باقی مینماید و آن آنستکه این احادیث را چرا گفته اند در صورتیکه مراد درست معلوم نبوده . جواب آنستکه فرضاً که حدیث صحیح باشد و بگوئیم گفته شده است از قرآن که بالاتر نمیشود در قرآن نیز آیات بسیاری است که مراد را مانعیدانیم مانند اوائل سور ، شمار برای این آیات چه معنی درستی سراغ دارید **الم المر حم حم هـ هـ ق ن** و مانند آنها **يك نکته** دانستنی در اینجا باید ما خوانندگان را توجه دهیم يك نکته که برای حل بسیاری از اشکالات باید آنرا دانست و آن آنستکه چنانچه گفتیم احادیث اساساً بر دو گونه است یکی احادیثی که جنبه عملی دارد و آن قوانین است که برای زندگانی این جهان یا آن جهان وضع شده است و دیگر احادیثی که جنبه علمی دارد و از قبیل قوانین کشورهای و لشگری و مانند آن نیست که باید بمورد اجراء و عمل گذاشت مانند احادیثیکه در باب قضاء و قدر و جبر و اختیار یا در باب هیئت و نجوم و مانند آن آمده است و در قرآن نیز همین دو گونه آیات وارد است یکی آیات عملی که باید توده بآن عمل کنند و در کشور باید بمورد اجراء گذاشت و دیگری آیات علمی که چنین نیست ناچار احادیث و آیاتی که از دسته اول است چون عمومی است و برای عمل کردن است باید با فهم عموم درست بیاید و در آنها تأویل و توجیه راه ندارد البته قانونیکه برای يك مملکت وارد شد نباید طوری وضع شود که اهالی آن مملکت آن قانون را نفهمند آری ممکنست تشریح و توضیح قانون باز محتاج بدانشمندان باشد لکن این غیر از تأویل است لکن آیات و احادیثیکه راجع بعلومیات است و جنبه عملی ندارد

لازم نیست گوینده آنطوری بگوید که همه کس آنرا بفهمد بلکه ممکن نیست این گونه چیزها را بافهم عموم توده بیان کرد

مثلاً بکنفرطیب یکوقت میخواهد بکدستور حفظ الصلحه برای اهالی کشور بنویسد ناچار باید طوری بنویسد که توده آنرا بفهمند زیرا ایندستور برای عمل است لکن یکوقت میخواهد يك كتاب علمي بنویسد البته این کتاب را نمیتواند طوری بنویسد که همه توده آنرا بفهمند کتابیکه مبتنی بریکقواعد بسیار دقیق علمی است ناچار برای یکدسته دانشمندان نوشته میشود و دیگران حق دخالت در آن ندارند و اگر خردمند باشند اعتراض هم نمیکند که چرا طوری این کتاب را نوشتی که حمالان و جامه داران نیز بفهمند

قرآن و حدیث نیز قانونهای علمی را که برای توده آوردند طوری بیان کردند که مردم میفهمند لکن علوم قرآن و حدیث را همه کس نمیتواند بفهمد و برای همه کس هم نیامده است بلکه بعضی از آنها رمز است میان گوینده و یکدسته خاصی چنانکه دولت بعضی تلکرافات رمزی دارد که صلاح کشور نیست که آنها را کشف کند تلکرافخانه هم از آن تلکرافات چیزی نمیفهمد در قرآن از اینگونه رمزها است که حتی بحسب روایات جبرئیل هم که قرآنرا آورد خود نمیدانست معنی آنرا فقط پیغمبر اسلام و هر کس را او تعلیم کرده کشف این رمزها را میتوانستند بنمایند مانند همان حروفی که در اول سوره ها است و در قرآن صریحاً این سخن را گوشزد مردم کرده در (آیه ۵) از سوره آل عمران (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ الْخ) در این آیه تصریح شده است باینکه آیات بردو گونه است يك آیات محكمات که تأویلی ندارد و همه آنرا میفهمند و

يك آيات متشابهات كه تأويل دارد و از قبيل رمز است و تأويل آنرا جز خدا و را سخنان
در علم کسی نمیداند

پس اینکه این نویسند بتقليد بعضی بیخردان گفته (تأويل معنی ندارد و
کار بسیار بیجائی است زیرا مسلم است که اگر عاقل چیزی بگوید مقصودش همان است
که عرف از آن میفهمد اگر غیر از این باشد نظام زندگی بهم میخورد) از جهل و بی
خردی است مانند آنست که کسی بگوید اگر ریاضیات عالی یا قانون ابوعلی را بزبان
توده نویسند نظام زندگی بهم میخورد باید در جواب گفت اینگونه علم عمومی نیست
و مربوط بزندگی عموم هم نیست بلکه اینها را نمیتوان طوری نوشت که عموم از آن
استفاده کنند، قرآن و حدیث برای طبقات مختلفه مردم آمده است در آنها علوم
است که مخصوصین بوحی میفهمند و دیگر مردم بهره از آن ندارند. و علوم است که
برای يك طبقه عالی از دانشمندان است و دیگران از آن بکلی بی بهره هستند مانند
براهینی که بر تجرد واجب و احاطه قیومی او است که شماها اگر تمام قرآن را بگردید
نمیتوانید اینگونه مسائل را از قرآن استفاده کنید لکن اهل آن مانند فیلسوف بزرگ
صدر المتألمین و شاگرد عالیقدر آن فیض کاشانی علوم عالیه عقلیه را از همان آیات
و اخبار که شماها هیچ نمیفهمید استخراج میکنند

آری هر کس نباید در علوم قرآن و حدیث دخالت کند قرآن و حدیث نیز نهی
از این تصرفات جاهلانه کرده است که شما بیخردان با از گلیم خود دراز نکنید،
جمله کلام آنکه احادیث بسیاری که در اینگونه علوم وارد است در صورت صحت
مبتهی بر يك اصطلاحات و رمزهایی است که مردم نمیتوانند از آن استفاده کنند مانند
اخبار کوه قاف و اخبار گاوماهی و اخبار رعد و برق و زلزله و صاعقه و مانند آنها که
در این کتابچه آورده بگمان آنکه اینها چیزی است که با آن بتوان از زیر بار قرآن
و حدیث بیرون رفت مافرضاً که تمام این احادیث را باطل بدانیم باز بحکم عقل از
احادیث دیگر نمیتوانیم چشم پوشی کنیم زیرا باطل بودن يك کتاب که در نظر علماء

هم اعتباری ندارد یارد کردن يك حديث كه خود محدثين هم ميگویند بايد آن را رد كرد موجب نمیشود كه احادیثیكه جنبه عملی دارد و علماء آنها را همه قبول دارند و با عقل و علم و حس هم منافات ندارد وارد كنیم چنانچه این بیخرد میگوید (چون این چند حدیث درست نیست باید تمام احادیث را قلم دورش كشید) این سخن مانند آنستكه بگوئیم چون بعضی دواهای این دواخانه زهر كشنده است ما قلم دور تمام دوا خانه ها میكشیم و چون بعضی از حرفهای تاریخ اعمم دروغ است ما همه كتابهای تاریخ را كنار میگذاریم البته این سخن مخالف حكم خداست و هیچ عاقلی با آن همراه نیست از این قرار باید دور قرآن هم قلم بكشید برای آنكه بعضی از آیات آنرا شما نمیفهمید و با عقل ناقص شما درست نمیشود مانند سخن گفتن همه موجودات و تسبیح آنها و سخن گفتن مورچه و هدهد و زنده شدن مردگان بدست ابراهیم و عیسی و زنده شدن عزیز و الاغش و مانند اینها پس بگفته شما باید دور تمام قرآن قلم كشید یا باید اعتراف كرد كه علم بشر ناقص و محدود است و اطلاع بر نوامیس كائنات و اسرار موجودات ندارد امروز هم كه روزگار علم ترقیات روز افزون كرده باز صدها هزار اسرار جهان در پس پرده مانده است و روزگار انتظار دانشمندان بزرگتری دارد كه بعضی از آنها را بدسترس آنها گذارد . پس انسان عاقل نباید بمجرد آنكه چیزی برخلاف سلیقه یا عادتش شد یا علم ناقصش راهی بر ادراك آن نداشت بانكار برخیزد و آنكه يكباره سراسیمه شده و انگاره را از دست داده بگوید دور تمام اخبار باید قلم كشید با آنكه هزاران احادیث از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین رسیده كه انسان را راهنمایی باسرار توحید و معرفت میکند و مشكلات زندگانی دوجهان را برای انسان آسان میکند و كلید درهای فضایل و كمالات را برای ابران بدست انسان میدهد

۳- بسیاری از اینها بازندگی نمیسازد (گفتار حكومت و قانون دیده شود)

جواب این سخن در پیرامون همان گفتار داده شده است با آنجا رجوع شود ، این سه اشكال را در پشت كتابچه در پرسش دوازدهم ذكر كرده است

۴- بیشتر اینها خودشان باهم نمیسازد (کتابهای حدیث پر است از اینها) اینکه ما میگوییم سر خود کسی نمیتواند بکتابهای حدیث رجوع کند و از آنها حکم خدا را بفهمد و اجتهاد تخصص بیرون آوردن احکام است از قواعد و احادیث و جدا کردن احادیث عملی است از غیر عملی که آن مربوط بیک قواعد علمی دقیق است که دست شماها بآن نمیرسد برای همین است که شماها وقتی رجوع میکنید بکتابهای حدیث سرگردان میشوید که باید چه کرد راه پیدا کردن احکام عملی را هم ندارید زیرا قواعد فنی در دست شما نیست ناچار کار را آسان کرده بانکاری پرداختید خوبست شما با اینهمه معلومات یک سرکشی به همه علوم بکنید ناچار در آنها هم چیزهاییست که شماها نمیفهمید و بنظرتان باهم متنافی میآید و آنگاه یکسره خود را راحت کنید و بگوئید همه علوم باطل است همان روایاتی که بنظر شما باهم مخالف است وقتی اهل فن آنها را در تحت قواعد میآورند بیشتر آنها از تنافی بیرون میآید و بعضی از آنها که بتنافی باقی میماند تکلیف قطعی آنها را در علم اصول تعیین کردند بطوری که عملی بودن یکدسته از آنها را اهل فن تمیز میدهند و سرگردانی برای آنها در راه یافتن بقوانین نیست آری چون علم نظری اجتهادی است مانند همه علوم میان اهل فن اختلاف نظر پیدا می شود و آنها نه در قوانین اساسی بلکه در بعضی جزئیات ۵- میدانیم بسیاری از این احادیث ساختگی است (کتابهای درایه قسمت حدیث موضوع با مجموع دیده شود)

اما شما که برای تمیز حدیث ساختگی از غیر ساختگی راهی ندارید که می گوئید میدانیم از اینجهت همینطور تیری بتاریکی انداخته میگوئید کتابهای درایه رجوع شود با آنکه در کتابهای درایه اینگونه احادیث را ذکر نمیکنند آری در کتابهای اصول میزان برای تمیز دادن هست و اهل فن تمیز میدهند از اینجهت مجموع را غیر عملی میدانند و کنار میگذارند و غیر مجموع را بمورد عمل میگذارند.

۶- این اخبار ظنی است و بحکم عقل و قرآن پیروی ظن جایز نیست :

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي عَنْ الْحَقِّ شَيْئًا) این اشکال همان پرسش یازدهم است که میگوید این احادیث که امروز در دست ما است ظنی است و عقل هم اینرا نمی پذیرد که خدای قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را بچیزی امر کند و راه علم را بروی او ببندد

جواب پرسش
جواب این اشکال آنستکه خدا در ابلاغ فرمانها و رساندن
یازدهم قانون خود بمردم يك امر تازه برخلاف سیره و طریقه عقلاء

عالم نیاورده چنانکه تمام عقلاء در تمام کشورهای جهان بخبر اشخاصی که مورد وثوق و اطمینان آنهاست عمل میکنند و اگر عمل بخبر دادن اشخاص ممنوع شود باید مردم اساس زندگی خود را بهم زنند و نظام کشورهای جهان باید بکلی بهم بخورد همینطور خدا در تبلیغ قانون های خود علاوه بر آن احکام و قوانینی که در قرآنست و قطع نیست و علاوه بر آن احکامی که از روایات متواتره ثابت شده و آنهم بطور قطع ثابت است بهمان سیره و روش عقلاء رفتار کرده و قانونهای خود را بهمان روش متعارف میان جهانیان تبلیغ نموده و عجب آنستکه نویسندہ باینکه اعتراف کرده که روش و سیره عقلاء پذیرفتن خبر است مانند تاریخ باز میگوید عمل کردن بظن بخلاف عقل است و عمل باخبر را عمل بظن میداند و حاصل کلام او این میشود که سیره عقلاء بر عمل نمودن بچیزی است که خلاف عقل است و این از غایت بیخردی و جهل است که کسی کار تمام عقلاء عالم را برخلاف عقل بداند پس باید گفت که عقلاء یا عمل کردن باخبر را عمل بظن نمیدانند بلکه عمل بوثوق میدانند و در قرآن هم از ظن نهی کرده نه از وثوق و یا عمل بظنی که از خبر اشخاص مورد اطمینان حاصل شد مخالف عقل نمیدانند و خدا هم اینگونه ظن را جلو گیری نکرده زیرا جلو گیری از آن برخلاف نظام جهان و نظام زندگانی جهانیانست و خدا نظام جهان را هرگز بهم نخواهد زد و طریقه قطعیه عقلاء را خراب نخواهد کرد

يك سخن قابل توجه در اینجا باید خوانندگان را متوجه کنیم بیک نکته قابل توجه و آن اینست که احادیثی که از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین بما رسیده و در کتابها

ثبت است از همین زمان ما تا زمان پیشوایان دین و ائمه معصومین سلام الله علیهم در همه طبقات اشخاصی که آن روایات را نقل کردند حالاتشان در علم رجال مذکور است و از این علم معلوم میشود که حدیث از چه اشخاصی دست بدست بما رسیده و شرح حالات آنها و خوبی و بدی و چگونگی زندگانی آنها همه در کتابها ضبط است پس میان اخبار بیشتر تواریخ و اخبار کتب احادیث این فرق روشن هست که در تاریخ و توفیق و اطمینان نیست زیرا از احوال اشخاصی که نقل شده و وسیله هائی که خبر بما رسیده درست اطلاعی نداریم لکن در اخبار ما اینطور نیست علماء و محدثین ما هر حدیثی را که میآورند میتوانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که این خبر مورد وثوق است یا صحیح است یا مورد اطمینان نیست و نباید بآن عمل کرد الان ما کتاب های هزار سال پیش از این را مانند کتاب کافی که از بزرگترین کتابهای حدیث است با وسیله اشخاص مورد اطمینان و وثوق بطور مسلسل نقل میکنیم و احوال رجال خود کافی نیز معلوم و مضبوط است پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد برای آنکه از ناقلین اخبار آن بی اطلاع است حق ندارد اخبار کتابهای حدیث را نپذیرد

يك نظري بكتابه چه پس از آنکه نویسنده جمله از احادیث غیر عملی را که چگونگی آنها را ذکر کردیم آورده میگوید (شاید شما بگوئید که مادر برابر احادیث خوب هم داریم ولی این سخن بر فرض هم درست باشد بدان میماند که کسی بخواهد از کاسه که نصفش شکسته کار بکشد بنام آنکه نصف دیگرش سالم است چنانکه خود شما اگر يك سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر بگفته هایش بی اعتناء میشوید) آفرین بر این هوش سرشار و دلیل منطقی که بایک مثال بی تناسب میخواهید يك مطلب روشن را سر بوشی کنید اگر يك یا چند حدیث در کتاب بحار الانوار که خود صاحب کتاب نیز التزام بدرست بودن آن ندارد وارد شد که یا مراد غیر معلوم بود و یا فرضاً برخلاف عقل بود باید دست از کتاب و ساقبل هم که احادیث مورد عمل است برداشت و عمل بآن را مانند کار کشیدن از کاسه نیمه درست حساب کرد با آنکه مثال

درست آن اینست که اگر دو کاسه باشد یکی شکسته باشد و یکی درست انسان گناه شکسته را کردن درست نباید بگذارد سخن شما بآن ماند که برای بد بودن يك دارو که خود دارو گر نیز بیدی آن اعلان کرده از داروهای خوب آن نیز پرهیز کنید و بواسطه بدی نان يك خبازی از تمام خبازی های شهر اجتناب نمائیم خوب باشد یا بد باشد و این بیخرد باز ندانسته که هزاران نفر راوی حدیث در علم رجال هست که این احادیث از چند نفر آنها نقل شده و بواسطه چند حدیث از چند نفر که یا مراد معلوم نیست و یا فرضاً با عقل درست نمیآید نمیتواند دست از همه احادیثی که هزاران اشخاص دیگر نقل کردند برداشت آید این بیپرونده گوئی و پیریشان نویسی نیست يك نکته دانستی در اینجا باید يك نکته دیگر توجه پیدا کرد و آن اینست که ما يك خبری که فرضاً خلاف واقع باشد اگر از کسی شنیدیم یکوقت معلوم میشود که گوینده آن خبر را از خود جعل کرده و بدروغ برای ما نقل نموده است در اینصورت ما اعتناء باخبار دیگر او نیز نمیکشیم لکن اگر گوینده را با امانت و درستی شناختیم و از او يك خبر نادرست شنیدیم و اطمینان پیدا کردیم یا احتمال صحیحی دادیم باینکه گوینده متعمداً دروغ پردازی نکرده و از روی اشتباه و خطا این خبر را نقل کرده این اسباب این نمیشود که ما باخبار دیگرش که نادرستی آنرا نفهمیدیم اعتناء نکنیم پس اینکه نویسنده میگوید (خود شما اگر يك سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر بگفته هایش اعتناء میشوید) در همه جا درست نیست خود شما از يك نفری که مورد وثوق و اطمینان است اگر يك خبری که بنظرتان نادرست است بشنوید و احتمال خطا و اشتباه درباره او بدهید بمجرد نقل کردن يك خبر نادرست از اخبار دیگرش دست نمیکشید و اگر بنا باشد با نقل يك خبر نادرست مردم دست از تمام اخبار اشخاص بردارند باید نظام زندگی را بهم زنند زیرا هیچکس از خطا و اشتباه خالی نیست و ناچار در میان خبرهای او يك یا چند چیز نادرست پیدا میشود پس باید مردم از پذیرفتن اخبار بکلی خودداری کنند با آنکه همه میدانیم نظام جهان

وزندگی بپذیرفتن اخبار برپاست پس اگر در روایات صحیحیه که اشخاص درست
مورد اطمینان آنها را نقل کردند یکی دو تا روایت برخلاف عقل شنیدیم و احتمال
خطا و اشتباه کاری در کار بود نمیتوانیم دست از تمام اخبار آن اشخاص برداریم
بعد آنکه در یک مورد خطا کرده است آری اگر کسی اخبار خلاف واقع خیلی نقل
کرد گرچه از روی اشتباه هم باشد باخبار او اعتمادی نتوان کرد

اکنون خوب است خوانندگان رجوع کنند باین اخباری که برخلاف عقل آنها
است ببینند آیا جز اینست که یکنفر راوی که هزار حدیث مثلاً نقل کرده و همه
مطابق عقل و علم است یکی دو حدیث هم برخلاف عقل و علم نقل نموده و احتمال
میدهیم این حدیث یا بواسطه گذشتن زمانها اشتباهی در نقل شده باشد یا فرضاً راوی
خطا و اشتباهی کرده باشد در اینصورت آیا ما میتوانیم دست از هزار روایت دیگر
که درست است برداریم؟

شما در یک مجله که نویسنده او را بدورستی و امانت میشناسید صد ها خبرهای
درست موافق با عقل دیدید درین شماره های آن یکی دو جا خطا بود که احتمال
دادید در مطبعه اشتباهی شده یا نویسنده با اشتباه و خطا آن خبر نادرست را نقل کرده
آیا تمام مجله های او را کنار میگذارید و اعتناء باخبار دیگرش نمیکنید یا همان
مورد خطا را کنار گذاشته دیگر مواردش را میپذیرید اگر چنین است ماجر اچوئی
و غلط اندازی این نویسندگان را باید بپذیرید و راه غلط اندازی آنها را بفهمید اینها
بواسطه چند حدیث که برخلاف عقل آنهاست با آنکه ممکن است خطا و اشتباهی
در کار باشد یا معانی دیگری که بفهم مانعاید داشته باشند میخوانند از هزاران حدیث
درست که با علم و عقل موافق و از اشخاص مورد اطمینان و وثوق نقل شده دست
بردارند و جرم خیالی کتاب (۱۴) بحار الانوار را بگردن تمام کتابهای حدیث که یکی
از اینگونه روایات در آنها نیست بگذارند و از زیر فرمانهای خدا یکسره شانیه تهی
کنند در صورتیکه همین نویسندگان اخبار بعضی روزنامه های کنونی کشور را با آنکه

اطمینان بنویسندگان آن نیست و در آنها خلاف حقیقت بسیار دیدند با جان و دل میپذیرند
 اکنون چه شده است که اخبار روزنامه که نویسنده اش از هیچگونه دروغ
 و نادرستی احتراز نمیکند باید پذیرفت لکن بواسطه نادرست بودن يك يا چند حدیث
 یا فرضاً يك كتاب باید دست از تمام کتابهای حدیث برداشت حکمیت آنرا واگذار
 میکنیم بوجدان پاک و انصاف خوانندگان محترم

پرسش سیزدهم و (بنظر شما علت آنکه امروز مردم بدین بیعلاقه شده اند
 پاسخ آن چیست) در اینجا سخن فراوانست و علتهای اصلی و فرعی
 بسیار است لکن ما اظهار نظر در يك علت که تمام علتها یا بیشتر آنها از آن تولید
 شده مینماییم :

اروپائیان از سالهای بس طولانی این نکته را دریافتند که بانفوذ روحانیت
 و قوت علاقه دینداران بدین ممکن نیست بآسانی بتوانند استعمار ممالك اسلامی
 کنند و منابع ثروت آنها را از دست آنها بی چون و چرا بر بایند و مقاصد استعماری
 یا استثمار خود را عملی کنند و چنین تشخیص دادند که ریشه علاقمندی توده بدین
 تبلیغات روحانیین اسلام است و با علاقمندی توده بروحانیت ممکن نیست علاقه بدین
 داری را از آنها گرفت آنها دیدند برای يك پیمان دخیانیات با آن محذورات بزرگ
 زمان ریاست مرحوم میرزای شیرازی مواجه شدند و عاقبت نتوانستند مقصد خود
 را عملی کنند از آن روزها پیشتر درس خود را برای همیشه خواندند و
 فهمیدند بانفوذ اینان نمیشود معادن ثروت این ممالك را برد و امر يك کشور مستقل
 را با وزارت استعمار قرارداد ناچار با تمام قوی و تدبیرات عملی که مخصوص بخود
 آنها است با دست خود ایرانیان مشغول بانجام این وظیفه حتمیه شدند که هر چه
 ممکن است زودتر قوه روحانیت را از بین ببرند یا دست کم از نفوذ آنان هر چه ممکن
 است بکاهند و با کاسته شدن این قوه که راهنمای مصالح کشور اسلامی بود و در عین
 حال قوه جلوگیری از نفوذ اجانب هم بود مردم را از دینداری سست کنند قبل از بیست

سال دیکتاتوری نقشه‌های خود را نسبتاً بانزاکت و آرامش میخواستند عملی کنند
 باروزنامه‌ها و تبلیغات که از قفقاز و کلکته و مصر و دیگر بلاد شروع شد و بایران نیز
 نفوذ پیدا کرد باینکار مشغول شدند و در این بیست سال که پیش بینی جنگ جهان را
 کردند و خود را نیازمند باین کشورها و منابع ثروت آن دیدند و از طرفی میدیدند
 با آرامش اگر بخواهند نقشه را عملی کنند وقت تنگ است و فرصت از دست میرود
 و بادست مرحوم احمد شاه نمیتوانستند کاری از پیش ببرند نقشه‌های خود را با بعضی
 دیگر در میان گذاشتند و آنکس که باتمام مقاصد آنها همراه شد دیکتاتوری بی‌هوش
 رضا خان بود و پیش از او نیز آن مرد ابله اتاترک بود که نقشه‌های آنها را بطور اجبار و
 سر نیزه عملی کردند و مردم را از طرفی با تبلیغات و کار کاتوره‌های روزنامه‌ها و از طرفی
 با فشارهای سخت بروحانین و خفه کردن آنها در تمام کشور و از طرفی شایع کردن
 اسباب عشرت و ساز و نواز و سرگرم کردن مردم را بکشف حجاب و کلاه لگنی و
 مجالس سینما و تئاتر و بال و آنچه‌ها که میدانید و گول زدن آنها را باینکه اینگونه
 بازیها تمدن و تعالی کشور است و دینداران مانع از آن هستند پس آنها مانع از
 ترقیات کشور و اساس زندگی هستند

با این حیلها و صدها مانند آن توده را از روحانی دلسرد بلکه بآنها بدبین
 کردند و علاقه بدین دنبال آن از دست رفت کارمندان دولت هم که عضو مؤثر کشورند
 یکدسته کمی از آنها که تا اندازه ملتفت قضایا بودند بواسطه گرفتن پستهای حساس
 دست پیمان با جانب داده بر علیه مصالح کشور قیام و اقدام کردند و یکدسته زیاد آنها
 گول آنها را خورده و با ساده لوحی ترقیات کشور را با این بازیچه‌ها پنداشتند و هر چه
 اسم تجدد روی آن آمد بدون سنجش پذیرفتند و از کلمه ارتجاع بطوری آنها را
 ترسانیدند که هر قدر مفاسد يك موضوعی را دیدند برای آنکه بآنها نگویند کهنه
 پرست یا (فنائيك) چشم از مصالح کشور پوشیدند و تنگ خیالی این کلمه مو هو مرا
 بخود نخریدند و یکدسته بسیار کمی که هم ملتفت بودند و هم خیانتکار نبودند یا از

کارکناره گرفتند با آنها را کنار کردند و با واسطه ضعف نفس و اقلیت کامل نمیتوانستند سخنی بگویند همه دیدید که تبلیغات بر ضد دین بطوری شایع بود که بیشتر روزنامه های کشور غالب وقت خود و خوانندگان را صرف آن میکردند و بهر طوری ممکن بود بتوده تزریق ضد آئین میکردند

شما دیدید در آن کارناوال ها چه افتضاحی برپا کردند و چه بی آبرویی ها کردند و عملا چه تبلیغات برخلاف دین نمودند اینها تبلیغات آن دسته بود که باتمام وسایل شایع میشد و حالا هم کم و بیش چند نفر بیخرد مانند شما و آن ارباب افیونی بیخرد شما ته مانده کاسه آنها را می لیسید و بدون آنکه اصلا قوه تمیز داشته باشید بر ضد دین و کشور و استقلال مملکت کتابچه های تنگین خود را پخش میکنید و با هزار جانفشانی تهمت ها و دروغها بروحانی و دینداران میبندید و با کمال بی شرمی از آئین خود بدین پاك نام میبرید با آنکه سوابق آن مرد ابله در تبریز و طهران در دست است و آنها که او را میشناسند بنا پاکی و خلاف عفت میشناسند چنین عنصری که خود ناپاك ترین عناصر است میخواهد مردم را با آئین ناپاك که آئین زردشت موهوم است دعوت کند و از هزاران دستورات خدائی که مانند سیل روان از عالم غیب بقلب پیغمبر پاك اسلام که زندگانی سراسر نورانی آنرا همه میدانند نازل شده منصرف کند

اینها تبلیغات آن دسته است که بادت بعضی روزنامه نویس ها و چند تن مانند شما همیان توده پخش میشود و آنها را از دین و دینداری منصرف میکند و بدین بیعلاقه مینماید لکن تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن نبود انجام بگیرد مجالس تبلیغ آنها حکم تریاك قاچاقی یا بدتر از آن را پیدا کرده بود مدارس علمی را که سر چشمه این منظور بود در تمام کشور از آنها گرفته یا بستند و یا مرکز فحشاء مستی جوان تازه رس قرار دادند مدرسه مروی را در تهران که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود جایگاه مستی ارامنه کردند مدرسه سپهسالار را بمستی جوانها که با نام مدرسه موقوفات آن برای پشت میز نشستن قریبت می شد و اگذار کردند و امروز

هم بهمان حال باقی است . گویند گانی بنام وعظ و خطابه از پیش خود انتخاب نمودند که بعضی از آنها بجای دعوت بدین دعوت بمقاصد شوم رضاخان که مقاصد اجانب بود میگردیدند .

در این میان چند تن آخوند قاجاق که از علم و تقوی یادست کم تقوی عاری بودند بنام روحانیت ترویج کردند و بنام اصلاحات برخلاف دین آنها را بنوشتن و گفتن و ادار کردند و کتابهای آنها را با اجازه اداره مطبوعات با خرج خود یا کسانی که گول خورده بودند بطبع میرسانند و اگر کتابی برضد آن نوشته میشد طبع آن را اجازه نمیدادند چنانکه کتاب اسلام و رجعت که نوشته شد یکی از روحانیین قم کتاب ایمان و رجعت نوشت و دروغ پردازی و خیانت کاری سنگلجی را آفتابی کرد و نگذاشتند طبع شود اکنون هم خطی موجود است . دینداران نیز در این کوران بی دینی خود را باختند و از روحانیین کناره گرفتند و یادست کم بمقاصد آنها همراهی نکردند و امروز هم ندارند از این جهت کتابهای برخلاف آئین بزودی بطبع میرسد لکن کتابهای دینی بسیار در زمین مانده و کسی اقدام بطبع آنها نمیکند با اینهمه میخواهید باز مردم علاقه مند بدین و دینداری باشند

اینها جمله از علل بیعلاقه گی مردم بدین است و تا زمانه داران ما و کارمندان دولت و اعضاء حساس کشور از خواب بر نخیزند و مقاصد مسموم اجانب را درست نفهمند چشم داشت باصلاح این کشور نباید داشت

در پایان سخن از نویسندگان کتابها یا روزنامه ها تقاضا میشود که مندرجات این کتاب را که کمی از بسیار است نظر کنند و وضعیت اسفناک کشور را در نظر بگیرند و ریشه خرابیها را با در نظر گرفتن وضعیت بیست سال دوره دیکتاتوری و گذرش احوال رضاخان و علل برقرار شدن او بحکومت ایران و کارهایی که برخلاف مصالح کشور و برای پیشرفت مقاصد دیگران در آن مدت شد بدست بیاورند و بایک شجاعت ادبی و از خود گذشتگی دست بدست داده ملت را بیدار کنند و حس دینداران را که

در این چند سال خفه کردند باز در توده زنده کنند تا مورد استفاده دیگران نشوند
اینک آیاتی از قرآن کریم برای شما میآوریم و این اوراق را بگفته خدای

جهان، پایان میرسانیم

سه آیه از آیات قرآن سورة نساء (آیه ۱۳۷) بِشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا
أَلِيمًا الَّذِي يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيتُهُمْ عِنْدَهُمُ
الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

سورة مائده (آیه ۵۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

سورة انفال (آیه ۵۹) وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ
الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ
يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ

هم میهنان عزیز، خوانندگان گرامی، برادران ایمانی، جوانان ایران دوست،
ایرانیان عظمت خواه، مسلمانان عزت طلب، دینداران استقلال خواه، ایشان این
فرمانهای آسمانی است، این دستورات خدائی است، این پیامهای غیبی است که
خدای جهان برای حفظ استقلال کشور اسلامی و بنای عظمت و سرفرازی شما ملت
قرآن و پیروان خود فرو فرستاده آنها را بخوانید و تکرار کنید و در پیرامون آن
دقت نمائید و آنها را بکار بندید تا استقلال و عظمت شما بر گردد و پیروزی و سرفرازی
را دو باره در آغوش گیرید و گرنه راه نیستی و زندگانی سراسر ذلت و خواری را
خواهید پیمود و طعمه همه جهانیان خواهید شد. والسلام علی من اتبع الهدی

« پایان »

الف فهرست مطالب کتاب

ص	م
۲	سبب تألیف کتاب
۳	يك خواهش از خوانندگان
۴	ریشه گفتار نویسندگان
۵	سبب اصلی این اشکالات
۵	يك اشتباه بی اساس
۶	غلط اندازی و اشتباه کاری
۷	هوام قریب کبست
۸	نکته اصلی حمله بعلماء اسلام
۹	چرا رضاخان باعلماء بدبود
۱۰	گفتار اول توحید
۱۰	سؤال اول و جواب آن
۱۱	بیان شرك مجوس و ثنویه
۱۲	مزدك و آراء او
۱۳	عقاید اهل اهواء و حرانیون
۱۴	معنی شرك و آراء اصحاب هیاكل
۱۵	آراء اصحاب اشخاص
۱۵	آراء عرب در زمان جاهلیت و ریشه آن
۱۶	اسماء پتهای عرب و آراء نصاری
۱۷	مبارزه اسلام باکمی بوده
۱۸	نمونه آیات رد دهریین
۱۹	نمونه آیات رد مشرکین
۱۹	نمونه آیات رد ستاره پرستان
۲۰	نمونه آیات رد بت پرستان
۲۱	آیاتیکه نام پتهای عرب را برده
۲۱	آیه که نویسندگان دست آویز کردند
۲۳	فرق مباهنه عبادت و تواضع
۲۴	کواء از قرآن بدهی
۲۵	کواء دیگر بر اثبات سخن
۲۶	حکمت از خوانندگان
۲۷	پرسش اول و پاسخ آن
۲۷	کارهای خدائی کدام است
۲۸	کواء از قرآن بر اثبات مدهی
۲۹	کواء دیگر از کلام خدا
۳۰	از مردگان حاجت خواستن شرك نیست
۳۱	آراء فلاسفه در بقا نفس
۳۱	رای سالیس ملطی
۳۲	رای آنکسیبایس و انبذقلس و فبثاقورث
۳۳	رای سقراط فیلسوف
۳۴	رای افلاطون و ارسطاطالیس
۳۵	آراء فلاسفه اسلام
۳۵	رای شیخ الرئیس و شیخ اشراق
۳۶	رای صدرالتالیهین فیلسوف شهر
۳۷	رای دکارت فیلسوف فرانسوی
۳۷	آراء ۴۷ نفر از فلاسفه اروپا
۳۸	کواء از قرآن بر زنده بودن روح
۳۹	حکمت از خوانندگان محترم
۴۰	نتیجه گفتار ما
۴۰	شفاه خواستن از تربت شرك نیست
۴۱	کواء از قرآن
۴۱	هوام قریبی و طراری
۴۲	علاج روحی بتصدیق دکتران قدیم و جدید
۴۳	خاك پای زندگان زندگی بخش است
۴۵	بحث در اطراف معجزه پیغمبران
۴۶	کواهمای قرآنی بر این دهوی

ص	ص
۸۲ آیات قرآن درباره رحمت و آمرزش	۴۸ جواب گفتار نویسندگان
۸۳ يك سخن در پیرامون بداء	۵۰ بحث در غیبگوئی
۸۵ معنی روایت و حقیقت بداء	۵۰ گواههای قرآنی
۸۶ معنی دیگر بداء	۵۱ گفتار فلاسفه درباره غیبگوئی
۸۷ تطابق قرآن با احادیث بداء	۵۲ رای شیخ الرئیس و شیخ الاشراق
۸۹ پرسش دوم در پیرامون استخاره	۵۳ رای صدر المتألهین فیلسوف شهر
۹۰ معنی استخاره	۵۳ آراء فلاسفه اروپا و بحث در مبتدائیزم
۹۲ گواه از قرآن برای استخاره	۵۴ کلام فرید وجدی در آراء فلاسفه اروپا
۹۳ تأثیر استخاره در روح بگفته فلاسفه	۵۵ داوری از خوانندگان محترم
۹۴ غلطاندازی نویسندگان	۵۶ ریشه انکار معجزات و سبب آن
۹۷ علماء اسلام دعوی غیبگوئی نکردند	۵۶ پرسش راجع بسجده بر تربت
۹۹ پاسخهای کودکان از پیش خود	۵۸ گواه از قرآن بر گفتار ما
۱۰۴ تهمت نویسنده بدینداران	۵۹ دروغ پردازی و عوام فریبی نویسنده
۱۰۵ گفتار دوم در امامت	۶۰ پرسش راجع بگنبد و بارگاه
۱۰۵ پرسش سوم و جواب آن و اثبات امامت بطریق عقل	۶۲ گواه قرآنی بر گفته ما
۱۰۸ اثبات امامت یا قرآن	۶۳ تمام ملل دنیا کتبد و بارگاه ساختند
۱۰۹ آیه اولی الامر بحکم خرد در امامت است	۶۵ دست آویز این بیخردان و جواب آن
۱۱۰ خلفاء و سلاطین اولی الامر نیستند	۶۶ روایت در ثواب تعبیر قبور ائمه (ع)
۱۱۲ گفتار شعبه در باب امامت	۶۷ پیغمبر از این نویسندگان زیاده تعبیر فرموده
۱۱۲ سبب آنکه قرآن صریحاً اسم امام را نبرده	۶۸ فقرات زیارت جامعه کبیره
۱۱۴ مخالفتهای ابوبکر با قرآن منقل تراویح و اخبار اهل سنت	۷۰ تطابق زیارت جامعه با قرآن
۱۱۵ مخالفت او با آیات ارث بن انبیاء	۷۰ خیانت نویسنده در نقل زیارت جامعه
۱۱۶ مخالفت او با آیه خمس	۷۲ در پیرامون زیارت جامعه کبیره
۱۱۷ مخالفت او با آیه زکوة	۷۲ دروغ پردازی و افتراء روشن
۱۱۷ مخالفتهای عمر با قرآن باقرار سنیان و اخبار آنها	۷۴ خیانت در نقل حدیث کافی
	۷۷ بحث در پیرامون شفاعت
	۷۹ گواههای قرآنی در این باب
	۸۰ يك طراری شکفت آور

- ۱۱۸ مخالفت او با آیه استمتاع
۱۱۸ مخالفت او بامتعه حج و آیه طلاق
۱۱۹ مخالفت او با آیات عصمت پیغمبر و نتیجه سخن ما در این باب
۱۲۰ یکنظر بگفتار یاهو گویان در پیرامون امامت
۱۲۱ در معجزات پیغمبر و اشتباه کاری بیخردان
۱۲۳ دروغ پردازی در پیرامون فضائل ائمه (ع)
۱۲۴ افتراء بدینداران در خصوص شفا
۱۲۴ در پیرامون مصحف فاطمه (ع)
۱۲۵ بی اطلاعی نویسنده از قرآن
۱۲۶ در پیرامون معنی نبوت
۱۲۶ بدین ملائکه مختص پیغمبر نیست
۱۲۷ نتیجه گفتار ما و رسوائی نویسنده
۱۲۸ در پیرامون تقیه
۱۲۹ گواه قرآنی در باره تقیه
۱۲۹ یکنظر دیگر در موضوع امامت
۱۳۱ در پیرامون بطلان تعریف قرآن
۱۳۲ دزدی از میرزا ابوالفضل بهائی
۱۳۳ اشکال نویسنده بامامت
۱۳۴ جواب از اشکال با حکم عقل
۱۳۶ جواب اشکال با آیات قرآن و ذکر ده آیه در باب امامت
۱۴۰ اثبات امامت با احادیث نبویه
۱۴۱ در پیرامون حدیث قدیر خیم
۱۴۱ نقل صدنفر صحابی حدیث قدیر را
۱۴۲ تصنیف ابن هفده کتابی در سند حدیث
۱۴۲ تصنیف طبری مورخ ۲ جلد کتاب در این حدیث
۱۴۳ تصنیف حکمانی و سجستانی کتاب در سند حدیث
۱۴۳ کلام جوینی درباره ۲۸ جلد قدیر
۱۴۴ ذکر حدیث منزلت در باب امامت از صد طریق از طرق اهل سنت
۱۴۵ نقل حدیث منزلت از صحیح بخاری
۱۴۶ نقل این حدیث از صحیح مسلم و ترمذی و ابی داود
۱۴۶ نقل این حدیث از مسند احمد بن حنبل
۱۴۷ نقل این حدیث از ابن ماجه و نسائی
۱۴۷ تواتر حدیث منزلت باقرار اهل سنت
۱۴۸ تواتر حدیث ثقلین در امامت ائمه (ع)
۱۴۹ تواتر حدیث سقینه درباره امامت
۱۴۹ تواتر احادیثی که صریح در خلافت علی ابن ابیطالب است
۱۵۰ احادیث صریحه در وصایت آنحضرت
۱۵۰ امامت از روز اول همدوش نبوت بوده
۱۵۱ ذکر مورخین بزرگ این مطلب را
۱۵۲ ذکر مورخین اروپا این مطلب را
۱۵۲ آخرین کلام پیغمبر راجع بامامت بوده بحسب اقرار همه و نقل احادیث و تواتر
۱۵۲ حکایت از خوانندگان
۱۵۴ کتابهاییکه در امامت بیش از صفویه نوشته شده
۱۵۷ نام چهل کتاب که در قرب هزار سال قبل از این نوشته شده در امامت

ص	ص
۱۹۲ غلط پردازی در پیرامون تقلید میت	۱۶۱ ذکر شافی علم الهدی
۱۹۴ دخالت بیجا در معقولات و دلیل تقلید زنده	۱۶۱ الدین علامه و نتیجه سخن ما
۱۹۷ تفهیمدن نویسنده اصل عدم را و با اعتراض برخاستن	۱۶۲ بزرگی کتاب دلیل ساختگی آن نیست
۱۹۸ لافهای کودکانه نویسنده و رسوائی او	۱۶۳ يك اشتباهکاری و جواب آن
۲۰۰ تراشیدن عنوان دروغی برای روحانیین	۱۶۴ نامه امیرالمؤمنین بمعویه و معنی آن
۲۰۱ نظری باصلاح روحانیت و حال بهلوی	۱۶۵ بعضی از سخنان امیرالمؤمنین در باب غضب خلافت
۲۰۱ شرایط مصلح روحانیت	۱۶۶ یرش چهارم در پیرامون ثواب زیارت و عزاداری
۲۰۳ یرش ششم در پیرامون کار کردن روحانی	۱۶۸ يك حساب از عمر بشر و جزای خدا
۲۰۴ شغل روحانی چیست	۱۷۰ در پیرامون آیات توبه
۲۰۵ باید روحانی حزب جداگانه باشد	۱۷۱ یکنظر بسوره مبارکه قدر
۲۰۶ مقدار بودجه روحانیین	۱۷۱ جواب از اعتراض در موضوع ثوابها
۲۰۷ بودجه روحانی از کجاست	۱۷۲ جواب دیگر از اعتراض
۲۰۸ نتیجه سخنان ما در این موضوع	۱۷۳ در پیرامون عزاداری
۲۰۹ روحانی بیل توده سخن نمیگوید	۱۷۴ يك بحث دیگر در نبوت و امامت
۲۱۰ روحانی يك دیندار بیشتر طرف توجه توده است	۱۷۶ نبوت و امامت بحکم قرآن جزء دینست
۲۱۲ جرم نشر خرافات بموده چیست	۱۷۹ یرش پنجم در پیرامون ولایت روحانی
۲۱۳ قواعد دین آفتابی است	۱۷۹ يك نظر بحکومت و قوانین جهان
۲۱۴ گریزدن نویسنده بکربلا	۱۸۱ حکومت لازم است و حق خدا است
۲۱۵ نظر نویسنده در مصرف موقوفات	۱۸۳ گواه این سخن از قرآن
۲۱۷ يك دروغ پردازی روشن	۱۸۵ مجلس مؤسسان تشکیل حکومت میدهد
۲۱۸ اسلام مراعات نظافت را بیش از همه کرده	۱۸۶ چگونگی حکومت فقیه و عدم مخالفت آنها بادولت
۲۱۹ ترجیح داشتن خرکچ کوی پامثال نویسنده	۱۸۷ دلیل حکومت فقیه در زمان غیبت
۲۲۰ در پیرامون عالم بی عمل	۱۸۹ چگونگی اجازه دادن فقیه و حال مشروطه امروز
	۱۹۰ اجازه مرد کوچه کرد بدولت و بیان دور

ص	ص
۲۳۹ رفتار پهلوی باتوده	۲۲۱ گفتار چهارم حکومت
۲۴۱ دریرامون دخول در کار دولتی	۲۲۱ دولت چون بوظیفه اش رفتار نمیکند
۲۴۲ در نظام اجباری کنونی و نتایج بد او	ظلمه است
۲۴۴ تشکیل نظام در اسلام	۲۲۲ راه پیدایش اتحاد در تمام توده
۲۴۵ شرط بندی در واصل مهم نظام جایز است	۲۲۴ دریرامون کلاه پهلوی ولکتی
۲۴۵ نظام اجباری در اسلام	۲۲۴ دریرامون قرارداد و ثوق الدوله
۲۴۶ موازنه اداره تبلیغات اسلامی با تبلیغات	۲۲۵ خیانت در روایات و ذکر حکومت
امروز	دیکتاتوری
۲۴۷ رفتار صاحب منصبان با سربازان	۲۲۶ پیشقدمی شیعیان ملی (ع) در جنگها و
۲۴۸ چه چیز روح فداکاری و مبعن دوستی	دهای علی بن الحسین (ع) بشغور مسلمین
در سرباز ایجاد میکند	۲۲۷ دریرامون دخول در حکومت دیکتاتوری
۲۴۹ چه چیز یخزانه دولت زبان میرساند	۲۲۷ علماء دخول در اصل دولت را برای
۲۵۱ کی کارکنان دولت را بکار مست کرده	اصلاح جایز میدانند
۲۵۲ نظر روحانی بکارمندان دولت	۲۲۹ دریرامون جهاد
۲۵۲ چرا مردم بقانون بدبین و بدین خوشبینند	۲۲۹ فرق میان کشورگیری اسلام و جهانیان
۲۵۴ چرا اشخاص یا کدامن کمتر وارد این	۲۳۰ جنگ برای حفظ استقلال کشور بحکم
تشکیلات میشوند	اسلام واجب است
۲۵۵ برش هشتم دریرامون مالیات	۲۳۱ خیالات مالی بخولیائی نویسنده
۲۵۵ بکنظر بطور کلی بیودجه کشور اسلامی	۲۳۲ مقصود از آنکه حکومت باید بدست
۲۵۶ تعداد مالیاتهای اجباری در اسلام	فقه باشد
۲۵۸ مصارف بودجه دولت اسلامی	۲۳۳ رضاخان لایق سلطنت نبود
۲۵۹ اسلام بفقره سادات سختگیری کرده	۲۳۴ دین و عقل بازندگی امروزه نمیسازد
۲۶۰ همدۀ مصرف بودجه راجع بمصالح	۲۳۵ دین بازندگی خردمندانۀ باشراف نمیسازد
کشور است	۲۳۶ کزافه کوئی و تناقض کوئی
۲۶۰ خطاهای نویسنده درباره خمس و زکوة	۲۳۷ اسلام تکلیف حکومت را تعیین کرده
۲۶۲ قانون مالی اسلام تشکیل حکومت بزرگ	۲۳۸ قانون اسلام برای هر چیزی تکلیف
میدهد	معین کرده
۲۶۲ خطای نویسنده در زکوة طلا	۲۳۹ بکنظر بوظیفه دولت

ص	ص
۲۸۸ گفتار پنجم قانون	۲۶۴ راجع بمالیات برنج و کیفیت کشت آن
۲۸۸ بشر حق قانونگذاری ندارد و تمام	۲۶۵ مالیات شهرهای تجاری و صنعتی
حکومت‌های عالم دیکتاتوری است	۲۶۶ آشفته‌گونی نویسنده درباره خمس و کمرک
۲۹۰ چگونگی حکومت‌های عالم و کشورها	۲۶۶ زیانهای قانون کمرک
۲۹۱ دین امروز و صدر اسلام یکی است	۲۶۷ در پیرامون بخشیدن امام خمس را و راه
۲۹۲ سرچشمه بدبختی کشور چیست	خطای نویسنده
۲۹۳ آشفته‌گونی نویسنده در پیرامون قانون	۲۶۹ بیان مورد بخشش خمس
۲۹۴ نظر بطور کلی در قوانین کشور	۲۷۰ خطای نویسنده در موضوع سادات
۲۹۶ قانون ثبت در اسلام	۲۷۲ بکنظر زندگی پر آشوب اروپا
۲۹۶ آئین دادرسی در اسلام	۲۷۲ انتقاد از وضعیت اروپا
۲۹۷ شرایط قاضی در اسلام	۲۷۳ عمل نکردن توده بقانون عیب قانون نیست
۲۹۹ مزیت قانون دادرسی در اسلام	۲۷۴ مقاصد بعضی از قوانین کنونی
۲۹۹ قانون مرور زمان پیدادگری است	۲۷۵ سلاطین سابق عمل بقانون اسلام نمی‌کردند
۳۰۰ شرایط ریشه کردن قانون در دلها	۲۷۵ مقایسه بین تربیتهای دینی و کنونی
۳۰۱ عمل ننمودن توده بقانون تقصیر قانون	۲۷۷ کمک‌کاری دینداران بمستثمندان
گذاران و زمامداران است	۲۷۸ کمک‌کاری خبرات بتوده و کشور
۳۰۱ علت خرابیها چیست	۲۷۹ تاثیر اداره تبلیغات در کشور
۳۰۳ دین و عقل و طبیعت	۲۷۹ دانشگاه جندی شاپور
۳۰۳ یهوده‌گونی آنمردك افیونی	۲۸۰ زیانکاری زمامداران بطلب یونان
۳۰۴ خدانشناسی مردك افیونی	۲۸۱ لزوم شجاعت ادبی در نویسندگان
۳۰۵ پرشش دهم در پیرامون ناسخ و منسوخ	۲۸۲ راجع بقانون اوقاف در زمان رضاخان
۳۰۶ گواه از قرآن بر همیشگی بودن دین اسلام	۲۸۳ زیانهای روزنامه‌ها و نویسندگان
۳۰۸ بحکم خرد دین اسلام الان هم باقیست	۲۸۴ اولوالاسر چه کسانیست
۳۰۸ باقی بودن دین اسلام ضروریست	۲۸۵ آشفته‌گونی در پیرامون زکوة
۳۱۰ گواه از احادیث بر این گفتار	۲۸۶ اگر بازرگانان مالیات ندهند حق دارند
۳۱۱ بحکم خرد نسخ در احکام اسلام راه ندارد	۲۸۶ اندرزهای بیخردانه بر بزازان
۳۱۱ چه قانونی قابل نسخ است	۲۸۷ باچه چیز سرباز و یاسبان خیانتکار
۳۱۲ بکنظر بقانون مادی و معنوی اسلام	نمیشود

ص	ص
۳۲۳	۳۱۳ مقایسه بین قوانین
نمی‌توان از دیگر احادیث دست کشید	۳۱۴ ناسخ و منسوخ درجه احکام است
۳۲۵ جمع بین احادیث تخصص علمی لازم دارد	۳۱۵ قانونهای ناظر بقوانین
۳۲۶ پرسش یازدهم در پیرامون حدیث ظنی	۳۱۵ کلیات قوانین اسلام در قرآن است
۳۲۶ فرق بین نقل تواریخ و احادیث	۳۱۶ در پیرامون دلیل انسداد
۳۲۷ غلط اندازی نویسنده راجع با احادیث	۳۱۷ در پیرامون سیره عقلاء
۳۲۸ يك نکته دانستنی در پیرامون احادیث	۳۱۸ راجع با احادیث علمی و عقلی
۳۳۰ پرسش سیزدهم علت آنکه مردم بدین	۳۱۹ بحار الانوار چیست
بی‌علاقه شده‌اند	۳۲۰ در احادیث علمی مخالف علم و عقل یافت
۳۳۰ شبه از فعالیت‌های اجانب در ممالک اسلامی	نمی‌شود
و کارهای رضاخان و آنتاترک	۳۲۱ احادیث و آیات علمی برای فهم عمومی
۳۳۴ آیاتی از قرآن کریم و پایان سخن *	نیامده

